

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . ————— ❁

## نسخه الکترونیکی

هرگونه بهره‌برداری بصورت چاپ و تکثیر ممنوع می‌باشد.

# جاودانه می تاریخ

شخصیت امیر المؤمنین علی علیه السلام  
در بیان حضرت آیت الله العظمی خامنه ای مدظله العالی



دفتر نشر آراء و حضرت آیت الله العظمی خامنه ای



## پیشگفتار

کتاب حاضر شامل سخنرانیهای حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) رهبر معظم انقلاب اسلامی درباره‌ی شخصیت امیرالمؤمنین - علی بن ابیطالب - (علیه‌السلام) است که به همت حجت‌الاسلام و المسلمین محمدیان با عنوان «جاودانه‌ی تاریخ» جمع‌آوری گردیده است. ویراست نخست این اثر در سال ۱۳۸۵ توسط مؤسسه‌ی پژوهشی - فرهنگی انقلاب اسلامی تدوین و از سوی دفتر نشر فرهنگ اسلامی منتشر شد و اکنون با ویراست جدید و تحقیق مجدد ارجاعات از سوی انتشارات انقلاب اسلامی عرضه می‌شود. این اثر در بیست و شش فصل با توجه به تبیین ابعاد متعدد شخصیت حضرت علی (علیه‌السلام) در بیانات مقام معظم رهبری تنظیم شده است. فصل اول و دوم کتاب به نامتناهی بودن شخصیت حضرت و آوازه‌ی عالمگیر ایشان اختصاص یافته است. در فصول سوم، چهارم و پنجم شرح احادیثی که از زبان پیامبر اکرم، امام مجتبی و امام صادق (علیهم‌صلوات‌الله) در توصیف امام علی (علیه‌السلام) وارد شده، مورد استفاده قرار گرفته است. در فصول ششم و هفتم با جامعیت و توازن شخصیتی حضرت آشنا می‌شویم و هر کدام از فصول هشتم تا بیست‌وسوم به شرح یکی از



ویژگیهای بارز ایشان اختصاص دارد. ویژگیهایی همچون: ایمان، اخلاص و تقوا، صبر و بصیرت، عبادت، فارغ بودن از خودخواهی، ایثار و انفاق، زهد، تسلیم بودن در برابر پیامبر(صلی الله علیه و آله)، انتخاب سخت‌ترین‌ها، جهاد و تلاشگری، عدالت، شجاعت، اصولگرایی و صلابت، قاطعیت در جنگهای داخلی، مراقبت از بیت‌المال، یتیم‌نوازی و توجه به فقیران.

عنوان فصل بیست و چهارم کتاب، «امیر المؤمنین (علیه السلام)؛ قدرتمندی مظلوم» است و در آن به مظلومیتهای ایشان با وجود قدرتمندی و جنگ‌آوری حضرت، اشاره میشود.

«رابطه‌ی عاشقانه‌ی ما با امیر المؤمنین (علیه السلام)» موضوع فصل بیست و پنجم کتاب است که در آن، به دلدادگی ما به ایشان و لوازم این محبت پرداخته شده، و فصل آخر کتاب به بحث نیاز ما به الگویی همچون امام علی (علیه السلام) اختصاص یافته است.

از ویژگیهای این اثر، تحقیق گسترده‌ای است که در زمینه‌ی منابع آن انجام شده است. بخش پیوستها و نمایه‌های کتاب نیز، بهره‌مندی مخاطب از اثر را افزایش میدهد.

امید است جامعه‌ی اسلامی با تمسک به ریسمان محکم محبت ایشان و الگوبرداری از ویژگیهای منحصر به فرد آن امام متقین، به پیشرفتهای مادی و معنوی نائل شود. ان شاء الله

و من الله التوفیق





## فهرست مطالب

۱۵	.....مقدمه
۲۳	..... فصل اول: شخصیتی با ابعاد نامتناهی
۲۵	..... شخصیتی ناشناخته
۲۶	..... نارسایی ابزارهای بشری از شناخت امام(علیه السلام)
۲۷	..... حتی ابعاد ظاهری نیز در هیچ بیانی نمیگنجد
۲۸	..... کوتاه بودن دست ما از مقامات بلند عرفانی امام(علیه السلام)
۲۸	..... اشاره‌ای از دور
۲۹	..... استمداد از روح بزرگ امام(علیه السلام)
۳۰	..... جذابترین چهره‌ی تاریخ
۳۲	..... ابعاد نامتناهی
۳۳	..... فصل دوم: آفاق عالم پر از فضایل امیرالمؤمنین(علیه السلام)
۳۵	..... هم دوست و هم دشمن کتمان کردند اما...
۳۶	..... گوهر علی(علیه السلام) ماندگار شد
۳۶	..... آن همه دشمن، این همه محبوبیت
۳۸	..... بدگوییها و محبوبیت بیشتر
۴۰	..... با علی(علیه السلام) دشمنی میکنی؟!.....
۴۰	..... او دریا بود
۴۳	..... فصل سوم: امیرالمؤمنین(علیه السلام) از زبان پیامبر(صلی الله علیه وآله)
۴۵	..... عدم اختصاص ذکر فضایل امام(علیه السلام) به شیعیان





- ۴۵..... درخشش نور علی(علیه السلام) در بهشت.
- ۴۶..... زینت‌های خاص علی(علیه السلام).
- ۴۷..... دعاهای مستجاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره‌ی امیرالمؤمنین(علیه السلام).
- ۴۸..... نگاه به سیمای علی(علیه السلام) عبادت است.....
- ۵۰..... علی(علیه السلام) جامع فضایل انبیاء.....
- ۵۳..... فصل چهارم: امیرالمؤمنین(علیه السلام) در کلام فرزندش امام مجتبی(علیه السلام).
- ۵۵..... تلاش بی‌وقفه.....
- ۵۹..... فصل پنجم: سخنی از امام صادق(علیه السلام) در معرفی امیرالمؤمنین(علیه السلام).
- ۶۱..... حتی یک لقمه‌ی حرام!.....
- ۶۷..... فصل ششم: جامعیت شخصیت امیرالمؤمنین(علیه السلام).
- ۶۹..... اسلام مجسم.....
- ۷۰..... تمام عناصر شخصیت امیرالمؤمنین(علیه السلام) در حد اعلاست.....
- ۷۱..... صد ویژگی از امیرالمؤمنین(علیه السلام).
- ۷۲..... الگویی برای همه‌ی نسلهای بشر.....
- ۷۵..... فصل هفتم: توازن شخصیت امیرالمؤمنین(علیه السلام).
- ۷۷..... صفات متضادا!.....
- ۷۷..... عطوفت و صلابت!.....
- ۷۹..... ورع و حکومت!.....
- ۸۳..... قدرت و مظلومیت!.....
- ۸۳..... زهد و سازندگی!.....
- ۸۴..... علی(علیه السلام) مظهر عدل و توازن.....
- ۸۵..... فصل هشتم: ایمان امیرالمؤمنین(علیه السلام).
- ۸۷..... اول مؤمن به پیامبر (صلی الله علیه و آله).
- ۸۷..... ایمان آشکار.....
- ۸۹..... یک روز در مقابل بت سر تسلیم فرود نیاورد.....
- ۸۹..... بافضیلت‌ترین ایمانها.....
- ۹۰..... ایمان علی(علیه السلام) برتر از ایمان همه‌ی خلائق.....
- ۹۱..... فصل نهم: اخلاص و تقوای امیرالمؤمنین(علیه السلام).
- ۹۳..... اخلاص: روح زندگی امیرالمؤمنین(علیه السلام).



- ۹۴..... فقط رضای الهی.....
- ۹۵..... با همه‌ی وجود وقف اسلام.....
- ۹۵..... تقوای محسّم.....
- ۹۶..... شدّت مراقبت.....
- ۹۸..... صداقت و صراحت امام(علیه‌السّلام).....
- ۹۹..... بنده‌ی خدا و خدمتگزار مردم.....
- ۹۹..... خودنمایی برای خدا!!.....
- ۱۰۳..... فصل دهم: صبر و بصیرت امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام).....
- ۱۰۵..... صبر و بصیرت.....
- ۱۰۷..... یقین و استقامت.....
- ۱۱۱..... یقین و شهود غیب.....
- ۱۱۳..... فصل یازدهم: عبادت امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام).....
- ۱۱۵..... چه کسی تاب عبادت علی(علیه‌السّلام) را دارد؟!.....
- ۱۱۶..... تصرّع در نخلستانهای مدینه.....
- ۱۱۷..... بیشترین عبادت در عنفوان جوانی.....
- ۱۱۹..... همه‌ی عمر در عبادت خدا.....
- ۱۲۰..... هزار رکعت نماز در شبانه‌روز.....
- ۱۲۰..... نماز در وسط میدان جنگ!.....
- ۱۲۱..... راز عبادتهای علی(علیه‌السّلام).....
- ۱۲۵..... فصل دوازدهم: امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) فارغ از خودیّت و منیّت.....
- ۱۲۷..... همه‌ی عمر به خدا فکر کرد.....
- ۱۲۷..... چشم‌پوشی از خود و خودی.....
- ۱۲۸..... پا روی خواسته‌ی خود گذاشتن.....
- ۱۳۰..... جان بر کف آماده‌ی نثار جان.....
- ۱۳۰..... فقط ملاحظه‌ی تکلیف الهی.....
- ۱۳۱..... نمونه‌ی بارز از خود گذشتگی.....
- ۱۳۳..... خلافت به دنبال امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام).....
- ۱۳۴..... خود را ندیدن و از خود گذشتن.....
- ۱۳۷..... ایثار امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) برای جلب رضای حق.....







- فصل سیزدهم: ایثار و انفاق امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۱۴۳
- آباد کردن دنیا عبادت است! ..... ۱۴۵
- حفر چاه آب و وقف نمودن آن ..... ۱۴۶
- آزاد نمودن هزار بنده! ..... ۱۴۷
- درآمد یک سال، انفاق در یک روز! ..... ۱۴۷
- فصل چهاردهم: زهد طاعت فرسای امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۱۴۹
- زهد: برداشت کم در مقابل تلاش زیاد! ..... ۱۵۱
- زهد، زینت علی (علیه السلام) ..... ۱۵۲
- دنباله روی از زهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) ..... ۱۵۳
- خوراک و لباس امام (علیه السلام) ..... ۱۵۵
- ای دنیا غیر علی را بفریب! ..... ۱۵۵
- یاران نزدیک هم طاققت نداشتند ..... ۱۵۶
- تعجب برانگیز است ..... ۱۵۷
- زهددرمانی ..... ۱۵۸
- نهج البلاغه کتاب زهد ..... ۱۵۸
- زهد زمامداران ..... ۱۵۹
- درس عملی زهد ..... ۱۶۱
- طلا و نقره‌ای باقی نگذاشت ..... ۱۶۳
- فصل پانزدهم: تسلیم در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ..... ۱۶۵
- سلم محض ..... ۱۶۷
- بازوی توانای رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ..... ۱۶۸
- فصل شانزدهم: امیرالمؤمنین (علیه السلام) و انتخاب سخت‌ترینها ..... ۱۷۱
- امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیشگام در تمامی عرصه‌ها ..... ۱۷۳
- پرخطرترین کارها بر دوش امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۱۷۵
- انتخاب سخت‌ترینها ..... ۱۷۶
- یکپارچه زخم در احد ..... ۱۷۷
- فصل هفدهم: تلاشگری و جهاد امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۱۸۱
- یک عمر تلاش و کوشش ..... ۱۸۳
- جهاد مخلصانه ..... ۱۸۶



۱۸۷ ..... حکومت توأم با جنگ.....

۱۸۸ ..... با قدرت اراده و جهاد علی(علیه‌السلام)، حق زنده شد.....

۱۹۱ ..... فصل هجدهم: امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) پرچمدار عدالت.....

۱۹۳ ..... عدالت زیباترین بخش شخصیت امام(علیه‌السلام).....

۱۹۴ ..... ظلم‌ستیزی دلیل پذیرش خلافت.....

۱۹۴ ..... برخورد با نجاشی شاعر.....

۱۹۵ ..... برخورد با عبدالله بن عباس.....

۱۹۶ ..... برخورد قاطع با برادر.....

۱۹۹ ..... فصل نوزدهم: شجاعت بی‌نظیر امیرالمؤمنین(علیه‌السلام).....

۲۰۱ ..... شجاعت در تمامی عرصه‌های زندگی.....

۲۰۲ ..... شجاعت در میدان جنگ.....

۲۰۳ ..... شجاعت در پذیرش اسلام.....

۲۰۴ ..... شجاعت در بیعت رضوان.....

۲۰۴ ..... منطق شجاعانه.....

۲۰۵ ..... شجاعت در دوران حکومت.....

۲۰۶ ..... به پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) پناه میبریم!.....

۲۰۶ ..... پرده‌ای از شجاعت علوی در میدان جنگ جمل.....

۲۰۸ ..... پاسخ به تهدید فرماندهی خوارج.....

۲۰۹ ..... جز علی(علیه‌السلام) کسی نمیتوانست!.....

۲۱۱ ..... فصل بیستم: اصولگرایی و صلابت امیرالمؤمنین(علیه‌السلام).....

۲۱۳ ..... اصولگرایی و نهراسیدن از مخالفتها.....

۲۱۴ ..... دو نوع دشمن در برابر اصولگرایی امام(علیه‌السلام).....

۲۱۵ ..... سختگیری در مقررات الهی.....

۲۱۶ ..... صرفنظر کردن از خلافت برای حفظ اصول.....

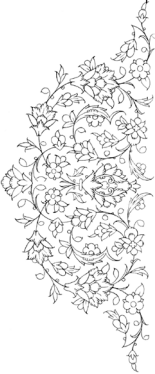
۲۱۹ ..... پیروزی با ظلم، هرگز!.....

۲۲۱ ..... تسلیم نشدن در برابر باج‌خواهان.....

۲۲۴ ..... قاطعیت در مقابل توقعات نابجا.....

۲۲۷ ..... اصولگرایی در برابر مطالبات طلحه و زبیر.....

۲۲۸ ..... قاطعیت در عزل و نصبها.....



- ۲۳۰ ..... قاطعیّت در اجرای حدود.....
- ۲۳۱ ..... راز و رمز بقای علی(علیه‌السّلام) در تاریخ.....
- ۲۳۳ ..... فصل بیست و یکم: قاطعیّت امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) در جنگهای داخلی.....
- ۲۳۵ ..... سه جنگ تحمیلی برخورد با چهره‌های نامدار.....
- ۲۳۷ ..... برخورد با فرصت‌طلبها و قدرت‌طلبان.....
- ۲۴۰ ..... برخورد با مقدّس‌مآبها و غلط‌اندیشان.....
- ۲۴۲ ..... همدستی تمام جناحها در مقابل امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام).....
- ۲۴۳ ..... کار هیچ‌کس جز علی نبود.....
- ۲۴۵ ..... فصل بیست و دوّم: مراقبت امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) از بیت‌المال.....
- ۲۴۷ ..... بازگشت به سیره‌ی رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) در تقسیم بیت‌المال.....
- ۲۵۰ ..... خاموش کردن چراغ بیت‌المال!.....
- ۲۵۱ ..... تندترین برخورد با نزدیکترین یار.....
- ۲۵۴ ..... کار زیاد و بهره‌مندی کم از بیت‌المال.....
- ۲۵۵ ..... تقسیم بالسویّه.....
- ۲۵۷ ..... فصل بیست و سوّم: یتیم‌نوازی امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) و توجّه به فقیران.....
- ۲۵۹ ..... اوج عاطفه.....
- ۲۶۰ ..... ای کاش یتیم بودم!.....
- ۲۶۰ ..... دستور حکومتی به کارگزاران.....
- ۲۶۳ ..... فصل بیست و چهارم: امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) قدرتمندی مظلوم.....
- ۲۶۵ ..... مظلومترین قدرتمند!.....
- ۲۶۶ ..... دلی پر از خون.....
- ۲۶۹ ..... فصل بیست و پنجم: رابطه‌ی عاشقانه‌ی ما با امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام).....
- ۲۷۱ ..... رابطه‌ای عاشقانه.....
- ۲۷۱ ..... نردبان محبّت.....
- ۲۷۳ ..... جدی شدن در محبّت.....
- ۲۷۳ ..... محبّت واقعی و محبّت صوری.....
- ۲۷۴ ..... اقتدا به محبوب.....
- ۲۷۷ ..... فصل بیست و ششم: نیاز ما به الگوی علوی.....
- ۲۷۹ ..... امام(علیه‌السّلام) نمونه‌ی اعلی.....



- ۲۸۰ ..... شیعه یعنی تابع .....
- ۲۸۱ ..... الگوی کامل .....
- ۲۸۲ ..... الگوگیری از مقاطع مختلف زندگی امام (علیه السلام) .....
- ۲۸۴ ..... پیروی عملی از امام (علیه السلام) .....
- ۲۸۵ ..... درس مجسم .....
- ۲۸۵ ..... عمل، عمل، عمل .....
- ۲۸۷ ..... قدم گذاشتن در راه علی (علیه السلام) .....
- ۲۸۷ ..... شعار، مقدمه‌ی عمل است .....
- ۲۸۸ ..... الگوی حکومتی امام (علیه السلام) .....
- ۲۸۹ ..... نیاز دائمی به الگوی علوی .....
- ۲۸۹ ..... پیوستها .....
- ۲۹۱ ..... پیوست (۱): توصیف امیرالمؤمنین (علیه السلام) توسط ضرار در مجلس معاویه .....
- ۲۹۳ ..... پیوست (۲): زندگینامه‌ی عبدالله بن زبیر .....
- ۲۹۷ ..... پیوست (۳): زندگینامه‌ی عبدالله بن عمر .....
- ۳۰۰ ..... پیوست (۴): کتابهایی از علمای اهل سنت در فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) .....
- ۳۰۱ ..... پیوست (۵): توضیحی پیرامون لیلۃ‌المبیت (شب هجرت) .....
- ۳۰۳ ..... پیوست (۶): زندگینامه‌ی محمد بن ابی بکر .....
- ۳۰۴ ..... پیوست (۷): دلایل عزل محمد بن ابی بکر از استانداری مصر .....
- ۳۰۶ ..... پیوست (۸): داستان مجازات نجاشی و پناهنده‌شدن وی به معاویه .....
- ۳۰۸ ..... پیوست (۹): توضیحی پیرامون واقعه‌ی یوم‌الدار .....
- ۳۱۰ ..... پیوست (۱۰): توضیحی پیرامون جنگ خندق .....
- ۳۱۲ ..... پیوست (۱۱): توصیف ابودرداء از عبادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) .....
- ۳۱۴ ..... پیوست (۱۲): خطبه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در توصیف زهد رسول خدا (ص) .....
- ۳۱۶ ..... پیوست (۱۳): توضیحی پیرامون جنگ تبوک و دلایل شرکت نکردن امیرالمؤمنین (ع) .....
- ۳۱۷ ..... پیوست (۱۴): توضیحی پیرامون شعب ابی طالب و نقش امیرالمؤمنین (ع) در آن دوران .....
- ۳۱۹ ..... پیوست (۱۵): فرازی از نامه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عثمان بن حنیف .....
- ۳۲۰ ..... پیوست (۱۶): یکی از اعتراضهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عثمان .....
- ۳۲۱ ..... پیوست (۱۷): توضیحی پیرامون بیعت رضوان .....
- ۳۲۳ ..... پیوست (۱۸): متن کامل پاسخ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به طلحه و زبیر .....



- پیوست (۱۹): گفتگوی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با زبیر در میدان جنگ جمل ..... ۳۲۴
- پیوست (۲۰): زندگینامه‌ی مروان بن حکم ..... ۳۲۶
- پیوست (۲۱): سرنوشت تلخ جنگ صفین ..... ۳۲۸
- پیوست (۲۲): خاطره‌ی اولین تقسیم بیت‌المال بعد از آغاز حکومت حضرت ..... ۳۳۰
- پیوست (۲۳): متن نامه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به ابن عباس ..... ۳۳۱
- فهرست بیانات ..... ۳۳۵
- فهرست آیات ..... ۳۴۱
- فهرست روایات ..... ۳۴۳
- فهرست موضوعات ..... ۳۴۷
- فهرست اشخاص، اماکن، دولتها و غیره ..... ۳۵۵



## مقدمه

اگر روزی همه‌ی ملت‌ها در یک مسابقه‌ی بزرگ فرهنگی شرکت نمایند و موضوع این مسابقه‌ی جهانی معرفی یکی از عالیترین نمونه‌های تربیت‌شده‌ی مکتب فکری هر ملتی باشد، به‌گونه‌ای که هر مکتب و مرامی تمام سعی و تلاش خود را برای نشان دادن برترین محصول انسانی خویش به‌کار ببرد و بدون هیچ مانع و یا محدودیتی بتواند الگوی عملی خویش را ارائه کند، بدون تردید ما مسلمانان با معرفی علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) برنده‌ی بلامنازع این مسابقه خواهیم بود، و ملت‌های آگاه و خالی از تعصب در برابر این پیروزی سر تسلیم فرود خواهند آورد.

اما لازم است از محضر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) پوزش طلبیم و از اینکه او را هم‌ردیف کسانی قرار دادیم که فاصله‌ی بین آنها بیش از زمین تا آسمان است عذرخواهی نماییم، آری در این مسابقه‌ی بزرگ اگر ما یکی از شاگردان و تربیت‌شدگان علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) را وارد عرصه‌ی رقابت نماییم، باز هم پیروزی ما قطعی است و باید به رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تبریک گفت که چنین شاگرد برجسته و بی‌نظیری را در مکتب خویش پرورش داده و تمامی آیات قرآنش را در کتاب وجود او به ثبت رسانده است! تا آنجا که اگر بگوییم پیامبر خاتم دو معجزه‌ی جاویدان برای اثبات حقانیت

خویش برای جهان بشریت ارائه نموده است که عبارتند از قرآن معجزه‌ی علمی و علی‌بن ابی طالب معجزه‌ی عینی، سخن‌گریبی گفته نشده است! اگر قرن‌هاست اندیشمندان بشری در صدد فهم آیات قرآن برآمده‌اند و گذشت زمان بر نورانیت آن افزوده و لایه‌های عمیقتری از آن را نمایان ساخته است، شخصیت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز از چنین جایگاهی برخوردار بوده است. در چهارده قرن که از تولد علی (علیه‌السلام) می‌گذرد، همه‌ی نسلها احساس کرده‌اند که علی (علیه‌السلام) با آنها میزیسته و سخنانش برای زمان آنها بوده است و بلکه همه‌ی نسلها علی (علیه‌السلام) را متعلق به خود دانسته و تولد او را زود هنگام تصور کرده‌اند، و امروز که نوبت به نسل ما رسیده است، ما نیز چنین احساسی را داریم و بلکه یقین داریم نسلهای بعدی علی (علیه‌السلام) را بهتر خواهند شناخت و تعلق خاطر بیشتری نسبت به وی احساس خواهند نمود!

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) یکی از معدود شخصیت‌هایی است که جهانی را به حیرت واداشته است! چهارده قرن است که متفکرین و نوایغ بشری در ابعاد شخصیت مولی حیرانند، و هر چه در اقیانوس بیکران علوی فرو می‌روند و عمیقتر میشوند بر حیرتشان افزوده می‌گردد!

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) شخصیتی است که:

۱- خداوند متعال به پاکیزگی و طهارت وی شهادت داده است: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»<sup>۱</sup>

«همانا خداوند میخواهد از شما اهل بیت پیامبر، پلیدی را دور کند و شما را پاک کند، پاکی کامل».

۲- او را جان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) معرفی نموده است: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنَدْعُ نِسَاءَنَا وَنَدْعُ أَوْلَادَنَا وَنَدْعُ أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»<sup>۲</sup>

«به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان

۱. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱.

خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از جانهای خویش دعوت کنیم، شما هم از جانهای خود، آنگاه مباحله کنیم و دوری از رحمت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

۳- مهر و محبت وی را اجر رسالت رسولش برشمرده است: «قل لأسألكم عليه أجرًا إلا المودة في القربى»<sup>۱</sup>.

«بگو: من هیچ پاداشی از شما برای رسالتم درخواست نمیکنم جز مودت اهل بیتم».

۴- ولایت او را موجب کمال دین معرفی کرده است: «اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً»<sup>۲</sup>.

«امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را بعنوان آیین شما پذیرفتم».

۵- اگر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ولایت او را ابلاغ نکند، رسالت خویش را به پایان نبرده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»<sup>۳</sup>.

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به مردم ابلاغ کن! و اگر ابلاغ نکنی رسالت خداوند را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه میدارد، و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمیکند».

۶- مؤمنین را موظف به پذیرش ولایت او نموده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۴</sup>.

«همانا ولی شما، تنها خداست و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده‌اند، همانها که نماز را برپا میدارند، و در حال رکوع، زکات میدهند».

۱. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

۲. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

۳. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

۴. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.



۷- امیرالمؤمنین (علیه السلام) شخصیتی است که شبهایش در حال سجود و قیام برای عبادت خداوند متعال سپری میگشت و خوف و رجاء در دل او موج میزد، اندکی از شب به استراحت میپرداخت و نیمه‌های شب و سحرگاهان دست نیاز به درگاه الهی بلند میکرد و در خلوت خویش به استغفار و مناجات با خداوند مشغول میشد: «أتمن هو قانتٌ آناء اللیل ساجداً و قائماً یحذر الاخرة و یرجو رحمة ربّه»<sup>۱</sup>.

«کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت میترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است!»  
 «كانوا قليلاً من اللیل ما یهجون وبالاسحار هم یتستغفرون»<sup>۲</sup>.

«آنها کمی از شب را میخواستند. و در سحرگاهان استغفار میکردند».

۸- او جان خویش را برای به دست آوردن رضای الهی در طبق اخلاص نهاده و تقدیم خدا کرده بود: «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رءوفٌ بالعباد»<sup>۳</sup>.

«بعضی از مردم جان خود را بخاطر خشنودی خدا میفروشنند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است».

۹- به عهد و پیمانی که با خداوند داشت صادقانه وفادار بود و برای رسیدن به فوز شهادت انتظار میکشید: «من المؤمنین رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمهم من قضی نحبهم ومنهم من ینتظروا ما بدلوا تبدیلاً»<sup>۴</sup>.

«در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند».

۱. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

۲. سوره‌ی ذاریات، آیات ۱۷ و ۱۸.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۷.

۴. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۳.

۱۰- دستگیری از افتادگان، توجّه به اقشار آسیب‌پذیر، دلسوزی به بیچارگان و محبّت به یتیمان از برنامه‌های ثابت او در طول زندگی به‌شمار میرفت، حتّی در شرایطی که خود به‌سختی روزگار سپری میکرد گرسنگی چندین روزه را به همراه خانواده به جان میخرد تا بینوایی به نوایی برسد: «يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوْجِهَ اللَّهِ لَانْرِيدَ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»<sup>۱</sup>.

«غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر میدهند! (و میگویند: ) ما شما را بنخاطر خدا اطعام میکنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمیخواهیم!»

۱۱- مال دنیا و امکانات مادی برای او وسیله‌ای جهت تقرب به خدا بود و برای بهره‌مندی از چشمه‌های حکمت نبوی تنها کسی بود که به آیه‌ی نجوا جامه‌ی عمل پوشاند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَالِك خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنِ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»<sup>۲</sup>.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید (و خصوصاً سخن بگویند) قبل از آن صدقه‌ای بدهید، این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند غفور و رحیم است!»

۱۲- جان او بر ساحل اطمینان نشسته بود، به نفس مطمئنّه دست یافته و در مقام رضا، راضی و مرضی شده بود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»<sup>۳</sup>.

«تو ای نفس مطمئنّه. به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است. پس در سلک بندگانم درآی. و در بهشتم وارد شو.»

۱. سوره‌ی انسان، آیات ۸ و ۹.

۲. سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۱۲.

۳. سوره‌ی الفجر، آیات ۲۷ - ۳۰.

و صدها آیه‌ی دیگر قرآن در معرفی شخصیت والای امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) وجود دارد که در این مجال فرصت پرداختن به آنها نیست.

برای آشنایی بیشتر و بهتر با شخصیت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به سراغ یکی از شاگردان مکتب وی رفتیم که عمری را در کنار بوستان علوی خوشه‌چینی کرده است و مطالعات وسیع و پر دامنه‌ای را در این زمینه داشته و در عین حال علم را با عمل توأم نموده و امروزه بحق پرچم عزت و عدالت‌طلبی آن شخصیت ممتاز را در دست گرفته است و پیشاپیش ملت‌ی که عشق به علی‌بن ابی‌طالب در وجود آنها ریشه دوانده است حرکت میکند تا به آرمانهای آن امام عزیز جامعه‌ی عمل ببوشانند و بعد از هزار و چهارصد سال به ندای ایشان پاسخ مثبت دهند.

سخنرانیهایی که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای پیرامون شخصیت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از بدو پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز داشته‌اند، مجموعه‌ی باارزشی است که به ابعاد مختلف شخصیت آن حضرت پرداخته و نکات دقیق و در عین حال مفید و جالبی را مطرح کرده‌اند که برای مشتاقان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرصتی را فراهم می‌آورد تا معرفت خویش را نسبت به آن امام بزرگ بیشتر کنند و با تأثیرپذیری از سیره‌ی علوی برای زندگی خویش برنامه‌ریزی نمایند.

بدون هیچ اغراقی مطالعات معظّم‌له پیرامون سیره و شخصیت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) اعجاب‌برانگیز بوده و تحلیلهای عالمانه و جامع ایشان از زندگی پرفراز و نشیب حضرت نشانگر دقت‌نظر و تأمل فراوان ایشان میباشد.

مجموعه سخنرانیهایی که از حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در اختیار داشتیم همگی متعلق به دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بوده و اغلب در خطبه‌های نماز جمعه و یا در دیدارهایی که با مردم در ایام ولادت و یا شهادت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) داشتند، ایراد شده است، و به همین دلیل



ایشان از ذکر منابع در سخنرانیها معذور بودند، اما با مراجعه‌ای که به منابع تاریخی داشتیم معلوم شد که ایشان از معتبرترین منابع استفاده کرده و مطالب خویش را مستند به مدارک قوی بیان کرده‌اند، و نکته‌ای که بسیار جالب به نظر میرسید این بود که تکرار در مطالب ایشان بسیار کم میشود، گو اینکه برای هر سخنرانی که پیرامون شخصیت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) داشتند، به مطالب قبلی خویش مراجعه نموده و از تکرار آنها خودداری کرده‌اند و فراز جدیدی از زندگی و یا شخصیت آن حضرت را مطرح نموده‌اند، و همین امر موجب شده است که امروز با گذشت بیست و هفت سال مجموعه‌ی نسبتاً کاملی از بیانات ایشان پیرامون امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در دست داشته باشیم.

سعی ما بر این بوده است که مطالب معظمّله را در سه بخش تنظیم نماییم:

### ۱- فرازهایی از زندگی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)

این بخش نگاهی گذرا به تاریخ زندگی حضرت دارد و بیشتر فرازهایی نقل شده است که توجه به آنها برای نسل امروز حیاتی بوده و الگوبرداری از آن موارد ضروری به نظر میرسد. این مجموعه در سال ۱۳۸۴ تحت عنوان «نقش‌نگار» به چاپ رسید و در اختیار علاقه‌مندان میباشد.

### ۲- شخصیت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)

در این بخش با استناد به آیات قرآن و احادیث نبوی و روایات معصومین و منابع تاریخی، ابعاد گوناگون شخصیت حضرت مورد بحث و بررسی قرار گرفته و نکته‌های قابل توجهی از اخلاق و سیره‌ی حضرت ارائه شده است که در قالب کتاب حاضر تقدیم شما خواننده گرامی میشود.

### ۳- سخنانی از امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام)

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در طی سخنرانیهای خویش فراوان به کلمات امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) استناد کرده و تا حدی که فرصت داشتند توضیحاتی پیرامون آنها بیان کرده‌اند، مجموعه‌ی این مطالب که در حقیقت تفسیر



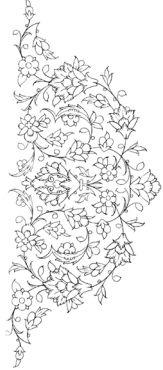
فرازهایی از سخنان حضرت به‌شمار می‌رود در این بخش گردآوری شده است که از خداوند متعال توفیق تنظیم نهایی آن را نیز خواستاریم. این کار مشاهده شود مربوط به اینجانب بوده و هر حسن و جمالی باشد از توفیقات معظّم له می‌باشد.

والحمد لله رب العالمین. اللهم اجعلنا من أهل یقین و من شیعة امیر المؤمنین علیه أفضل صلوات المصلین.

عید سعید غدیر خم، ۱۸ ذی الحجّه ۱۴۲۷

۱۸ دی ۱۳۸۵

محمد محمدیان



فصل اوّل ————— ❁

شخصیّتی با ابعاد نامتناهی



### شخصیتی ناشناخته

قرنهاست همه‌ی کسانی که معرفتی به این ذات مقدّس داشته‌اند از مسلمان و غیرمسلمان درباره‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاة والسلام)، سخن گفته‌اند و نوشته‌اند و هنوز هم مینویسند و میسرایند و میگویند. لکن آنچه گفته شده است، کافی نیست که بتواند شخصیت این اعجوبه‌ی عالم و نمونه‌ی قدرت کامله‌ی الهی و کلمه‌ی تامه‌ی پروردگار را، برای ما، با همه‌ی ابعاد روشن کند.

البته، این مشکل بیشتر از ناحیه‌ی ماست. ما هستیم که با ذهنهای کوچک و انس‌گرفته با مقیاسهای مادی، قدرت آن را نداریم که شخصیتی را با آن ابعاد عظیم معنوی و روحی تصوّر کنیم.<sup>۱</sup>

ما مثل آن نقاش ناشی بی‌علم و بی‌هنری هستیم که بخواهد چهره‌ی زیبایی را با خط مدادی بکشد. چهار تا خط را این طرف و آن طرف میکشیم؛ یک هیكل مجسم خواهد شد. اما آن چهره‌ی زیبا، یعنی این؟! خیلی بالاتر از این حرفها است!

۱. از احادیث مشهور رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خطاب به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است که فرمود: «یا علی ما عرف الله حقّ معرفته غیری و غیرک، و ما عرفک حقّ معرفتک غیر الله و غیری»؛ «یا علی، هیچ‌کس خدا را آنچنان که شایسته‌ی معرفت اوست نشناخت جز من و تو، و هیچ‌کس نیز تو را آنچنان که حقّ معرفت تو میباشد نشناخت جز خدا و من!» مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۶۷؛ ارشادالقلوب، ج ۲، ص ۹؛ تأویل الآیات الظاهرة، ص ۱۴۵ و ۲۲۷؛ بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۸۴.



اما همان تصویر ناقصی هم که ما تصویر میکنیم، آنقدر زیبا است، آنقدر بالا است، آنقدر شاخص است، که چشم انسان را مبهوت میکند! (۱)

### فارسایی ابزارهای بشری از شناخت امام (علیه السلام)

در باب زندگی امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام)، شما یک اقیانوس را در نظر بگیرید. احاطه‌ی به همه‌ی ابعاد این اقیانوس، در یک نگاه که هیچ در یک مطالعه‌ی طولانی هم برای یک انسان میسر نیست. از هر طرف که شما وارد میشوید، دنیایی از عظمت مشاهده میکنید؛ دریا‌های گوناگون، اعماق ژرف، موجودات آبی گوناگون و متنوع و اشکال مختلف از حیات و عجایب دریا! اگر این بخش را رها کنید و از بخش دیگر این اقیانوس وارد شوید، باز همین داستان و همین ماجرا است. اگر از قسمت سوم یا چهارم یا پنجم و یا دهمی وارد شوید - از هر جا که وارد میشوید- باز شگفتیهایی مشاهده میکنید.<sup>۱</sup>

این، یک مثال نارسا و کوچکی از شخصیت امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) است. شما از هر طرف که این شخصیت را نگاه کنید، خواهید دید عجایبی در آن نهفته است. این، مبالغه نیست. این، بازتاب عجز انسانی است که سالهای متمادی درباره‌ی زندگی امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) مطالعه کرده و این احساس را در درون و وجود خود پیدا کرده است که به علی (علیه السلام) - این شخصیت والا- با ابزار فهم معمولی یعنی همین ذهن و عقل و حافظه و ادراکات معمولی، نمیشود دسترسی پیدا کرد. از هر طرف شگفتیها است! البته امیرالمؤمنین نسخه‌ی کوچک شده‌ی پیامبر اکرم و شاگرد آن بزرگوار

۱. «قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربّي لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربّي و لو جئنا بمثله مدداً؛ «بگو: اگر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکب شود، دریاها پایان میگیرد. پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابد هرچند همانند آن (دریاها) را کمک آن قرار دهیم!» سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۹.

است؛<sup>۱</sup> اما همین شخصیت عظیمی را که در مقابل روی ما است - اگرچه در مقابل پیامبر، خود را کوچک و حقیر میبیند و خود شاگرد آن بزرگوار است - وقتی میخواهیم با دید بشری نگاه کنیم، برای ما یک شخصیت فوق انسانی به نظر میرسد.

البته کسانی در عالم حضور معنوی و شهود روحی هستند که شاید آنها میتوانند به نحوی ابعاد آن شخصیت را بفهمند؛ ولی امثال ما دستمان نمیرسد. (۲)

### حتی ابعاد ظاهری نیز در هیچ بیانی نمیگنجد

حقیقت این است که جنبه‌های معنوی و معرفت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و خصلتهایی که در وجود آن بزرگوار بود و او را از همه‌ی انسانهای دوران تاریخ ممتاز میکرد و به عنوان یکی از بزرگترین شخصیت‌های دوره‌ی تاریخ بشریت درمی‌آورد، نه فقط نمیشود عرضه کرد و خلاصه

۱. کلام مشهور امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است که میفرمود: «أنا عبدٌ من عبید محمدٍ (صلی‌الله‌علیه‌وآله)» اصول کافی، ج ۱، ص ۹۰.

و فرازی از خطبه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است: «و قد علمتم موضعی من رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بالقرابة القریبة و المنزلة الخیصمة وضعنی فی حجره و أنا ولدٌ یضمنی الی صدره و یکنفی فی فراشه و یمسنی جسده و یشمنی عرفه و کان یمضغ الشیء ثم یلقمنیه و ما وجد لی کذبة فی قول و لاخطله فی فعل و لقد قرن الله به (صلی‌الله‌علیه‌وآله) من لدن أن کان فطیماً أعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن أخلاق العالم لبله و نهاره و لقد کنت أتبعه اتباع الفصیل أنر أمه یرفع لی فی کل یوم من أخلاقه علماً و یأمرنی بالافتداء به»؛ «شما بخوبی موقعیت مرا از نظر قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) میدانید، او مرا در دامن خویش پرورش داد، من کودک بودم او مرا (همچون فرزندش) در آغوش خویش میفشرد، و در استراحتگاه مخصوص خویش جای میداد، بدنش را به بدنم میچسباند و بوی پاکیزه‌ی او را استشمام میکردم، غذا را آماده میکرد و در دهانم میگذاشت. هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم ندید. از همان زمان که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را از شیر بازگرفتند خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راههای بزرگواری و درستی و اخلاق نیک سوق دهد. من همچون سایه‌ای به دنبال آن حضرت حرکت میکردم و او هر روز نکته‌ی تازه‌ای از اخلاق نیک را برای من آشکار میساخت و مرا فرمان میداد که به او اقتدا کنم». نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۹۲، ص ۳۰۰.

کرد و جمع‌بندی کرد، حتی ابعاد عملی آن بزرگوار، یعنی آنچه مربوط به حکومت امیرالمؤمنین یا جهاد امیرالمؤمنین یا زهد امیرالمؤمنین و از این قبیل کارها است هم واقعاً نمیشود در هیچ بیانی گنجانند. (۳)

### کوتاه بودن دست ما از مقامات بلند عرفانی امام (علیه السلام)

یک دسته از خصوصیات امیرالمؤمنین، خصوصیات معنوی و ملکوتی آن بزرگوار است که ما حتی به فهمیدن آن هم دسترسی نداریم. آن مقام علمی، نورانی و قدسیتی که آن بزرگوار داشت؛ آن حقایقی که درون وجود او و در قلب نورانی او میجوشید و به صورت حکمت‌هایی بر زبان مبارکش جاری میشد؛ آن قرب به خدا و ذکر الهی که بر همه‌ی کردار و گفتار و حالات او حاکم بود، چیزهایی است که مثل فطرت نوری<sup>۱</sup> او، برای ما بدرستی قابل فهم نیست؛ اما به آنها اعتقاد داریم و افتخار میکنیم؛ چون آنها را از صادق مصدق شنیدیم. (۴)

### اشاره‌ای از دور

در زندگی امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام)، اگر مسائل معنوی و ویژگی‌هایی که شخصیت روحی آن بزرگوار قائم به آنهاست مورد توجه قرار گیرد. همچنان که شخصیت پیغمبر اکرم و هر یک از معصومین (علیهم السلام) مورد توجه قرار میگیرد. ذهن بشر و این ذهنیت مادی، قادر بر تصور موقعیت آن بزرگوار هم نخواهد بود. ما فقط از دور اشاره‌ای به شخصیت معنوی و ملکوتی و نورانی آن بزرگوار میکنیم. البته آن معرفت هم لازم است. نمیشود به بهانه‌ی اینکه ما نمیتوانیم شخصیت این بزرگواران را بشناسیم، درباره‌ی آنان صحبت نشود، تحقیق نشود و گویندگان نگویند؛ نه. آن، بخش فاخری از

۱. پیرامون خلقت نوری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) احادیث فراوانی در کتابهای روایی نقل شده است که علاقه‌مندان میتوانند به ابواب طینت و خلقت نوری در کتب حدیثی مراجعه نمایند.

کل آفرینش است. لذاست که در روایات هم درباره‌ی این جنبه و این بُعد یا این بخش از شخصیت ائمه (علیهم‌السلام)، مطالب و حرفها و اشاراتی هست که برای اهل نورانیت و اهل دل، گویا است. متنها ما و امثال بنده، آن رسایی در اندیشه و بینش را در اختیار نداریم که به آن جذابیت و درخشندگی چشم بدوزیم.<sup>۱</sup> آن بخش دیگر از شخصیت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، عبارت است از فضایل و امتیازاتی که ناشی از همین حیات مادی یا جلوه‌گاه حیات مادی او، مثل علم، تقوا، عبادت، شجاعت، دلسوزی و رحم او نسبت به ضعفا و عدل او در حکومت و از این قبیل ویژگیها است. یا مسائلی که نسبت به چنین ویژگیهایی شاید درجه‌ی دو محسوب میشود؛ مثل فصاحت و بلاغت و نثر و شعر و از این قبیل. اینها را، هر صاحب فکری، به شرط آنکه در این بخش و این بُعد تدبّر کند، بابهای متعددی به رویش گشوده خواهد شد. (۵)

### استمداد از روح بزرگ امام (علیه‌السلام)

فضایل مولای متّقیان و شخصیت آن بزرگوار به قدری والا و رفیع و افقهای دور از ذهن انسانهای معمولی و بشر ناقص است که حقیقتاً

۱. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در نامه‌ای که خطاب به معاویه نوشته‌اند به منزلت معنوی خویش و اهل بیت (علیهم‌السلام) اشاره میکنند و مینویسند: «فإنّا صنائع ربّنا و النّاس بعد صنائع لنا؛ «ما ساخته و پرورش یافته‌ی پروردگارانیم، و مردم پرورش یافته و تربیت شده‌ی ما هستند!» نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۲۸، ص ۳۸۶. همچنین در یکی از سخنرانیهای خویش به معرفی آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پرداخته و میفرماید: «لا یقاس بأل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) من هذه الائمة أحدٌ و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه أبداً، هم أساس الدّین و عماد الیقین، إلیهم ینفیء الغالی و بهم یلحق التّالی و لهم خصائص حقّ الولاية و فیهم الوصیة و الوراثه؛ «از این امت هیچ‌کسی نیست که با آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مقایسه شود، آن کسانی که همواره ریزه‌خوار خوان نعمت ایشانند هرگز نمیتوانند با آنان هم‌ردیف قرار گیرند. این خاندان پایه و اساس دین‌اند، و تکیه‌گاه یقین میباشند، تندروان به سویشان باز آیند و واپس ماندگان کندرفتار ناگزیرند که خود را به ایشان برسانند، چرا که ویژگیهای حقّ ولایت از آن آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است و وصایت و وراثت تنها در این خانواده فراهم آمده است.» نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲، ص ۴۷.

جز با توجّه و استمداد از روح بزرگ و مطهر خود آن حضرت نمیشود حتی دورنمایی از آن شخصیت عظیم را مشاهده کرد.<sup>۱</sup> اما با این حال این بلندترین قله‌ی بشریت است و نمیشود به آن توجّه نکرد و به سمت آن حرکت نمود.

خوشبختانه فضایل و مناقب آن حضرت مثل دریای عظیمی است که از هر طرف که وارد شویم و هر رشته‌ای از رشته‌های محامد بشری را مطرح کنیم فیض عظیمی را خواهیم برد.<sup>۲</sup> (۶)

### جذابترین چهره‌ی تاریخ

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) جزو چهره‌های جذاب تاریخ است. انسان شاید کمتر شخصیت تاریخی را بتواند پیدا کند که به قدر امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) در میان همه‌ی آحاد بشر - نه فقط ملت اسلام - دل‌باخته داشته باشد. چه بسیار غیرمسلمانانی که اسلام و حتی پیامبر اسلام را قبول ندارند؛ اما به علی (علیه‌السلام) عشق میورزند؛ به او احترام میکنند و او را ستایش میکنند.<sup>۳</sup> مسلمانان و به‌خصوص شیعیان هم که نسبت به آن بزرگوار، چه

۱. و به همین دلیل است که خود آن حضرت ناچار شده است در مواردی به معرفی خود بپردازد و گوشه‌هایی از فضایل خود را بیان کند، برای نمونه به کتاب شرحه شرحه (از انتشارات کانون اندیشه‌ی جوان) که بیان چهارده فصل مهم از زندگی حضرت از زبان خود حضرت است مراجعه نمایید.

۲. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در معرفی سلمان فارسی میفرماید: «أدرك العلم الأوّل والآخِر، و هو بحر لا ينزح»؛ «او به علم اوّل و آخر دست یافته است، او دریایی است که پایان ندارد». امالی صدوق، مجلس ۴۳، حدیث ۸، ص ۲۵۲.

اگر سلمان دریای بی‌پایان باشد که طبق بیان امام (علیه‌السلام) چنین است، قطعاً شخصیتی مانند امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) اقیانوس بیکرانی خواهد بود که درک عمق و وسعت آن برای فهمهای عادی ما میسور نخواهد بود.

۳. جرج جرداق نویسنده‌ی نامدار مسیحی مینویسد: «حقیقت و تاریخ گواهی میدهند که علی (علیه‌السلام) عنصر بی‌پایان فضیلت، شهید و سالار شهیدان، ندای عدالت انسانی و شخصیت جاودانه‌ی شرق است. ای جهان چه میشد اگر همه‌ی نیروهایت را در هم میفشردی و در هر روزگاری شخصیتی مانند علی (علیه‌السلام) با آن عقل و قلب و زبان و شمشر نمودار میکردی؟!»

تکریم و تعظیمی در دل و جان و ذهن خودشان قائلند! در بین ما شیعیان و آحاد مسلمین، کسانی هستند که عامل به احکام اسلامی هم نیستند؛ اما امیرالمؤمنین را بزرگ می‌شمارند. این برای چیست؟ این بنخاطر آن است که مجموعه‌ی خصوصیات والای انسانی در این بزرگوار به قدری زیاد بوده است که هر کس که از علی (علیه‌السلام) چیزی شنیده است، در مقابل این خصوصیات خاضع است. فقط یک دسته استثناء هستند که آنها علی را میشناسند؛ اما با او دشمنند. آنها کسانی هستند که با مبانی‌ای که این انسان بزرگ برای آن جهاد کرده و همه‌ی عمر را صرف کرده است، به شدت دشمنند؛ طبعاً با سرباز اولش هم دشمنند. یا در آن دوره‌های اول، کسانی که زخم‌خورده از آن شمشیر بی‌انعطاف و آن انسان آشتی‌ناپذیر با بدی و زشتی بودند، با او دشمن بودند، و الا آدمهای باانصاف و انسانهای فطری، همه محب و مشتاق این شخصیت عظیمند.<sup>۱</sup> (۷)

صوت العدالة الانسانية، صص ۱۲ - ۱۱.

و همین جرج جرداق است که مینویسد: «جاذبه‌های کلمات امام علی (علیه‌السلام) چنان شوری در من ایجاد کرد که ۲۰۰ بار نهج البلاغه را مطالعه کردم.» ترجمه‌ی نهج البلاغه، دشتی، ص ۱۴.

۱. ابن ابی‌الحدید معتزلی شارح معروف نهج البلاغه میگوید: «من بسیار در شگفتم از مردی که در میدان جنگ چنان خطبه میخواند که گواهی میدهد طبیعتی همچون طبیعت شیران دارد، سپس در همان میدان هنگامی که تصمیم بر موعظه و پند و اندرز میگیرد، سخنانی از زبانش تراوش میکند که گویی طبیعتی همچون راهبانی دارد که لباس مخصوص رهبانی پوشیده و در دیرها زندگی میکنند، نه خون حیوانی میریزند و نه حتی از گوشت حیوان تناول میکنند. گاه در چهره‌ی «بسطام بن قیس» و «عتیبه بن حارث» و «عامر بن طفیل» ظاهر میشود و گاه در چهره‌ی «سقراط حکیم» و «یوحنا» و «مسیح بن مریم».

من سوگند میخورم به همان کسی که تمام آنها به او سوگند یاد میکنند، من این خطبه (خطبه‌ی الهیکم التکاتیر ۲۲۱) را از پنجاه سال قبل تاکنون بیش از هزار بار خوانده‌ام و هر زمان آن را خوانده‌ام، ترس و وحشت و بیداری عمیقی تمام وجود مرا در بر گرفت و در قلب من اثر عمیقی گذاشت و در اعضای پیکرم لرزشی. هر زمان در محتوای آن دقت کردم، به یاد مردگان از خانواده و بستگان و دوستانم افتادم و چنان پنداشتم که من همان کسی هستم که امام در لابه‌لای این خطبه توصیف میکند. چقدر واعظان و خطیبان و فصیحان در این زمینه سخن گفته‌اند و چقدر من در برابر سخنان آنها به طور مکرر قرار گرفته‌ام اما در هیچ‌کدام از آنها تأثیری را که این کلام در دل و حالم میگذارد، ندیده‌ام». شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

## ابعاد نامتناهی

در مورد شخصیت علی بن ابی طالب (علیه الصّلاة والسلام) هر چه گفته شود، کم گفته شده است؛ چون آن شخصیت، شخصیت قابل احاطه‌ی ذهنی و بیانی نیست؛ یعنی نمیشود با بیان، ابعاد نامتناهی آن شخصیت الهی را توصیف کرد.<sup>۱</sup> (۸)

۱. خوارزمی از علمای بزرگ اهل سنت در کتاب مناقب خود مینویسد: ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل میکند که فرمود: «لو أن الغياض أفلامٌ، و البحر مدادٌ، و الجنّ حسابٌ، و الانس کتابٌ، ما أحصوا فضایل علی بن ابی طالب»؛ «اگر جنگلها قلم، دریاها مرکب، طایفه‌ی جن حسابگر و انسانها نویسنده شوند، نمیتوانند همه‌ی فضایل علی بن ابی طالب را برشمارند!» مناقب خوارزمی، ص ۳۲.

همچنین رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إن الله جعل لأخي علي فضائل لا تحصى كثرة، فمن ذكر فضيلة من فضائله قرأ بها غفر الله له ماتقدم من ذنبه و ما تأخر، و من كتب فضيلة من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقي لذلك الكتاب رسم، و من استمع إلى فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع، و من نظر إلى كتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر، ثم قال: النظر إلى علي بن ابی طالب عبادة، و ذكره عبادة و لا يقبل الله إيمان عبد إلا بولايته و البراءة من أعدائه!»؛ «خداوند برای برادرم علی فضیلت‌هایی قرار داده است که به لحاظ کثرت قابل شمارش نیستند! کسانی که با اعتقاد قلبی از آن فضایل یاد کنند، مورد مغفرت الهی قرار میگیرند، و کسانی که اقدام به نوشتن آنها نمایند، مادامی که نوشته‌شان باقی است ملائکه در حق آنان استغفار میکنند، کسی که به فضیلتی از فضایل علی بن ابی طالب گوش فرا دهد، گناهی را که از طریق گوش مرتکب شده است بخشیده میشود. و کسی که کتابی را مطالعه نماید که فضایل او در آن کتاب نوشته شده است گناهی را که از طریق چشم مرتکب شده است بخشیده میشود. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در ادامه فرمود: نگاه به علی بن ابی طالب و یاد او عبادت است، و خداوند ایمان بنده‌ای را نمیپذیرد مگر هنگامی که ولایت علی را پذیرفته و از دشمنانش دوری گزیده باشد». مناقب خوارزمی، ص ۳۲.

فصل دوّم ————— ❁

آفاق عالم پراز فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام)





### هم دوست و هم دشمن کتمان کردند اما...

یک جمله‌ای معروف است از خلیل بن احمد نحوی معروف، او می‌گوید که دوستان امیرالمؤمنین در طول مدتی برابر چند قرن، از ترسشان مداخل امیرالمؤمنین را نگفتند، و مدح امیرالمؤمنین را مکتوم نگاه داشتند، و فضائل او را، و دشمنان امیرالمؤمنین از روی بغض و عداوتشان در طول چند قرن مداخل امیرالمؤمنین را مکتوم نگاه داشتند. «فظهر ما بین هذين ما ملأ الخافقين» دو تا کتمان نسبت به مداخل امیرالمؤمنین، یکی از روی ترس یکی از روی بغض، اما میان این دو کتمان آنقدر از فضائل امیرالمؤمنین بروز کرد که سرتاسر عالم را و میان مشرق و مغرب را گرفت، این فضائل علی بن ابی طالب است.<sup>(۹)</sup>

۱. این مطلب از چند تن نقل شده است، از زمخشری دانشمند ادیب اهل سنت چنین نقل شده است: «ما أقول فيمن كنتم محبوه فضائله خوفاً و تقيةً، و أعداؤه بغضاً و حسداً، و ظهر من ذين و ذين ما ملأ الخافقين!»؛ «من چه بگویم درباره‌ی مردی که فضایل او را دوستانش از ترس و بیم پنهان داشتند، و دشمنانش از راه کینه‌جویی و حسد انکار کردند، و باز از این میان آنقدر فضیلت‌های وی انتشار یافت که شرق و غرب را فرا گرفت.» نهج البلاغه میراث درخشان امام علی (علیه السلام)، ص ۱۷. از امام شافعی نیز نقل شده است: «در شگفتی از مردی که دشمنانش فضایل او را از روی حسد کتمان کردند و دوستانش از ترس، ولی با این حال شرق و غرب جهان را پر کرده است.» شبیه همین مضمون از عامر بن عبدالله بن زبیر نقل شده است. پیام امام (شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه)، ج ۱، ص ۳۱۳.

## گوهر علی (علیه السلام) ماندگار شد

امیرالمؤمنینی که نزدیک به صد سال بر روی منبرها او را لعن و همه جای دنیای اسلام علیه او بدگویی کردند؛ آن یگانه‌ای که هزاران حدیث جعلی علیه او و حرفهایش ساختند و به بازار افکار عرضه کردند،<sup>۱</sup> چنین بود که توانست بعد از گذشت این سالهای طولانی، خود را از زیر بار اوهام و خرافات بیرون آورد و قامت رسایش را در مقابل تاریخ نگه دارد. گوهری مثل علی است که میماند. خار و خاشاک و زباله و گل و لای، او را آلوده نمیکند و جوهرش را نمیکاهد. اگر قطعه‌ای الماس را در گل هم بیندازند، الماس است و بالأخره خود را نشان خواهد داد. هر فرد مسلمان باید این مشعل عظیم را بر بالای قلّه‌ی حیات ببیند و به سمت آن حرکت کند. (۱۰)

## آن همه دشمن، این همه محبوبیت

شاید در بین چهره‌های معروف جهان و به‌طور خاص در میان شخصیت‌های اسلامی، هیچ شخصیتی را نتوانیم پیدا کنیم - حتی خود پیامبر

۱. از منابع تاریخی بخوبی استفاده میشود نخستین کسی که این کار زشت را پایه‌گذاری کرد معاویه بود. علامه امینی در کتاب الغدير مینویسد: «معاویه پیوسته اصرار داشت که روایاتی در نكوهش مقام امام امیر مؤمنان (علیه السلام) جعل کند و این کار را آنقدر ادامه داد که کودکان شام با آن خو گرفتند و بزرگ شدند و بزرگسالان به پیری رسیدند. هنگامی که پایه‌های بغض و عداوت اهل بیت (علیهم السلام) در قلوب ناپاکان محکم شد، سنت زشت لعن و سب علی (علیه السلام) را به دنبال نماز جمعه و جماعت و بر منابر، در همه جا و حتی در محل نزول وحی یعنی مدینه رواج داد. صاحب کتاب معجم البلدان (ج ۵، ص ۴۸) مینویسد: در شرق و غرب جهان اسلام بر فراز منبرها علی بن ابی طالب مورد لعن قرار میگرفت، حتی در منابر حرمین شریفین مکه و مدینه نیز آن بزرگوار لعن میشد!

اصرار معاویه در این معنی تا آنجا بود که وقتی بعد از شهادت امام حسن مجتبی (علیه السلام) در مراسم حج شرکت کرد و وارد مدینه شد تصمیم داشت بر منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را لعن کند، به او گفتند در اینجا سعدین ابی‌وقاص است و به این کار رضایت نخواهد داد قبلاً با او مشورت کن. سعد گفت: اگر چنین کاری کنی من دیگر به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نخواهم آمد. معاویه هنگامی که چنین دید اقدام به لعن نکرد تا زمانی که سعد از دنیا رفت. الغدير، ج ۲، ص ۱۰۱.

اسلام- که در میان ملت‌ها و پیروان ادیان مختلف و در زمانهای گوناگون، به قدر امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) محبوب باشد. میبینید در همان زمان خود این بزرگوار، که شمشیر عدالت و شدت عدل او، دل‌های متمرّد و روح‌های خودخواه را از خود بیزار میکرد و جبهه‌ی دشمنی بزرگی علیه او به وجود می‌آورد، حتی دشمنانش هم وقتی به اعماق روح خود مراجعه میکردند، نسبت به آن بزرگوار، عقیده‌ی همراه با تعظیم و تکریم و محبتی را احساس میکردند.<sup>۱</sup>

بیشترین دشمنان را علی (علیه‌الصلاة والسلام) داشته؛ اما بیشترین ستایشگران را هم- حتی کسانی که به دین و راه او اعتقادی نداشتند- آن بزرگوار داشته است.

یعنی متفکران بزرگ- اعمّ از مسلمان و غیرمسلمان- را که نگاه کنید، نسبت به امیرالمؤمنین ابراز ارادت میکنند. اگر به قهرمانان بزرگ، کسانی که برای ملت‌های خود، تلاش و قیام کرده‌اند، نگاه کنید، میبینید که نام امیرالمؤمنین در نظر آنها عزیز و گرامی است.<sup>۲</sup> به شعرا و ادبا و هنرمندان و انسان‌دوستان هم که نگاه میکنید، باز هم میبینید که اسم امیرالمؤمنین را گرامی میدارند. خلاصه هرکس- جوان و پیر، عالم و عامی- که تاریخ اسلام را مطالعه کرده و اسم علی و احوال امیرالمؤمنین به گوش او رسیده است، نسبت به امیرالمؤمنین، احساس محبت و شیفتگی و ارادت میکند.

در زمان خود ما، چند کتاب از نویسندگان و ادبای مصری، درباره‌ی امیرالمؤمنین نوشته شد، که دو جلد یا بیشتر آن از طرف نویسندگان مسیحی

۱. برای نمونه به اعتراف معاویه در ملاقاتی که با ضرار داشت توجه نمایید: پیوست «۱».

۲. ایلیا پاولیچ پطروشفسکی، استاد تاریخ در دانشگاه لنینگراد میگوید: «علی پرورده‌ی محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و عمیقاً به وی و امر اسلام وفادار بود... علی تا سرحدّ شور و عشق پایبند دین بود. صادق و رستگار بود. در امور اخلاقی بسیار سختگیر بود و از نامجویی و مال‌پرستی به دور بود، او بی‌شک هم مردی سلحشور و هم تمام صفات لازمه‌ی اولیاءالله در وجودش جمع بود». تفسیر نهج‌البلاغه، علامه جعفری، ج ۱، ص ۱۷۶. به نقل از اسلام در ایران- پطروشفسکی- ترجمه‌ی آقای کشاورز، ص ۴۹.

است که اسلام را قبول ندارند؛ اما امیرالمؤمنین را قبول دارند.<sup>۱</sup> در بین چهره‌های اسلامی، این خصوصیت امیرالمؤمنین است. شاید یک علت این باشد که این بزرگوار، در دوره‌های مختلف عمر و در شرایط و اوضاع مختلف، هر جا که قرار گرفت، همه‌ی وجود خود را به بهترین وجهی در راه اهداف عالی خرج کرد. (۱۱)

### بدگوییها و محبوبيت بیشتر

آل زبیر معروف بودند به دشمنی با امیرالمؤمنین - عبدالله بن زبیر حنی در جنگ جمل هم، به عنوان یک چهره‌ای معرفی شد که پدرش زبیر را وادار میکرد به ادامه‌ی جنگ با امیرالمؤمنین، بعدها هم خاندان زبیر غالباً - مگر بعضی از آنها - نسبت به امیرالمؤمنین با چشم خصومت و بغض و حسادت نگاه میکردند. در این خانواده یک جوانی که پسر عبدالله بن عروقه بن زبیر است، از روی جوانی یک روز در حضور پدر خود مشغول مذمت امیرالمؤمنین شد، پدر با این‌که خودش هم نسبت به امیرالمؤمنین ارادت‌ی یا بگویم محبتی نداشت، اما دید این جوان خام و ناپخته‌ی خودش را خوب است قدری آگاه کند؛ در محیط خلوت خانه به طور خصوصی. آن روزها کسی جرأت نمیکرد در علن نامی از امیرالمؤمنین به نیکی ببرد؛ به پسرش گفت پسر جان، یک چیزی را من به تو بگویم و او این است که هیچ چیزی را پیدا نمی‌کنی که دین ساخته باشد، بوجود آورده باشد و

۱. «الامام علی بن ابی طالب صوت العدالة الانسانیة» مشهورترین کتاب در این زمینه است که نوشته‌ی جرج جرداق نویسنده‌ی نامدار مسیحی است که در سال ۱۹۵۶ میلادی به رشته‌ی تحریر درآمده است. میخائیل نعیمه نویسنده‌ی مشهور مسیحی نیز بر همین کتاب جرداق مقدمه‌ی مبسوطی نوشته است. جرج جرداق کتاب دیگری نیز به نام «روائع نهج البلاغه» نوشته است که شرح موضوعی نهج البلاغه است. امین نخلة دیگر نویسنده‌ی مسیحی است که کتاب «مائة كلمة من نهج البلاغه و شرحها» را به قلم تحریر درآورده است. جبران خلیل جبران نویسنده‌ی نامدار مسیحی سخنان بلند و عمیقی درباره‌ی شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد که در کتابی به نام «مجموعه مقالات جبران خلیل جبران» جمع‌آوری شده است.

دنیا و دست دنیاطلبان بتواند آن را ویران کند، ممکن نیست. بنایی که دین می‌سازد، این بنایی نیست که بوسیله‌ی دنیاطلبان قابل ویران شدن باشد. «فإنّ الدّینا مابنت شیئاً إلاّ هدمه الدّین»؛<sup>۱</sup> اما به عکس، هر چیزی که دست دنیاطلبان آن را بوجود بیاورد، بی‌گمان دین در مقام برخورد و اصطکاک با او اگر قرار بگیرد آن را از بین خواهد برد؛ اما عکسش این‌جور نیست، اگر دین چیزی را ساخت دنیاطلبها نمیتوانند آن را از بین ببرند. بعد وارد اصل مطلب شد، و گفت که تو نگاه کن ببین این بنی مروان - آن سلسله‌ای از بنی امیه که آن روزها بر جامعه‌ی اسلام حکومت میکردند - گفت بین این بنی مروان چطور بر روی منبرها و در همه‌ی اقطار دنیای تحت نفوذ خودشان نسبت به امیرالمؤمنین، نسبت به علی بن ابی طالب، او گفت عیب‌جویی میکنند و عیوب او را آشکار میکنند، ظاهر میکنند، هر چه به دهنشان می‌آید درباره‌ی علی میگویند. اما هر چه آنها بیشتر میگویند، امیرالمؤمنین چهره‌اش منورتر و در بین مردم محبوبتر می‌شود. «الأتري علی بن ابي طالب وما يقول فيه خطباء بنی أمیة من ذمه و عیبه و غیبه و الله لکأما یاخذون بناصره إلی السماء»<sup>۲</sup> اینکه بنی مروان عیب علی را میگویند، مثل این که خدای متعال اثر عکس میدهد، گویی که علی را بلند می‌کنند و به آسمان می‌برند و در کرسی آسمان، علی را قرار میدهند از رفعت و شأن؛ هر چه بیشتر عیش را میگویند، بالاتر میرود. اما مرده‌ها و شخصیت‌های خودشان را بنی مروان با نام نیک، با تشکیل محافل و مجالس مدح و ثنا بزرگ میکنند، هر چه بیشتر از گذشتگان خودشان و مردگان خودشان میگویند، مثل این که یک لاشه‌ی مرده‌ای، یک جیفه‌ای را مدام بیشتر باز می‌کنند تعفنشان بیشتر دنیا را میگیرد. «الأتراهم کیف یندبون موتاهم و یرثهم شعراؤهم و الله لکأما یندبون جیف الحمير»<sup>۳</sup> این چیزی است که دشمن

۱. شرح نهج البلاغه (ابن ابی‌الحدید)، ج ۹، ص ۶۴ و امالی شیخ طوسی، مجلس ۲۵، حدیث ۶، ص ۵۸۸.

۲. همان.

۳. همان.

امیرالمؤمنین، آن خانواده‌ای که بنای بر بغض و حسادت به امیرالمؤمنین داشتند این جور [اعتراف کرده اند]. (۱۲)

### با علی (علیه‌السلام) دشمنی میکنی؟!

روایت است که مردی نزد عبدالله بن عمر<sup>۱</sup> رفت و گفت: «من علی را دشمن میدارم.» شاید از آنجایی که میدانست آن خانواده چندان میانه‌ای با علی ندارند، خواست مثلاً خود شیرینی کند. عبدالله بن عمر گفت: «بغضک الله. اتبغض رجلاً سابقه من سوابقه خیر من الدنیا و مافیها؛ خدا تو را دشمن بدارد! آیا با مردی دشمنی میکنی که سابقه‌ای از سوابق او معادل با همه‌ی دنیا و مافیها و بهتر از همه‌ی دنیا و مافیهاست؟»

این، آن امیرالمؤمنین بزرگ است. این، آن علی درخشان تاریخ است؛ خورشیدی که قرن‌ها درخشیده و روزه‌روز درخشانتر شده است. (۱۳)

### او دریا بود

بعد از شهادت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، به مناسبتی نام آن بزرگوار در محضر ابن عباس<sup>۲</sup> به زبان آمد. ابن عباس گفت: «والسقاء علی ابی الحسن، و

۱. زندگینامه‌ی عبدالله بن عمر: پیوست «۳».

۲. عبدالله بن عباس از شخصیت‌های مشهور و محدثان نامی تاریخ اسلام میباشد، سه سال قبل از هجرت در مکه متولد شد و در سال هشتم هجرت که مصادف با فتح مکه میباشد به مدینه آمد و سه سال در محضر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بود. در ایام خلافت عمر مورد مشورت او قرار میگرفت و در هنگام قتل عثمان از طرف وی در موسم حج امیرالحاج بود. از ارادتمندان و شیفتگان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بود و علوم فراوانی را از آن حضرت فرا گرفته بود، در دوران خلافت حضرت یکی از نزدیکان و کارگزاران مورد اعتماد امام به‌شمار میرفت، در جنگ جمل فرماندهی بخشی از لشکر امام را بر عهده داشت، و بعد از پیروزی استاندار بصره گشت. در جنگ صفین در رکاب حضرت و یکی از فرماندهان بااستقامت لشکر بود، و در جریان حکمیت بعنوان نماینده‌ی امام (علیه‌السلام) برای حکمیت معرفی شد که مورد مخالفت شدید خوارج قرار گرفت تا آنجا که گفتند بین او و علی (علیه‌السلام) هیچ تفاوتی دیده نمیشود! در جنگ خوارج از طرف امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با خوارج سخن گفت و به استدلال‌هایشان پاسخ داد و حقایقت

أسفاه علیٰ أبی الحسن مضیٰ واللّٰه ما غیرو ولا یبدل ولا یقتصر ولا یجمع ولا یمنع ولا یأثر الا اللّٰه!؛ برای خودش چیزی جمع نکرد. برای خودش هیچ کار مادی نکرد. چیزی را مگر خدا ترجیح نداد. در همه‌ی کارها، قصدش خدا بود. هدف او فقط و فقط کسب رضایت خدا بود. مصداق آیه‌ی شریفه‌ی «ومن التّاس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّٰه واللّٰه رؤوفٌ بالعباد»<sup>۲</sup>؛ امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاة والسّلام) است.

بعد، ابن عبّاس گفت: «واللّٰه لقد کانت الدّنیاهون علیہ من شسع نعلہ»؛ به خدا دنیا و این زینتها و زخارف و ثروتها و خوشیهای آن، در چشم او کوچکتر و سبکتر از بند کفش او بود.<sup>۳</sup> «لیثٌ فی الوغی»؛ در میدان جنگ، شیر درنده

امام (علیه‌السّلام) و سستی افکار خوارج را اثبات نمود. تا هنگام شهادت امام علی (علیه‌السّلام) والی بصره بود و بعد از شهادت امام با حضرت مجتبی (علیه‌السّلام) بیعت نمود.

عبدالله بن عبّاس در طول عمر خویش به شاگردی امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) افتخار میکرد و از هر فرصتی برای بیان فضایل و حقانیت امام (علیه‌السّلام) بهره میبرد. در هنگام وفات این کلام را پی‌درپی تکرار میکرد: «اللّٰهم انّی اتقرب الیک بولایة علیّ بن ابی طالب». خلفای بنی عبّاس از نسل وی بودند.

۱. الأمالی شیخ صدوق، ص ۴۰۸.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۷. شیخ طوسی در کتاب امالی خویش از امام سجّاد (علیه‌السّلام) نقل میکند که این آیه درباره‌ی علی (علیه‌السّلام) نازل شده است، هنگامی که در شب هجرت در بستر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خوابید. امالی طوسی، مجلس ۱۶، حدیث ۲، ص ۴۴۶.

در کتاب نقش نگار، ص ۳۶ توضیح داده شده است که از نظر مفسران شیعی تردیدی نیست که این آیه در شب هجرت و درباره‌ی فداکاری امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) نازل شده است و نظر تعدادی از مفسران مشهور اهل سنّت نیز در این زمینه نقل شده است.

لازم به تذکر است که اشاره به این آیه در متن، جزء کلام ابن عبّاس نمیباشد.

۳. عبدالله بن عبّاس میگوید: در منزل «ذی‌قار» بر امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) وارد شدم هنگامی که مشغول وصله نمودن کفش خود بود. به من فرمود: «قیمت این کفش چقدر است؟» گفتم: «بهایبی ندارد!» فرمود: «والله لهی أحبّ الیّ من امرتکم إلاّ أن أقیم حقاً أو أدفع باطلاً»؛ به خدا سوگند همین کفش بی‌ارزش برایم از حکومت بر شما محبوبتر است، مگر اینکه با این حکومت حقی را به پا دارم و یا باطلی را دفع نمایم.

نهج‌البلاغه خطبه‌ی ۳۳، ص ۷۶؛ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۴۷؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۸۵؛ مجموعه‌ی ورام، ج ۲، ص ۹؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۷۶ و ۱۱۳.





بود. «بحرٌ فی المجالس»؛ وقتی که جای گفتگو و افاده و علم و معرفت بود، دریا بود. «حکیمٌ فی الحكماء»؛ اگر حکمای عالم جایی جمع میشدند، در میان آنها، کسی که حکمت را باید از او بیاموزند، علی بود.<sup>۱</sup> «هیئات قد مضی الی الدرجات العلی» (۱۴)



- 
۱. جابر بن عبدالله انصاری میگوید: دیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دست علی را گرفته است و او را به مردم معرفی میکند... سپس با صدای بلند فرمود: من شهر حکمت هستم و علی دروازه‌ی این شهر است، هر کس به دنبال حکمت است باید از طریق دروازه‌ی آن بیاید. امالی طوسی، مجلس ۱۷، حدیث ۲۴، ص ۴۸۳.
- و از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: من شهر حکمت هستم- و حکمت نیز بهشت است!- و تو یاعلی، دروازه‌ی شهر حکمت هستی. پس چگونه به بهشت راه پیدا خواهد کرد کسی که از طریق دروازه‌ی آن نیاید! امالی طوسی، مجلس ۱۵، حدیث ۲۱، ص ۴۳۱.

## فصل سوّم

---



امیر المؤمنین (علیہ السلام) از زبان پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ)



### عدم اختصاص ذکر فضایل امام (علیه السلام) به شیعیان

آنچه از فضایل و مناقب راجع به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته میشود، مخصوص شیعیان نیست. یعنی اینطور نیست که فقط شیعه آنها را روایت کند یا شیعه از آنها لذت ببرد. به جز یک عده‌ی انگشت‌شمار و معدود، که معلوم هم نیست امروز از آنها اثری باقی مانده و کسی از آنها وجود داشته باشد. یعنی نواصب و خوارج - بقیه‌ی مسلمین، دوستدار امیرالمؤمنین اند. بسیاری از فضایل و مناقب را غیر شیعه در کتابهایشان نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup> بسیاری از مسلمین، به اهل بیت مکرم پیغمبر (علیهم السلام) و به آن بزرگوار به طور خاص، ارادت و علاقه و شیفتگی دارند.

### درخشش نور علی (علیه السلام) در بهشت

یک روایت، روایتی است که نویسنده‌ی معروف شافعی، «ابن مغازلی»، در کتاب خود نقل کرده که راوی این حدیث، غیر شیعه است. از انس بن مالک نقل میکنند که پیغمبر فرمودند: «انَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَضِيءُ لاهل الجنة كما يظهر كوكب الصبح لاهل الدنيا»<sup>۲</sup>؛ مردم بهشت، وجود علی بن ابی طالب

۱. کتابهای فراوانی از دانشمندان اهل سنت به ذکر فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) اختصاص دارد که در پیوست «۴» به چند نمونه اشاره شده است.

۲. مناقب ابن المغازلی، ص ۱۳۰، رقم ۱۶۰.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را چنان درخشان میبینند که مردم دنیا ستاره‌ی صبح را آنگونه درخشنده میدیدند؛ یعنی نور آن بزرگوار، در بهشت هم بر انوار دیگر غلبه دارد.

### زینتهای خاص علی (علیه‌السلام)

همین نویسنده‌ی سنی، روایت دیگری را از عمار یاسر نقل میکند که گفت: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) لعلي بن ابي طالب (عليه السلام): يا علي، ان الله قد زينك بزينة لم زين العباد بزينة احب الى الله منها!»؛ یعنی پیغمبر به علی فرمود: ای علی! خدای متعال تو را به زینتی آرایش داد که هیچ بنده‌ای از بندگان خود را به زینتی بهتر و محبوبتر از آن، آرایش نداده است. آن زینت چیست؟ «الزهد في الدنيا»؛ زهد و بی‌رغبتی به دنیا یعنی به ظواهر فریبنده‌ای که انسان از آنها لذت میبرد، زینتی است که خداوند به علی (علیه‌السلام) داده است. دنیا، معنایش آباد کردن دنیا نیست. معنایش این نیست که دنیا را آباد کنند، زمین را با زینتهای الهی مزین کنند و بندگان خدا را برخوردار کنند؛ که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خود پیشتاز این راه بود. دنیا یعنی اینکه من و شما از آنچه که در زمین وجود دارد، چه در خوراک و پوشاک و مرکب و یا در شهوات جنسی، برای حظ نفس و لذت خودمان، فراهم آوریم. این همان دنیایی است که در روایات آمده است. البته مقداری از این بهره‌بریهای دنیایی، مجاز و شاید ممدوح است؛ اما زیاده‌روی در آنها، همان دنیای بد و خبیثی است که ما را از آن بازداشته‌اند. پس، زهد در دنیا، زینت علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) است.

ادامه‌ی حدیث چنین است که پیغمبر به علی (علیه‌السلام) فرمود: «وجعل الدنيا لاثنال منك شيئاً»؛ خداوند این دنیا را به‌گونه‌ای قرار داده است که از تو هیچ چیز نخواهد برد.

### دعاهای مستجاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

روایت دیگر، روایت «موفق خوارزمی حنفی» است که او هم از نویسندگان سنی است و کتابی در مناقب دارد. این روایتها، دل دوستداران آن بزرگوار را روشن میکند و باید آماده شویم برای اینکه عملاً نه فقط اسماً دنباله‌رو آن شخصیت عظیم باشیم. «موفق»، این روایت را نقل میکند که پیغمبر به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «یا علی! انی سألت ربی فیک خمس خصالٍ فاعطانی؛ من از خدای متعال پنج امتیاز در ارتباط با تو خواستم و خدا هر پنج امتیاز را به من داده و قبول کرده است: «اما اولها فسألت ربی ان تشق عتی الارض وانفض التراب عن رأسی وانت معی؛ اول این است که از خدا خواستم وقتی در قیامت محشور میشوم و از خاک برمیخیزم، تو در کنار من باشی. خدا این را قبول کرد و به من داد. «اما الثانية فسألت ربی ان یوقفنی عند کفة المیزان وانت معی؛ از خدا خواستم هنگامی که اعمال خلاق را در میزان الهی میسنجدند- این میزان اسمش در قرآن آمده- و من آنجا ایستاده‌ام، تو هم در کنار من باشی. خدا این خواسته را هم پذیرفت و به من عطا کرد. «واما الثالثة فسألت الله ان یجعلک حامل لوائی و هو لواء الله الاکبر علیه المفلحون الفائزون بالجنة؛ از خدا خواستم لواپی را که بزرگترین لوی الهی در قیامت است- آن علمای که از همه‌ی علمهای خدا در قیامت برافراشته‌تر است و روی آن نوشته: «المفلحون الفائزون بالجنة» به دست تو بسپارد. این را هم خداوند قبول فرمود.<sup>۱</sup>

۱. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إنَّ علیَّ بن ابی طالب لصاحب لوائی فی الآخرة كما کان صاحب لوائی فی الدنيا، و إنَّه أوَّل من یدخل الجنة لأنَّه یقدمنی و یتبعه لوائی تحته آدم و من دونه من الأنبیاء؛ «علی بن ابی طالب پرچم مرا در آخرت به دست خواهد گرفت، همانگونه که در دنیا پرچم من در دست او بود، و او اولین کسی خواهد بود که وارد بهشت خواهد شد، زیرا پیشاپیش من و در حالی که پرچم مرا در دست دارد حرکت خواهد کرد و تمامی انبیاء در سایه‌ی آن پرچم قرار خواهند گرفت.» أمالی صدوق، مجلس ۴۷، حدیث ۹، ص ۲۸۰.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به من فرمود: تو اولین کسی هستی که وارد بهشت خواهی شد! عرض کردم: یا رسول الله، آیا من قبل از شما وارد بهشت

از این قسمت کلام نبوی معلوم میشود که در قیامت عَلمهایی است و هر گروه از خلائق، زیر یکی از این عَلمها جمع میشوند. «وَأَمَّا الرَّابِعَةُ فَسَأَلْتُ رَبِّي أَنْ تُسْقِيَ أُمَّتِي مِنْ حَوْضِي»؛ از خدا خواستم که ساقی حوض کوثر تو باشی و خدا این را هم قبول کرد. «وَأَمَّا الْخَامِسَةُ فَسَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يُجْعَلَ كَقَائِدِ أُمَّتِي إِلَى الْجَنَّةِ»؛ از خدا خواستم که در قیامت، پیشرو اَمّت من به بهشت، تو باشی؛ یعنی تو جلو باشی و اَمّت من پشت سر تو به سوی بهشت روانه شوند. این را هم خدا قبول کرد.

طبق این روایت، آخر سر هم فرمود: «فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ بِذَلِكَ»<sup>۱</sup> پیغمبر از اینکه خدا چنین مقامات معنوی را به علی بن ابی طالب (علیه السلام) داده است، از خالق هستی سپاسگزاری میکند. واقعاً هیچ مقامی به بلندی این مقام نیست.

### نگاه به سیمای علی (علیه السلام) عبادت است

روایت دیگر- که این روایت از اسناد متواتره است؛ یعنی همه از طرق مختلف آن را روایت کرده‌اند و من از «بحار الانوار» نقل میکنم- از ابوهریره، و او از معاذ بن جبل و او از پیغمبر نقل میکند که فرمود: «النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ»؛ نگاه کردن به چهره‌ی علی بن ابی طالب، عبادت است.<sup>۲</sup> چرا؟

خواهم شد؟! فرمود: آری، تو در آن روز پرچم مرا برافراشته میکنی، همانگونه که در دنیا نیز پرچم من به دست تو به اهتزاز درمی‌آید، و بدیهی است کسی که پرچم را در دست دارد جلوتر حرکت میکند. سپس فرمود: «یا علی گویا میبینم که تو وارد بهشت میشوی در حالی که پرچم مرا که پرچم حمد است در بالای دست داری و جمیع پیامبران الهی در زیر آن پرچم گرد آمده و پشت سر تو وارد بهشت میشوند!» علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۳.

۱. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۷۰؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۹۳، حدیث ۲۸۰؛ عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۷۸ و ج ۲، ص ۳۰؛ صحیفه الرضا (علیه السلام)، ص ۴۸ و خصال صدوق، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۰۲. این مطلب با بیانات متعدّد و متنوعی در روایات اسلامی منعکس شده است به گونه‌ای که از مجموع روایات قطعی بودن صدور چنین کلامی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) میباید. یکی از این روایات کلامی است که از جابر نقل شده است که میگوید:

چون علی (علیه السلام) یک عنصر معنوی و یک بنده‌ی خالص خدا است. چون نگاه به او، انسان را به خدا نزدیک میکند و جزو «من یدکرکرم الله رؤیته» به حساب می‌آید.<sup>۱</sup> و جهش معلوم است: چون او معنوی است، لذا نگاه کردن به او، که از مظاهر عبودیت در مقابل پروردگار است، نوعی عبودیت است. بعد، مرحوم علامه‌ی عالی مقام، مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) از ابن اثیر جزری نقل میکند که وی در «النهاية» این حدیث را آورده و بیان کرده است که چرا نگاه کردن به علی بن ابی طالب (علیه السلام) عبادت است. ابن اثیر، چنین گفته است که: «انّ علیاً کان اذا برز قال الناس لا اله الا الله ما اشراف هذا الفی»؛ وقتی علی بن ابی طالب (علیه السلام) در مقابل مردم ظاهر میشد، مردم با دیدن او میگفتند: لا اله الا الله! چقدر شریف است این جوان! «لا اله الا الله ما اكرم هذا الفی»؛ چقدر

در محضر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودیم که علی بن ابی طالب (علیه السلام) وارد شد، حضرت خطاب به وی فرمودند: عمران بن حصین بیمار است، به عبادت وی بروید، علی بن ابی طالب بر بالین عمران حاضر شد در حالی که معاذین جبل و ابوهریره نیز در آنجا حضور داشتند، عمران در چهره‌ی علی بن ابی طالب (علیه السلام) خیره شده بود و به جای دیگری توجه نداشت، معاذ از وی پرسید: دلیل اینکه به سیمای علی خیره شده‌ای چیست؟ او پاسخ داد: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که میفرمود: نگاه به سیمای علی بن ابی طالب عبادت است. معاذ گفت: من نیز این کلام را از لبان مبارک پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیده‌ام. ابوهریره نیز که در آن مجلس حضور داشت گفت: من نیز این سخن را از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیده‌ام. بشارة المصطفی، ص ۱۹۱؛ کشف الیقین، ص ۴۴۹؛ العمدة، ص ۳۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۷۸.

۱. عبارت «من یدکرکرم الله رؤیته» از جمله وصایای حضرت عیسی (علیه السلام) به حواریون میباشد. امام صادق (علیه السلام) به نقل از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) میفرماید: «قالت الحواریون لعیسی: یا روح الله من نجالس؟ قال: من یدکرکرم الله رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله»؛ «حواریون از حضرت عیسی (علیه السلام) سؤال کردند: با چه کسانی همشین باشیم؟ فرمود: با کسانی که ملاقات آنان خدا را به یاد شما آورد، گفتارشان موجب افزایش دانش شما گردد، و رفتارشان رغبت شما را به آخرت بیشتر نماید». کافی، ج ۱، ص ۳۹.

از وصایای امیر المؤمنین (علیه السلام) است که میفرماید: «لا تجالسوا إلا من یدکرکرم الله رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله»؛ «همشینی نکنید مگر با کسانی که مشاهده‌ی آنان شما را متذکر یاد خدا نماید، سخنانشان علم شما را بیشتر کند، و اعمالشان موجب رغبت بیشتر شما به آخرت گردد». شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۵.

نظیر این سفارش از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است: ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۷.



کریم و بزرگوار است این جوان! «لا اله الا الله ما اعلم هذا الفقی»؛ چقدر دانشمند است این جوان! «لا اله الا الله ما اشجع هذا الفقی»؛ چقدر شجاع است این جوان! خلاصه اینکه، ابن اثیر میگوید وقتی مردم به علی بن ابی طالب (علیه السلام) مینگریستند، از بس صفات او برجسته بود، مکرر در مکرر تهلیل میگفتند و ذکر خدا میکردند. از این جهت، نگاه کردن به او عبادت است. مجلسی این بیان را قبول ندارد و میگوید: ابن اثیر خواست یک فضیلت را از علی بن ابی طالب (علیه السلام) سلب کند؛ که خود نگاه کردن به او، بخاطر خود علی بن ابی طالب (علیه السلام) عبادت باشد. این را خواست سلب کند. اما چند فضیلت دیگر را، من حیث لایشعر، برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) اثبات کرد! (۱۵)

### علی (علیه السلام) جامع فضایل انبیاء

در روایتی که از طرق غیر شیعه نقل شده است دیدم که پیغمبر اکرم به جمعی از اصحابشان فرمودند: «من اراد ان ینظرالی آدم فی علمه والی ابراهیم فی حلمه، و الی موسی فی هیبتہ، والی عیسی فی عبادتہ، فلینظرالی وجه علی بن ابی طالب»؛ یعنی «علم آدم» که قرآن میگوید: «علم آدم الاسماء کلها»<sup>۳</sup> همه‌ی نشانه‌ها و نامها و معارف آفرینش را، خدای متعال به حضرت آدم تعلیم داد یا «حلم ابراهیم» که قرآن تعریف میکند: «ان ابراهیم لحلیم أوّاه منیب»<sup>۴</sup> یا «هیبت موسی» که قدرت و عظمت فرعون در مقابل آن هیچ و پوچ بود، یا «عبادت عیسی» که مظهر زهد و اخلاص و تعبد در مقابل پروردگار بود... و در بعضی از روایات دیگر، که باز از طرق

۱. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۹۵.

۲. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۷؛ تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۲؛ مناقب خوارزمی، ص ۸۳؛ مطالب السؤل، ص ۱۲۹؛ الفصول المهمّة، ج ۱، ص ۵۷۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۳۴؛ أمالی طوسی، مجلس ۱۴، حدیث ۸۶، ص ۴۱۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۸؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۰؛ الصّراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۱۲؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۱۴؛ کشف الیقین، ص ۵۳.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱ «و علم اسماء (علم اسرار آفرینش) را همگی به آدم آموخت».

۴. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۷۵ «براستی که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت‌کننده (به سوی خدا) بود».

غیر شیعه است، چیزهایی هم اضافه شده است به اینکه «زهد یحیی بن زکریّا» و از این قبیل نشانه‌های انبیاء، همه در این انسان بزرگ و والایی که ما خود را دنباله‌رو و شیعه‌ی او میدانیم، جمع شده است. (۱۶)





فصل چهارم

---

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کلام فرزندش  
امام مجتبی (علیه السلام)





### تلاش بی وقفه

من برای تعریف از امیر مؤمنان سخنی را انتخاب کرده‌ام که سخن عازف‌ترین و آشنا‌ترین مردم به شخصیت علی بن ابی طالب است و آن سخن امام حسن مجتبی است. در روزی که امیرمؤمنان به شهادت رسید و مردم با امام حسن (علیه‌السلام) برای خلافت بیعت کردند. امام مجتبی در حضور مردم بر منبر برآمد و چند جمله در باب امیرالمؤمنین به اختصار سخن گفت؛ من این جملات را که بسیار کوتاه و مختصر است میخوانم و دو سه نکته‌ی روشن و بسیار مهم این سخن را به عرض شما برادران و خواهران میرسانم. امام حسن به مردم این چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ قَبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوْلُونَ وَلَا يَدْرِكُهُ الْآخِرُونَ» یعنی ای مردم خدا در این شب کسی را به جوار خود پذیرفت که نه گذشتگان و نه مردم آینده از حیث عمل و تلاش و کار برای خدا به پای‌ی او نرسیده‌اند و نخواهند رسید. «إِنَّهُ كَانَ لِصَاحِبِ رَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَنِ يَمِينِهِ جَبْرِئِيلَ وَعَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلَ. لَا يَبْتَغِي حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ.» یعنی پیامبر پرچم جهاد را به علی می سپرد و علی به صحنه‌ی جنگ میرفت؛ جبرئیل امین در جانب راست او و میکائیل در سمت چپ او بودند و او می‌جنگید و از میدان برنمیگشت، مگر آن وقتی که فتح کرده بود و دشمن را سرکوب نموده بود.<sup>۱</sup> «مَاتَرَكَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبْعُمِئَةً دَرَاهِمًا»

۱. به فصل هفدهم؛ «تلاشگری و جهاد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)» مراجعه شود.

فصلت من عطایاه اراد آن یتباع بها خادماً لأهله»<sup>۱</sup> مردی که در هنگام ترک این دنیا، در حالی که خلیفه بود - یعنی حاکم مطلق کشورهای اسلامی بود - از مال دنیا فقط هفتصد درهم از این همه زر و سیمی که در آفاق کشورهای اسلامی بود و او میتواند در آنها تصرف بکند باقی گذاشت، آن را هم جمع نکرده بود تا برای او بماند، میخواست برای خانواده‌ی خود خادمی یا خدمتکاری فراهم کند، پولش را نداشت، باید تدریجاً جمع میکرد و هفتصد درهم جمع کرده بود.<sup>۲</sup> این، تعریف امام حسن از امیرالمؤمنین است. به نظر من امام مجتبی (صلوات الله وسلامه علیه) در این سخن مهمترین نمودارهای زندگی یک انسان مؤمن را ترسیم کرده است. انسانی که در صحنه‌ی زندگی مشغول تلاش و عمل است ممکن است فضائل زیادی داشته باشد، علمش، تقوایش، نسیبش، اخلاقش و بسیاری از نفسیاتش ممکن است بسیار والا و ارجمند باشد، اما آنچه مردم به چشم خود می‌بینند، آنچه مردم می‌توانند از آن تقلید بکنند، چیست؟ فلانی بسیار عالم است، من علم او را ستایش میکنم اما من به آن علم دسترسی ندارم؛ فلانی باتقوا است، من توفیق کسب این همه تقوا را نیافته‌ام؛ فلانی دارای نسب ارجمند و الایبی است، من از آن محروم؛ اینها چیزی نیست که من بتوانم از آن، هر گاه و به هر کیفیتی که بخواهم، تقلید کنم اما عملکردهایی وجود دارد که برای من قابل تقلید است. امام حسن در آن بلبشوی دوران خلافت خود و در آن جبهه‌گیریهایی که میان مسلمین وجود داشت و مسلمانها با سستی، با تغافل، با جنگهای داخلی، با میدان دادن به رذالته‌ها و دنائتها داشتند خودشان و اسلام را از بین میردند، در یک چنین اوضاعی [میگوید:] اگر کسی بخواهد علی بن ابی طالب (علیه السلام) را با نمودهای خارجی زندگی او بشناسد و از او الهام بگیرد، سه نکته‌ی مهم

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۵۷، أمالی صدوق، مجلس ۵۲، حدیث ۴، ص ۳۱۹؛ بشارة المصطفی، ص ۲۳۷؛ خصائص الائمة (علیه السلام)، ص ۸۰؛ العمدة، ص ۱۳۹؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۴۷؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۱.

۲. به فصل چهاردهم؛ «زهد طاقت فرسای امیرالمؤمنین (علیه السلام)» مراجعه شود.

وجود دارد و این سه نکته در بیان امام حسن به وضوح نمایان است. در حقیقت امام مجتبی با این بیان به مردم خط می دهد، راه را به مردم نشان می دهد؛ سه خصلت را از علی بن ابی طالب (علیه السلام) ذکر میکند: اوّل عمل و تلاش، بیکار نمانید؛ کوشش کنید، کار لازم و عمل صالح را در هر زمانی بشناسید و پیدا کنید و بعد آن را با صمیمیت و اخلاص انجام بدهید. و دوّم تسلیم بودن در مقابل فرمان رهبری، در مقابل فرمان آن کسی که برای انسان واجب الطاعه است. و آن گاه بی اعتنائی به مادّیگری، به پول، به زخارف دنیا و پشت پا زدن به هر گونه عملی که از این احساس انسان سرچشمه میگیرد. این فرمان امیر المؤمنین است برای ما. (۱۷)







## فصل پنجم



سخنی از امام صادق (علیه السلام)

در معرفّی امیرالمؤمنین (علیه السلام)





### حتی یک لقمه‌ی حرام!

من امروز روایتی را انتخاب کردم که بخوانم؛ این روایت در «ارشاد مفید» است. البتّه من متن حدیث را از کتاب «چهل حدیث» امام بزرگوارمان<sup>۱</sup> - که کتاب بسیار خوبی است - نقل میکنم؛ لیکن با «ارشاد» هم تطبیق کرده‌ام. روایت را شیخ مفید نقل میکند. راوی میگوید که ما در خدمت امام صادق (علیه‌الصلاة والسلام) بودیم، صحبت امیرالمؤمنین شد. «ومدحه بما هو اهل»؛ امام صادق زبان به ستایش امیرالمؤمنین گشود و آنچنان که مناسب او بود، امیرالمؤمنین را مدح کرد. از جمله چیزهایی که گفت - که این راوی یادش مانده و مثلاً در همان مجلس یا در بیرون آن مجلس نوشته است - اینها است. من نگاه کردم، دیدم هر کدام از این فقره‌هایی که در این حدیث به آن تکیه شده است، تقریباً به یک بُعد از زندگی امیرالمؤمنین اشاره میکنند؛ به زهد آن بزرگوار، عبادت آن بزرگوار و خصوصیاتِی که حالا اینها را میخوانیم. ببینید؛ طبق این روایت، امام صادق در مقام تعریف از امیرالمؤمنین حرف میزند. اوّلین جمله‌ای که فرمود، این بود: «والله ما أكل على بن أبي طالب (عليه السلام) من الدنيا حراماً قطّ حتى مضى لسبيله»؛ امیرالمؤمنین تا آخر عمر، یک لقمه‌ی حرام در دهان نگذاشت؛ یعنی اجتناب از حرام، اجتناب از مال حرام، اجتناب

۱. چهل حدیث، امام خمینی (ره) حدیث ۲۷، ص ۳۷۲، مرکز نشر فرهنگی رجاء.



از دستاورد حرام. البته مراد، حرام واقعی است؛ نه آن حرامی که برای آن بزرگوار حکمش هم منجز شده باشد؛ یعنی مشتبه را هم به خود نزدیک نکرد. ببینید؛ اینها را بعنوان دستورالعمل و سرمشق در عمل- و بالاتر از آن در فکر- برای ما بیان کرده‌اند. امام صادق و امام باقر و امام سجّاد هم اعتراف میکنند که ما نمیتوانیم اینطوری زندگی کنیم! حالا نوبت به امثال بنده که میرسد، دیگر واویلا است! بحث سر این نیست که من یا شما بخواهیم اینطور زندگی کنیم؛ نه آن زندگی، زندگی این قلّه است؛ این قلّه را نشان میدهد. معنای نشان دادن قلّه این است که همه باید به این سمت حرکت کنند. البته چه کسی هست که به آن بالا برسد؟! در همین حدیث هم میخوانیم که امام سجّاد فرمود: من قادر نیستم اینطور زندگی کنم.

«وما عرض له امران قَطُّ هما لله رضی الآخذ بأشدهما علیه فی دینه»؛ یعنی هر وقت دو کار و دو انتخاب در مقابل امیرالمؤمنین قرار میگرفت که هر دو مورد رضای خدا بود- نه اینکه یکی حرام، یکی حلال باشد؛ نه. هر دو حلال باشد؛ مثلاً هر دو عبادت باشد- علی آن یکی را که برای بدن او سخت‌تر بود، آن را انتخاب میکرد؛ اگر دو غذای حلال بود، آن پست‌تر را انتخاب میکرد؛ اگر دو لباس جایز بود، آن پست‌تر را انتخاب میکرد؛ اگر دو کار جایز بود، آن سخت‌تر را برمیزگزید.<sup>۱</sup> ببینید؛ این صحبت یک گوینده‌ی معمولی نیست که حرف بزند. طبق این حدیث، این امام صادق است که میگوید؛ یعنی دقیق است. ببینید این سختگیری بر خود در زندگی دنیا و در تمتّعات دنیوی، چقدر مهم است!

«وما نزلت برسول الله (صلی الله علیه وآله) نازلة قَطُّ الا دعاه فقدمه ثقة به»؛ هر وقت مسئله‌ی مهمّی برای پیامبر پیش می‌آمد، پیامبر او را صدا میکرد و جلو می‌انداخت؛ بخاطر اینکه به او اعتماد داشت و میدانست که اولاً خود عمل میکند؛ ثانیاً از کار سخت سربلندی ندارد؛ ثالثاً آماده‌ی مجاهدت در راه خدا

۱. به فصل شانزدهم؛ «امیرالمؤمنین (علیه السلام) و انتخاب سخت‌ترینها» مراجعه شود.

است. مثلاً در «لیلة المبيت»- آن شبی که پیامبر مخفیانه از مکه به مدینه آمد<sup>۱</sup>- یک نفر باید آنجا در آن رختخواب میخوابید. پیامبر علی را جلو انداخت. در جنگها، امیرالمؤمنین را جلو میفرستاد. در کارهای مهم- هر مسئله‌ی اساسی و مهمی که پیش می‌آمد- علی را جلو می‌انداخت: «ثقة به»؛ چون اطمینان داشت و میدانست که او برنمیگردد؛ نمیلرزد و خوب عمل خواهد کرد. ببینید؛ صحبت این نیست که امثال بنده- آدمهای حقیر و ضعیف- ادعا کنیم که میخواهیم اینطوری عمل کنیم؛ نه. صحبت این است که ما باید در این جهت حرکت کنیم. انسانِ مسلمانِ پیرو علی، خطش باید این خط باشد و هر چه بتواند، جلو برود. بعد فرمود: «وما اطاق احدٌ عمل رسول الله (صلی الله علیه و آله) من هذه الامة غیره»؛ هیچ‌کس از این امت طاقت این را نداشت که مثل پیامبر عمل کند، مگر او. او بود که مثل پیامبر در همه جا میرفت. هیچ‌کس دیگر نمیتوانست به دنبال پیامبر و پا جای پای آن حضرت حرکت کند. «وان كان لیعمل عمل رجلٍ كان وجهه بین الجنة والنار»؛ باهمه‌ی این کارهای بزرگ و خدایسند و مؤمنانه، رفتار او، رفتار یک انسان بین خوف و رجا بود؛ از خدا ترسناک بود، کانه او را بین بهشت و جهنم قرار داده‌اند؛ در یک طرف بهشت را میبیند، در یک طرف جهنم را میبیند، «یرجو ثواب هذه ویخاف عقاب هذه». خلاصه‌ی این جمله این است که به این همه مجاهدت، به این همه انفاق، به این همه عبادت مغرور نمیشد.

«ولقد اعتق من ماله الف مملوک»؛ به تدریج، هزار غلام و کنیز را که از مال شخصی خود خریده بود، آزاد کرد؛ «فی طلب وجه الله والتجارة من النار»؛ برای اینکه رضای خدا را جلب نماید و از آتش جهنم خود را دور کند. «مما کذبیدیه ورشح منه جبینه»؛ این پولهایی که میداد، پولهایی نبود که مفت گیرش آمده باشد. امام صادق طبق این روایت میگوید: «مما کذبیدیه»؛ با کدِ یمین و عرق جبین و با کار سخت، پول به دست آورده بود. چه در زمان پیامبر، چه در زمان فترت بیست و پنج سال، چه در زمان خلافت- که از بعضی

۱. توضیحی پیرامون لیلة المبيت: پیوست «۵»

از آثار فهمیده میشود که امیرالمؤمنین در زمان خلافت هم کار میکرد. آن حضرت کار میکرد؛ مزرعه آباد مینمود، قنات میکند و پول درمی‌آورد و این پولها را در راه خدا انفاق میکرد. از جمله مرتب برده میخرید و آزاد میکرد؛ هزار برده را اینطور خرید و آزاد کرد. «ان کان ليقوت اهله بالزيت و الخلل والعجوة»؛ غذای معمولی خانهای امیرالمؤمنین اینها بود: زيتون، سرکه، خرماي متوسط و يا پايين؛ که حالا مثلاً در عرف جامعه‌ی ما نان و ماست، يا نان و پنير است. «وما كان لباسه الا الكرايس»؛ لباس معموليش کرباس بود. «اذا فضل شيء عن يد من كتمه دعا بالجلم فقصفه»؛ اگر آستينش مقداری بلند بود، قيچی ميخواست و آستين بلند را ميبريد؛ يعنى حتى به زيادى آستين براى خودش راضى نميشد. ميگفت اين زيادى است؛ اين پارچه را در جايى مصرف كنند و به كارى بزنند! آن روز پارچه هم خيلى كم بود و مردم مشكلاتى در زمينه‌ى پوشش داشتند؛ اين بود كه يك تکه پارچه‌ى كرباس هم ميتوانست به دردى بخورد.

«وما شبهه من ولد ولا اهل بيته احد اقرب شهاً به فى لباسه و فقهه من على بن الحسين (عليه السلام)». امام صادق ميگويد: در تمام اهل بيتمان - اهل بيت و اولاد پيامبر - از لحاظ اين رفتارها و اين زهد و عبادت، هيچ كس به اندازه‌ى على بن الحسين به اميرالمؤمنين شبيه‌تر نبود؛ امام سجّاد، از همه شبيه‌تر بود. امام صادق فصلى در باب عبادت امام سجّاد ذكر ميکند؛ از جمله ميفرمايد: «ولقد دخل ابو جعفر ابنة (عليهما السلام) عليه»؛ پدرم حضرت ابى جعفر باقر يك روز پيش پدرش رفت و وارد اتاق آن بزرگوار شد. «فاذا هو قد بلغ من العبادة ما لم يبلغه احد»؛ نگاه كرد، ديد پدرش از عبادت حالى پيدا کرده كه هيچ كس به اين حال نرسيده است. شرح ميدهد: رنگش از بيخوابى زرد شده، چشمهايش از گريه درهم شده، پاهایش ورم کرده و... امام باقر اينها را در پدر بزرگوارش مشاهده كرد و دلش سوخت: «فلم املك حين رأيت به تلك الحال البكاء»؛ ميگويد وقتى وارد اتاق پدرم شدم و او را به اين



حال دیدم، نتوانستم خودداری کنم؛ بنا کردم زارزار گریه کردن: «فبکیت رحمةً له». امام سجّاد در حال فکر بود- تفکر هم عبادتی است- به فراست دانست که پسرش امام باقر چرا گریه میکند؛ خواست یک درس عملی به او بدهد؛ سرش را بلند کرد: «قال یا بنی اعطنی بعض تلك الصحف التي فيها عبادة علي بن ابي طالب (عليه السلام)»؛ در میان کاغذهای ما بگرد و آن دفتری که عبادت علی بن ابی طالب را شرح داده، بیاور. ظاهراً از دوران امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نوشته‌ها و کتابهایی در باب قضاوت‌های آن حضرت، در باب زندگی آن حضرت، در باب احادیث آن حضرت، در اختیار ائمه بود. از مجموع روایات دیگر، آدم اینطور میفهمد که در موارد گوناگونی از آن استفاده میکردند. اینجا هم حضرت به پسرش امام باقر فرمود آن نوشته‌ای را که مربوط به عبادت علی بن ابی طالب است، بردار بیاور. امام باقر میفرماید: «فاعطيته»؛ رفتم آوردم و به پدرم دادم. «فقرأ فيها شيئاً يسيراً ثم تركها من يد تضرراً»؛ مقداری به این نوشته نگاه کرد- امام سجّاد، هم به امام باقر درس میدهد، هم به امام صادق درس میدهد، هم به من و شما درس میدهد- با حال ملامت آن را بر زمین گذاشت؛ «وقال من يقوى على عبادة علي بن ابي طالب (عليه السلام)»؛ فرمود چه کسی میتواند مثل علی بن ابی طالب عبادت کند؟ امام سجّادی که آنقدر عبادت میکند که امام باقر دلش به حال او میسوزد- نه مثل من و شما؛ ما که کمتر از اینها هم به چشممان بزرگ می‌آید- امام باقری که خودش هم امام است و دارای آن مقامات عالی است، از عبادت علی بن الحسین دلتنگ میشود و دلش میسوزد و نمیتواند خودش را ننگه دارد و بی‌اختیار زارزار گریه میکند، آن وقت علی بن الحسین با اینطور عبادات میگوید: «من يقوى على عبادة علي بن ابي طالب»؛<sup>۱</sup> چه کسی میتواند مثل علی عبادت کند؟ یعنی بین خودش و علی فاصله‌ای طولانی مبیند.

علی ای که من و شما عاشق او هستیم، دنیا عاشق اوست، مسیحی

۱. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۱؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۸۵؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۰؛ وسائل الشیعة،



عاشقانه برایش کتاب مینویسد، آدمی که به مبانی دینی هم عملاً خیلی پایبند نیست، درباره‌ی او زبان به ستایش باز میکند، این علی را شما چرا از دور نگاه میکنید؛ نزدیک بروید. هرکس این قلّه‌ی دماوند را از دور نگاه کند، میگوید به‌به، عجب چیزی است! قدری از این پیچ و خمها بالا برو، ببینم چه کاره‌ای! باید نزدیک شد؛ باید راه افتاد؛ باید حرکت کرد. امروز بشریت به همین خصلتهایی که امیرالمؤمنین پرچمدارش بود، احتیاج دارد. این خصلتها، با پیشرفت علم، با پیشرفت فنآوری، با پدید آمدن روش جدید زندگی در دنیا کهنه نمیشود. عدالت کهنه نمیشود؛ انصاف و حق طلبی کهنه نمیشود؛ دشمنی با زورگو کهنه نمیشود؛ پیوند دل با خدا کهنه نمیشود. اینها رنگ ثابت وجود انسان در همه‌ی تاریخ است. امیرالمؤمنین این پرچمها را در دست داشت. امروز بشر تشنه‌ی این حرفها و تشنه‌ی این حقایق است... مبادا اگر من و شما در جایی حرفی برای حق زدیم، این به نظرمان زیاد و بزرگ بیاید؛ نه. علی این است. مبادا اگر ساعتی از شبی، روزی، نیمه‌شب، توانستیم عبادتی کنیم، به چشممان بزرگ بیاید و ما را عجب بگیرد. (۱۸)



فصل ششم \_\_\_\_\_ ❁

جامعیت شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)



### اسلام مجسم

امیرالمؤمنین در حقیقت دارای همه‌ی ابعاد اسلام بود؛ یعنی شخصیت او یک اسلام مجسم بود. اگر ما اسلام را ترکیبی بدانیم از ایمان و علم و عمل، این هر سه عنصر در شخصیت علی (علیه‌السلام) جمع بود. ایمان این بزرگوار در شمار با فضیلت‌ترین ایمانها است. ایمان در غربت، در تنهایی، اولین ایمان، ایمان در هنگامی که همه تکذیب میکردند. در علم - علم قرآن و علم زندگی و علم شناختن جامعه و علم انسان - چهره‌ی با عظمت علی بن ابی طالب همچنان مانند یک اسطوره در تاریخ پیشرفت فکری و فرهنگ بشر میدرخشد. هنوز کلمات علی بن ابی طالب، نامه‌هایش، خطبه‌هایش، فرمانها و توصیه‌هایش، درس زندگی است.<sup>۲</sup> از جهت عمل عبادتش او را افسر

۱. سعید بن مسیب میگوید: از امام سجّاد (علیه‌السلام) پرسیدم: روزی که علی بن ابی طالب مسلمان شد چند سال داشت؟ حضرت فرمود: «مگر او لحظه‌ای کافر بود؟! او هنگام بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ده سال داشت و در همان زمان نیز کافر نبود بلکه به خدا و رسولش ایمان داشت، او قبل از همه‌ی مردم به خدا و رسول خدا ایمان آورده بود و سه سال قبل از دیگران نماز میخواند». روضه کافی، ج ۸، ص ۳۳۹.

۲. کلام بلند و تاریخی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در معرفی علی بن ابی طالب بعنوان دروازه‌ی شهر علم محمّدی بهترین گواه بر علم بیکران آن حضرت است، حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» از احادیث متواتر و قطعی میباشد که توسط علمای شیعه و اهل سنت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است و سند آن از چنان قوّتی برخوردار است که هیچ تردیدی در صدور این کلام از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پدید نمی‌آید. گرچه ممکن است در احادیث

آبادان و زاهدان و قبله‌ی متعبدان قرار می‌دهد. جهادش درس آموزنده‌ای برای همه‌ی فداکاران در راه خدا است. اخلاصش نشان‌دهنده‌ی معنی واقعی اخلاص بندگان شایسته‌ی خدا است. رسیدگی‌اش به مستضعفان و مستمندان، چیزی است که دیگر در تاریخ تکرار نشده است. انسان از همه‌ی ابعاد شخصیت انسانی که این بزرگوار را نگاه می‌کند، اسلام مجسم و کامل را می‌بیند. (۱۹)

### تمام عناصر شخصیت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در حد اعالا

شخصیت امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) ترکیبی از عناصری است که هر کدام به تنهایی یک انسان عالی‌مقام را اگر بخواهد به اوج آن برسد، به زانو درمی‌آورد. زهد امیرالمؤمنین و بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی او نسبت به شهوات زندگی و زخارف دنیایی، یکی از این عناصر است. علم آن بزرگوار و دانش وسیع او که بسیاری از بزرگان مسلمین و همه‌ی شیعه بر آن اتفاق دارند. که بعد از نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، کس دیگری غیر از امیرالمؤمنین از آن علم برخوردار نبوده است. یکی از این عناصر است.<sup>۱</sup> فداکاری آن بزرگوار در میدانهای مختلف. چه میدانهای نظامی، و چه میدانهای اخلاقی و سیاسی. یکی از این عناصر است. عبادت آن بزرگوار، یکی دیگر از این عناصر است. عدل و دادگری امیرالمؤمنین که پرچم برافراشته‌ی شاخصی برای عدل

---

مختلف مضامین متعددی نقل شده باشد، اما همه‌ی این مضامین در این محتوا اتفاق نظر دارند که پیامبر خدا را شهر علم نامیده است و دروازه‌ی ورود به این شهر را علی بن ابی‌طالب معرفی کرده است.

۱. شیخ طوسی گفتگویی را از عبدالله بن عباس با یکی از مخالفان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نقل میکند که در آن گفتگو این عباس در توصیف علم حضرت چنین می‌گوید: «علم أصحاب محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) کلهم فی علم علی (علیه‌السلام) كالقطرة الواحدة فی سبعة أبحر»؛ دانش اصحاب پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در مقابل دانش علی (علیه‌السلام) همانند قطره‌ای هست در میان هفت دریا! أمالی طوسی، مجلس اول، حدیث ۱۴، ص ۱۲.

اسلامی است، یکی دیگر از این عناصر است. رأفت آن بزرگوار نسبت به ضعیفان- اعم از فقرا، کودکان، غلامان و کنیزان، زنان و از کار افتادگان- یک وادی عظیم و یکی دیگر از ابعاد شخصیت امیرالمؤمنین است. پیشقدمی آن بزرگوار در همه‌ی کارهای خیر، که انسان در تاریخ زندگی آن حضرت برخورد میکند، یکی دیگر از این عناصر است. حکمت و فصاحت آن بزرگوار نیز بخشی از این عناصر است.<sup>۱</sup> شمارش رئوس این مطالب هم به آسانی ممکن نیست، و در همه‌ی اینها در حد اعلا است. (۲۰)

### صد ویژگی از امیرالمؤمنین (علیه السلام)

اگر بخواهم یک جمع‌بندی از شخصیت امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) ارائه کنم، چه باید بگویم؟ منظورم آن جوهر ملکوتی و غیرقابل دستیابی این انسان الهی نیست که امثال بنده به آن راهی نداریم؛ منظورم همان بخش از چهره و هویت و شخصیت او است که انسانها میتوانند آن را ببینند، به آن بیندیشند و از آن سرمشق بگیرند. دیدم کار یک خطبه و یک ساعت نیست.

۱. سیدرضی در مقدمه‌ی نهج البلاغه چنین میگوید: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) سرچشمه‌ی فصاحت و منشأ بلاغت و زادگاه آن است، از او اسرار بلاغت آشکار گشت و قوانین و دستورات آن از وی گرفته شد. بر شیوه‌ی او هر خطیب توانایی راه یافت و به گفتار او هر خطیب توانایی یاری جست، و با این حال او در این میدان پیش رفت و دیگران فروماندند، او تقدّم یافت و دیگران عقب ماندند». سیدرضی در توضیح سخن خویش می‌افزاید: «زیرا در کلام او نشانه‌هایی از علم خدا است و عطر و بویی از سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) دارد».

ابن ابی‌الحدید شارح نهج البلاغه در توصیف فصاحت امیرالمؤمنین (علیه السلام) میگوید: «او پیشوای فصیحان و سرور بلیغان است، و لذا درباره‌ی کلام او گفته شده پایتتر از کلام خالق و برتر از کلام مخلوقین است! آری مردم از او راه و رسم خطابه و نوشتن را آموخته‌اند». شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۴.

جا حظ که خود بکّه تاز میدان فصاحت و بلاغت بود، در سخنی چنین گفته: «هرگز کلامی بعد از کلام خدا و پیامبرش به گوش من نخورده، مگر اینکه با آن مقابله به مثل کرده‌ام، جز کلمات امیرالمؤمنین «کرم الله وجهه» که من توان مبارزه با آن را هرگز در خود نیافتم!» الطراز، ج ۱، ص ۱۶۷.



این شخصیت، ابعاد بسیار عظیمی دارد؛ «هو البحر من ائى التواحى ائيته»<sup>۱</sup> نمیشود آن ابعاد را جمع‌بندی کرد و به مخاطب گفت که امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) این است. آری؛ میتوانیم از ابعاد مختلف وارد شویم و به قدر فهم، همت و بصیرت خودمان، مطالبی درباره‌ی این بزرگوار عرض کنیم. من فکر کردم، دیدم شاید بشود صد صفت و خصوصیت که تعبیر «صد» در بعضی از روایات بزرگان هم آمده است، در امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) پیدا کرد؛ چه خصوصیات معنوی، مثل علم، تقوا، زهد، حلم و صبر آن حضرت که خصال نفسانی او است چه خصوصیات رفتاری ایشان، در مقام یک پدر، یک شوهر، یک شهروند، یک سرباز، یک فرمانده، یک حاکم و یا خصوصیات او در برخورد با مردم، در مقام یک انسان متواضع، یک عادل، یک تدبّرکننده‌ی کارهای مردم و یک قاضی. شاید بتوان صد صفت از این نوع برای امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) برشمرد که اگر این صد صفت را کسی بتواند با بیانی جامع، گویا و رسا بیان کند، قادر خواهد بود تصویر نسبتاً کاملی از آن حضرت ارائه دهد. منتها به قدری دایره‌ی این صفات، باز، وسیع و گسترده است که برای هر صفت یا خصوصیت، اقلّاً باید یک کتاب نوشت. (۲۱)

### الگوی برای همه‌ی نسلهای بشر

وجود امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام)، از جهات متعدّد و در شرایط گوناگون برای همه‌ی نسلهای بشر، یک درس جاودانه و فراموش‌نشدنی است؛ چه

۱. این جمله در اشعار شاعران زیادی به چشم میخورد و در وصف شخصیت‌های مختلفی بیان شده است از جمله نجم‌الدین جعفر بن محمد حلّی ربّعی نویسنده‌ی کتاب منهج الشیعة فی فضایل وصی خاتم الشریعة، در وصف امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) گفته است:

هو البحر من ائى التواحى ائيته      فلجته المعروف و الجود ساحله

او همانند دریایی است که از هر سو وارد آن گردی عمق سرزمین آن نیکی و ساحل آن جود و سخاوت است. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی آیت‌الله گلپایگانی، ج ۱، ص ۲۵۳.



در عمل فردی و شخصی خود، چه در محراب عبادتش، چه در مناجاتش، چه در زهدش، چه در محو و غرق شدنش در یاد خدا، و چه در مبارزه‌اش با نفس و شیطان و انگیزه‌های نفسانی و مادی. (۲۲)





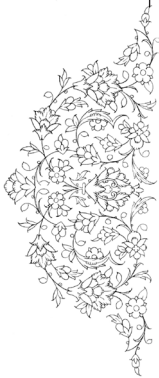


## فصل هفتم

---

توازن شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)





### صفات متضاد!

توازن عجیبی در شخصیت آن بزرگوار است. یعنی صفات ظاهراً متضاد و ناسازگار در وجود امیرالمؤمنین، آنچنان کنار هم زیبا چیده شده که خود یک زیبایی به وجود آورده است! انسان نمیبیند که این صفات در کسی با هم جمع شود. از این قبیل صفات متضاد، در امیرالمؤمنین الی ماشاءالله است. نه یکی نه دو تا، خیلی زیاد است. حال چند مورد از این صفات متضادی را که در کنار هم در امیرالمؤمنین حضور و وجود پیدا کرده است، مطرح کنم:

### عظوفت و صلابت!

مثلاً رحم و رقت قلب در کنار قاطعیت و صلابت، با هم نمیسازد، اما در امیرالمؤمنین عظوفت و ترحم و رقت قلب در حدّ اعلاست که واقعاً برای انسانهای معمولی، چنین حالتی کمتر پیش می‌آید. مثلاً کسانی که به فقرا کمک کنند و به خانواده‌های مستضعف سر بزنند، زیادند؛ اما آن کسی که اولاً این کار را در دوران حکومت و قدرت خود انجام دهد، ثانیاً کار یک روز و دو روزش نباشد - کار همیشه‌ی او باشد - ثالثاً به کمک کردن مادی اکتفا نکند؛ برود با این خانواده، با آن پیرمرد، با این آدم کور و نابینا، با آن بچه‌های صغیر بنشیند، مأنوس شود، دل آنها را خوش کند و البته کمک هم بکند و بلند شود، فقط امیرالمؤمنین است. شما در بین انسانهای رحیم

و عطوف، چند نفر مثل اینطور انسان پیدا میکنید؟ امیرالمؤمنین در ترخم و عطوفتش، اینگونه است.

او به خانه‌ی بیوه‌زن صغیردار که می‌رود؛ تنورش را که آتش میکند، نان که برایش می‌پزد و غذایی را که برایش برده است، با دست مبارک خود در دهان کودکش می‌گذارد، بماند؛ برای اینکه این کودکان گرفته و غمگین، لبخندی بر لبانشان بنشیند، با آنها بازی میکند، خم میشود آنها را روی دوش خود سوار میکند، راه می‌رود و در کلبه‌ی محقر آنها سرگرمشان میکند، تا گل خنده بر لبان کودکان یتیم بنشیند! این، رحم و عطوفت امیرالمؤمنین است، که یکی از بزرگان آن وقت گفت: آنقدر دیدم امیرالمؤمنین با انگشتان مبارک خودش، عسل در دهان بچه‌های یتیم و فقیر گذاشت که «لوددت انی کت یتیمًا»؛ در دلم گفتم، کاش من هم بچه‌ی یتیمی بودم که علی اینطور مرا مورد لطف و تفضل خود قرار میداد! این، ترخم و رقت و عطوفت امیرالمؤمنین است.

همین امیرالمؤمنین در قضیه‌ی نهروان؛ آنجایی که یک عده انسانهای کج‌اندیش و متعصب تصمیم دارند اساس حکومت را با بهانه‌های واهی براندازند، وقتی در مقابلشان قرار می‌گیرد، نصیحت میکند و فایده‌ای نمی‌بخشد؛ احتجاج میکند، فایده‌ای نمی‌بخشد؛ واسطه می‌فرستد، فایده‌ای نمی‌بخشد؛ کمک مالی میکند و وعده‌ی همراهی میدهد، فایده‌ای نمی‌بخشد؛ در آخر سر که صف‌آرایی میکند، باز هم نصیحت میکند، فایده‌ای نمی‌بخشد؛ بنا را بر قاطعیت می‌گذارد. آنها دوازده‌هزار نفرند. پرچم را به دست یکی از یارانش میدهد و می‌گوید: هر کس تا فردا زیر این پرچم آمد، در امان است؛ اما با بقیه خواهم جنگید. از آن دوازده‌هزار، هشت‌هزار نفر زیر پرچم آمدند. گفت شما بروید؛ رفتند. این در حالی است که آنها سابقه‌ی جنگ دارند، دشمنی و بدگویی کرده‌اند. اینها را دیگر امیرالمؤمنین اهمیت نمیدهد. بنای

۱. به فصل بیست و سوم؛ «یتیم‌نوازی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و توجه به فقیران» مراجعه شود.

جنگ و ستیز داشتید، کنار گذاشتید؛ پی کارتان بروید. چهارهزار نفر دیگر ماندند. فرمود: اگر مصممید، شما بجنگید. دید بنا دارند بجنگند. گفت: پس، از چهارهزار نفر شما، ده نفر زنده نخواهد ماند! جنگ را شروع کرد. از چهارهزار نفر، نه نفر زنده ماندند؛ چون بقیه را به خاک هلاکت انداخته بود!<sup>۱</sup> این، همان علی است. چون میبیند که طرفهای مقابلش، انسانهای بد و خبیثی هستند و مثل کژدم عمل میکنند، قاطعیت به خرج میدهد؛ این، همان علی است. «اشداء علی الکفار ورحماء بینهم»<sup>۲</sup>.

بینید؛ این دو خصوصیت در امیرالمؤمنین، چطور زیبایی ای را به وجود می آورد! انسانی با آن ترحم و با آن رقت، طاقت نمی آورد و دلش نمی آید که یک بچه یتیم را غمگین ببیند. میگوید تا من این بچه را نخندانم، از اینجا نخواهم رفت. آن وقت آنجا در مقابل آن انسانهای کج اندیش کج عمل - که مثل کژدم، به هر انسان بی گناهی نیش میزنند - می ایستد و چهارهزار نفر را در یک روز و در چند ساعت کوتاه از بین میبرد. «لایفلت منهم عشرة»<sup>۳</sup> از اصحاب خود امیرالمؤمنین، کمتر از ده نفر شهید شدند - ظاهراً پنج نفر یا شش نفر - اما از چهارهزار نفر آنها، کمتر از ده نفر باقی ماندند؛ یعنی نه نفر! این یعنی توازن در شخصیت.

## وَرَع و حکومت!

نمونه‌ی دیگر، ورع و حکومت آن حضرت است. چیز خیلی عجیبی است. وَرَع یعنی چه؟ یعنی انسان از هر چیز شبهه‌ناکی که بوی مخالفت با دین از آن استشمام میشود، اجتناب کند. از آن طرف، حکومت چه میشود؟

۱. در کتاب نقش نگار، صص ۱۶۹ - ۱۷۹ مطالب مبسوطی در زمینه‌ی خوارج و نحوه‌ی برخورد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با آنان بیان شده است.
۲. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹ «کسانی که با پیامبر هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند».
۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۵۹، ص ۹۳.

آخر مگر میشود که در حکومت، انسان اینطور رعایت ورع را بکند؟ ما حالا دستمان در کار است، میبینیم که این خصوصیت وقتی در کسی به وجود آید، چقدر قضیه مهم است. در حکومت، انسان با مسائل به صورت کلی مواجه است. قانونی را که اجرا میکند، سودهای زیادی دارد؛ ولی ممکن است در خلال این قانون، در گوشه‌ای به یک نفر ظلم شود. مأمور انسان ممکن است در بخشی از این دنیا و در گوشه‌ای از این کشور، تخلف کند. انسان چطور میتواند در مقابل این همه جزئیات غیرقابل احاطه، ورع الهی را رعایت کند؟ لذا به حسب ظاهر، حکومت با ورع نمیسازد؛ اما امیرالمؤمنین نهایت ورع را با مقتدرانه‌ترین حکومتها با هم جمع کرده است و این، چیز خیلی عجیبی است.

او با کسی رودربایستی نداشت. اگر به نظر مبارکش، حاکمی ضعف داشت و مناسب آن کار نبود، او را بر میداشت. محمد بن ابی بکر<sup>۱</sup> مثل فرزند خود امیرالمؤمنین است و آن حضرت مثل فرزند خود، او را دوست میداشت؛ او هم به علی بن ابی طالب (علیه السلام) مثل پدر نگاه میکرد. او فرزند کوچک ابی بکر و شاگرد مخلص امیرالمؤمنین بود و در دامان آن حضرت بزرگ شده بود. امیرالمؤمنین، محمد بن ابی بکر را به مصر فرستاد؛ بعد نامه نوشت که من احساس میکنم- حالا به تعبیر ما- عزیزم! تو برای مصر کافی نیستی؛ تو را برمیدارم، مالک اشتر را میگذارم. محمد بن ابی بکر هم بدش آمد و ناراحت شد. بشر است دیگر. هر چند مقامش عالی است، ولی بالاخره به او بر خورد. اما امیرالمؤمنین این را توجه نکرد و اهمّیت نداد. محمد بن ابی بکر، شخصیت به این عظمت که اینقدر در جنگ جمل و در هنگام بیعت، به درد امیرالمؤمنین خورد، پسر ابی بکر و برادر امّ المؤمنین- عایشه- بود. این شخصیت، برای امیرالمؤمنین اینقدر ارزش داشت؛<sup>۲</sup> ولی آن

۱. زندگینامه‌ی محمد بن ابی بکر: پیوست «۶».

۲. یکی از افراد شاخص در جنگ جمل محمد بن ابی بکر میباشد که فرماندهی یگان پیاده را بر



حضرت، اهمّیتی به ناراحتی محمدبن ابی بکر نداد.<sup>۱</sup> این، ورع است؛ ورعی که در حکومت به درد انسان و به درد یک حاکم میخورد. حدّ اعلاّی این ورع، در امیرالمؤمنین است.

شاعری به نام نجاشی، برای امیرالمؤمنین و علیه دشمنان آن حضرت، شعر گفته است. روز ماه رمضان، از کوچهای عبور میکرد؛ آدم بدی به وی گفت بیا امروز را در کنار ما باش. گفت میخواهم به مسجد بروم و مثلاً قرآن و نماز بخوانم. گفت روز ماه رمضان، کی به کی است؛ بیا با هم باشیم! به زور این شاعر را کشاند! به خانه‌ی آن فرد رفت و در کنار بساط روزه‌خواری و شُرب خَمَر نشست. او نمیخواست؛ اما مبتلا شد. بعد هم همه فهمیدند که اینها شُرب خَمَر کرده‌اند. امیرالمؤمنین گفت: باید حدّ خدا را بخورند؛

عهده داشت، همانگونه که عمار یاسر نیز یگان سواره را فرماندهی میکرد. در جنگ تن‌به‌تن که شجاعترین افراد به میدان می‌آمدند، محمدبن ابی بکر با چند تن از جمله جابر بن مزید و ثور بن عدی روبرو شد. و با جسارت تمام جنگید و آنها را به خاک انداخت. لشکر جمل شتر عایشه را همچون نگین در میان گرفته بودند و جنگ در اطراف آن به اوج رسیده بود، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به عمار و مالک اشتر و محمدبن ابی بکر و چند تن دیگر دستور داد که شتر عایشه را بی کنند تا لشکر دشمن مرکزیت خود را از دست دهد، آنها نیز با شجاعت تمام به قلب لشکر دشمن حمله کردند و با ساقط نمودن شتر عایشه لشکر جمل را منهزم کردند. بعد از کشته شدن شتر عایشه و سقوط هودجی که عایشه بر آن نشسته و فرماندهی جنگ را بر عهده داشت، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به محمدبن ابی بکر برادر عایشه مأموریت داد که از احوالات عایشه اطلاعی کسب نماید و در صورت نیاز به کمک، مقدمات امدادسانی را برای وی فراهم آورد، محمدبن ابی بکر مطابق دستور امام (علیه‌السلام) به کنار هودج عایشه آمد و در پاسخ عایشه که از وی پرسید: کیستی؟ گفت: نزدیکترین مردم به تو از نظر خانوادگی و در عین حال خشمناکترین فرد نسبت به تو هستیم، من محمد برادر تو میباشم، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از من خواسته‌اند جوای احوال تو باشم و کسب اطلاع نمایم که آیا در طول جنگ آسیبی به تو رسیده است یا نه؟ عایشه در پاسخ گفت: فقط یک تیر به من اصابت کرده است که زخم آن سطحی بوده است و مشکلی را ایجاد نکرده است. محمد طبق دستور امام (علیه‌السلام) زمینی اسکان عایشه را در یکی از خانه‌های بصره فراهم آورد و وی را به آنجا منتقل نمود. الاخبار الطوال، ص ۱۵۰؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۳۶۶؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۷۸؛ الجمل، ص ۳۶۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۶.

۱. دلایل عزل محمدبن ابی بکر از استانداری مصر و نامه‌ی حضرت به محمدبن ابی بکر در توجیه

این کار: پیوست «۷»



هشتاد تازیانه برای شُرب خَمَر، ده یا بیست تازیانه هم اضافه برای اینکه در ماه رمضان این کار را کردند! نجاشی گفت: من شاعر و مدّاح حکومت شما هستم. با دشمنان شما اینطور با ابزار زبان مبارزه کرده‌ام. میخواهی مرا شلّاق بزنی؟! در بیان امروز ما، آن حضرت شبیه این بیان را فرمودند که آن به جای خود محفوظ، خیلی هم عزیزی، خیلی هم خوبی، ارزش هم داری؛ اما من حدّ خدا را تعطیل نمیکنم! هر چه قوم و خویشهایش آمدند و اصرار کردند که اگر شما او را شلّاق بزنید، آبروی ما خواهد رفت و ما دیگر سربلند نمیشویم، حضرت فرمود نمیشود و من نمیتوانم حدّ خدا را جاری نکنم! آن مرد را خواباندند و تازیانه زدند، او هم شبانه فرار کرد و رفت. گفت: حالا که در حکومت شما، با شاعر و هنرمند و روشنفکری مثل من، بلد نیستند که چگونه باید رفتار کنند، من هم میروم آنجایی که مرا بشناسندم و قدم را بدانند! او پیش معاویه رفت و گفت معاویه قدر ما را میداند! بروید به جهنّم! وقتی کسی اینقدر کور است که نمیتواند از لابه‌لای احساسات شخصی خود، درخشندگی علی را ببیند، جزایش همین است که پیش معاویه برود. عقوبت او همین است که متعلّق به معاویه شود؛ بروید. امیرالمؤمنین میدانست که این فرد از دست خواهد رفت. یک شاعر هم مهم بود. آن روز از امروز هم مهمتر بود. البته امروز هم هنرمندان حائز اهمّیتند؛ اما آن روز مهمتر بود. آن روز تلویزیون و رادیو که نبود، تشکیلات ارتباط جمعی که نبود؛ همین شعرا بودند که میگفتند و افکار را در همه جا منتشر میکردند.

ورع امیرالمؤمنین، با حاکمیت مقتدرانه‌ی او با هم جمع شدند. ببینید چه زیبایی درست میکند! ما دیگر در دنیا سراغ نداریم. ما دیگر در تاریخ اینطور چیزی را ندیده‌ایم. در خلفای قبل از امیرالمؤمنین، قاطعتهای زیادی بود و انسان در این زمینه‌ها، در احوالاتشان کارهای فوق‌العاده‌ای میخواند؛

اما فاصله‌ی بین امیرالمؤمنین و آنچه قبل از ایشان و بعد از ایشان تا امروز مشاهده شده است، فاصله‌ی عجیبی است و اصلاً قابل ذکر و توصیف نیست.

### قدرت و مظلومیت!

نمونه‌ی دیگر، قدرت و مظلومیت آن حضرت است. در زمان آن بزرگوار، قدرتمندتر از امیرالمؤمنین- آن شجاعت عجیب حیدری- کیست؟ هیچ‌کس تا آخر عمر امیرالمؤمنین ادعا نکرد که جرأت دارد در مقابل شجاعت آن حضرت ایستادگی کند! همین آدم، مظلومترین آدمهای زمان خودش و- بلکه آنچنانی که گفتند و درست هم هست- شاید مظلومترین انسانهای تاریخ اسلام است! قدرت و مظلومیت، دو عنصری است که با هم نمیسازند. معمولاً قدرتمندان، مظلوم واقع نمیشوند؛ اما امیرالمؤمنین مظلوم واقع شد.<sup>۱</sup>

### زهد و سازندگی!

نمونه‌ی دیگر، زهد و سازندگی است. امیرالمؤمنین، زهد و بی‌رغبتی به دنیاپیش، مثل است. شاید برجسته‌ترین و یا یکی از برجسته‌ترین موضوعات نهج‌البلاغه زهد نهج‌البلاغه است. همین امیرالمؤمنین، در طول بیست و پنج سال مابین رحلت پیامبر و رسیدنش به حکومت، از مال شخصی خود، کارهای آبادسازی میکرد. باغ درست میکرد، چاه حفر میکرد، آب جاری میکرد، مزرعه درست میکرد، عجیب این است که همه را هم در راه خدا میداد!

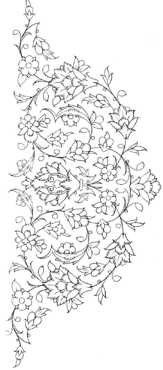
بی‌رغبتی به دنیا، با بنای دنیا- که خدای متعال این را وظیفه‌ی همه قرار داده است- منافات ندارد. دنیا را بسازید، زمین را آباد کنید، ثروت ایجاد کنید؛ اما دل نبندید، اسیر آن نشوید، غلام ثروت و پول و مال و منال نشوید،

۱. به فصل بیست و چهارم: «امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) قدرتمندی مظلوم!» مراجعه شود.

مقهور به آن نشوید، تا راحت بتوانید آن را در راه خدا انفاق کنید. آن توازن اسلامی، این است. (۲۳)

### علی (علیه‌السلام) مظهر عدل و توازن

عدل علی بن ابی طالب، نمونه‌ی دیگر است. وقتی که ما می‌گوییم در علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) عدالت وجود دارد، معنای ابتدائیش که هر کسی از آن درک میکند، این است که او در جامعه، عدالت اجتماعی برقرار میکرد. این، عدل است؛ اما عدل بالاتر همین توازن است. «بالعدل قامت السموات والارض»<sup>۱</sup>. آسمان و زمین براساس عدلند؛ یعنی همین توازن در آفرینش. حق هم همین است. عدل و حق، در نهایت یک چیزند و یک معنا و یک حقیقت دارند. در زندگی امیرالمؤمنین، خصوصیات، مظهر عدل و توازن است. همه‌ی چیزهای خوب در جای خود، در حدّ اعلای زیبایی حضور و وجود دارند. (۲۴)



۱. این کلام از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل شده است: عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۱۰۳.

## فصل هشتم

---

ایمان امیرالمؤمنین (علیه السلام)



### اول مؤمن به پیامبر (صلی الله علیه وآله)

آن وقتی که میخواست ایمان بیاورد - که اول مؤمن به نبی اکرم، امیرالمؤمنین بود - همه‌ی کسانی که در آن جامعه بودند؛ به این حقیقت کافر بودند؛ اما او به کفر و انکار و عناد آنها اعتنایی نکرد. در واقعه‌ی «یوم الدار»<sup>۱</sup>، پیامبر بزرگوار بزرگان عرب را در مکه جمع کردند و اسلام را بر آنها عرضه کردند و فرمودند که هرکس امروز اول نفر ایمان را بپذیرد، او وصی و امیر پس از من خواهد بود. این معنا را بر دیگران عرضه کردند و هیچ‌کس از کفار و قریشیانی که بودند، حاضر نشد این دعوت را قبول کند؛ ولی امیرالمؤمنین که کودکی سیزده ساله بود، بلند شد و قبول کرد و رسول اکرم هم از او قبول فرمودند - هم ایمانش را، هم نفر دوم شدنش را - که کفار برگشتند به صورت استهزاء به ابی طالب گفتند که پسرت را بر تو امیر کرد!<sup>۲</sup> این اولین قدم بود. (۲۵)

### ایمان آشکار

امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام)، آن مؤمنی است که در طول مدت سیزده سال بعثت، جز همان چند روز اول، هرگز ایمانش مخفی نبود. دیگر مسلمانان،

۱. توضیحی پیرامون واقعه‌ی یوم الدار: پیوست «۹».

۲. مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲؛ شواهد التنزیل حسکانی، رقم

۵۱۴؛ تاریخ دمشق، ج ۱، رقم ۱۳۳ الی ۱۳۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۸۵؛ شرح نهج البلاغه ابن

أبی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۶۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴، رقم

۳۶۳۷۱ و ص ۱۳۱؛ سیرة الحلبيّة، ج ۱، ص ۲۸۶.

چند سال ایمان مخفی داشتند؛ اما همه میدانستند که علی از اول ایمان آورده است.<sup>۱</sup>

این را درست در ذهنتان تصوّر کنید: در و همسایه اهانت میکنند، بزرگان جامعه اهانت و سختگیری میکنند، شاعر مسخره میکند، خطیب مسخره میکند، پولدار مسخره میکند، آدم پست و رذل اهانت میکند؛ ولی انسانی نوجوان در میان امواج سهمگین مخالف، محکم و استوار مثل کوه می‌ایستد و میگوید: «من خدا و این راه را شناخته‌ام» و بر آن پافشاری میکند. شجاعت این است.<sup>۲</sup> (۲۶)

۱. بسیاری از مورخان اسلامی داستان زیر را از عقیف کندی نقل کرده‌اند که گفت: در روزگار جاهلیت، وارد مکه شدم و میزبانم عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر بود. ما دو نفر در اطراف کعبه بودیم که دیدم مردی آمد و در برابر کعبه ایستاد. سپس پسری را دیدم که در طرف راست آن مرد ایستاد. چیزی نگذشت که زنی از راه رسید و در پشت سر آنها قرار گرفت و من مشاهده کردم که این دو نفر به پیروی از آن مرد، رکوع و سجود میکردند. این منظره‌ی بیسابقه، حس کنجکاوی‌ام را تحریک کرد که جریان را از عباس بپرسم. او نیز در پاسخ گفت: آن مرد محمد بن عبدالله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است و آن پسر، برادرزاده‌ی او علی بن ابی‌طالب و زنی که پشت سر آنهاست. خدیجه، همسر محمد است. سپس گفت: برادرزاده‌ام میگوید که روزی فرا خواهد رسید که خزانه‌های کسرا و قیصر را در اختیار خواهد داشت، ولی به خدا سوگند روی زمین، کسی پیرو این آیین نیست جز همین سه نفر.

الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۶؛ اسدالغایبه، ج ۳، ص ۵۴۵؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۲؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۴؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷.

۲. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خاطره‌ی ایمان آوردن خویش را چنین تعریف میکند: «آنگاه که خداوند به پیامبر ما (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وحی فرستاد و بار رسالت را بر دوش وی گذاشت، من در میان خاندان خود جوانترین بودم و در آن ایام در خانه‌ی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و تحت تربیت ایشان به سر میبردم و در خدمت آن بزرگوار بودم».

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جمیع خاندان عبدالمطلب را به توحید و پذیرش رسالت خود دعوت نمود، و این دعوت را با کوچک و بزرگ آنان در میان گذاشت، اما همه‌ی آنان از این دعوت روی گردانیدند و به انکار آن پرداختند، و به این انکار بسنده نکردند و رو در روی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) ایستادند و به مقابله‌ی جدی با ایشان پرداختند، رفت و آمد خود را قطع کردند و از او دوری جستند، و تمام معاشرتهای خود را با او ترک نمودند، خاندان عبدالمطلب که با پیامبر اینگونه رفتار نمودند، گروههای دیگر مردم نیز در مقام مخالفت با ایشان برآمدند، و چون تاب تحمل دعوت او را نداشتند و اندیشه‌ی خود را به کار نمیگرفتند تا حقیقت پیام ایشان

## یک روز در مقابل بت سر تسلیم فرود نیاورد

علیّ ابن ابی طالب (علیه السلام) شصت و سه سال از خدا عمر گرفت، از این شصت و سه سال، پنجاه و سه سال تقریباً با اعتقاد به اسلام و ایمان اسلامی مشخص و روشن گذشت. قبل از آن هم علی هرگز غیر خدا را عبادت نکرده بود و هرگز در مقابل هیچ بتی - چه جاندار و چه بی جان - سر تسلیم فرود نیاورده بود.<sup>۱</sup> (۲۷)

## با فضیلت ترین ایمانها

ایمان این بزرگوار در شمار با فضیلت ترین ایمانها است. ایمان در غربت، در تنهایی، اولین ایمان، ایمان در هنگامی که همه تکذیب میکردند.<sup>۲</sup> (۲۸)

را درک کنند، پذیرش این دعوت را بر خود سنگین دیدند و از آن سر باز زدند. اما در چنین شرایطی، من به تنهایی اما با شتاب و شور و شوق دعوت او را اجابت کردم و اطاعت ایشان را پذیرفتم، و چنان به حقانیت وی یقین پیدا کردم که هیچ شک و تردیدی در دل من راه نیافت. سه سال با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خدیجه که او نیز دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با جان و دل پذیرفته بود، همراه بودم و با هم نماز میخواندیم، در حالی که در روی زمین غیر از ما سه نفر کس دیگری نماز نمیخواند. خصال صدوق، ج ۲، ص ۳۶۶، اختصاص مفید، ص ۱۶۵.

۱. از ابن عباس نقل شده است: «والله ما من عبد آمن بالله إلا وقد عبد الصنم إلا علی بن ابی طالب فإنه آمن بالله من غیر ان عبد صنماً».

به خدا سوگند هر کسی که دعوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را اجابت کرد و ایمان آورد، بتی را پرستیده بود مگر علی بن ابی طالب که به خدا ایمان آورد بدون اینکه بتی را پرستیده باشد.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۹۲؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۳۲.

۲. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إن سبّاق الأمم ثلاثة لم يكفروا طرفة عين: علی بن ابی طالب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون، فهم الصّدّيقون و علی أفضلهم».

«بیشروان آنها سه تن هستند که یک چشم بر هم زدن به خدا کفر نورزیده اند: علی بن ابی طالب، صاحب یاسین که داستان آن در سوره یس نقل شده است و مؤمن آل فرعون. این سه تن صدیق هستند و علی با فضیلت ترین آنها میباشد».

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۶؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۲۸؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۵۸، و ج ۱۴، ص ۲۷۴.



## ایمان علی (علیه السلام) برتر از ایمان همه‌ی خلائق

امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام)، انسانی مؤمن بود؛ یعنی یک فکر، یک ایمان و یک عقیده در اعماق وجود او راسخ بود.

شاعر عرب میگوید:

اشهد بالله لقد قال لنا  
لو أنّ إيمان جميع الخلقه ممن  
يوجع في كفة ميزان لكى  
اگر ایمان همه‌ی خلائق را در یک کفه‌ی ترازو بگذارند و ایمان  
علی (علیه الصلاة والسلام) را در کفه‌ی دیگر؛ باز هم وزن ایمان علی نخواهد  
شد.<sup>۲</sup> (۲۹)

۱. این اشعار از «عبدی» شاعر عرب‌زبان است که میگوید: به خدا سوگند که حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) به ما فرمود و البته گفتارش بر کسی نیز پوشیده نیست: اگر ایمان خلائق از ساکنان زمین و آسمان در یک کفه‌ی ترازو قرار داده شود تا با ایمان «علی» برابری کند، هرگز برابری نتواند کرد. مناقب این شهر آشوب، ج ۲، ص ۹؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۳۳.

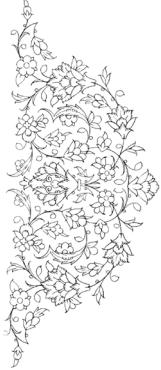
۲. امام سجّاد (علیه السلام) به نقل از امام حسین (علیه السلام) نقل میکند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین فرمود: «یا ابا الحسن لو وضع إيمان الخلائق و أعمالهم فی كفة ميزان و وضع عملك لیوم واحد فی الكفة الأخری لرجح عملك لیوم واحد علی جميع ما عمل الخلائق».


«ای ابوالحسن! اگر ایمان همه‌ی مخلوقات و اعمالشان در یک کفه‌ی میزان قرار داده شود و عمل یک روز تو در کفه‌ی دیگر قرار گیرد، عمل یک روز تو در برابر جمیع اعمال مخلوقات سنگینی میکند.» (مأة منقبة، ص ۷۹). در دوره‌ی حکومت خلیفه‌ی دوم گروهی از وی مسئله‌ی فقهی پرسیدند، او نیز مسئله را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کرد و جواب آن حضرت را به پرسش‌کنندگان ارائه نمود، آنها تعجب کردند که ما از تو سؤال میکنیم و تو پاسخ را از کس دیگری میگیری! عمر در جواب این اعتراض گفت: آیا میدانید او کیست؟ او علی بن ابی طالب است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره‌ی او چنین گفت:

«لو أنّ السماوات والأرض وضعتا فی كفة، و وضع إيمان علی فی كفة، لرجح إيمان علی».

«اگر آسمانها و زمین در یک کفه‌ی میزان قرار گیرند و ایمان علی در کفه‌ی دیگر باشد، ایمان علی سنگینتر خواهد بود».

أمالی طوسی، مجلس ۲۳، حدیث ۲، ص ۵۷۵ و ص ۲۳۸؛ كشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۸۸؛ العمدة، ص ۳۷۰؛ مناقب این شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۷۰.



فصل نهم 

اخلاص و تقوای امیرالمؤمنین (علیه السلام)





### اخلاص: روح زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ما باید این را جوهر و روح کارهای خودمان قرار بدهیم؛ کما اینکه شاید در زندگی علی بن ابی طالب هم اخلاص جوهر و روح کار آن حضرت بود؛ یعنی کار را فقط برای رضای خدا و بر طبق تکلیف الهی و اسلامی و بدون هیچ انگیزه‌ی شخصی و نفسانی و امثال اینها انجام میداد.

او برای خدا از آسایش محترمانه‌ی یک آفازاده‌ی قریشی صرفنظر کرد و در طول سیزده سال، مبارزات خود را در کنار پیامبر ادامه داد،<sup>۱</sup> و بعد هم ماجرای خوابیدن آن بزرگوار در جای پیامبر در شبی که رسول اکرم از مکه به طرف مدینه هجرت کردند. این خوابیدن امیرالمؤمنین در جای پیامبر، از جمله‌ی کارهایی است که اگر کسی تدبّر بکند، درمی‌یابد که بزرگترین فداکاری است که یک انسان میتواند از خود نشان بدهد؛ یعنی به‌طور قاطع تسلیم مرگ شدن. شب تاریک، دشمن مسلح و خشمگین و آماده‌ی در

۱. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «ما رأیت منذ بعث الله محمداً (صلی الله علیه وآله) رخاءً فالحمد لله، والله لقد خفت صغيراً وجاهدت كبيراً، أقاتل المشركين وأعدى المنافقين، حتى قبض الله نبيه (علیه السلام) فكانت الظامه الكبرى...»؛ «از آن روزی که خداوند محمد (صلی الله علیه وآله) را به پیامبری مبعوث کرد، روی راحتی و آسایش ندیدم، و خدا را بر این نعمت سیاسی‌گزارم، به خدا سوگند از هنگام خردسالی بی‌بیم و هراس آغاز گشت و تا بزرگسالی در میدان جهاد و مبارزه بودم، با مشرکان می‌جنگیدم و مورد عداوت منافقان بودم، تا اینکه خداوند پیامبرش را قبض روح کرد و وی را به ملاء اعلى منتقل نمود، برآستی که مصیبت ارتحال رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنان سخت بود که گویی قیامت کبری برپا شده بود!» ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۸۴.



پشت دیوارها و عازم بر قتل پیامبر که در این بستر باید خوابیده باشد. امیرالمؤمنین آن شب به پیامبر عرض کرد که اگر من در جای تو بخوابم، تو به سلامت خواهی جست؟ فرمود: بله. عرض کرد: پس میخوابم.<sup>۱</sup>

کسانی مثل آن نویسنده‌ی مسیحی که از دین ما خارج هستند و با رؤیت اسلامی و شیعی به امیرالمؤمنین نگاه نمیکنند، میگویند که این کار امیرالمؤمنین فقط قابل مقایسه‌ی با کار سقراط است که برای مصلحت جامعه، به دست خود جام زهر را نوشید؛ یعنی یک فداکاری قطعی. اخلاص، تنها چیزی بود که در آن شب حاکم بود. کسانی که در چنین مواردی به فکر خودشان باشند، در فکر این هستند که از موقعیت استفاده کنند؛ اما او در همین لحظه به فکر نجات جان پیامبر است.

### فقط رضای الهی

در جنگهای پیامبر، در اُحد آن وقتی که همه به جز اندکی رفتند و امیرالمؤمنین از پیامبر دفاع کرد، در خندق آن وقتی که همه از مبارزه‌ی با عمرو بن عبدود سرپیچیدند و آن حضرت مکرر داوطلب شد، در قضیه‌ی خیبر، در قضیه‌ی آیات برائت، بعد از رحلت پیامبر، در ماجرای انتخاب جانشین برای پیامبر در سقیفه، در شورای تشکیل‌شده‌ی بعد از درگذشت خلیفه‌ی دوّم، در همه‌ی این موارد امیرالمؤمنین فقط و فقط رضای الهی را در نظر گرفت و خالصاً لله آن چیزی را که به نفع اسلام و مسلمین بود، انتخاب کرد و «خود» را دخالتی نداد. در وقتی که خلافت را قبول کرد، در بیست و پنج سالی که از خلافت دور ماند، در همکاریش با خلفا، در کارش برای اسلام، در حضورش در میدان جهاد و کار و مبارزه و خدمت به نظام اسلامی، در تعلیم مردم، در تربیت و تزکیه‌ی انسانهای جامعه، و بعد در دوران خلافتش در برخورد با جناحهای مختلف، که هر کدام شعاری داشتند و دارای خصوصیتی بودند، و در همه‌ی موارد دیگر، علی بن ابی طالب همان

۱. خاطره‌ی هجرت از زبان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): پیوست «۵».

علی بن ابی طالبی است که خدا میپسندد و رسول خدا انتخاب میکند و برمیگزیند؛ بندهی خالص خدا. (۳۰)

### با همه‌ی وجود وقف اسلام

یعنی همه‌ی وجودش وقف اسلام است. وقف است برای آنچه پیغمبر میخواهد و خدا را خشنود میکند. امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) هیچ مایه‌ای برای شخص خود نگذاشت. در آن ده سال - ده سال حیات پیغمبر - امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) هر کاری که کرد، برای پیشرفت اسلام بود. اینکه میبینید میگفتند فاطمه‌ی زهرا و امیرالمؤمنین و فرزندانشان گرسنه ماندند، علتش همین است. و الا این جوان اگر به فکر کاسبی بود، میتوانست بهتر از هر کاسبی، به کسب پردازد. این همان علی است که بعدها در دوران پیری اش چاه میکند؛ چاهی که مثل گردن شتر، آب از آن بیرون میزد. آن وقت، هنوز دست و رویش را از گرد و غبار کار نشسته، مینشست و وقف‌نامه‌ی چاه را مینوشت! آن حضرت از این کارها زیاد کرده است. چقدر نخلستانها آباد کرده بود. چرا باید امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام)، در جوانی گرسنه بماند؟ در روایت است که فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها) خدمت پیغمبر رفت. آنقدر گرسنگی کشیده بود که پیغمبر زردی گرسنگی را در صورت او مشاهده کرد؛ دل پیغمبر سوخت و برای دخترش دعا فرمود.<sup>۱</sup> همه‌ی تلاش امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) در راه خدا و برای پیشرفت اسلام بود، آن حضرت برای خودش کاری نمیکرد. (۳۱)

### تقوای مجسم

حقیقتاً او امام متقین و مجسمه‌ی تقوا و پرهیزکاری است.<sup>۳</sup> من به همه‌ی

۱. به فصل سیزدهم؛ «اینار و انفاق امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام)» مراجعه شود.

۲. الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۵۲؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۳۶.

۳. در احادیث متعدد و منابع فراوانی لقب «امام المتقین» از طرف رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به

مَلّت، توصیه می‌کنم که دنباله‌روی و تبعیت از آن بزرگوار را، بیش از همه چیز در زمینه‌ی تقوا و پرهیز از گناه و مراقبت از افعال و گفتار و حتی ذهنیات و آنچه در دل خطور می‌کند، پیشه کنید و تقوا را رعایت نمایید. (۳۲)

### شدّت مراقبت

تقوا یعنی چه؟ یعنی آن شدّت مراقبتی که انسان در اعمال شخصی خود از راه حق هیچ تخطّی نکند؛ این معنی تقوا است. یعنی کاملاً مراقب خود باشد. در دست زدن به پول مراقبت کند؛ در دست زدن به آبروی انسانها مراقبت کند؛ در گزینشها مراقبت کند؛ در طرد کردنها مراقبت کند؛ در حرف زدن مراقبت کند که برخلاف حق سخنی نگوید. یعنی شدّت مراقبت. شما نهج‌البلاغه را نگاه کنید، پُر است از این مطالب. حالا متأسّفانه در بین بعضیها معمول شده که هر غلطی می‌خواهند بکنند، به اسم اینکه امیرالمؤمنین اینگونه بود و امیرالمؤمنین اینطوری عمل میکرد، انجام میدهند. به چه دلیل؟ از کجا؟ امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه است. امیرالمؤمنین در روایات فراوانی است که از آن بزرگوار و اولاد طاهرینش باقی مانده است. گو این چیزهایی که بعضی میگویند علی اینطور بود، علی آنطور بود!؟ نخیر؛ علی آن است که در نهج‌البلاغه است. شما نهج‌البلاغه را از اوّل تا آخر نگاه کنید! سرتاپای نهج‌البلاغه تحریض بر تقوا است؛ دعوت به تقوا و پرهیزکاری است.<sup>۱</sup> تا انسان پرهیزکار نباشد نمیتواند اقامه‌ی دین خدا کند. آلوده‌دامانی بد دردی

امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) داده شده است تا جایی که این عبارت یکی از اوصاف خاص آن حضرت به شمار رفته است، در منابع زیر عبارت «امام‌المؤمنین» به چشم می‌خورد: البقین، ص ۱۳۹ و ۴۹۳؛ المناقب، ج ۳، ص ۶۵؛ معانی‌الآخبار، ص ۲۰۴؛ مئة منقبة، ص ۸۸؛ کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۲؛ کشف‌البقین، ص ۳۰۳؛ کشف‌الغمة، ج ۱، ص ۴۰۰؛ العمدة، ص ۲۶۴؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۶۹؛ خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۱۶؛ امالی طوسی، ص ۱۹۳، مجلس ۷ حدیث ۳۰؛ امالی صدوق، ص ۶۵، مجلس ۱۵ حدیث ۱۱.

۱. برای نمونه مراجعه شود به نهج‌البلاغه (صبحی صالح) خطبه‌های: ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۵۷، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۲۱، ۲۳۰.

است. آلوده بودن دل انسان به گناه، نمیگذارد انسان حقیقت را درک کند، چه برسد به اینکه دنبال حقیقت حرکت کند.<sup>۱</sup> تقوا یکی از شاخصه‌های حکومت امیرالمؤمنین، برخاسته از اراده‌ی مردم و خواست مردم است.<sup>۲</sup> «تغلب» یعنی از راه غلبه و زور بر مردم حاکم شدن- در منطق امیرالمؤمنین نیست. با اینکه خود را برحق میدانست، اما کنار نشست تا وقتی مردم آمدند، اصرار کردند، ابرام کردند، شاید گریه کردند، التماس کردند که آقا شما بیا زمام امور ما را در دست بگیر. آن وقت آمد و زمام امور مردم را در دست گرفت. خودش گفت که اگر مردم نیامده بودند؛ اگر مردم اصرار نمی‌کردند، اگر این طلب جدی مردم نبود، من علاقه‌ای به این کار نداشتم. قدرت در دست گرفتن و اعمال اقتدار، برای امیرالمؤمنین جاذبه‌ای ندارد. قدرت طلبی برای کسانی جاذبه دارد که میخواهند خواهشهای نفسانی و هواهای نفسانی خودشان را ارضا کنند، نه برای امیرالمؤمنین. او دنبال تکلیف شرعی است؛ دنبال اقامه‌ی حق است. مردم قدرت را به او سپردند، او هم قدرت را گرفت و بعد با اقتدار آن قدرت را نگه داشت. آنجایی هم که کسانی با قدرت اسلامی او، با حکومت اسلامی او معارضه کردند، هیچ مجامله و ملاحظه‌ای نکرد. صحابه‌ی پیغمبرند، باشند! موجهینند، باشند! سابقه‌ی جهاد در راه اسلام دارند، داشته باشند! با حکومت حق معارضه و مقابله کرده‌اند و باید در مقابلشان با اقتدار ایستاد؛ و ایستاد! این سه جنگ امیرالمؤمنین از این قبیل بود. اینها شاخصه‌ی یک حکومت صحیح است. (۳۳)

۱. کلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است که «الهوی شریک العمی»؛ هوای نفس همراه و دمساز با کوری دل است.

و میفرمود: «إنکم إن ملکتم شهواتکم نزلت بکم إلی الأشر و العوایة»؛ اگر شما شهوات خویش را بر خود مسلط نمایید شما را به سوی گمراهی و بدبختی بکشانند.

غزالحکم (ترجمه‌ی انصاری)، ج ۱، ص ۲۲، رقم ۶۳۲ و ج ۱، ص ۲۹۳، رقم ۳۲.

۲. از جملات معروف امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است که فرمود: «هیئات لولا التقی لکنت أدهی العرب»؛ «اگر مراعات حریم تقوا نبود، من زیرکترین فرد عرب بودم». کافی، ج ۸، ص ۲۴؛ شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۸؛ الصراط‌المستقیم، ج ۱، ص ۱۶۴؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۰؛ غزالحکم، ص ۱۲۰.



## صداقت و صراحت امام (علیه السلام)

امیرالمؤمنین، هم مظهر تقوا و امانت و هم دارای صدق و صراحت بود. آن بزرگوار با اینکه یک سیاستمدار و رئیس دنیای اسلام بود و تدبیر امور یک جمعیت عظیم چند ده میلیونی آن زمان، با نبود وسایل امروزی برای ارتباط، بر دوش او بود و جامعه و امت اسلامی را اداره میکرد، اما سیاستمداری علی موجب این نمیشد که از جاده‌ی صداقت و صراحت کنار رود.<sup>۱</sup> علی، صادق و صریح بود؛ آنچه میگفت، به آن معتقد بود و برای او راهنمای عمل بود.<sup>۲</sup> برای این است که کلمه کلمه‌ی گفتار امیرالمؤمنین در طول تاریخ مثل نورافکنی برای زبندگان و نخبگان فکری عالم درخشیده است. (۳۴)

۱. پیرامون صداقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این سخن امام صادق (علیه السلام) توجه کنید: «قال أبو کهمس: قلت لابی عبد الله (علیه السلام): عبد الله بن ابي يعفور یقرئک السلام. قال: علیک و علیہ السلام، إذا أتیت عبد الله فأقرئه السلام، و قل له: إن جعفر بن محمد یقول لک: انظر ما بلغ به علی (علیه السلام) عند رسول الله (صلی الله علیه وآله) فالزمه، فإن علیاً (علیه السلام) إنما بلغ ما بلغ به عند رسول الله (صلی الله علیه وآله): بصدق الحدیث و أداء الامانة».

ابوکهمس میگوید: به خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم و عرض داشتم: عبدالله بن ابی یعفور به شما سلام رساند. امام فرمودند: سلام بر تو و بر او. هنگامی که پیش عبدالله رفتی، سلام مرا به او برسان و به وی بگو: جعفر بن محمد به تو پیغام داد که بنگر: علی (علیه السلام) چگونه در نزد رسول الله (صلی الله علیه وآله) به آن مقام والا رسید؟! تو نیز چگونه باش، برستی که علی (علیه السلام) با دو ویژگی به آن درجه‌ی اعلی در نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رسید: صداقت در سخن، و ادای امانت! کافی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۲. کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که میفرماید: «من نصب نفسه للناس إماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره وليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه و معلم نفسه و مؤدبها أحق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم».

«کسی که خود را در مقام پیشوایی و امام مردم قرار میدهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران بپردازد به تعلیم خویش بپردازد، و باید تأدیب کردن او به عملش پیش از تأدیب کردن به زبانش باشد. و کسی که معلم و ادبکننده‌ی خویش است، به احترام، سزاوارتر است از کسی که معلم و مربی مردم است.» نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۸۰، قصار ۷۳.

## بندهی خدا و خدمتگزار مردم

وجود امیرالمؤمنین بعنوان یک رئیس، یک فرمانده و یک مسؤول، مظهر پاکی و شفافیت و صداقت بود. او آسودگی را به خودش راه نداد؛ نسبت به زبردستان تفرعن نفروخت؛ خود را همه جا بندهی خدا و خدمتگزار مردم دانست و مخلصانه بدون چشمداشت به دنیا کار کرد.<sup>۱</sup> (۳۵)

### خودنمایی برای خدا!

در مورد امیرالمؤمنین فقط یک جا این بزرگوار مثل یک آدم قهرمان، خودنمایی و جلوه فروشی شجاعانه کرده و آن وقتی است که به جنگ عمرو بن عبدود می‌رود. سرش را بالا گرفته بود، شمشیرش را به دست گرفته بود و میرفت. پیغمبر نگاه کرد و گفت: «هل مشیه»؛<sup>۲</sup> این راه رفتنی است که

۱. از سخنان ضاربن ضمره است که در پاسخ معاویه و در توصیف امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان داشته است: «كان والله شديد القوى، بعيد المدى، يتفجر العلم من أنحائه، والحكمة من أرجائه، حسن المعاشرة، سهل المباشرة، خشن المأكل، قصير الملبس، غزير العبرة، طويل الفكرة، يقلب كفه ويخاطب نفسه، وكان فينا كأحدنا، يجيبنا إذا سألنا، وبيدئنا إذا سكتنا، ونحن مع تقريبه لنا أشد ما يكون صاحب لصاحب هيبه لا نبندئه الكلام لعظمته مع تقريبه آيانا وقربه منا، لا نكاد نكلمه هيبه له»؛ به خدا سوگند سخت نیرومند و دارای اندیشه‌ای ژرف بود، از همه‌ی حرکات و سکنات او دانش و حکمت میتراوید. نیک‌مخضر و خوش‌رفتار بود. خوراکش خشن و جامه‌هایش کوتاه بود، اشکش روان و همواره در تفکر بود. کف دست خویش را مقابل چهره‌اش میگرفت و خویشتن را مخاطب می‌ساخت. میان ما همچون یکی از ما بود، هر گاه چیزی از او می‌پرسیدیم ما را پاسخ میداد و هر گاه سکوت میکردیم او شروع به سخن میکرد. ما با همه‌ی نزدیکی و دوستی او، و با اینکه ما را به خود نزدیک مینمود، از هر کسی هيبت او را بیشتر میداشتیم و به سبب بزرگی او هرگز آغاز به سخن نمیکردیم. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۸، ص ۲۲۵.

جمعی از شیعیان و اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از جمله صعصعه بن صوحان نیز در توصیف آن حضرت چنین گفته‌اند: «كان فينا كأحدنا، لين جانب، و شدة تواضع، و سهولة قياد، و كُنَّا نهابه مهابة الأسير المربوط، للسياف الواقف على رأسه».

«علی (علیه السلام) میان ما همچون یکی از ما بود، بسیار متواضع و نرم و فروتن و هماهنگ، و ما هيبت او را چنان میداشتیم که گویی اسیر دست‌بسته‌ای بودیم که شمشیرها بالای سرش باشد». شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱، ص ۲۵.

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۵.

خدا در غیر چنین موردی که او راه می‌رود، در همه جا آن را مبعوض میدارد. ببینید، یک‌جا خودنمایی هست؛ آن هم درست. به قول معروف. به خال میزند؛ همان نقطه‌ای که باید خودنمایی کرد. اینها کوچک است؟ اینها کم است؟ اینها الگوست؛ یعنی خودنمایی کردن در مقابل دشمن؛ جلوه‌فروشی در مقابل دشمنی که اساس شخصیت و هویت او اصلاً تکبر و غرور است. عمرو بن عبدود اینگونه بوده؛ پیرمردی بوده که در همه‌ی عمرش هر چه شمشیر زده، طرف مقابل را به خاک انداخته؛ اینطور مغرور بوده است. در جنگ احزابی که یک ماه هم تقریباً طول کشیده و هیچ‌کس نتوانسته به این خندق نفوذ کند، پیغمبر مرتب نگهبانها را در سرتاسر این خندق طولانی چند کیلومتری راه برده که کسی نتواند از آن عبور کند؛ والا یک خندق است و بالأخره از آن بالا می‌آیند؛ اینکه چندان محال نیست؛ اما چطور شد که نتوانستند بیایند؟ تیراندازهای پیغمبر مرتب در آن شبهای تاریک و ظلمانی و در آن هوای سرد. آن سال اتفاقاً هوای مدینه بسیار هم سرد بوده؛ شبها از سرما خوابشان نمیبرد و قحطی و گرسنگی و این چیزها هم که بود. تیراندازی میکردند؛ لذا اینها نتوانستند در تمام این یک ماه بیایند. یک مورد فقط توانستند و آن هم این بود: این آقا با دو، سه نفر همراهش بلند شدند آمدند و خودشان را به این طرف رساندند. غرور و تکبر و آن حالت تفاخری که او داشت، مهمترین نقطه‌ی شخصیت بود. آن طرفیها هم گفتند که دیگر قضیه‌ی مدینه حل شده! جنگ احزاب، جنگ مهمی است. به نظر من مهمترین جنگ پیغمبر از اول تا آخر، جنگ احزاب است؛ بسیار جنگ عجیبی است؛ هیچ وقت اینقدر جمعیت در مقابل پیغمبر نیاورده بودند و آمدند که دیگر قضیه را تمام کنند و برگردند؛ همه‌ی نیرویشان را هم جمع آوردند. در چنین جنگی با چنین خصوصیات که همه‌ی قریش و همه‌ی قطفان و قبایل گوناگون با همه‌ی ساز و برگ آمده‌اند و مثل گرگ درنده منتظرند؛ همه هم متکبر و مغرور؛ هیچ‌کدام هم نتوانسته‌اند و آنجا کاملاً





سرافکنده شده‌اند و عصبانی هستند و زنجیر می‌چونند؛ این آقا توانست و آمد. حالا در مقابل این شخص باید یک حرکت خدایی انجام گیرد؛ غرور در مقابل این است. آن غرور، غرور پوچ هم نبود؛ حضرت نشان داد که غرور پوچ هم نبود؛ او را به زمین انداخت، روی سینه‌اش نشست، سرش را برید و قضیه را تمام کرد؛ آنها هم «فارسلنا علیهم ریحاً و جنوداً لئلا یتروها»؛ فرار کردند و رفتند.<sup>۲</sup> (۳۶)



---

۱. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۹.

۲. توضیحی پیرامون جنگ خندق: پیوست «۱۰».



فصل دهم ————— ❁

صبر و بصیرت امیر المؤمنین (علیه السلام)



### صبر و بصیرت

امیر المؤمنین (علیه السلام) در دوره‌های مختلف زندگی خود، چه در دوران نوجوانی؛ یعنی در اوایل بعثت پیامبر، چه در عنفوان جوانی؛ یعنی آن هنگامی که هجرت به مدینه اتفاق افتاد- که در آن وقت علی (علیه السلام) جوانی بیست و چند ساله بوده است- چه در دوران بعد از رحلت پیامبر و آن محنتها و آن امتحانهای دشوار و چه در دوران آخر عمر؛ یعنی پنج سالی که در اواخر عمر، امیر المؤمنین (علیه السلام) حکومت و خلافت را پذیرفت و مسؤولیت پیدا کرد، در تمام این تقریباً پنجاه سال، خصوصیات بارزی را با خود حمل میکرده است. همه- بخصوص جوانان- از این نقطه میتوانند درس بگیرند.

شخصیتهای عظیم تاریخ، غالباً از دوران جوانی، بلکه از دوران نوجوانی، برخی از خصوصیات را با خود همراه داشته‌اند و یا در خود به وجود آورده‌اند. برجستگی انسانهای برجسته و بزرگ، معمولاً به یک تلاش بلندمدت متکی است و این را ما در زندگی امیر المؤمنین (علیه السلام) میبینیم. من در جمع‌بندی این زندگی پرفراز و نشیب، این نکته را مشاهده میکنم و به شما عرض میکنم که امیر المؤمنین (علیه السلام) از اوایل نوجوانی تا هنگام مرگ، دو صفت «بصیرت» و «صبر»- بیداری و پایداری- را با خود همراه داشت. او یک لحظه دچار غفلت و کج‌فهمی و انحراف فکری و بد تشخیص





دادن واقعیتها نشد.<sup>۱</sup> از همان وقتی که از غار حرا و کوه نور، پرچم اسلام به دست پیامبر برافراشته شد و کلمه‌ی «لا اله الا الله» بر زبان آن بزرگوار جاری شد و حرکت نبوت و رسالت آغاز گردید، این واقعیت درخشان را علی بن ابی طالب (علیه السلام) تشخیص داد؛ پای این تشخیص هم ایستاد و با مشکلات آن هم ساخت؛ اگر تلاش لازم داشت، آن تلاش را هم انجام داد؛ اگر مبارزه لازم داشت، آن مبارزه را کرد؛ اگر جانفشانی میخواست، جان خود را در طبق اخلاص گذاشت و به میدان برد و اگر کار سیاسی و فعالیت حکومتداری و کشورداری میخواست، آن را انجام داد. بصیرت و بیداری او، یک لحظه از او جدا نشد. دوّم، صبر و پایداری کرد و در این راه استوار و صراط مستقیم، استقامت ورزید. این استقامت ورزیدن، خسته نشدن، مغلوب خواسته‌ها و هواهای نفس انسانی - که انسان را به تبلی و رها کردن کار فرا میخواند - نشدن، نکته‌ی مهمی است. آری؛ عصمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل تقلید نیست. شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل مقایسه با هیچ کس نیست. هر کدام از انسانهای بزرگی که ما در محیط و یا در تاریخ خودمان هم مشاهده کرده‌ایم، اگر بخواهند با امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقایسه شوند، مثل مقایسه‌ی ذره با آفتاب است - قابل مقایسه نیستند - اما این دو خصوصیت در امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل تقلید و قابل پیروی است. کسی نمیتواند بگوید که اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) صبر و بصیرت - یعنی بیداری و پایداری - داشت بخاطر این بود که امیرالمؤمنین بود. همه در این خصوصیت باید سعی کنند که خودشان را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نزدیک کنند؛ هر چه همت و استعدادشان باشد. (۳۷)

۱. کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که میفرماید: «ما شککت فی الحق مذ اریته»؛ «از آن زمان که حق به من نشان داده شد هرگز در آن شک نکردم.» نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه‌ی ۴، ص ۵۱ و قصار ۱۸۴، ص ۵۲.

## یقین و استقامت

«وجعلنا منهم أئمةً يهدون بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون»<sup>۱</sup>  
 ویزگی مهم امامان بحق و هادیان امت در راه خدا، آگاهی و یقین و سپس صبر و استقامت در این راه است. اگر ما زندگی سیاسی امیرالمؤمنین را جمع‌بندی کنیم، به همین یقین آگاهانه و صبر می‌رسیم. ... زندگی امیرالمؤمنین را در دوران بیست‌وسه ساله‌ی پیغمبر نگاه کنید. این همه حادثه چه در مکه و چه در مدینه آن همه مصیبت، آن همه تکلیف سنگین و دشوار، آن همه خطر و مهلکه، ببینید امیرالمؤمنین در این بیست‌وسه سال این راه دشوار و پرفراز و نشیب را، این راه سنگلاخ را با چه ابزاری طی کرد؛ ابزار یقین، ابزار مقاومت. فقط یک جمله از خود امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نقل می‌کنم که خود او از هر راوی و شاهدی صادق‌تر است. می‌فرماید: «ولقد كنا مع رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) نقتل آباءنا وأبناءنا وإخواننا وأعمامنا؛ در کنار پیغمبر، در میدانهای کارزار با پدران و برادران و فرزندان و عموهای خود روبرو می‌شدیم و بدون هیچگونه تردیدی با آنها پیکار میکردیم: «ما یزیدنا ذلك إلا إيماناً وتسليماً ومضيئاً على اللقم وصبراً على مضمض الأمل»؛ این صحنه‌ی دشوار که انسان با خویشاوند خود در راه خدا سینه به سینه بشود، این صحنه‌ی صبرطلب و مقاومت‌طلب، نه فقط دل ما را نمی‌لرزاند، نه فقط ما را در ادامه‌ی این راه مردّد نمیکرد، بلکه ایمان ما را و تصدیق ما را و تسلیم ما در مقابل خدا را افزایش می‌داد. «ولقد كان الرجل منا والاخر من عدونا يتصاولان تصاول الفحلين يتخالسان أنفسهما أتيهما يسقى صاحبه كأس المنون فمزة لنا من عدونا ومزة لعدونا متا»؛ در میدانهای جنگ وقتی با حریفان خود، با دشمنان خود روبرو میشدیم، هیچ فکری جز این نداشتیم که وظیفه‌ی خودمان را انجام بدهیم و دشمن خدا را به وادی نیستی و هلاکت بکشانیم.<sup>۲</sup> این خلاصه‌ی زندگی

۱. سوره‌ی سجد، آیه‌ی ۲۴ «و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت میکردند چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند».

۲. نهج البلاغه (صبحی الصالح)، خطبه‌ی ۵۶، ص ۹۱.

امیرالمؤمنین در آن دوران بیست و سه ساله است. فرزندان علی، همسر علی، همین امام حسن مجتبی که امروز به یاد او هم حرف خواهیم زد، در همه‌ی دوران زندگی پدر و مرد خانواده هیچ ماهی نگذشت که او را در لباس جنگ نبینند، او را در معرض خطر مشاهده نکنند. اما امیرالمؤمنین بر این همه صبر کرد، مقاومت کرد، راه خودش را پیمود تا این که درخت اسلام سرسبز شد، و ساقه‌ی این درخت محکم شد و مصونیت پیدا کرد. بعد از دوران پیغمبر در آن دوره‌ی بیست و پنج ساله‌ای که بر امیرالمؤمنین گذشت، باز هم امیرالمؤمنین مظهر همان یقین آگاهانه و صبر و مقاومت است. در هر موقعیتی، هر چیزی را که وظیفه‌ی خود تشخیص داد و به آن یقین کرد، هیچ عاملی نتوانست او را از آن راه برگرداند. در آغاز دوران بیست و پنج ساله بعضیها آمدند نزد امیرالمؤمنین او را تشویق میکردند که قیام کند. امیرالمؤمنین وظیفه‌ی خودش را خوب تشخیص داده بود: «أَتِهَا النَّاسُ شَقْوًا أَمْوَاجَ الْفَتَنِ بُسْفَنَ التَّنْجَاةَ وَعَرَجُوا عَنِ طَرِيقِ الْمَنَافِرَةِ وَضَعُوا تَيْجَانَ الْمَفَاخِرَةِ؛ کنار بگذارید این خودپرستیها را، جدا بشوید از این قدرت طلبیها، «هَذَا مَاءٌ أَجْنٌ وَلِقْمَةٌ يَغْضُ بِهَا أَكْلُهَا وَمَجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِعَيْرِ وَقْتِ إِيْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بغيرِ أَرْضِهِ»؛<sup>۱</sup> کنار بروید، این دامی نیست که علی در آن بیفتد؛ علی میداند با اوضاع جهان اسلام چه باید بکند، میفهمد انقلاب و اسلام از او چه میخواهد و آن را با کمال قدرت و استقامت انجام میدهد؛ دست رد به سینه‌ی آنها زد. اول بیعت هم نکرد اما بعد از آنکه دید اسلام از او این را میخواهد «فَأَمْسَكَ

۱. ای مردم! با کشتیهای نجات دل امواج فتنه را بشکافید، و از خطّ پست کینه‌توزی فراتر آید، و تاجهای فخر فروشی را زیر پا له کنید. پیروزی تنها نصیب دو کس شود: یکی آن که یاورانی دارد و با نیروی کافی برخیزد و به پرواز درآید و دوم کسی که با مسالمت‌جویی نیروهایش را فرصت آسایش دهد.

این (ریاست و قدرتی که شما در پی آن هستید) آبی است بدبو و گندیده و لقمه‌ای است گلوگیر، و هر کس که میوه را پیش از رسیدنش بچیند همانند کشاورزی است که در زمین دیگری بذر می‌افشاند! نهج‌البلاغه (صبحی الصالح)، خطبه‌ی ۵، ص ۵۲.

یدی حتی رأیت راجعة الناس قد رجعت تريد محق دين محمد (صلى الله عليه وآله)». <sup>۱</sup> دید فرصت طلبها میخواستند سوءاستفاده کنند، علی را در مقابل خلفا علم کنند تا اسلام علمش بخوابد، این بود که ۲۵ سال در کنار خلفا ایستاد، مبارزه‌ی با کفر کرد، با مرتدین مبارزه کرد، با جهل مبارزه کرد، مانند یک مسلمان آگاه و مقاوم این دوران را که برای او دوران دشواری هم بود گذرانید. <sup>۲</sup>

آن جایی که مردم به سراغ او آمدند و احساس کرد که تکلیف او است که حالا دیگر پا به میدان بگذارد، وارد شد. بیعت مردم را قبول کرد، زمامداری را به عهده گرفت <sup>۳</sup>، حالا علی بن ابی طالب که یک عمر برای

۱. این فراز از سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بخشی از نامه‌ای است که آن حضرت هنگامی که مالک اشتر را به استانداری مصر برگزیدند برای مردم مصر نوشتند و شرایط بعد از ارتحال رسول خدا (صلى الله عليه وآله) را برای آنان توضیح دادند، ترجمه‌ی نامه چنین است: «أما بعد خداوند سبحان محمد (صلى الله عليه وآله) را فرستاد تا بیم‌دهنده‌ی جهانیان، و گواه و حافظ آیین انبیای او باشد. چون او - که درود بر او باد- از جهان رخت بریست، مسلمانان درباره‌ی امارت و خلافت بعد از او به منازعه برخاستند.

به خدا سوگند هرگز فکر نمی‌کردم، و به خاطرم خطور نمی‌کرد که عرب بعد از پیامبر، امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگردانند (و در جای دیگر قرار دهند و باور نمی‌کردم) آنها آن را از من دور سازند! تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان... بود که با او بیعت کنند، دست بر روی دست گذاردم تا اینکه با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد (صلى الله عليه وآله) را نابود سازند.

۲. در اینجا بود که ترسیدم اگر اسلام و اهلس را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر بود چرا که این بهره‌ی دوران کوتاه زندگی دنیا است، که زایل و تمام میشود. همانطور که «سراب» تمام میشود و یا همچون ابرهایی که از هم می‌پاشند. پس برای دفع این حوادث به‌با خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پابرجا و محکم گردید». نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۲، ص ۴۵۲.

۳. فرازی از سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه‌ی شفشقیه است: «أما و الذى فلق الحبة و برأ النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله على العلماء ألا یقاروا علی كظة ظالم ولا سغب مظلوم لالتفت حبلها علی غاربها و لسقت آخرها بكأس أولها و لألقیت دنیاكم هذه أهدى عندی من عطفة عنز»؛ «آگاه باشید به خدا سوگند، خدایی که دانه را شکافت، و انسان



حکومت اسلامی شمشیر زده و سینه سپر کرده است، خود او در رأس این حکومت قرار گرفته است، احساس وظیفه‌ی جدیدی میکند. باز هم آدمهای مختلف آمدند؛ امروز فلانی را عزل نکن. امروز در مقابل فلانیها «نه» نگوی. اما امیرالمؤمنین آگاهانه میدانست که چه میکند. در دوران چهار سال و نه یا ده ماهه‌ی حکومت کوتاه خود، باز با همان یقین آگاهانه، با همان صبر و مقاومت حرکت کرد.

در جنگ صفین میفرمود: «ألا ولا يحمل هذا العلم إلا أهل البصر والصبر»<sup>۱</sup> این پرچم را کسی بلند نمیکند مگر آن که دارای بصیرت باشد و دارای صبر و مقاومت باشد. یعنی یقین و صبر؛ با همین دو ابزار، با همین دو بال در این دوران هم در آسمان وظیفه و در اوج این آسمان پرواز کرد. هیچ‌کدام از امواجی که بر علی (علیه‌السلام) فشار می‌آورد، نتوانست او را از راه خود که آن را تشخیص داده بود جدا بکند. یک طرف قدرت طلبها به او فشار می‌آوردند، یک طرف مسلمانان افراطی نادان و متحجر به او فشار می‌آوردند. به قول فرهنگ رائج امروز موج راست و موج چپ؛ در مقابل هیچ‌کدام از اینها باز امیرالمؤمنین تسلیم نشد.

آن روزی که خوارج این تازه مسلمانهای نو به دوران رسیده میخواستند به امیرالمؤمنینی که عمر پربرکت خودش را در راه حکومت الله گذرانده بود درس «لا حکم الا لله» بدهند! در مقابل این شعار هم تسلیم نشد.<sup>۲</sup> مبارزه کرد،

۱. از آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته، و به یاریم قیام کرده‌اند، و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسؤولیتی که خداوند از علماء و دانشمندان (هر جامعه) گرفته که در برابر شکم‌خواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها میساختم و از آن صرف‌نظر مینمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب میکردم (آن وقت) خوب میفهمیدید که دنیای شما (با همه‌ی زینتهایش) در نظر من بی‌ارزشتر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید». نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۳، ص ۵۰.

۱. نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۷۳، ص ۲۴۸.

۲. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در توضیح شعار «لا حکم الا لله» که خوارج سر داده بودند فرمود: «کلمة

مقاومت کرد، آن راهی را که به خیر مسلمانان و موجب بقای اسلام بود، قدرتمندانه، قاطعانه، شجاعانه، بدون تأثیرپذیری از جوسازیها حرکت کرد، تا به بزرگترین پاداش الهی یعنی شهادت رسید و این بار سنگین را سربلند بر زمین گذاشت؛ این خلاصه‌ی زندگی امیرالمؤمنین است. (۳۸)

### یقین و شهود غیب

امیرالمؤمنین (علیه السلام) میفرماید: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»<sup>۱</sup>؛ یعنی اگر پرده‌ی غیب برافتد و من غیب را- یعنی ذات مقدّس باری تعالی، فرشتگان، بهشت، جهنّم و همه‌ی آنچه ادیان از غیب و ملکوت این عالم بیان کرده‌اند- با همین چشم ظاهر ببینم، یقین من از آنچه هست، بیشتر نخواهد شد.<sup>۲</sup>

حقّ براد بها باطل نعم إنّه لا حکم إلّا لله و لكنّ هؤلاء يقولون لا إمرة إلّا لله و إنّه لا بدّ للنّاس من أمیر برّ او فاجر يعمل فی إمرة المؤمن و يستمتع فیها الکافر و يبلغ الله فیها الاجل و یجمع به الفیء و یقاتل به العدو و تأمن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القویّ حتی یستریح برّ و یستراح من فاجر؛ «سخن حقّی است که از آن اراده‌ی باطل شده، آری درست است فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها میگویند: زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیازمندند خواه نیکوکار باشد یا بدکار، تا مؤمنان در سایه‌ی حکومتش به کار خویش مشغول و کافران هم بهره‌مند شوند، و مردم در دوران حکومت او، زندگی را طی کنند و به وسیله‌ی او اموال بیت‌المال جمع‌آوری گردد، و به کمک او با دشمنان مبارزه شود، جاده‌ها امن و امان، حق ضعیفان از نیرومندان گرفته شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، مردم در امان باشند». نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۴۰، ص ۸۲.

۱. غررالحکم، ص ۱۱۹؛ ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۲۴؛ الفضائل، ص ۱۳۷؛ کشف‌الغمّة، ج ۱، ص ۱۷۰؛ الطرائف، ج ۲، ص ۵۱۲؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۲۵۳؛ الصراط‌المستقیم، ج ۱، ص ۲۳۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۸؛ بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۰۹.
  ۲. کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که فرمود: «و ائنی لعلی بینه من ربی، و منهاج من نبیّی، و ائنی لعلی الطریق الواضح القطه لقطاً»؛ «من نشانه و دلیل روشن (بر حقایقت خود) از پروردگارم دارم، و بر طریق آشکار پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) راه میروم، من در راهی روشن قرار دارم و با آگاهی در آن گام برمیدارم». نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۹۷، ص ۴۳.
- و فرمود: «و ائنی لعلی یقین من ربی، و غیر شبهه من دینی»؛ «من به پروردگار خویش یقین دارم، و در دین و آیین خود گرفتار شک و تردید نیستم». نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۲۲، ص ۶۳.

یعنی این یقین و ایمان، مانند یقینِ کسی است که با چشمِ سر همه چیز را دیده است. (۳۹)




---

و همچنین فرمود: «إِنَّ مَعِيَ لَبصيرتِي، مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَلَا لُبْسُ عَلَيَّ»؛ «من آگاهی و بینش و بصیرت خود را همچنان همراه دارم، من حقیقت را بر خود مشتبه نساختم‌ام و بر من مشتبه نیز نشده است». نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۰، ص ۵۴.

فصل يازدهم ————— ❁

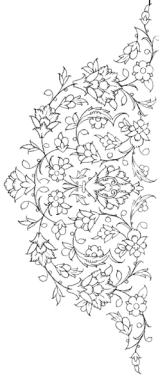
عبادت امير المؤمنين (عليه السلام)





### چه کسی تاب عبادت علی (علیه السلام) را دارد؟!

امام صادق میگوید: در تمام اهل بیتمان - اهل بیت و اولاد پیامبر - از لحاظ این رفتارها و این زهد و عبادت، هیچ کس به اندازه‌ی علی بن الحسین به امیرالمؤمنین شبیه‌تر نبود؛ امام سجّاد، از همه شبیه‌تر بود. امام صادق فصلی در باب عبادت امام سجّاد ذکر میکند؛ از جمله میفرماید: «ولقد دخل ابو جعفر ابنه (علیهما السلام) علیه؛ پدرم حضرت ابی جعفر باقر یک روز پیش پدرش رفت و وارد اتاق آن بزرگوار شد. «فاذا هو قد بلغ من العبادة ما لم يبلغه احد»؛ نگاه کرد، دید پدرش از عبادت حالی پیدا کرده که هیچ کس به این حال نرسیده است. شرح میدهد: رنگش از بیخوابی زرد شده، چشمهایش از گریه درهم شده، پاهایش ورم کرده و... امام باقر اینها را در پدر بزرگوارش مشاهده کرد و دلش سوخت: «فلم املك حين رأيتك بتلك الحال البكاء»؛ میگوید وقتی وارد اتاق پدرم شدم و او را به این حال دیدم، نتوانستم خودداری کنم؛ بنا کردم زارزار گریه کردن: «فبکیت رحمة له». امام سجّاد در حال فکر بود- تفکر هم عبادتی است- به فراست دانست که پسرش امام باقر چرا گریه میکند؛ خواست یک درس عملی به او بدهد؛ سرش را بلند کرد: «قال یا بنی اعطنی بعض تلك الصّحف الّتی فیها عبادة علی بن ابی طالب (علیه السلام)»؛ در میان کاغذهای ما بگرد و آن دفتری که عبادت علی بن ابی طالب را شرح داده،



بیاور. ظاهراً از دوران امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، نوشته‌ها و کتابهایی در باب قضاوت‌های آن حضرت، در باب زندگی آن حضرت، در باب احادیث آن حضرت، در اختیار ائمه بود. از مجموعه‌ی روایات دیگر، آدم اینطور می‌فهمد که در موارد گوناگونی از آن استفاده می‌کردند. اینجا هم حضرت به پسرش امام باقر فرمود آن نوشته‌ای را که مربوط به عبادت علی بن ابی طالب است، بردار بیاور. امام باقر می‌فرماید: «فاعطیته»؛ رفتم آوردم و به پدرم دادم. «فقرأ فیها شیئاً یسیراً ثم ترکها من ید تضرراً»؛ مقداری به این نوشته نگاه کرد. امام سجّاد، هم به امام باقر درس می‌دهد، هم به امام صادق درس می‌دهد، هم به من و شما درس می‌دهد. با حال ملامت آن را بر زمین گذاشت؛ «وقال من یقوی علی عبادۃ علی بن ابی طالب (علیه السلام)»؛<sup>۱</sup> فرمود چه کسی می‌تواند مثل علی بن ابی طالب عبادت کند؟ امام سجّادی که آنقدر عبادت میکند که امام باقر دلش به حال او می‌سوزد. نه مثل من و شما؛ ما که کمتر از اینها هم به چشمان بزرگ می‌آید. امام باقری که خودش هم امام است و دارای آن مقامات عالی است، از عبادت علی بن الحسین دلتنگ می‌شود و دلش می‌سوزد و نمی‌تواند خودش را نگه دارد و بی‌اختیار زارزار گریه می‌کند، آن وقت علی بن الحسین با اینطور عبادات می‌گوید: «من یقوی علی عبادۃ علی بن ابی طالب»؛ چه کسی می‌تواند مثل علی عبادت کند؟ یعنی بین خودش و علی فاصله‌ای طولانی می‌بیند. (۴۰)

### تَضَرُّع در نخلستانهای مدینه

یک راوی ای<sup>۲</sup> نقل می‌کند: در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدم در یکی از نخلستانهای کوفه صدای یک تَضَرُّع و ناله‌ای می‌آید. رفتم نزدیک دیدم علی بن ابی طالب (علیه الصلاة والسلام) است که نیمه‌ی شب آمده در یکی از نخلستانهای اطراف مدینه و به مناجات و دعا و گریه و مانند اینها اشتغال

۱. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۱؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۰.

۲. ابودرداء.

پیدا کرده، بعد هم از کثرت گریه و مناجات و دعا، غش کرده و در آنجا افتاده. رفتم به فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها) خبر دادم، درحالی که متوحّش بودم و فکر میکردم که شاید علی از دنیا رفته باشد. فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها) به قدر من دستپاچه نشد؛ چون این مطلب را از علی (علیه‌السلام) بارها تجربه کرده بود.<sup>۱</sup> (۴۱)

### بیشترین عبادت در عنفوان جوانی

دعا و تضرّع و انابه‌ی امیرالمؤمنین، از دوران جوانیش بود.<sup>۲</sup> آن روزها هم امیرالمؤمنین مشغول بود. زمان پیامبر هم یک جوان انقلابی همیشه در میدان و همه‌کاره بود. او همیشه مشغول بود و وقت خالی نداشت؛ اما همان روز هم وقتی نشستند و گفتند در بین اصحاب پیامبر، عبادت چه کسی از همه بیشتر است؟ «ابودرداء» گفت: علی، گفتند چطور؟ نمونه و مثال آورد و همه را قانع کرد که علی از همه بیشتر عبادت میکند.<sup>۳</sup> زمان جوانی، بیست و چند سالش بود؛ بعد از آن هم که معلوم است. زمان خلافت نیز همینطور بود.

داستانهای گوناگونی - مثل داستان «نوف بکالی» - از عبادتهای امیرالمؤمنین وجود دارد.<sup>۴</sup> این صحیفه‌ی علویّه که بزرگان جمع کرده‌اند، ادعیه‌ی مأثوره

۱. متن کامل این حدیث: پیوست «۱۱».

۲. این آیه در مکّه نازل شده است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) دوران نوجوانی و جوانی خویش را پشت سر میگذاشت و به اعتراف جمعی از مفسّرین شأن نزول آیه آن حضرت است: «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أُنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ». (سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹)  
«و یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت میترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: آیا کسانی که میدانند با کسانی که نمیدانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر میشوند!» تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۶۹۹؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۴۶.

۳. متن سخنان ابودرداء: پیوست «۱۱».

۴. از نوف بکالی نقل شده است که در یکی از شبها امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را دیدم که برای عبادت

از امیرالمؤمنین است<sup>۱</sup> که یک نمونه اش همین دعای کمیل است<sup>۲</sup> که شما

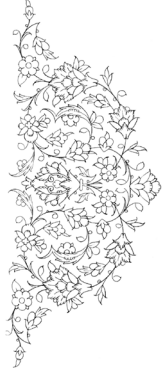
از بستر خود خارج شده بود، نگاهی بر ستارگان آسمان افکند سپس به من فرمود: ای نوف خواب هستی یا بیدار؟ عرض کردم بیدارم، فرمود: «یا نوف! طوبی للزاهدين في الدنيا الراغبين في الآخرة اولئك قوم اتخذوا الأرض بساطاً و ترابها فراشاً و ماءها طيباً و القرآن شعراً و الدعاء دناراً ثم قرضوا الدنيا قرضاً على منهج المسيح. يا نوف! إن داود (عليه السلام) قام في مثل هذه الساعة من الليل فقال إنها لساعة لا يدعو فيها عبداً إلا استجيب له إلا أن يكون عشراً أو عريقاً أو شرطياً أو صاحب عرطبة - و هي الطنبور - أو صاحب كوبة» «ای نوف! خوشا به حال زاهدان در دنیا، و راغبان در آخرت، آنها که زمین را فرش قرار دادند، و خاک آن را بستر و آبش را عطر، و قرآن را همچون لباس زبرین و دعا را همچون لباس رویین. سپس دنیا را بر روش مسیح طی کردند. ای نوف! داود (علیه السلام) در چنین ساعتی از خواب برخاست و گفت این همان ساعتی است که هیچ بندهای در آن دعا نمیکنند جز اینکه مستجاب خواهد شد مگر آنکه مأمور جمع مالیات برای حاکم ظالم، یا جاسوس مخفی او، و یا مأمور انتظامی و یا صاحب طنبور و یا مطرب بوده باشد.» نهج البلاغه (صبحی صالح)، قصار ۱۰۴، ص ۴۸۶.

۱. صحیفه‌ی علویه مجموعه دعاهاى امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که توسط «عبدالله بن صالح سماهیجی» گردآوری شده است. «سید هاشم رسولی محلاتی» آن را به فارسی ترجمه کرده و به وسیله‌ی انتشارات اسلامی چاپ شده است، چاپ سوم آن در سال ۱۳۶۹ بوده است. در این کتاب بیش از ۱۵۰ دعا از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است، و نویسنده در مقدمه به صحیح بودن سند دعاها پیش وی تصریح کرده، و لکن برای کاستن از حجم کتاب از آوردن سندها در متن کتاب خودداری نموده است.

۲. امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از پایان یافتن جنگ جمل وارد بصره شدند و چند روزی در آن شهر اقامت داشتند. شب نیمه‌ی شعبان بود که در جمع یاران خویش از فضیلت آن شب سخن گفتند و در ضمن صحبت از دعای خضر سخن به میان آوردند و خواندن آن را به شب نیمه‌ی شعبان توصیه فرمودند، جلسه به پایان رسید و جمعیت متفرق شدند. نصف شب بود که کمیل به خانهای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آنجا ساکن بودند مراجعه نمود و از حضرت درخواست کرد که دعای خضر را به وی تعلیم نماید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) دعا را به وی تعلیم کردند و سفارش نمودند که در صورت امکان در هر شب جمعه و در غیر این صورت هر ماه یکبار و یا در طول سال یکبار و حداقل در طول عمر یکبار آن را بخواند. در روایت دیگری نقل شده است که کمیل گفته: امیرالمؤمنین (علیه السلام) این دعا را در حالت سجده در شب نیمه‌ی شعبان خواندند و من آن را حفظ کردم. اقبال الأعمال، ص ۷۰۶؛ مصباح المتهجد، ص ۸۴۴.

به هر حال دعای کمیل همان دعای حضرت خضر است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کمیل تعلیم نموده‌اند، و چون توسط کمیل به دیگران منتقل شده است این دعا به نام کمیل معروف شده است. این دعا در کتب ادعیه و از جمله در کتاب مفاتیح الجنان نقل شده است.



شبهای جمعه میخوانید. من یک وقت از امام راحل بزرگوارمان پرسیدم: در بین دعاهایی که هست، شما کدام دعا را بیشتر از همه میپسندید و بزرگ میشمارید؟ ایشان تأملی کردند و گفتند: دو دعا؛ یکی دعای کمیل، یکی هم مناجات شعبانیه. احتمالاً مناجات شعبانیه هم از امیرالمؤمنین است؛ چون در روایت دارد که همه‌ی ائمه مناجات شعبانیه را میخواندند.<sup>۱</sup> (۴۲)

### همه‌ی عمر در عبادت خدا

آن بزرگوار، همه‌ی عمرش را به عبادت خدا گذراند. از اوّلی که در وجود آن بزرگوار به وسیله‌ی پیغمبر اکرم نقطه‌ی نوری از هدایت الهی به وجود آمد، تا لحظه‌ای که با شمشیر دشمنان خدا به لقاءالله شتافت، یک‌جا شما آن بزرگوار را پیدا کنید که از عبادت و توجه به خدا و رابطه گرفتن با خدا غفلت کرده باشد! چه در شادی، چه در غم، چه در جنگ و چه در صلح. در شب به نوعی، در روز به نوعی، در مسجد به نوعی، در میدان جنگ به نوعی، در مسند حکومت به نوعی، در جایگاه قضاوت و داوری به نوعی، دائم در حال ارتباط با خدا و تعبد پیش پروردگار و کار برای او. این، امیرالمؤمنین است.<sup>۲</sup> (۴۳)

۱. امام خمینی (ره) درباره‌ی مناجات شعبانیه گفته‌اند: «درباره‌ی این دعا وارد شده که این مناجات حضرت امیر(علیه‌السلام) و فرزندان آن حضرت است و همه‌ی ائمه‌ی طاهرین(علیهم‌السلام) با آن خدا را میخوانده‌اند. کمتر دعا و مناجاتی دیده شده که درباره‌ی آن تعبیر شده باشد که همه‌ی ائمه(علیهم‌السلام) آن را میخوانده‌اند و با آن خدا را مناجات میکردند.» جهاداکبر، ص ۳۷.
- سیدین طاووس در کتاب إقبال الأعمال، ص ۶۸۷ تصریح میکند که این مناجات امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) است که ائمه(علیهم‌السلام) نیز آن را میخواندند.
۲. بدون تردید امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) یکی از روشنترین مصادیق این آیه است: «رجالٌ لا تلهيهم تجارةٌ ولا بيعٌ عن ذكر الله وأقام الصلاة وأتوا الزكاة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب والأبصار». سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.
- «مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمیکنند، آنها از روزی میترسند که در آن، دلها و چشمها زیر و رو میشوند.»

## هزار رکعت نماز در شبانه روز

در بعضی از روایات دارد که امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) در شبانه روز، گاهی هزار رکعت نماز میخواند! (۴۴)

## نماز در وسط میدان جنگ!

در جنگ صفین، ابن عباس میگوید: در یکی از این منازل و مراحل جنگ دیدم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) دارد به آسمان نگاه میکند؛ تعجب کردم، [چون] در حال جنگ حواس آدم باید شش‌دانگ به جنگ باشد که از کجا ضربه آمد، از کجا تیر آمد، از کجا شمشیر آمد، چه کسی دارد می‌آید طرف من - خیلی سخت است آن جنگهای کذائی آن وقت - کدام گروه دچار ضعفند تا به آنها مدد برسانند؛ یک فرمانده [است] دیگر. دارد نگاه میکند؛ گفتم یا امیرالمؤمنین! چرا به بالا نگاه میکنید؟ گفت میخواهم ببینم [اگر] ظهر شده نماز بخوانیم. گفتم یا امیرالمؤمنین! حالا وقت ظهر است؟ حالا وقت

۱. امام صادق (علیه‌السلام) به جمیل بن صالح فرمود: «اگر در ماه رمضان و یا غیر ماه رمضان برای تو امکان بجا آوردن هزار رکعت نماز در شبانه روز بود، هزار رکعت را بخوان که علی (علیه‌السلام) در شبانه روز هزار رکعت نماز را بجا می‌آورد». تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۶۱؛ الإستبصار، ج ۱، ص ۴۶۱؛ البلد الامین، ص ۱۷۷.

همچنین امام صادق (علیه‌السلام) به ابوبصیر فرمود: «در ماه رمضان اگر توانستی در شبانه روز هزار رکعت نماز بخوانی، بخوان که علی (علیه‌السلام) در اواخر عمر خویش در شبانه روز هزار رکعت نماز بجا می‌آورد». الکافی، ج ۴، ص ۱۵۴.

در خصال صدوق از امام باقر (علیه‌السلام) نقل شده است که: «علی بن الحسین (علیه‌السلام) در شبانه روز هزار رکعت نماز میخواند، همانگونه که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) هزار رکعت میخواند، آن حضرت پانصد اصل نخل داشت که در کنار هر کدام دو رکعت نماز میخواند». الخصال، ج ۲، ص ۵۱۷.

امام سجاد (علیه‌السلام) فرمود: هرگاه مصیبتی برای امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) رخ میداد، در آن روز هزار رکعت نماز بجا می‌آورد و شصت مسکین را اطعام مینمود و سه روز را روزه میگرفت، و به فرزندانش میفرود: «هرگاه برای شما مصیبتی رسید همانگونه که من انجام دادم شما نیز بجای آورید، زیرا من مشاهده کردم که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) اینگونه عمل میکرد». امام سجاد (علیه‌السلام) در پایان اضافه کردند: من نیز همیشه همانند رفتار امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) عمل میکنم. الدعوات، ص ۲۸۷.

نماز است؟ حالا جنگمان را میکنیم، دو ساعت بعد نمازمان را میخوانیم. رو کرد به من و فرمود نه، ما برای این داریم میجنگیم.<sup>۱</sup> این خیلی درس عجیبی است؛ فراموش نکنیم خط را و راه را؛ برای اسلام، برای نماز، برای حکومت الله، برای حاکمیت خدا در دل و در زندگی؛ جنگ ما برای این است، مبارزه‌ی ما برای این است. (۴۵)

### راز عبادتهای علی (علیه السلام)

یکی از خصوصیات امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که از تهذیب نفس خود بخاطر تهذیب نفس جامعه بازنمیانند.

غالباً کسانی که دیگران را به سمت کمال و تعالی سوق میدهند، خودشان از کمال و تعالی بازمیانند. خیلی از کسانی که مردم را نصیحت میکنند خودشان نصیحت نمیشوند. بسیاری از کسانی که با تعلیمات و ارشادات خود برای مردم آگاهی، معرفت و تهذیب را به ارمغان می‌آورند، خودشان از این همه محروم میمانند و این خسارت بسیار بزرگی است، لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) میفرمود:

«من نصب نفسه للناس إماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره»<sup>۲</sup>.

انسان باید اول خودش را ادب کند و بعد به غیر خودش پردازد، یعنی وقتی که انسان دیگران را تأدیب میکند، از خودش غافل نباشد.

مولوی در کتاب مثنوی<sup>۳</sup> یک فصل بسیار زیبا و جالبی را درباره‌ی همین خصوصیت افرادی که ارشادکنندگان جامعه هستند دارد. میگوید: این آبی که از آسمان میبارد و در دریاها و حفره‌ها و رودخانه‌ها و چشمه‌ها ظاهر میشود، تمام کثافتها و چرکها و آلودگیهای بدن انسان را پاک میکند، فضای

۱. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۷.

۲. «کسی که خود را در مقام پیشوایی و امام مردم قرار میدهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران پردازد به تعلیم خویش پردازد». نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۸۰، قصار، ۷۳.

۳. مثنوی معنوی (نسخه نیکلسون)، دفتر پنجم، ص ۱۴.



اطراف خودش را تمیز میکند. هر زشتی و آلودگی را برطرف میکند، اما خودش آلوده میشود و برای اینکه خود آب هم طهارت پیدا کند و تمیز و پاکیزه شود احتیاج به یک تطهیر دارد، تطهیر آب به این شکل است که به صورت بخار درآید و به آسمان برود و متراکم شود و سپس به صورت باران و پاک و طیب و طاهر دوباره برگردد.

بعد از این تمثیل، مولوی میگوید: دل‌های معلّمان و مرشدان و هدایت‌گران و عارفان مثل همان آب است که آلودگی‌های دل‌ها و جان‌های دیگران را پاک میکند، اما خودش دچار کسالت و آلودگی میشود. او برای پاک شدن باید اوج بگیرد، و ذکر و توجه و اشک و عبادت و تضرّع و خضوع و نماز را وسیله‌ای برای تطهیر و تهذیب و ترکیه خودش قرار دهد.

این همان نکته‌ی بسیار مهمی است که اغلب مورد غفلت قرار میگیرد، یعنی آمران به معروف عامل به معروف نیستند، که امیرالمؤمنین میفرمود: «لعن الله الأمرین بالمعروف التارکین له»؛ خدا لعنت کند کسانی را که دیگران را به نیکی امر میکنند، اما خودشان آن نیکی را ترک میکنند.

با این توضیحات است که عبادت‌های نیمه‌شب علی (علیه‌السلام) معنا میشود. آری آن شیر میدان کارزار در محراب عبادت مثل ابر بهار میگریست و بدن او می‌لرزید، یک لحظه از عبادت و دعا و تضرّع غفلت نمی‌کرد، با شب و عبادت در دل شب انس داشت، و بخاطر تهذیب نفوس دیگران از تهذیب

۱. فرازی از خطبه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است: «ظهر الفساد فلا منکرٌ معیّرٌ و لا زاجرٌ مزدجرٌ، أفهَذَا تریدون أن تجاوروا الله فی دار قدسه، و تكونوا أعزّ أولیائه عنده، هیهات لا یخضع الله عن جنته، و لاتتال مرضاته إلا بطاعته. لعن الله الأمرین بالمعروف التارکین له، و التّاهین عن المنکر العالمین به»؛ «مفاسد آشکار شده، نه انکارکننده و تغییر دهنده‌ای پیدا میشود، و نه بازدارنده‌ای به چشم می‌خورد، آیا با این وضع میخواهید در دار قدس خدا و جوار رحمتش قرار بگیرید، و عزیزترین اولیائش باشید! هیهات خدای را درباره‌ی بهشت جاویدانش نمیتوان فریفت! و جز با اطاعتش رضایتش را نتوان به دست آورد. لعنت خدا بر آنان باد که امر به معروف میکنند و خود آن را ترک مینمایند، و نهی از منکر میکنند و خود، مرتکب آن میشوند». نهج‌البلاغه، خطبه‌ی

نفس خودش غافل نمیماند.<sup>۱</sup>

علی آن شیر خدا شاه عرب  
شب ز اسرار علی آگاه است  
الفتی داشته با این دل شب  
دل شب محرم سِرِّ الله است<sup>۲</sup> (۴۶)

۱. امام باقر(علیه‌السلام) نقل میکند: شخصی از انس بن مالک شنید که این آیه در شأن علی بن ابی‌طالب(علیه‌السلام) نازل شده است: «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَانَمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ» «و یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت میترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟!» (سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹) آن شخص میگوید: رفتم تا عبادت علی(علیه‌السلام) را از نزدیک تماشا کنم، خدای را شاهد میگیرم که او را اینگونه یافتیم: وقت مغرب بود که با اصحابش نماز مغرب را خواند، بعد از نماز مشغول تعقیبات شد تا وقت نماز عشا رسید و نماز عشا را نیز اقامه کرد و به منزل برگشت، من نیز به همراه حضرت به منزل ایشان رفتم، تمام شب را با نماز و قرائت قرآن سپری کرد تا اینکه سپیده‌ی فجر طلوع کرد، تجدید وضو نمود و راهی مسجد شد، در مسجد نماز صبح را برای مردم خواند و تا طلوع آفتاب در محراب نشست و مشغول تعقیبات بود. بعد از طلوع آفتاب مراجعات مردم شروع شد و گروه گروه خدمت حضرت میرسیدند و مشکل خود را حل میکردند، جمعی که برمیخواست جمع دیگر مینشست، تا اینکه وقت نماز ظهر شد، حضرت برای نماز ظهر وضوی خود را تجدید کردند و نماز ظهر را با اصحاب خویش خواندند، تا هنگام نماز عصر به محراب مشغول تعقیبات بودند، بعد از نماز عصر مراجعات مردم شروع شد و حضرت پاسخگوی مراجعین بودند، یا قضاوت میکردند و یا فتوا میدادند تا اینکه خورشید غروب کرد. در این هنگام من از مسجد خارج شدم در حالی که پیش خود میگفتم: شهادت میدهم که این آیه در مورد علی بن ابی‌طالب نازل شده است! امالی صدوق، مجلس ۴۷، حدیث ۱۴، ص ۲۸۲.

۲. این اشعار اثر طبع شاعر بلند مرتبه مرحوم شهریار است که در وصف علی(علیه‌السلام) سروده است، متن کامل غزل شهریار چنین است:

علی آن شیر خدا شاه عرب  
شب ز اسرار علی آگاه است  
شب علی دید و به نزدیکی دید  
شب شفته است مناجات علی  
شاه را دید و به نوشینی خواب  
قلعه‌بانی که به قصر افلاک  
اشکباری که چو شمع بیزار  
دردمندی که چولب بگشاید  
کلماتی چو دُر، آویزه‌ی گوش  
فجر تا سینه‌ی آفاق شکافت  
روزه‌داری که به مُهر اسحار  
الفتی داشته با این دل شب  
دل شب محرم سِرِّ الله است  
گرچه او نیز به تاریکی دید  
جوشش چشمه‌ی عشق ازلی  
روی برسینه‌ی دیوار خراب  
سردهد ناله‌ی زندانی خاک  
میفشانند زر و میگرید زار  
در و دیوار به زنه‌ار آید  
مسجد کوفه هنوزش مدهوش  
چشم بیدار علی خفته نیافت  
بشکنند نان جوین افطار



ناشناسی که به تاریکی شب پادشاهی که به شب برق پوش تا نشد پردگی آن سزجلی شاهبازی که به بال و پسر راز عشقبازی که هم آغوش خطر آن دم صبح قیامت تأثیر دست در دامن مولود زد در شال شه و اشد و دامن به گرو شال میست و ندادایی مهم پیشوایی که ز شوق دیدار ماه محراب عبودیت حق میزند پس لب او کاسه شیر چه اسیری که همان قاتل اوست در جهانی همه شور و همه شر کفن از گریه‌ی غسال خجل شب‌روان مست ولای تو علی

میبرد شام یتیمان عرب میکشد بار گدایان بردوش نشد افشا که علی بود علی میکند در ابدیت پرواز خفت در خوابگه پیغمبر حلقه‌ی در شد از او دامنگیر که علی! بگذار و از ما مگذر زینبش دست به دامن که: مرو که کمر بند شهادت محکم میکند قاتل خود را بیدار سر به محراب عبادت منشق میکند چشم اشارت به اسیر تو خدایی مگرای دشمن دوست ها علی بشکر کیف بشر پیرهن از رخ وصال خجل جان عالم به فدای تو علی

فصل دوازدهم 

---

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فارغ از خودیت و منیت



### همه‌ی عمر به خدا فکر کرد

یک صفت از صفات آن بزرگوار این است که امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام)، از اوّل زندگی تا آخر عمر، به خدای متعال فکر کرد و راه خدا را - ولو مورد مخالفت همه‌ی انسانها هم بود- بر راه غیر خدا و ضدّ خدا انتخاب کرد.<sup>۱</sup> (۴۷)

### چشم‌پوشی از خود و خودی

یکی از برجسته‌ترین صفات امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) عبارت است از: چشم‌پوشی از خود و خودی، قربانی کردن هوای نفس و منیّتها در مقابل تکلیف الهی.

تمام ماجراهای بزرگ زندگی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) حول این محور قرار گرفته است.

اوّلین ماجرای زندگی حضرت ایمان آوردن به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بود،

۱. از سفارشهای اکید امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است که میفرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهَا فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ مَائِدَةً شَبِيعَهَا قَصِيرٌ وَجَوْعَهَا طَوِيلٌ»؛ «ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید، زیرا مردم در اطراف سفره‌ای اجتماع کرده‌اند که مدت سیری آن کوتاه و گرسنگی آن طولانی است». نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۲۰۱، ص ۳۱۹.

ایمان در آن وقتی که در زیر آسمان غیر از او و خدیجه‌ی کبری هیچ کس به این دعوت و این مکتب عقیده نداشت. ایمان به مکتبی که قبول آن به معنای اعلان جنگ با همه‌ی قدرتهای ظالم در آن روزگار بود، و در حقیقت مبارزه با نظام اجتماعی حاکم بر جامعه‌ی قبایلی مکه و جزیره‌العرب به شمار میرفت.

پا نهادن بر روی همه‌ی آرزوها، خواهشها، راحتیها و رفاه‌های زندگی جرأت زیادی میخواست، قبول کردن این دعوت و وارد شدن در این راه و به جان خریدن سختیهای مبارزه، نیازمند شهامت و از خودگذشتگی فراوانی بود. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) این دعوت را قبول کرد و پای آن ایستاد و همه‌ی مشکلاتی را که در این راه وجود داشت به جان خرید.

این جمله از خود امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نقل شده است: «ولقد علم المستحفظون من اصحاب محمد (صلی الله علیه وآله) أتی لمرآة علی الله ولا علی رسوله ساعة قط، ولقد واسیته بنفسی فی المواطن الّتی تنکص فیہ الابطال وتأخرفیه الاقدام».

«یک ساعت از قبول و اجابت و لبیک در مقابل پیغمبر عقب نماندم. این را آگاهان و حافظان میراث پیغمبر میتوانند شهادت بدهند. در این راه به هر کاری و اقدامی که لازم بود دست زدم و در جایگاههایی قرار گرفتم که پهلوانان و قهرمانان و گامهای محکم در آنجاها دچار تردید و تزلزل و عقب‌نشینی میشدند.»<sup>۱</sup>

این اولین حرکت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در مقابله با خودخواهی و خودی و ترجیح تکلیف و وظیفه بر آسایش شخصی بود.

### پا روی خواسته‌ی خود گذاشتن

در شب حرکت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه در جای پیغمبر خوابید. یک بُعد از این عمل فداکاری و جانفشانی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۷، ص ۳۱۱.

است، چون خطر مرگ در آن ساعت بسیار زیاد بود. مشرکین در شب تاریک به خانه‌ای و به بستری در آن خانه قرار بود حمله کنند و امیرالمؤمنین در آن بستر باید می‌خوابید تا آنها مشتبه بشوند و رفتن پیغمبر را نفهمند و گمان زیاد این بود که امیرالمؤمنین جان خود را از دست خواهد داد؛ این یک بعد از این عمل بزرگ و فراموش نشدنی است. اما بعد دیگری که در این کار وجود دارد و میتواند خیلی برای ما معنادار باشد این است که امیرالمؤمنین این کار را درست در همان لحظه‌ای انجام داد که قرار بود افتخارات مبارزه‌ی ۱۳ ساله به مرحله‌ی بروز برسد. پیغمبر از میان کفار مهاجم به یک شهر دیگری، به میان دوستانی که با او بیعت کرده بودند، حرکت میکرد. همه دوست دارند در یک چنین موقعیت حساسی در کنار

۱. پس از نزول آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی انفال، رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) به علی(علیه‌السلام) فرمود: یا علی، جبرئیل این آیه را بر من تلاوت کرد و از توطئه‌ی قریش برای قتل من خبر داد و دستور خداوند را برای خارج شدن از مکه و رفتن به سوی غار ثور را نیز در همین امشب ابلاغ نمود، و از من خواست که از تو بخوام امشب در بستر من بخوابی تا قریش از رفتن من مطلع نشود، حال چه می‌گویی؟ و چه میکنی؟

علی(علیه‌السلام) عرض کرد: آیا با خوابیدن من در جای شما، خطر از شما رفع میشود و شما سالم میمانید؟ پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: آری. علی(علیه‌السلام) تبسمی کرد و با چهره‌ای خندان و بشاش به حالت سجده پیشانی بر زمین گذاشت و خدا را بر نعمت سلامتی پیامبر شکر گفت. علی(علیه‌السلام) پس از اینکه سر از سجده شکر برداشت به رسول خدا عرض کرد: با خیال راحت به دنبال مأموریتی که از طرف خداوند رسیده است بروید، چشم و گوش و جانم و تمام وجودم فدای شما، هر امری نیز برای من داشتید آماده‌ی اطاعت هستم و مطمئن باشید که هر گونه بخواهید رفتار خواهم نمود و البته هر توفیقی نیز نصیب من گردد لطفی است از جانب خداوند متعال.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) دستورات لازم را برای علی(علیه‌السلام) داد و سپس فرمود: یا علی، خداوند اولیاء خویش را به میزان ایمانی که دارند و در حد درجه‌ی دینشان امتحان میکند، بنابراین بیشترین بلاها و امتحانات نصیب انبیاء میگردد و پس از آنان، اوصیاء هستند که از بیشترین گرفتاریها برخوردار میشوند، پس از اوصیاء نیز کسانی که در درجات بعدی قرار دارند از امتحانات بیشتری برخوردار میشوند، اکنون نیز خداوند تو را و مرا در بوته‌ی امتحان قرار داده است، امتحانی همانند امتحان حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) که مأمور به ذبح فرزندش اسماعیل شد، پس صبر پیشه کن و بر پایداری خویش بیفزای که رحمت خداوند برای محسنان نزدیک است! امالی طوسی، مجلس ۱۶، حدیث ۳۷، ص ۴۶۵.



رهبرشان باشند، همه دوست دارند اولین کسانی باشند که با جامعه‌ی جدید و محیط جدید آشنا می‌شود، مردم او را می‌شناسند و چشم مردم از وجود او پر می‌شود. درست در همین لحظه بود که امیرالمؤمنین این مسؤولیت بزرگ را قبول کرد و پا روی خواسته‌ی خود گذاشت. (۴۸)

### جان برکف آماده‌ی نثار جان

در جنگهایی که پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در دوران ۱۰ ساله‌ی مدینه با گروههای مختلف داشت، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) همه جا در صفوف مقدم بود. این فکر برای علی هیچ‌وقت پیدا نشد که من بمانم تا برای آینده‌ی اسلام مفید باشم، جان خودش را همیشه کف دست گرفت و در خطوط مقدم خطر خود را در آمادگی کامل برای نثار جان، قرار داد. (۴۹)

### فقط ملاحظه‌ی تکلیف الهی

بعد از آنکه دوران ۱۰ ساله به پایان رسید، در لحظه‌ی وفات پیغمبر، در جلسه‌ی تصمیم‌گیری که جلسه‌ی حساسی بود شرکت نکرد. اگر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در سقیفه‌ی بنی‌ساعده شرکت میکرد شاید سرنوشت دنیای اسلام و سرنوشت خلافت جور دیگری می‌شد. آن‌جایی که همه در فکر اینند که حکومت دست چه کسی خواهد افتاد، علی خود را از میانه کنار می‌کشد، آن‌جا که همه حاضرند تا ببینند چه می‌توانند بکنند و چه تأثیری می‌توانند در تعیین حکومت آینده بگذارند علی غائب است، علی مشغول یک وظیفه‌ی عزیزتر و شریفتری است و او تجهیز پیغمبر، تغسیل پیغمبر، تدفین پیغمبر و بالأخره عمل به وصیت پیغمبر است؛ یعنی جمع کردن قرآن.<sup>۱</sup> بعد از آنکه خلافت به شکلی که در تاریخ ثبت شده انجام

۱. مطابق وصیت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وظیفه‌ی تجهیز پیامبر بعد از ارتحال بر عهده‌ی علی (علیه‌السلام) بود و پس از آن مسؤولیت جمع‌آوری قرآن نیز متوجه ایشان بود. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در زمینه‌ی صبر بر مصیبت وفات رسول‌خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اشتغال به

گرفت و مردم با ابی بکر بیعت کردند، امیرالمؤمنین آن وقتی که احساس کرد کارها تمام شده، خودش را کنار کشید، معارضه نکرد، مبارزه نکرد، به حرف کسانی که می‌خواستند او را وارد میدان کنند تا علمدار جنگ داخلی بشود ترتیب اثر نداد... [و] آب پاکی را روی دست آن کسانی که میخواستند جنگ داخلی را به راه بیندازند ریخت، گفت من کنار میشینم، وارد این ماجراها نمیشوم، علاوه بر این که از آنها قبول نکرد آنها را نصیحت هم کرد؛ این چیزی که شما به آن چشم دوختید، یعنی قدرت، قدرتی که شما برای هواهای نفسان آن را می‌خواهید «ماء آجن» آب گندیده‌ای است «ولقمة تفص بها آکلها»<sup>۱</sup> لقمه‌ی گلوگیری است، خطرناک است. علی (علیه‌السلام) آنها را به همان رویه‌ای که در طول مدّت عمر خودش عمل کرده بود، یعنی ملاحظه‌ی تکلیف الهی و ملاحظه‌ی مصالح مسلمین آنها را هم دعوت کرد.

(۵۰)

### نمونه‌ی بارز از خود گذشتگی

بعد از آنکه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خود را از ماجرای خلافت کنار کشید می‌توانست قهر کند، می‌توانست کنج‌خانه بنشیند، می‌توانست علیه مسؤولین حکومت حتّی کارشکنی بکند و دست به هیچ کار مثبت و سازنده‌ای نزنند،

دو وظیفه‌ی مهم مراسم تدفین پیامبر و موضوع جمع قرآن میفرماید:

«در این میان تنها من بودم که عنان صبر از کف ندادم، بر خود مسلط بودم، سکوت پیشه کردم و مشغول اجرای اوامر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جهت غسل و کفن و نماز آن بزرگوار شدم، بدن مبارکش را به خاک سپردم و سپس دستور ایشان را مبنی بر جمع‌آوری قرآن پیگیری نمودم. اشکهای فراوان، ناله‌های جانسوز، سوز دل، و بزرگی مصیبت، مرا از انجام این وظایف باز نداشت تا حقّ واجب خداوند و رسولش را ادا کردم، و آنچه به من فرمان داده بودند به پایان رساندم و با بردباری و دوراندیشی همه‌ی آنها را متحمّل شدم. خصال صدوق، ج ۲، ص ۳۷۱؛ اختصاص مفید، ص ۱۷۰.

۱. «این ریاست و قدرتی که شما در پی آن هستید) آبی است بدبو و گندیده، و لقمه‌ای ست گلوگیر».

نهج‌البلاغه (صبحی الصالح)، خطبه‌ی ۵، ص ۵۲.

در رابطه با این سخن امام به فصل دهم: «صبر و بصیرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)» مراجعه شود.

نقش غیر مسئول و جیه‌الملّه‌ای را برای خودش انتخاب کند، این کار را هم نکرد. خود امیرالمؤمنین در نامه‌ای که به اهل مصر بعد از رسیدن به خلافت نوشت این ماجرا را یادآوری میکند، می‌فرماید که «فامسکت یدی حتی رأیت راجعة التاس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله)» یعنی من دست از کارها شستم، کناری نشستم اما ناگهان احساس کردم که دنیای اسلام به من احتیاج دارد، دیدم اهل رده و مردمانی که از دین برگشته‌اند قصد دارند دین پیغمبر را از بین ببرند، منهدم کنند و جامعه‌ی اسلامی را به خلاف بکشانند؛ دیدم دیگر جایز نیست «فنهضت فی تلک الاحداث» قیام کردم.<sup>۱</sup> قیام کرد در کنار خلفا، در کنار مسؤولین حکومت و به کمک و به حمایت آنها برای این که خطرها را از اسلام دور کند، این جا هم پا روی نفس خودش گذاشت، و جیه‌الملکگی را انتخاب نکرد که بنشیند یک کناری نق بزند، حرف بزند، مایه‌ی تضعیف آن کسانی بشود که فعلاً بار را بر دوش دارند هیچ گونه اقدام مثبتی هم انجام ندهد. وارد میدان شد با کمال قدرت بنا کرد در مسائل گوناگون وارد شدن. ۲۵ سال امیرالمؤمنین در تمام حوادث بزرگ دنیای اسلام شریک بود و سهیم بود؛ این هم یکی از آن نمونه‌های بارز از اغماض و ایثار و از خودگذشتگی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است.

... در آن روزهایی که اطراف خانه‌ی عثمان محاصره بود؛ امیرالمؤمنین صمیمانه کمک کرد به عثمان با این که آن کسانی که اطراف خانه‌ی عثمان را گرفته بودند، جزء دوستان علی بودند از او انتظارات دیگری داشتند، آنها

۱. «دست بر روی دست گذاردم تا اینکه با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و میخواهند دین محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را نابود سازند. (در اینجا بود) که ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر بود چرا که این بهره‌ی دوران کوتاه زندگی دنیا است، که زایل و تمام میشود. همانطور که «سراب» تمام میشود و یا همچون ابرهایی که از هم میپاشند. پس برای دفع این حوادث به‌پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین بابر جا و محکم گردید».

نهج البلاغه (صبحی صالح) نامه‌ی ۶۲، ص ۴۵۱.

انتظار داشتند که امیرالمؤمنین بیاید سردهسته‌ی آنها بشود و این کار را با هم انجام بدهند. امیرالمؤمنین این کار را نکرد، چون قبول نداشت، آن‌جا هم باز یک نقشی را ایفاء کرد که صد بر صد بر خلاف خواسته‌های معمولی نفس یک انسان [بود] که البته نفس عالی‌یه امیرالمؤمنین خیلی از این حرفها بالاتر است. (۵۱)

### خلافت به دنبال امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)

[هنگامی که] عثمان کشته شد. آمدند اطراف امیرالمؤمنین را گرفتند، اینجا می‌توانست باز فرصت طلبانه چهره‌ی یک قهرمان را بگیرد، بیاید در میان مردم اینها را جمع کند، آنها را دعوت کند و شعار بدهد؛ این کارها را نکرد رفت نشست یک گوشه‌ای، او دنبال خلافت نرفت، خلافت دنبال او آمد، او دنبال کسب مقام نرفت، مقام به علی افتخار میکرد و دنبال علی آمد؛ این‌جا هم امیرالمؤمنین در آن جمله می‌فرماید: «و بسطتم یدی فکفتها و مددتموها فقبضتها»<sup>۱</sup> بارها دستتان را به طرف من دراز کردید که من خلافت را قبول کنم، من دستم را پس کشیدم، شما اصرار کردید، من استنکاف کردم. امیرالمؤمنین باز اینجا هم هیچگونه ولعی از خودش نشان نداد تا این‌که احساس کرد تکلیف شرعی است، احساس کرد وظیفه است و دنیای اسلام به او احتیاج دارد، «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود التاصر و ما أخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظة ظالم و لا سبغ مظلوم لآلقت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس اولها و لآلقتم دنیاکم هن اهد عندی من عطفة عزیر»<sup>۲</sup> این‌جا قبول کرد.

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، کلام ۲۲۹، ص ۳۵۰.

۲. اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته، و به یاریم قیام کرده‌اند، و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسؤلیتی که خداوند از علماء و دانشمندان (هر جامعه) گرفته که در برابر شکمخواری ستمگران و گرسنگی ستم‌دیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف‌نظر مینمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب میکردم (آن وقت) خوب می‌فهمیدید که دنیای شما (با همه‌ی زینتهایش) در نظر من بی‌ارزشتر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۳، ص ۴۹.

آن روز هم امیرالمؤمنین باز به خاطر تکلیف اسلامیش نگفت این حکومت را من قبول نمی‌کنم، اوضاع نابسامانی را که دیگران به وجود آوردند من بر دوش نمی‌گیرم، می‌دانست که چه مشکلاتی دارد، با وجود این مشکلات چون احساس تکلیف کرد، احساس وظیفه کرد، قبول کرد، حاضر شد از آبروی خود، از حیثیت عظیم خود در دنیای اسلام مایه بگذارد برای اصلاح جهان اسلام و جامعه‌ی مسلمین و خلافت را قبول کرد، بعد هم که خلافت را قبول کرد، اصول اسلامی، ارزشهای اسلامی را مطرح کرد و ملاحظه‌ی هیچ‌کس را نکرد.

این زندگی امیرالمؤمنین است و شما ببینید در مدت این ۶۳ سال و در مدت ۴ سال و ۹ ماه یا ۱۰ ماه خلافت ظاهری آن حضرت که حکومت در اختیار او بود، امیرالمؤمنین چه مصائبی را به خاطر این اغماض، ایثار، پا گذاشتن بر روی خودی و خواسته‌های شخصی متحمل شد؛ این امیرالمؤمنین یک الگو و اسوه است. (۵۲)

### خود را ندیدن و از خود گذشتن

در دوران این خلافت جنگهای غم‌انگیزی را بر او تحمیل کردند. در جبهه‌های بسیار دشوار [که] یک جبهه، جبهه‌ی صحابه‌ی پیغمبر و بزرگانی که در دنیای اسلام با و جاهت و با خوش‌نامی آنها را می‌شناسند؛ جنگ اینها، جنگ طلحه، زبیر، عایشه ام‌المؤمنین، چهره‌های معروف و موجه در دنیای اسلام، البته امیرالمؤمنین جنگ را با اینها شروع نکرد، آنها جنگ را با امیرالمؤمنین آغاز کردند و امیرالمؤمنین استنکاف میکرد اما وقتی که ناچار شد آماده شد با این چهره‌ها هم مبارزه کند و صلابت و قاطعیت خودش را در راه انجام وظیفه‌ی الهی‌اش انجام بدهد و جنگ جمل را به این ترتیب انجام داد.<sup>۱</sup>

۱. در فصل بیست و یکم؛ «قاطعیت امام (علیه‌السلام) در جنگهای داخلی» و همچنین در کتاب نقش نگار در فصل مربوط به جنگ جمل مطالب مبسوطی در این زمینه مطرح شده است.

جنگ صفین، جنگ امیرالمؤمنین با کانون بسیار مستحکم زور و زر که در شام متمرکز بود به رهبری معاویّه جنگی با یک چنین کانونی بود. معاویّه قدرت زیادی داشت، پول زیادی داشت، مردم زیادی معاویّه را قبول داشتند و آماده بودند برایش شمشیر بزنند، آنها کسانی بودند که اسلام را به وسیله معاویّه و برادر معاویّه یعنی یزید بن ابی سفیان در آغاز فهمیده بودند، خود اینها رفته بودند از اوّل در آنجا حکومت کرده بودند، سالهای متمادی معاویّه و خاندان ابوسفیان در آنجا بودند. مردم تا چشم به اسلام باز کرده بودند، مردم شام اینها را دیده بودند و اینها را می شناختند. ثروت زیادی هم در اختیارش بود.

امیرالمؤمنین اینجا هم میتوانست جور دیگری عمل کند، اما ترجیح داد که بر طبق تکلیفش و وظیفه اش انجام بدهد و ملاحظات را که یک انسان برای آسایش خود، برای راحتی خود، برای رهایی خود از دردسر انجام می دهد یک کناری بگذارد و جنگ پرمشقت و پرمرات صفین را امیرالمؤمنین (علیه السلام) تحمل کرد!

و جنگ آخری، جنگ با نهروانیها و خوارج بود... حالا علی (علیه السلام) با اینها چه بکند؟ امیرالمؤمنین با این گروه لجوج و متعصب و نادان و سران مزدور و پیروان ضعیف و دارای قدرت استدلال بسیار کم چه بکند؟ امیرالمؤمنین به اینها فرمود «أَنْ لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثٌ» اول گفت ما با شما نمی جنگیم. شما سه تا حق پیش ما دارید، شما سه چیز طلبکارید بیاید برید «لَا تَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدُ اللَّهِ أَنْ تَصَلُّوا فِيهَا» ما از این که شما بیاید در مسجد ما نماز بخوانید مانعتان نمی شویم، امیرالمؤمنین در را باز گذاشت شاید بیایند در اجتماعات مسلمانها یک قدری به خود بیایند، یک قدری بفهمند، در مسجد روی

۱. جنگ صفین بیش از صد و ده روز طول کشید که از نظر مقدار زمان در جنگهای آن زمان کم نظیر میباشد، و تلفات این جنگ نیز فوق العاده زیاد بود تا آنجا که تعداد کشته شدگان در این جنگ را حداقل هفتاد هزار تن نوشته اند: ۴۵ هزار از لشکر معاویّه و ۲۵ هزار از لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام). مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۲؛ تاریخ خلیفه، ص ۱۱۸.

شما باز است بیاید. «ولا تمنعوا الفیء ما کانت ایدیکم مع ایدینا» شما در این منافع و درآمدهای عمومی مسلمانها سهمی دارید و حقی دارید مثل بقیه‌ی مسلمانها، تا وقتی که شما در کنار دیگر مسلمانها هستید، با آنها همکاری میکنید، بیاید از این منافع عمومی مسلمانها ببرید، استفاده کنید مانعتان نمیشویم «ولا تبدلکم بحربٍ حقی تبدءونا» با شما جنگ مسلحانه نمیکنیم، شما را سرکوب نمیکنیم مگر آن وقتی که شما شروع کننده باشید و شما با ما بجنگید.<sup>۱</sup>

... امیرالمؤمنین با اینها جنگ را شروع نکرد تا خبر شد که اینها ۱۲۰۰۰ نفر جمع کردند در محلی به نام نهروان، امیرالمؤمنین لشکرش را راه انداخت رفت به طرف نهروان... حضرت با آنها صحبت کرد، گفت چرا با برادراتان می‌جنگید؟ چرا با ما می‌جنگید؟ چرا با قرآن و اسلام مقابله میکنید، بعد هم یک علمی را نصب کرد و فرمود هر کسی بیاید زیر این علم بایستد با ما نجنگد در امان است. ۸۰۰۰ نفر از ۱۲۰۰۰ نفر آمدند آن‌جا؛ معلوم می‌شود که اینها حرف حساب به گوششان نخورده بود، معلوم می‌شود که تبلیغات گروهی، تبلیغات بسته‌ی تشکیلاتی که جرأت نمیکند خودش را در معرض حرف حساب و منطق قرار بدهد نگذاشته بود که اینها سخن حق و منطقی امیرالمؤمنین را حتی بشنوند. وقتی شنیدند حرفهای امیرالمؤمنین را دیدند که مطالب درستی است، ۸۰۰۰ نفر جدا شدند. یک سوّمشان، ۴۰۰۰ نفرشان ماندند، امیرالمؤمنین فرمود، شما در مقابل ما هستید، نصیحتشان کرد، گوش نکردند، عازم بر جنگ شدند، رو کرد به اصحاب خودش فرمود از شما ۱۰ نفر کشته نمی‌شود و از آنها ده نفر باقی نمی‌ماند. خب قدرت امیرالمؤمنین این است... از این ۴۰۰۰ نفر کمتر از ۱۰ نفر زنده ماندند، بقیه به هلاکت رسیدند.<sup>۲</sup>

... این خلاصه‌ی زندگی امیرالمؤمنین است. شما می‌بینید از اول زندگیش،

۱. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۹۳؛ أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۹.

۲. در کتاب نقش نگار، صص ۱۷۲ - ۱۷۷ و در پیوست ۴۲ - ۴۴ پیرامون خوارج توضیحات مبسوطی داده شده است.

از نوجوانیش، علی (علیه السلام) در راه انجام وظیفه با مجاهدت، با ایثار جان، با ایثار همه‌ی امکانات و با ندیدن خود و فدا کردن خود در همه‌ی میدانها ظاهر شد. این درس بزرگی است برای ما.

امروز جامعه‌ی اسلامی به این ایثار، به این اغماض، به این از خودگذشتگی احتیاج دارد. باید از هواها، هوسها، خودیها، خودخواهیها بگذریم، تا نگذریم گره‌ها باز نمی‌شود. تا من و خودی را زیر پا نگذاریم مشکلات از سر راه برداشته نمی‌شود. امروز هم کلید حل همه‌ی مشکلات در دنیای اسلام و در جامعه‌ی خود ما همین درس بزرگی است که امیرالمؤمنین این درس را در طول ۵۰ سال زندگی اسلامی خودش به ما داد و در این راه هم امیرالمؤمنین جانش را فدا کرد. (۵۳)

### ایثار امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای جلب رضای حق

این آیه‌ی شریفه «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله»<sup>۱</sup> در شأن امیرالمؤمنین نازل شده، و تأویل این آیه علی بن ابی طالب (علیه الصلاة والسلام) است. آیه میگوید: در میان مردم کسانی هستند که جان خودشان را، وجود خودشان، یعنی عزیزترین سرمایه‌ای که هر انسانی دارد؛ این سرمایه‌ی عزیز انحصاری غیر قابل جبران که اگر این را دادی، دیگر بجای این چیزی نمی‌آید، بعضیها همین سرمایه را، همین موجودی را، یکجا میدهند برای این که خوشنودی خداوند را بدست بیاورند؛ فقط همین... این مصداق کاملش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) [است]. من این بُعد را بیان میکنم شما تاریخ زندگی امیرالمؤمنین را نگاه کنید، از کودکی، از آن وقتی که در نه سالگی یا سیزده سالگی، به نبوت رسول اکرم ایمان آورد و آگاهانه و هوشیارانه، حقیقت را شناخت و به آن تمسک جست، از آن لحظه تا آن لحظه‌ای که در محراب عبادت مثل سحرگاه روز نوزدهم ماه رضانی، جان

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۷.



خودش را در راه خدا داد و خشنود و خوشحال و سرشار از شوق به لقاء پروردگار رسید، در طول این پنجاه سال تقریباً، یا پنجاه و دوسه سال، از ده سالگی تا شصت و سه سالگی، شما ببینید یک خط مستمری وجود دارد در شرح حال زندگی امیرالمؤمنین و آن خط ایثار و از خود گذشتگی است؛ در تمام قضایایی که در طول این تاریخ پنجاه ساله بر امیرالمؤمنین گذشته، شما نشانه‌ی ایثار را مشاهده میکنید از اول تا آخر، حقیقتاً درس است این برای ما، و من و شما - که علی گو و علی جو و معروف در جهان، به محبت علی بن ابی طالب هستیم؛ باید درس بگیریم از امیرالمؤمنین، صرف محبت علی کافی نیست، صرف شناختن فضیلت علی کافی نیست، بودند کسانی که در دلشان به فضیلت علی بن ابی طالب اعتراف داشتند شاید از ماها هم که هزار و چهارصد سال فاصله داریم با آن روزگار بیشتر، همانها یا بعضی شان در دل، علی را به عنوان یک انسان معصوم و پاکیزه، دوست هم میداشتند، اما رفتارشان، رفتار دیگری بود. چون همین خصوصیت را نداشتند، همین ایثار را، همین رها کردن منیت را، همین کار نکردن برای خود را، هنوز در حصار خود گرفتار بودند و علی امتیازش این بود که در حصار خود گرفتار نبود. «من» برای او هیچ مطرح نبود، آنچه برای او مطرح بود وظیفه بود، و هدف بود و جهاد فی سبیل الله بود و خدا بود.<sup>۱</sup>

...در تمام این دورانها، امیرالمؤمنین به عنوان پیشقراول، به عنوان فدایی ترین کس و پیشمرگ پیغمبر، آن چنانی که خود امیرالمؤمنین بیان میکند و تاریخ هم این را نشان میدهد. در تمام این مراحل و صحنه‌های خطرناک حضور داشته، «ولقد واسیته بنفسی فی المواطن الّتی تنکص فیها الابطال و تتنافر فیها الاقلام»<sup>۲</sup> «آن جاهایی من در کنار پیغمبر ماندم و جانم را سپر بلای

۱. از جمله فزازهایی که در اغلب زیارت‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) به چشم میخورد این جمله است:

«شهد انک جاهدت فی الله حق جهاده»؛ شهادت میدهم که در راه خدا جهاد کردی و حق جهاد

را ادا نمودی. کافی، ج ۴، ص ۵۷۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۷، ص ۳۱۱.

او کردم که، قهرمانان و شیرمردان در آنجا پایشان میلرزید و مجبور به عقب‌نشینی میشدند».<sup>۱</sup>

در شدیدترین مراحل، امیرالمؤمنین ایستاد. هیچ برایش مطرح نبود که این‌جا خطر است، بعضیها با خودشان فکر میکنند که ما خوب است جان خودمان را حفظ کنیم تا بعداً برای اسلام مفید واقع بشویم، امیرالمؤمنین هرگز خودش را با این‌گونه معاذیر فریب نداد، و نفس والای امیرالمؤمنین فریب‌بخور نبود. در تمام مراحل خطر در خطوط مقدم، امیرالمؤمنین حاضر بود.

بعد از آنکه دوران پیغمبر به سر آمد و رسول اکرم رحلت کردند، به نظر من سخت‌ترین دورانه‌های زندگی امیرالمؤمنین در این سی سال بعد، بعد از رحلت پیغمبر شروع شد، سخت‌ترین دورانه‌های امیرالمؤمنین آن روزها بود، آن روزی که پیغمبر عزیز و بزرگوار بود و میرفتند در سایه‌ی او مجاهدت میکردند، مبارزه میکردند که روزهای شیرینی بود، روزهای خوبی بود، روزهای تلخ، روزهای بعد از رحلت پیغمبر است<sup>۲</sup> که روزهایی است که گاه‌گاه قطعات فتنه، افق دیدها را آن‌چنان مظلم میکرد که آن کسانی که میخواستند درست قدم بردارند نمی‌توانستند قدم از قدم بردارند؛ در

۱. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در هنگام بیان خاطره‌ی جنگ احد به فرازی از فداکاری خود اشاره میکند: «مشرکان پیش آمدند و یکباره بر ما یورش آوردند و ما را زیر ضربات شدید حملات خود قرار دادند، تا اینکه بسیاری از مسلمانان به شهادت رسیدند و باقی‌گریختند. من در کنار رسول‌خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) باقی ماندم و استقامت ورزیدم، در حالی که مهاجرین و انصار به سوی خانه‌های خود در مدینه بازگشتند و میگفتند: پیامبر و یارانش همگی کشته شدند، اما خداوند تعال ما را یاری فرمود و مانع از پیشروی بیشتر مشرکین شد. در این گیرودار جنگ و در دفاع از رسول‌خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هفتاد و اندی زخم بر تنم نشست که جای چند زخم کاری هنوز نمایان است». خصال صدوق، ج ۲، ص ۳۷۱؛ اختصاص مفید، ص ۱۷۰.

۲. جمله‌ی معروف امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در خطبه‌ی شششقیه است که فرمود: «فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا»؛ صبر کردم همانند کسی که خاشاک چشمش را پر کرده، و استخوان راه گلویش را گرفته است؛ نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۳، ص ۴۸.

یک چنین شرایطی امیرالمؤمنین بزرگترین امتحانهای ایثار را داد. ... بعد از آنکه مسأله خلافت استقرار پیدا کرد و مردم با ابی بکر بیعت کردند و همه چیز تمام شد، امیرالمؤمنین کناره گرفت. هیچ جمله‌ای، کلمه‌ای، بیانی که حاکی باشد از معارضه‌ی امیرالمؤمنین با دستگاه حکومت، دیگر از او شنیده نشد. آن روزهای اول چرا، تلاش میکرد، شاید بتواند آن چیزی را که به عقیده‌ی او حق است و باید انجام بگیرد، او را به کرسی بنشانند، بعد که دید نه، مردم بیعت کردند و قضیه تمام شد... فرمود: «لقد علمتم انّی احقّ الناس بها من غیرى» گفت: میدانید که من از همه‌ی مردم به خلافت شایسته‌ترم، این را خود شماها هم میدانید، راست هم میگفت امیرالمؤمنین، میدانستند، و والله، سوگند به خدا؛ «الأسلمین». من دست روی دست خواهم گذاشت و تسلیم خواهم شد «ما سلمت امور المسلمین» تا وقتی که احساس میکنم که امور مسلمین با سلامت در جریان است، تا وقتی می بینم کسی مورد ظلم قرار نمیگیرد، «ولم یکن فیها جوراً الا علیّ خاصّة»<sup>۱</sup> تا وقتی که به مردم ظلم نمی شود و در جامعه ظلم و جورى وجود ندارد، فقط من مظلوم واقع شده‌ام در جامعه، تا این جور است، من هیچ کارى به کار کسی ندارم، هیچ مزاحمتی، هیچ اعتراضی، نخواهم کرد.

... در تمام این بیست و پنج سال به فکر قیام و کودتا و معارضه و جمع کردن یک عده‌ای و گرفتن قدرت و قبضه کردن حکومت نیفتاد؛ این چیزها به ذهن انسانها می آید، امیرالمؤمنین جوانی بود سی و سه ساله، آن وقتی که رسول اکرم از دنیا رحلت کردند، تقریباً حدود سی سال تا سی و دو سال عمر آن حضرت بود، بعدها هم دورانهای جوانی و قدرت جسمانی را میگذرانند، دوران نشاطش را میگذرانند، وجهه در بین مردم، محبوبیت در بین توده‌ی مردم و مغز فعال، علم فراوان، همه‌ی جاذبه‌هایی که برای یک انسان ممکن بود وجود داشته باشد، در امیرالمؤمنین به نحو اعلائی وجود داشت. او اگر

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷۴، ص ۱۰۲.

می‌خواست یک کاری بکند، حتماً می‌توانست بکند.

در تمام این بیست و پنج سال به هیچ وجه، جز در خدمت همان هدفهای عمومی و کلی نظام اسلامی که در رأسش هم خلفایی بودند، امیرالمؤمنین هیچ حرکتی نکرد و هیچ چیزی از او شنیده نشد.

... بعد از حادثه‌ی [کشته شدن] عثمان هم باز امیرالمؤمنین، اقبالی به سمت قدرت و قبضه کردن حکومت، اول کار نکرد. «دعونی و التمسوا غیری» چقدر این روح بزرگ است، من را رها کنید ای مردم، بروید سراغ دیگری، اگر دیگری را به حکومت انتخاب کردید، من وزیر او خواهم بود، من در کنار او خواهم بود.<sup>۱</sup>

... هر کدام از این وقایع نشان‌دهنده‌ی همان روح توکل به خدا و ایثار و دور شدن از منیت و خودخواهی در امیرالمؤمنین است.  
... امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، شاخص حق و باطل است،<sup>۲</sup> اینکه علی بن

۱. هنگامی که مردم بعد از کشته شدن عثمان به منزل امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) هجوم آوردند و با اصرار خواستار بیعت شدند، حضرت خطاب به آنان فرمود: «دعونی و التمسوا غیری، فإننا مستقبلون أمراً له وجوهٌ و ألوانٌ، لا تقوم له القلوب، و لا تثبت علیه العقول، و إن الآفاق قد أغامت، و المحجة قد تنكرت. و علموا أتى إن أجبتمكم ركبتم بكم ما أعلم، و لم أصغ إلی قول القائل و عتب العاتب، و إن تركتمونی فأنا كأحدكم، و لعلی أسمعكم و أطوعكم لمن ولیتموه أمرکم، و أنا لکم وزیراً خیرٌ لکم منی أمیراً»؛ «مرا وا گذارید و دیگری را طلب کنید، زیرا ما به استقبال چیزی می‌رویم که چهره‌های مختلف و جهات گوناگونی دارد! دلها بر این امر استوار و عقلا ثابت نمی‌ماند. چهره‌ی افق حقیقت را ابرهای تیره‌ی فساد گرفته و راه مستقیم حق، ناشناس مانده. آگاه باشید اگر دعوت شما را اجابت کنم طبق آنچه خود میدانم با شما رفتار میکنم، و به سخن این و آن و سرزنش سرزنش‌کنندگان گوش فرانخواهم داد، اگر مرا رها کنید من هم چون یکی از شما هستم، شاید من شنواتر و مطیعتر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم. و در چنان حالی من وزیر و مشاورتان باشم بهتر از آن است که امیر و رهبرتان گردم». نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۹۲، ص ۱۳۶.

۲. یکی از مشهورترین سخنان رسول‌خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در وصف امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) جمله‌ی «علی مع الحق و الحق مع علی» میباشد که در منابع متعدد شیعه و سنی نقل شده است از جمله: احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۷۵؛ اعلام‌الوری، ص ۱۵۹؛ أمالی صدوق مجلس ۲۰، حدیث ۱، ص ۸۹؛ أمالی طوسی مجلس ۲۰، حدیث ۴، ص ۵۴۷؛ بشارة‌المصطفی، ص ۲۰؛ جامع‌الأخبار، ص

ابی طالب را معیار و شاخص حق و باطل میدانند و هر کس دنبال علی است و علی را قبول دارد و میخواهد مثل او عمل کند او حق است و هر که علی را قبول ندارد باطل است، این به خاطر همین است، به خاطر این است که امیرالمؤمنین لبّ و وظیفه را بدون ذره‌ای دخالت دادن منیّت و احساسات شخصی و منافع شخصی... انتخاب کرده است... لذاست که علی (علیه‌السلام) میزان الحق است.

واقعاً این زندگی امیرالمؤمنین است «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله»، فقط در شهادت این بزرگوار نبود که «یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» در لحظه‌ی مرگ نبود که امیرالمؤمنین جانش را در راه خدا داد، در طول عمر امیرالمؤمنین همواره جانش را در راه خدا داد. خودیها را رها کرد و سختیها و محنتهای بسیاری هم امیرالمؤمنین کشید. (۵۴)



۱۳: الجمل، ص ۴۳۳؛ خصال صدوق، ج ۲، ص ۴۹۶؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۸، ص ۷۲؛ کشف‌الیقین، ص ۲۳۴؛ کفایة الأثر، ص ۱۸۱.

فصل سیزدهم \_\_\_\_\_ ❁

ایشاروانفاق امیرالمؤمنین (علیه السلام)





### آباد کردن دنیا عبادت است!

همان اسلامی که میگوید «به سراغ کشف منابع طبیعی و ساختن این دنیا بروید؛ ابزار مادّی را در دست بگیرید؛ ذهن را مجهّز به علم کنید، دنیا را، طبیعت را، مادّه را، و منابع را بشناسید و کشف کنید و پرورش دهید،<sup>۱</sup> چون از آن شماست»؛ یادآور میشود که «این همه را برای خدا بکنید؛ به یاد خدا باشید؛ ذکر خدا را از دل بیرون نکنید و همه‌ی این حرکات را به صورت عبادت انجام دهید.» جمع بین تلاش و سازندگی مادّی با تلاش و سازندگی معنوی، یعنی همین.<sup>۲</sup> لذا شما میبینید که آن کسی که در اسلام،

۱. خداوند از قول حضرت صالح (علیه السلام) نقل میکند که به مردم خود میگفت: خداوند از شما خواسته است تا زمین را آباد کنید و به عمران آن اقدام نمایید. «و إلی ثمود أخاهم صالحاً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره هو أنشأکم من الأرض و استعمرکم فیها». سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶۱.

«و به سوی قوم «ثمود»، برادرشان «صالح» را (فرستادیم) گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست؛ اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را از شما خواست!»

۲. در حدیث معراج که سرشار از معارف ناب توحیدی است و حقایق بلندی از آموزه‌های وحیانی را دربر دارد از قول خداوند متعال به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین خطاب شده است: «یا أحمد إن العبادة عشرة أجزاء تسعة منها طلب الحلال فإذا طيبت مطعمك و مشربك فأنت في حفظي و كنفی»؛ «ای احمد! عبادت ده جزء است که ۹ جزء آن به دست آوردن روزی حلال می‌باشد. هر گاه خوردن و آشامیدن تو پاک و طیب گردد در پناه و حفظ من خواهی بود». إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۰۳، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۶.



اهل سازندگی مادی است، ازهد خلق الله هم اوست. امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام)، با دست خود چاه و قنات حفر کرد و آنگاه که آب به ضخامت گردن شتر فوران نمود، از چاه بیرون آمد؛ با همان لباس کار گل آلود، کنار چاه نشست و بر کاغذ نوشت که «این آب را برای فقرا وقف کردم و صدقه قرار دادم». یعنی چون به آبادانی جایی پرداخت، آنرا در راه خدا انفاق میکند. منفق ترین، سازنده ترین، به ماده پردازنده ترین؛ و از لحاظ معنا برترین و بالاترین. این، نتیجه‌ی تربیت و نشانگر برنامه‌ی رفاه مادی و معنوی اسلام است. (۵۵)

### حفر چاه آب و وقف نمودن آن

امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) محتاج کار کردن نبود، خدا هم از او کار فیزیکی جسمی نمیخواست؛ او داشت مهم‌ترین کار را میکرد، داشت اداره‌ی امور مملکت را میکرد. امیرالمؤمنین رئیس یک مملکتی بود که امروز اگر بخواهی حساب کنی، هفت یا هشت مملکت بود یا حداقل پنج یا شش مملکت بود؛ خب، اداره‌ی یک چنین مملکتی از هر کاری بالاتر است، اگر کسی بتواند خوب اداره کند. امیرالمؤمنین محتاج کار نبود؛ از لحاظ مالی هم محتاج کار نبود؛ چون او روزه می‌گرفت، قناعت میکرد، احتیاج نداشت اما در عین حال کار میکرد. چه جوری کار میکرد؟ خودش زمین داشت، باغ داشت؛ رفت داخل باغ، خودش کلنگ را گرفت و مشغول حفر چاه شد. چاه را حفر کرد، چاه سختی هم بود، به زمین سخت هم رسید، به سنگ هم رسید اما قدرت جسمی امیرالمؤمنین بر آن سختی‌ها غلبه کرد. آن باغبانی که آنجا بر سر زمین بود، نقل میکند و میگوید: «ناگهان آب مثل گردن شتر از این چاه زد بالا. امیرالمؤمنین از چاه آمد بیرون؛ هنوز دست و بالش را نشسته، هنوز نیاسوده، گفت قلم و کاغذ بیاورید؛ قلم و کاغذ آوردند؛ آن چاه پر از آب را وقف کرد.»<sup>۱</sup> (۵۶)

۱. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۷۶.

## آزاد نمودن هزار بنده!

امام صادق (علیه السلام) زبان به ستایش امیر المؤمنین (علیه السلام) گشود و آنچنان که مناسب او بود، امیر المؤمنین را مدح کرد:

«لقد أعتق من ماله ألف مملوكٍ»؛ بتدریج، هزار غلام و کنیز را که از مال شخصی خود خریده بود، آزاد کرد؛ «فی طلب وجه الله والتَّجاة من الثَّار»؛ برای اینکه رضای خدا را جلب نماید و از آتش جهنم خود را دور کند. «مما کَدَّ بیدیه ورشح منه جبینه»؛ این پولهایی که میداد، پولهایی نبود که مفت گیرش آمده باشد. امام صادق طبق این روایت میگوید: «مما کَدَّ بیدیه»؛ با کَدِّ یمین و عرق جبین و با کار سخت به دست آورده بود. چه در زمان پیامبر، چه در زمان فترت بیست و پنج سال، چه در زمان خلافت- که از بعضی از آثار فهمیده میشود که امیر المؤمنین در زمان خلافت هم کار میکرد- آن حضرت کار میکرد، مزرعه آباد مینمود، قنات میکند و پول درمی آورد و این پولها را در راه خدا انفاق میکرد و از جمله مرتب برده میخرید و آزاد میکرد؛ هزار برده را اینطور خرید و آزاد کرد. (۵۷)

## درآمد یک سال، انفاق در یک روز!

روایتی است که «تاریخ بلاذری» و کتاب «فضایل احمد» آن را نقل کرده‌اند و در انفاق امیر المؤمنین (علیه السلام) است که: «كانت غلة علی أربعین الف دینار» ظاهراً مربوط به دوران بیست و پنج ساله است که آن بزرگوار فراغت بیشتری داشت و به آباد کردن ملک و حفر چاه و از این قبیل امور میپرداخت. زمینهای زیادی را آن حضرت به دست خود آباد کرده بود.<sup>۱</sup> در

۱. إرشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۱؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۱۰؛ وسائل الشیعة،

ج ۱، ص ۹۱ و الکافی، ج ۷، ص ۵۴.

۲. یک نمونه از فعّالیتهای عمرانی امیر المؤمنین (علیه السلام) که در کتب تاریخی نقل شده است عبارت است از حفر صد حلقه چاه آب در منطقه «ینیع» و وقف همهی آنها برای کسانی که عازم سفر حج و زیارت بیت الله الحرام بودند. این چاههای آب تا صدها سال جاری و مورد استفاده‌ی مردم

یک روایت دارد: «بکدیل و عرق جبینه»؛ چنین نبود که کارگر بگیرد و آنها حفر چاه کنند؛ نه. خودش کلنگ برمیداشت، با بازوی خودش چاه میکند و زمین آباد میکرد و درآمد زیادی هم داشت.

در یک سال، چهل هزار دینار درآمد ملکی آن حضرت بود که گندم و خرما و از این قبیل، کاشته و برداشته بود. چهل هزار دینار درآمد یک سال! «فجعلها صدقة»؛ تمام این چهل هزار دینار درآمد یک سال خود را صدقه داد! «وآته باع سیفه»؛ همان روز که درآمد خود را صدقه داد، به بازار رفت و شمشیرش را در معرض بیع گذاشت که بفروشد. گفتند: یا امیرالمؤمنین! شما امروز چهل هزار دینار وجه نقد یا جنس داشتی و صدقه دادی! یعنی حالا شمشیرت را میفروشی؟

فرمود - طبق این روایت - : «قال لو كان عندي عشاء ما بعته»؛ اگر برای شام، غذا داشتم، شمشیرم را نمیفروختم!

اینها افسانه نیست؛ واقعیات است! برای این است که من و شما درس بگیریم که از دادن خمس مالمان، ربع مالمان، نصف مالمان، عشر مالمان، زکات واجبمان و انفاق برای مستحقین، اینقدر ابا داریم! این آن نمونه‌ی عالی است. (۵۸)

قرار داشت. مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۲۳.

۱. أنساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۷۲؛ بحار الانوار، ج

۴۱، ص ۲۶.

فصل چهاردهم ————— ❁

زهد طاقت فرسای امیرالمؤمنین (علیه السلام)



### زهد: برداشت کم در مقابل تلاش زیاد!

زهد، یعنی بی‌اعتنایی به دنیا.<sup>۱</sup> بی‌اعتنایی به دنیا به معنی بی‌اعتنایی به تلاش دنیا نیست. چه کسی از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در دنیا پرتلاشتر بود؟ چه کسی بیشتر از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، از قدرت بازو، قدم، مغز، جسم، روح، مال و همه‌ی نیروهای خود برای ساختن یک دنیای خوب استفاده کرده است؟ اشتباه نکنیم، بی‌رغبتی به دنیا، به معنای پشت کردن به تلاش، سازندگی، مبارزه و ساختن جهان به شکل مطلوب نیست. آن زحمتها را باید کشید. کسی که بی‌رغبت به دنیاست، زاهد است؛ یعنی همه‌ی آن زحمتها را میکشد، مجاهده میکند، مبارزه میکند، خود را در میدانهای مبارزه حتی به خطر هم می‌اندازد، تا پای جان هم پیش می‌رود، بازوی او، پای او، مغز او، جسم او، روح او و دارایی او هم-اگر دارد- در راه ساختن دنیای خوب مصرف میشود؛ متنها وقتی نوبت برداشت شخصی از خزانه‌ی دنیا می‌رسد، کم برمیدارد. این، معنای زهد است. پای شخص او وقتی به میان آمد و زندگی شخصی او وقتی مطرح شد، حظّ خود را از لذایذ مادی کم میکند. این هم که کم میکند نه از این بابت که میخواهد غرایز مادی را

۱. زهد نقطه‌ی مقابل حرص و ولع و رغبت و علاقه است، زهد به معنی حریص نبودن به لذّات دنیوی، و رغبت نشان ندادن به مظاهر دنیا، و مهار علاقه‌ی خویش به امور فانی و زودگذر دنیوی میباشد. لسان‌العرب، ج ۳، ص ۱۹۶؛ مجمع‌البحرین، ج ۳، ص ۵۹.

سرکوب کند؛ نه. در همان حدی که طبیعت انسان است، به‌طور معمول لذت و زیباییهای زندگی را هم مورد استفاده قرار میدهد؛ اما نه با ولع و نه مثل یک انسان حریص... برداشت کم از دنیا و در مقابل، تلاش زیاد، نقطه‌ی دوّم در زندگی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است. خود او زاهد بود. به دیگران زهد را می‌آموخت و امر میکرد و خود از همه زاهدتر بود. این دو نقطه است که ما باید به آن توجه کنیم: عدل علی و زهد علی. (۵۹)

### زهد، زینت علی (علیه‌السلام)

عمّار یاسر نقل میکند که: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) لعلی بن ابی طالب (علیه‌السلام)، یا علی إنّ الله عزّوجلّ زینک بزینة لم یزین الخلاق بزینة هی أحبّ الیه منها؛ یعنی پیغمبر به علی فرمود: ای علی! خدای متعال تو را به زینتی آرایش داد که هیچ بنده‌ای از بندگان خود را به زینتی بهتر و محبوبتر از آن، آرایش نداده است. آن زینت چیست؟ «الزهد فی الدنیا»؛ زهد و بی‌رغبتی به دنیا؛ یعنی به ظواهر فریبنده‌ای که انسان از آنها لذت میبرد، زینتی است که خداوند به علی (علیه‌السلام) داده است.

دنیا، معنایش آباد کردن دنیا نیست. معنایش این نیست که دنیا را آباد کنند، زمین را با زینتهای الهی مزین کنند و بندگان خدا را برخوردار کنند. که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خود پیشتر از این راه بود. دنیا یعنی اینکه من و شما از آنچه که در زمین وجود دارد. چه در خوراک و پوشاک و مرکب و یا در شهوات جنسی. برای حظّ نفس و لذت خودمان، فراهم آوریم. این، همان دنیایی است که در روایات آمده است.<sup>۱</sup> البته مقداری از این بهره‌بریهایی

۱. قرآن در توصیف دنیا میفرماید: «اعلموا أنّما الحیوة الدنیا لعبّ و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الأموال و الأولاد کمثل غیث أعجب الکفار نباته ثمّ بهیج فتراه مصفراً ثمّ یكون حطاماً و فی الآخرة عذابٌ شدیدٌ و مغفرةٌ من الله و رضوانٌ و ما الحیوة الدنیا إلاّ متاع الغرور». سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۰.

«بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل‌پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو میبرد، سپس

دنیایی، مجاز و شاید ممدوح است؛ اما زیاده‌روی در آنها، همان دنیای بد و خبیثی است که ما را از آن باز داشته‌اند. پس، زهد در دنیا، زینت علی‌بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) است.

ادامه‌ی حدیث چنین است که پیغمبر به علی (علیه‌السلام) فرمود: «وجعل الدنیا لاثنال منک شیئاً»؛ خداوند این دنیا را به گونه‌ای قرار داده است که از تو هیچ چیز نخواهد برد.<sup>۲</sup> (۶۰)

### دنباله‌روی از زهد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)

آن بزرگوار مکرر اظهار کرده و گفته که من آنچه دارم، بخشی و رشح‌های از آن چیزی است که نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) داشته و به من

خشک میشود به گونه‌ای که آن را زرد رنگ سپس تبدیل به کاه میشود! و در آخرت، عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست. «امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در تبیین حقیقت دنیا جمله‌ی زیبایی دارد: «الدنیا رنقٌ مشرِها، ردغٌ مشرِعا، یونق منظرها، و یوبق مخرها، غرورٌ حائلٌ، و ضوءٌ آفلٌ، و ظلٌ زائلٌ، و سنادٌ مائلٌ، حتی إذا أنس نافرها، و اطمأن ناکرها، قمصت بأرجلها، و قنصت بأجلها، و أقصدت بأسهمها، و أعلقت المرء أوهاق المنیة، فائدة له إلى ضنک المضجع، و وحشة المرجع، و معاینة المحل، و ثواب العمل». نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۸۳، ص ۱۰۸.

«این دنیا همیشه آبی تیره و توأم با گل و لای دارد، منظره‌ای دلفریب و سرانجامی خطرناک دارد، فریبنده و دل‌انگیز است اما دوامی ندارد، نوری است در حال غروب، سایه‌ای است زوال‌پذیر، و ستونی است مشرف بر سقوط، و هنگامی که نفرت‌کنندگان به آن دل بستند، و بیگانگان از آن، به آن اطمینان پیدا کردند، همانند اسبی که به‌طور غافلگیرانه پاهای خود را بلند کرده و سوار را به زمین می‌افکند، آنها را بر زمین می‌کوبد، و با دامهای خود آنها را گرفتار می‌سازد، و تیرهای خود را به سوی آنان پرتاب میکند. طناب مرگ به گردن انسان می‌افکند، و به سوی گوری تنگ و جایگاهی وحشتناک که از آنجا محل خویش را در بهشت و دوزخ می‌بیند، و پاداش اعمال خود را مشاهده میکند، میکشاند.»

۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۱۷؛ العمدة، ص ۲۹۷؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱؛ مشکاة‌الانوار، ص ۱۱۴؛ بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۷۸.

۲. مقصود پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) این است که زندگی دنیوی هیچگونه نقص و ایرادی در شخصیت معنوی آن حضرت ایجاد نمی‌کند و به دلیل انقطاع کاملی که برای ایشان پدید آمده است، زندگی در این نشئه‌ی دنیا به هیچ‌وجه موجب تنزل درجه و کدورت دل و اشتغالات غیرالهی نخواهد شد. یعنی حضرت مصداق «السلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیاً» میباشد.



آموخته است.<sup>۱</sup> در یکی از قضایای مربوط به زهد امیرالمؤمنین، آن راوی ای که خدمت حضرت رفته بود، میگوید: دیدم که این بزرگوار، نان خشکی را با کیفیت کذایی با زحمت میخورد. گفتم که یا امیرالمؤمنین! چرا اینقدر به خود زحمت میدهی؟ گریه کرد و گفت: پدرم به قربان آن کسی که در تمام مدت عمر، یا شاید مثلاً مدت حکومت، شکم خود را از نان گندم پُر نکرد؛ یعنی پیامبر اکرم. این، وضع امیرالمؤمنین و شاگردی او نسبت به پیامبر است. به هر حال، آنچه که از حکومت امیرالمؤمنین در مقابل ما است، چیز عجیبی است.<sup>۲</sup> (۶۱)

۱. کلام مشهور امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که میفرمود: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)» کافی، ج ۱، ص ۸۹؛ توحید صدوق، ص ۱۷۴؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۰؛ بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۸۳.

حضرت نحوه تربیتش را در دامان رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چنین نقل میکند:

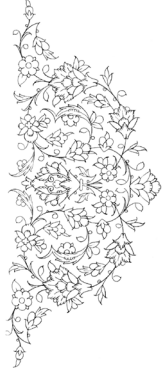
«شما بخوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا میدانید، او مرا در دامن خویش پرورش داد: من کودک بودم او (همچون فرزندش) در آغوش خویش میفشرد، و در استراحتگاه مخصوص خویش جای میداد، بدنش را به بدنم میچسبانید و بوی پاکیزه‌ی او را استشمام میکردم، غذا را میجوید و در دهانم میگذاشت. هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم پیدا نمود.»

از همان زمان که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را از شیر بازگرفتند خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راههای بزرگواری و درستی و اخلاق نیک سوق دهد.

من همچون سایه‌ای به دنبال آن حضرت حرکت میکردم و او هر روز نکته‌ی تازه‌ای از اخلاق نیک را برای من آشکار میساخت و مرا فرمان میداد که به او اقتدا کنم، وی مدتی از سال، مجاور کوه حراء میشد، تنها من او را مشاهده میکردم و کسی جز من او را نمیدید.»

نهج البلاغه (صیحی صالح)، خطبه‌ی ۱۹۲، ص ۳۰۰.

۲. سوید نقل میکند: در کوفه به خانه‌ی علی (علیه السلام) رفتم، کاسه‌ی ماست ترشیده‌ای برابرش بود که از شدت ترشی، من بوی آن را احساس میکردم، و قرص نان جوی در دست داشت که سبوسهای جو روی آن دیده میشد، حضرت آن نان را با سختی میشکست و گاهی هم از زانوی خود برای شکستن آن کمک میگرفت. فِضَه کنیز او ایستاده بود، من گفتم: آیا در مورد این پیرمرد از خدا نمیتوانید؟ مگر نمیتوانید آرد نانش را صاف کنید و سبوسش را جدا کنید؟ گفت: خوش نداریم مأمور باشیم و در عین حال خلاف دستور کار کنیم. از هنگامی که ما در خدمت و مصاحبت اویم از ما عهد گرفته است که آردی را برای او صاف نکنیم و نخاله‌اش را



### خوراک و لباس امام (علیه السلام)

امام صادق در مقام تعریف از امیرالمؤمنین حرف میزند. اولین جمله‌ای که فرمود، این بود: «والله ما أكل علی بن ابی طالب (علیه السلام) من الدنیا حراماً قطّ حتّی مضی لسبیله»؛ امیرالمؤمنین تا آخر عمر، یک لقمه‌ی حرام در دهان نگذاشت.

«ان كان لیقوت اهلہ بالزیت و الخلّ و العجوة»؛ غذای معمولی خانه‌ی امیرالمؤمنین اینها بود: زیتون، سرکه، خرما، متوسط و یا پایین؛ که حالا مثلاً در عرف جامع‌ه‌ی ما نان و ماست، یا نان و پنیر است. «وما كان لباسه الا کرایس»؛ لباس معمولیش کرباس بود. «اذا فضل شیء عن ید من کُمه دعا بالعلم فقضه»؛ اگر آستینش مقداری بلند بود، قیچی میخواست و آستین بلند را میبرید؛ یعنی حتّی به زیادی آستین برای خودش راضی نمیشد. (۶۲)

### ای دنیا غیر علی را بفریب!

این جملات از زبان امیرالمؤمنین، در فضای آفرینش و فضای زندگی انسان، همچنان پُرتنین است: «یا دنیا... غرّی غیری»<sup>۲</sup> ای جلوه‌های دنیا، ای

جدا نکنیم. سوید میگوید: علی (علیه السلام) نمیشنید که فضّه چه میگوید، به سوی او برگشت و فرمود: چه میگویی گفت: از او بیرس. امیرالمؤمنین به من فرمود: به او چه گفتی؟ گفتم: من به فضّه گفتم چه خوب بود آردش را صاف میکردید! علی (علیه السلام) گریست و فرمود: پدر و مادرم فدای آن کسی باد که هیچگاه سه روز پیاپی از نان گندم سیر نشد تا از دنیا رفت، و هرگز آردی را که او نانش را میخورد صاف نکردند! منظور علی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۱.

۱. إرشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۱؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۱۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۱.

۲. در ملاقاتی که ضرارین ضمره (یکی از یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) با معاویه داشت و معاویه اصرار کرد که از حالات امام علی (علیه السلام) برای وی تعریف نماید، ضرار چنین گفت: «فأشهد لقد رأته فی بعض مواقفه و قد أرخی اللیل سدوله و هو قائم فی محرابه قابض علی لحيته يتململ تمللم السليم و يبکی بکاء الحزين و يقول: یا دنیا یا دنیا إلیک عنی أ بی تعرّضت أم إلی تشوّقت لا حان حینک هیهات غرّی غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتک ثلاثاً لا رجعة فیها فعیسک قصیر و خطرک یسیر و أملك حقیر. آه من قلّة الزاد و طول الطریق و بعد السفر و عظیم المورد»؛ گواهی

زیباییهای پرجاذبه، ای هوسهایی که قویترین انسانها را به دام خود میکشید، بروید کس دیگری غیر علی را فریب بدهید؛ علی بزرگتر و بالاتر و قویتر از این حرفهاست. (۶۳)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رأس آن کشور پهناور عظیم، با آن قدرت و آن همه منابع ثروت در آن روزگار و در آن برهه از زمان، اندکی خودش را به دنیای انسان معمولی آلوده نمیکرد و میفرمود: «عزّی غیرِ» برو سراغ دیگران، ای دنیای رنگین! برو سراغ ضعیفها؛ که دست تو به مثل امیرالمؤمنینی نمیرسد، که نمیرسد! (۶۴)

### یاران نزدیک هم طاقت نداشتند

این چیز کمی نیست که یک نفر حاکم باشد و تمام از مَهی قدرت - بیت المال و شمشیر و نفوذ کلمه - در کف اقتدار او باشد، اما زندگی شخصی او آنچنان باشد که به یاران نزدیکش بگوید: شما نمیتوانید اینقدر سخت زندگی کنید: «الا وانکم لاتقدرون علی ذلک»<sup>۱</sup>. غذای او طوری باشد که راوی از

میدهم که او را در بعضی از مواضع عبادتش دیدم، به هنگامی که شب پرده‌ی تاریکی خود را فرو افکنده بود. او در محراب ایستاده، و محاسنش را در دست گرفته بود، همچون انسان مارگزیده به خود میپیچید و در تب و تاب بود. و همچون انسان محزون و غمگین میگریست و میگفت: «ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو! خود را به من عرضه میکنی؟ یا میخواهی مرا به شوق آوری؟ هرگز آن زمان که تو در من نفوذ کنی فرا نرسد! هیها! دور شو، دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم. من تو را سه طلاقه کرده‌ام که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه، موقعیت تو کم، و آرزوی تو پست است! آه از کمی زاد و توشه، و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مقصد». نهج البلاغه (صبحی صالح)، قصار ۷۷، ص ۴۸۰.

۱. در نامه‌ای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عثمان بن حنیف استاندار خویش در بصره فرستاد، در یکی از فرازهای آن چنین آمده است: «ألا و إنّ لکلّ مأموم إماماً یقتدی به و یستضیء بنور علمه ألا و إنّ إمامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرضیه ألا و إنّکم لاتقدرون علی ذلک و لکن أعیبونی بورع و اجتهاد و عفتّ و سداد»، «آگاه باش هر مأمومی امام و پیشوایی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانشش بهره گیرد، بدان امام شما از دنیایش به همین دو جامه‌ی کهنه و از غذاها به دو قرص نان اکتفا کرده است، آگاه باش شما توانایی آن را ندارید که چنین باشید! اما با ورع، تلاش، عفتّ، پاک‌ی و بیمودن راه صحیح مرا یاری دهید». نهج البلاغه (صبحی صالح)، نامه‌ی ۴۵.



اصحاب امیرالمؤمنین به قنبر- خادم آن حضرت- بگویند: چرا این نان جوین سخت خشک را به این پیرمرد میدهی؟ و قنبر در جواب بگوید: من این کار را نمیکنم، خود او میکند. اوست که این نان و یا آرد جو را در داخل کیسه‌ای میگذارد و در آن را میندود و گاهی هم مهر میکند که کسی باز نکند و آن را با شکر یا روغن یا قاتقی مخلوط نکند.<sup>۱</sup> «الاولان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه ومن طعمه بقرصیه»<sup>۲</sup>. این زندگی اوست. این را بیان کنید. (۶۵)

من از خود مرحوم علامه‌ی طباطبایی (رضوان‌الله تعالی علیه) شنیدم؛ نمیدانم این را در جایی هم نوشته‌اند، یا نه. ایشان میفرمود: امام که به ما میگوید به طرف من بیایید، مثل آن کسی است که در قلّه‌ی کوهی ایستاده و به مردمی که در دامنه هستند، میگوید به این طرف بیایید. این معنایش آن نیست که هر یک از این راهروان و کوهنوردان میتوانند به آن قلّه برسند. نه، میگوید راه این طرف است، باید این طرف بیایید، کسی پایین نرود، کسی طرف سقوط نرود. یعنی اگر میخواهید درست حرکت کنید، راه حرکت این طرفی است که من ایستاده‌ام.

امیرالمؤمنین میگوید زندگی به سمت زهد باید برود. امروز در جمهوری اسلامی، اگر ما احساس بکنیم که زندگی به سمت اشرافیگری میرود، بلاشک این انحراف است؛ برو برگرد ندارد. ما باید به سمت زهد حرکت کنیم. (۶۶)

### تعجب برانگیز است

قطب راوندی که از بزرگان علمای ما در قرن ششم است، درباره‌ی زهد امیرالمؤمنین میگوید: وقتی کسی سخن علی (علیه‌السلام) در باب زهد را نگاه بکند و نداند که این سخن از علی بن ابی طالب است- یعنی از کسی است که بر بخش عظیمی از دنیای آباد آن روز حکم میرانده و آن همه مسائل اجتماعی و سیاسی پیرامون او ریخته بوده است- «لا یشک انه کلام من لا شغل

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۰۱.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، نامه‌ی ۴۵.

له بغیر العبادۃ»؛ شک نمیکنند که این سخن، سخن کسی است که در زندگی هیچ کاری جز عبادت نداشته، «ولاحظْ له فی غیر الزَّهَّادۃ»؛ و هیچ کاری جز زهد انجام نمیداده است. این، زهد امیرالمؤمنین است. تمام ابعاد شخصیت او همینطور در اوج است. بعد میگوید: «وهذه من مناقبه العجیبة الّتی جمع بها بین الاضداد»؛ این منقبت شگفت‌آور و عجیبی است که جمع بین اضداد کرده است.<sup>۱</sup> (۶۷)

### زهددرمانی

برجسته‌ترین نقطه‌ای که در نهج‌البلاغه است، زهد است.<sup>۲</sup> امیرالمؤمنین آن روز که این زهد را فرمود، بعنوان علاج بیماری اساسی جامعه‌ی اسلامی فرمود و من مکرّر گفته‌ام امروز هم ما باید همان آیات زهد را بخوانیم. آن روز هم که امیرالمؤمنین میفرمود به شیرینیاها و لذّتهای دنیا جذب نشوید، کسانی بودند که این شیرینیاها و لذّتها، به دستشان نمیرسید. شاید اکثریت مردم آنطور بودند. امیرالمؤمنین به آن کسانی میگفت که فتوحات دنیای اسلام، سالهای گسترش امپراتوری و قدرت بین‌المللی اسلام، آنها را متمکن، ثروتمند و برخوردار از امتیازات کرده بود؛ حضرت به آنها هشدار میداد. این خطاب در مورد کسانی که مسؤولیتی دارند، شدیدتر و سنگینتر است. (۶۸)

### نهج‌البلاغه کتاب زهد

در نهج‌البلاغه بیشترین تأکید و تکیه بر زهد است. نهج‌البلاغه کتاب جنگ است، کتاب صلح است، کتاب دنیا است، کتاب سیاست است، و کتاب همه‌ی شیوه‌ها و فنون زندگی انسان است، اما هر جای این کتاب را باز کنید ببینید از زهد صحبت کرده، تا آنجا که میتوان گفت که موضوع

۱. الخرائج و الجرائح (قطب‌الدین راوندی، وفات ۵۷۳)، ج ۲، ص ۵۴۲.

۲. برای نمونه میتوانید به نهج‌البلاغه خطبه‌های ۲۳، ۲۸، ۵۲، ۸۱، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۷۶، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۳۰، و نامه‌ی ۲۷، و حکمت ۲۸، ۳۹۱، ۴۳۹، مراجعه فرمایید.

این کتاب فقط زهد است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در شرایطی قرار گرفته بود که مجبور بود با این فشار شدید انسانها را از دنیاطلبی و مجذوب شدن به زخارف دنیوی بازدارد. در یکی از خطبه‌ها امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) میفرماید: پیامبر خدا گرسنه و فقیر از دنیا رفت، در حالی از دنیا رفت که هیچ چیز نداشت! آیا دنیایی که مبعوض پیامبر بوده است، خداوند برای ما خوش میدارد؟ اگر در ما نباشد مگر همین نکته که دنیایی که مبعوض پیامبر بود محبوب ما شده است، همین کافی است که ما مبعوض خدا گردیم. اگر در ما نباشد مگر همین که چیزی را که خدا و پیامبر، کوچک و حقیر دانستند، ما آن را بزرگ می‌شماریم، همین کافی است که ما از خدا و پیامبر دور باشیم.<sup>۱</sup>

کلام امیرالمؤمنین چقدر هشداردهنده است، و ما چقدر باید مواظب خود باشیم تا جامعه‌ی اسلامی اسیر دنیاطلبی نشود، و محور همه‌ی ارزشها مادیات و تجملات دنیوی نگردد. (۶۹)

### زهد زمامداران

زهد حاکمان و زمامداران با زهد افراد معمولی تفاوت دارد، زهدی که از زمامداران خواسته شده است سخت‌تر از زهدی است که از افراد عادی خواسته میشود.

وقتی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در بصره به خانه‌ی بزرگ و وسیع علاء بن زیاد حارثی رفت، به او فرمود: برای چه این خانه‌ی بزرگ را درست کرده‌ای؟ در قیامت به این خانه احتیاج بیشتری خواهی داشت، البته حالا که درست کرده‌ای پس سعی کن از این خانه برای خدا استفاده نمایی، و از بندگان خدا در آن پذیرایی کنی.<sup>۲</sup>

۱. متن خطبه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): پیوست «۱۲».

۲. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در «بصره» به عبادت «علاء ابن زیاد حارثی» که از یارانش بود رفت و چون چشمش به خانه‌ی وسیع او افتاد فرمود: «ما کنت تصنع بسعة هذه الدار فی الدنیا و أنت إليها

علاء از دست برادرش به امام (علیه السلام) گلابه کرد که خودش را به رنج و شکنجه انداخته است، عبایی بر دوش گرفته و در گوشه‌ای نشسته است، نه با کسی معاشرت میکند و نه غذایی میخورد و در حال ریاضت کشیدن است.

حضرت او را خواستند و برخوردی به مراتب تندتر از برخورد قبلی که با برادرش داشتند، با او نمودند، یعنی به برادری که خانه‌ی وسیعی فراهم کرده بود گفتند: مواظب باش این خانه در خدمت آخرت تو قرار گیرد، اما به برادری که زندگی را رها کرده بود و به خیال خود مشغول ریاضت کشیدن شده بود فرمودند:

«یا عدیّ نفسه!» ای دشمن حقیر خود، شیطان بر تو مسلط شده و از این راه تو را فریب داده است! این چه وضعی است که درست کرده‌ای؟ برو مشغول زندگی معمولی خود باش.

او در پاسخ به حضرت اعتراض کرد که یا امیرالمؤمنین، تو این حرفها را به من میزنی، اما زندگی خود تو به مراتب پایینتر از زندگی من میباشد! حضرت فرمود:

«ویحک إلیّ لست کانت»؛ جان من، من مثل تو نیستم، تو خود را با من

فی الآخرة کنت أحوج؟ و بلی إن شئت بلغت بها الآخرة تقری فیها الضیف و تصل فیها الرّحم و تطلع منها الحقوق مطالعها فإذا أنت قد بلغت بها الآخرة»؛ «این خانه با این وسعت را در این دنیا برای چه میخواهی با اینکه در آخرت به آن نیازمندتری؟ آری مگر اینکه بخواهی به این وسیله به آخرت برسی یعنی مهمان کنی (و مهمانان در آن را گرمی داری)، صله‌ی رحم نمایی و بدین وسیله حقوق (لازم خود را) اظهار کرده به مورد خود قرار دهی که در این صورت با این خانه به آخرت نایل شده‌ای». نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۲۰۹، ص ۳۲۵.

۱. «یا عدیّ نفسه لقد استهام بک الخبیث أ ما رحمت أهلک و ولدک أ ترى الله أحلّ لک الطّیبات و هو یکره أن تأخذها أنت أهون علی الله من ذلك»؛ ای دشمن جان خود! شیطان در تو راه یافته و هدف تیر او قرار گرفته‌ای! آیا به خانواده و فرزندان رحم نمیکنی؟ تو خیال میکنی خداوند (به ظاهر) طیبیات را بر تو حلال کرده، اما (در واقع) دوست ندارد که از آنها استفاده کنی؟ تو در پشگاه خداوند بی‌ارزشتر از آنی که بدینگونه با تو رفتار کند. نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه‌ی ۲۰۹، ص ۳۲۵.

قیاس نکن.

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدُرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضِعْفَةِ النَّاسِ»؛ خدای متعال بر پیشوایان عدل واجب کرده است که زندگی خود را با مردم ضعیف همراه و هماهنگ کنند.

«کیلا یتبغ بالفقره فقره»؛ تا آدمهایی که در جامعه در وضع پایبندی قرار دارند با مشاهده‌ی زمامدارشان بتوانند بر فقر و ناداری تحمل کنند.<sup>۱</sup> (۷۰)

### درس عملی زهد

حضرت یک وقت کسی را که میخواست احتمالاً بعنوان فرماندار به شهری بفرستد، به او گفت: فردا بعد از نماز ظهر پیش من بیا. حالا هم تقریباً معمول است که اگر میخواهند فرماندار یا استانداری را به جایی بفرستند، آن حاکم یا آن مسؤول، او را میخواهد و اگر سفارشات دارد، به او توصیه میکند. آن شخص نقل میکند که فردا بعد از نماز ظهر، به همان جایی رفتم که امیرالمؤمنین می‌نشستند؛ یعنی دکه‌ای که حضرت برای این کار در کوفه معین کرده بودند. دیدم که در مقابل امیرالمؤمنین، یک کاسه‌ی خالی و یک کوزه‌ی آب هست. یک خرده که گذشت، به خدمتکارش اشاره کرد و فرمود که آن بسته‌ی من را بیاور. گفت دیدم بسته‌ی سربه‌مهری را آوردند. این کیسه مهر و موم شده بود، تا کسی نتواند آن را باز کند. این شخص میگوید با خودم فکر کردم که حضرت من را امین دانسته و میخواهد گوهر گرانهایی را به من نشان بدهد، یا به من امانتی را بسپرد، یا چیزی درباره‌ی آن بگوید. میگوید حضرت مهر را شکست و در کیسه را باز کرد. دیدم در این کیسه، سویق- آرد الک‌نکرده و نخاله‌دار- وجود دارد. بعد حضرت دست کرد، یک مشت از این آردها را درآورد، داخل کاسه ریخت، یک خرده هم آب از کوزه روی آن ریخت، اینها را به هم زد و بعنوان نهار

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه‌ی ۲۰۹، ص ۳۲۵.



خورد؛ یک مقدارش را هم به من داد و گفت بخور. میگفت من حیرتزده شدم، گفتم: یا امیرالمؤمنین! شما این کار را میکنید؟! این عراق با این همه نعمت در اختیار شماست، این همه گندم و جو وجود دارد؛ این کارها برای چیست؟! شما چرا اینطوری در این کیسه را میبینید؟! حضرت فرمود: «والله ما اهتم عليه بخلا به»؛ سوگند به خدا، من که در این کیسه را مهر کردم، بخاطر بخل نیست که حیفم می آید از این آرد الکنکرده کسی بخورد. «ولکنی ابتاع قدرا ما کیفی»؛ من به قدر حاجت شخصی خودم، از این آردها- که پست ترین آرد است؛ آرد الکنکرده- میخرم. «فاخاف ان ينقص فيوضع فيه من غيره»؛ میترسم که این کیسه را کسی باز کند و از غیر از آن آردی که خود من خریده ام، چیزی داخل این کیسه بریزد. «وانا اكره ان ادخل بطني الا طيبا»؛ و من خوش ندارم که در شکم خود غذایی وارد کنم که طیب و پاکیزه نباشد. میخواهم غذای پاکیزه بخورم؛ غذایی که از پول خودم و مال خودم است و مال کسی در آن نیست.

امیرالمؤمنین با کار خود میخواهد به این فرماندار درس بدهد. ببینید، این فرماندار را به اینجا کشانده، برای اینکه همین منظره را به او نشان بدهد، برای اینکه همین حرف را به او بزند؛ و الا میشد در مسجد هم به فرماندار توصیه کند و بگوید برو؛ اما کشانده او را به اینجا آورده، برای اینکه به او بفهماند تو که داری میروی و بر شهری مسلط خواهی شد و یک عده مردم در اختیار تو قرار دارند- مالیات آنها، پول آنها، جان آنها، مال آنها، عرض آنها- مواظب باش که این قدرت، قدرت مطلقه نیست و تو بعنوان حاکم، مطلق العنان و افسارگسیخته نیستی؛ حواست جمع باشد، بفهم که چه کار داری میکنی. بعد فرمودند: «فاياك وتناول ما لم تعلم حلة»؛ مبادا چیزی که حلال بودن آن را نمیدانی، تناول کنی؛ بخوری یا بگیری. تناول، فقط خوردن نیست؛ او را در اختیار نگیر، مگر یقین کنی که حلال است.<sup>۱</sup> (۷۱)

۱. کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۷۵؛ کشف الیقین، ص ۸۸.

## طلا و نقره‌ای باقی نگذاشت

امام حسن (علیه‌السلام) در پایان این خطبه‌ی شریفه<sup>۱</sup> میفرماید: «والله ماترک بیضاء ولا حمراء إلا سبعمائة درهم»<sup>۲</sup> از طلا و نقره‌ی عالم، علی هیچ از خود باقی نگذاشت، مگر هفتصد درهم. هفتصد درهم مبلغ بسیار ناچیزی است که همین مبلغ ناچیز هم در زندگی علی اندوخته به حساب نمی‌آید، زیرا علی آن را برای روز مبادا نیاندوخته بود؛ خرج لازمی داشت و پول علی کفاف نمی‌داد، مجبور بود حقوق خودش را از بیت‌المال مقداری کنار بگذارد و بر خودش زحمت و رنج را تحمیل کند تا بتواند این خلاء را در زندگی پر کند.

مال دنیا فریب دهنده است و جمع مال دنیا وسوسه‌انگیز... امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) این خصلت را از بیخ و بن از وجود خود برکنده است: «ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون»<sup>۳</sup> لذا در زندگی علی میراثی باقی نیست. علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) هیچ از این مال دنیا برای خود باقی نگذاشته است... [راه علی (علیه‌السلام)] زهد در دنیا، بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی به جلوه‌ها و زیورها و مادیگریها [است]. برادران و خواهران! این راه ما است و این موعظه‌ای است که امیرالمؤمنین با عمل خودش به ما داده است و ما را به آن فرا خوانده است. (۷۲)

- 
۱. خطبه‌ای که امام حسن (علیه‌السلام) در روز شهادت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در وصف امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) ایراد فرمودند.
  ۲. کافی، ج ۱، ص ۴۵۷؛ أمالی صدوق، ص ۳۱۹؛ خصائص الائمه (علیهم‌السلام)، ص ۸۰؛ العمدة، ص ۱۳۹؛ کشف‌الغمة، ج ۱، ص ۵۴۷؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۱.
  ۳. سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۱۶ «کسانی که از بخل و حرص خویشان مضمون بمانند رستگارانند!»



## فصل پانزدهم

تسلیم در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله)



### سلم محض

خصوصیت بزرگ دیگر علی (علیه السلام) این است که در مقابل پیغمبر سلم محض است. آن وقتی که رسول خدا به او میگوید در مکه بمان، میماند؛<sup>۱</sup> آن وقتی که در جنگ تبوک به او میگوید در مدینه بمان، میماند؛<sup>۲</sup> آن وقتی که به او میگوید با عمرو بن عبود بجنگ و جانت را در خطر بیانداز، می اندازد. «لایسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون»؛<sup>۳</sup> در مقابل خدا و در مقابل پیامبر و در مقابل اسلام باید از علی این خصلت را آموخت: تسلیم محض بودن. ...تسلیم در مقابل رهبر «فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموا فی ما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً من ما قضیت ویسأوا تسلیماً»؛<sup>۴</sup> این شرط ایمان است. در مقابل پیغمبر باید همه‌ی اختلافها را آنچنان مطرح کرد که هنگامی که او «لا» و «نعم» گفت، بی دغدغه پذیرفت و نه فقط در عمل پذیرفت، بلکه با

۱. اشاره به جریان لیلۃ المبیت و خوابیدن امام (علیه السلام) در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است: پیوست «۵».

۲. توضیحی پیرامون جنگ تبوک و دلایل شرکت نکردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن جنگ: پیوست «۱۳».

۳. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۷.

۴. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۵ «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.»

جان و دل پذیرفت. [این] تسلیم امیرالمؤمنین در مقابل پیغمبر [است] ... آن وقتی که به او می‌گویند آنچنان در میدان جنگ حرکت کن، بدون ذره‌ای تردید عمل میکند. آن وقتی که پیغمبر در حدیبیه صلح میکند تسلیم صلح پیغمبر است. آن وقتی که می‌جنگد در بدر، تسلیم جنگ پیغمبر است.<sup>۱</sup> (۷۳)

### بازوی توانای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌و آله‌وسلم)

امام حسن (علیه‌السلام) در توصیف امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) اینچنین می‌فرماید: «ولقد کان رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) يعطيه الزاوية»؛ پیغمبر، پرچم به او می‌سپرد.<sup>۲</sup> این به نظر من و آنچنانی که من می‌فهمم یک تعبیر سمبلیک است. پیغمبر اکرم به خیلها پرچم میداد و پیغمبر اکرم خیلی‌ها را به میدان جنگ می‌فرستاد و خیلها بودند که میرفتند و تا فتح نمی‌کردند برنمیگشتند اما این‌جا امام حسن آن‌طوری که من احساس می‌کنم چیز دیگری را می‌خواهد بیان کند. امام حسن می‌خواهد بگوید امیرالمؤمنین بازوی توانای پیغمبر بود، تسلیم محض پیغمبر بود. این بازوی شما تا وقتی بازوی شما است که از شما فرمان میبرد، در مقابل مغز شما و فرمان مغزتان تسلیم است و علی به معنای واقعی کلمه بازوی پیغمبر بود. این‌جا را بکوب، این‌جا را بنواز، با فلانی دوست شو و به سوی فلانی به دشمنی تهدیدکنان برافراشته شو؛ تسلیم محض و مطلق.<sup>۳</sup> (۷۴)

۱. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: «ولقد علم المستحفظون من أصحاب محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) أنّی لم أردّ علی الله و لا علی رسوله ساعة قطّ و لقد واسيته بنفسی فی المواطن التي تنکص فيها الأبطال و تتأخر فيها الأقدام نجدةً أكرمني الله بها»؛ «صحاب و باران محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که حافظان و نگهداران اسرار او هستند، بخوبی میدانند که من حتی یک لحظه به مخالفت با خدا و پیامبر برخاسته‌ام، بلکه با در کف گذاشتن جان خود، در صحنه‌های نبردی که شجاعان قدمهایشان می‌لرزید و پشت کرده و فرار میکردند، با حضرتش مواسات کردم، و این شجاعتی است که خداوند مرا به آن اکرام فرموده است.» نهج البلاغه (صیحی صالح)، خطبه‌ی ۱۹۷، ص ۳۱۱.
۲. کافی، ج ۱، ص ۴۵۷؛ أمالی صدوق، ص ۳۱۹؛ بشارة المصطفی، ص ۲۳۷؛ خصائص الأئمة (علیهم‌السلام)، ص ۸۰؛ العمدة، ص ۱۳۹؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۰۱.
۳. کلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است: «ولقد کنا مع رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقتل أباءنا و أبناءنا

و إخواننا و أعمامنا، ما يزيدنا ذلك إلا إيماناً و تسليماً و مضيئاً على اللقم و صبراً على مفضض الألم و جدّاً في جهاد العدو. و لقد كان الرجل منا و الآخر من عدونا، يتصاولان تصاول الفحلين، يتخالسان أنفسهما، أيهما يسقى صاحبه كأس المنون؟ فمرة لنا من عدونا و مرة لعدونا منا. فلما رأى الله صدقنا أنزل بعدونا الكبت و أنزل علينا النصر، حتى استقر الإسلام ملقباً جرانه، و متبوئاً أوطانه؛ «در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنچنان مخلصانه میجنگیدیم و برای پیشبرد حق از هیچ چیز باک نداشتیم که حتی حاضر بودیم پدران و فرزندان و برادران و عموهای خویش را در این راه به قتل رسانیم.

این پیکار بر تسلیم و ایمان ما می افزود و ما را در جاده‌ی وسیع حق و صبر و بردباری در برابر ناراحتیها و جهاد و کوشش پیگیر با دشمن ثابت قدمتر میساخت، گاهی یک نفر از ما و دیگری از دشمنان ما، همانند دو قهرمان با یکدیگر نبرد میکردند، هر کدام میخواست کار دیگری را تمام کند و جام مرگ را به وی بنوشاند، گاهی ما بر دشمن پیروز میشدیم، و زمانی دشمن بر ما. اما هنگامی که خداوند راستی و اخلاص ما را دید خواری و ذلت را به دشمنان ما نازل کرد و نصرت و پیروزی را به ما عنایت فرمود، تا آنجا که اسلام بر زمینها گسترده شد و سرزمین پهناوری برای خویش برگزید». نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۵۶، ص ۹۱.







فصل شانزدهم ————— ❁

امیر المؤمنین (علیه السلام) و انتخاب سخت ترینها



### امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیشگام در تمامی عرصه‌ها

شما زندگی امیرالمؤمنین را اگر نگاه کنید می‌بینید در این زندگی ۶۳ ساله یک لحظه‌ی راحت و آسایش، از آغاز تحمّل تکلیف الهی وجود ندارد.<sup>۱</sup> اوّل که پیغمبر فریاد وحی را بلند کرد، این نوجوان پاسخ داد. از لحظه‌ی اوّل دعوت، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مثل یک سرباز شجاع، مثل یک انسان کامل، مثل یک کسی که رسالت و مسئولیت را درک میکند، رسالت اسلام را از پیغمبر اکرم قبول کرد و پذیرفت و بنا کرد کار کردن، تلاش کردن، فعالیت کردن؛ ایمانی همراه با عمل. سیزده سالی که پیغمبر در مکه‌ی معظمه با انواع اذیاءها و موذیگری‌ها و رذالتهای کفار و دشمنان روبه‌رو بود، امیرالمؤمنین نقش یک سرباز فداکار را در تمام این سیزده سال ایفا کرد؛<sup>۲</sup> یک لحظه امیرالمؤمنین فراغت نداشت. آن وقتی که لازم بود

۱. امام باقر (علیه السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل میکند که فرمود: «ما رأیت منذ بعث الله محمداً (صلی الله علیه وآله) رخاء، لقد أخافتنی قریش صغیراً و أنصبتنی کبیراً، حتی قبض الله رسوله فکانت الطامّة الکبری»؛ «از هنگامی که خداوند محمداً (صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برانگیخت راحتی و آسایش ندیدم. قریش از همان هنگام که کوچک بودم مرا بیم میدادند، و چون بزرگ شدم با من دشمنی کردند، تا آنکه خداوند رسول خویش را قبض روح نمود، و آن رویدادی سخت و بزرگ بود.» شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۶۲۵.

۲. فرازی از کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که فرمود: «و ايم الله لقد كنت من ساقئها حتى تولت بحدافيرها و استوسقت في قيادها، ما ضعفت و لا جبنت و لا خنت و لا وهنت»؛ به خدا سوگند

نومسلمان‌ها را جذب کنند و برایشان قرآن بخوانند؛ آن وقتی که لازم بود دشمنان قلدر و زورگو را بترسانند و در مقابل حرکات آنها با شجاعت و با جلالت عکس‌العمل نشان بدهند؛ آن وقتی که لازم بود مورد مشورت پیغمبر قرار بگیرند و نظر خودشان را به او بگویند؛ آن وقتی که لازم بود در کنار دست پیغمبر بایستند و به او کمک کنند و او را تنها در میدانها نگذارند؛<sup>۱</sup> آن وقتی که لازم بود در شعب ابی‌طالب، سه سال روزگار، آن جمع مهاجر گرسنه‌ی تهیدست را پذیرایی کنند و به آنها دلگرمی بدهند؛<sup>۲</sup> آن وقتی که لازم بود زنها و کودکان و سیاهان و عقب‌افتاده‌هایی را که دعوت اسلام را فهمیده بودند، دل‌گرم کنند و آنها را در این دایره نگه دارند و دیگران را تشویق کنند؛ و بالاخره آن وقتی که لازم بود برای نجات جان پیغمبر در رختخواب پیغمبر بخوابد؛ در تمام این میدانها امیرالمؤمنین پیش قدم بود. پیش قدمی مهم است؛ خیلی‌ها کار را انجام میدهند اما بعد از وقت خودش که ارزشی ندارد؛ خیلی‌ها کار را انجام میدهند، ندا را

---

من به دنبال یاران پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) بودم و آنها را به پیشروی و میداشتم، تا باطل بکلی عقب‌نشینی کرد، و همه تحت رهبری آن حضرت درآمدند. در این راه هرگز ناتوان نشدم و ترس مرا احاطه نکرد و خیانت نمودم، و سستی در من راه نیافت. نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۰۴، ص ۵۰.

۱. شیخ مفید در ارشاد نقل میکند: هنگامی که در جنگ احد مردم رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) را تنها گذاشته و پا به فرار گذاشتند، آن حضرت به امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) که با تمام وجود می‌جنگید فرمود: چرا تو با مردم همراه نشدی و همانند آنان میدان جنگ را ترک نکردی؟ امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) عرضه داشت: «أذهب و أدعک یا رسول الله؟! و الله لا برحت حتی أقتل أو ینجز الله لک ما وعدک من النصر»؛ ای رسول خدا! چگونه میتوانم از میدان خارج شوم و شما را تنها رها کنم؟ به خدا سوگند دست از مقاومت برنمی‌دارم تا اینکه کشته شوم و یا تحقق وعده‌ی نصرت الهی را که به تو داده شده است مشاهده نمایم.

رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیز در پاسخ فرمودند: «أبشر یا علی فإن الله منجز وعده و لن ینالوا منا مثلها أبدا»؛ ای علی! بر تو بشارت باد، که خداوند وعده خویش را قطعی ساخته است، و دشمن پس از این جنگ دیگر فتح و غلبه‌ای بر ما نخواهد داشت. الإرشاد، ج ۱، ص ۸۹؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۸۷.

۲. توضیحی پیرامون شعب ابی‌طالب و نقش امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) در آن دوران: پیوست «۱۴».

اجابت میکنند اما دیر؛ ارزش دارد اما نه آنچنان ارزشی که انسانها را به شگفتی وادار کند. بعضی‌ها هم همیشه پیشاپیش صفوف حرکت میکنند؛ پیش‌قراولان، پیشتازان، «السابقون السابقون»<sup>۱</sup> که قرآن از آنها با آن عظمت یاد میکند؛ امیرالمؤمنین جزو اینها است، جزو پیش‌قدم‌ها است، جزو اولین کسانی بود که لَبَّیک را میگفت.<sup>۲</sup> (۷۵)

### پرخطرترین کارها بر دوش امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)

سخت‌ترین کارها همیشه بر دوش امیرالمؤمنین بود، پرخطرترینش را همیشه آن بزرگوار قبول میکرد.<sup>۳</sup> همه‌ی آن جاهایی که دیگران عقب

۱. سوره‌ی واقعه، آیات ۱۰ و ۱۱ «و سبقت‌گیرندگان پیشروانند \* آنان مَقْرَبان هستند».

۲. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در سخنان خویش به‌طور مکرر بر پیشگام بودنش در ایمان به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و لبیک به دعوت وی تأکید نموده است از جمله: «دعا صغیر بنی عبدالمطلب و کبیرهم إلی شهادة أن لا إله إلا الله و أنه رسول الله، فامتنعوا من ذلك و أنكروه علیه و هجروه و نابذوه و اعتزلوه و اجتنبوه، و سائر الناس مقصین له و مخالفین علیه قد استعظمو ما أوردہ علیهم ممّا لم تحتمله قلوبهم و تدرکه عقولهم. فأجبت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و حدی إلی ما دعا إلیه مسرعاً مطیعاً موقناً لم یتخالجنی فی ذلک شک، فمکننا بذلک ثلاث حجج و ما علی وجه الأرض خلق یصلی أو یشهد لرسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بما آتاه الله غیری و غیر ابنة خویلد (رحمها الله) و قد فعل»؛ «رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جمیع خاندان عبدالمطلب را به توحید و پذیرش رسالت خود دعوت نمود، و این دعوت را با کوچک و بزرگ آنان در میان گذاشت، اما همه‌ی آنان از این دعوت روی گرداندند و به انکار آن پرداختند، و به این انکار بسنده نکردند و رو در روی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) ایستادند و به مقابله‌ی جدی با ایشان پرداختند، رفت و آمد خود را قطع کردند و از او دوری جستند، و تمام معاشرتهای خود را با او ترک نمودند، خاندان عبدالمطلب که با پیامبر اینگونه رفتار نمودند، گروههای دیگر مردم نیز در مقام مخالفت با ایشان برآمدند، و چون تاب تحمل دعوت او را نداشتند و اندیشه‌ی خود را به کار نمیگرفتند تا حقیقت پیام ایشان را درک کنند، پذیرش این دعوت را بر خود سنگین دیدند و از آن سر باز زدند.

اما در چنین شرایطی، من به تنهایی اما با شتاب و شور و شوق دعوت او را اجابت کردم و اطاعت ایشان را پذیرفتم، و چنان به حقیقت وی یقین پیدا کردم که هیچ شک و تردیدی در دل من راه نیافت. سه سال با پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و خدیجه که او نیز دعوت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را با جان و دل پذیرفته بود، همراه بودم و با هم نماز میخواندیم، در حالی که در روی زمین غیر از ما سه نفر کس دیگری نماز نمیخواند». خصال صدوق، ج ۲، ص ۳۶۶؛ اختصاص مفید، ص ۱۶۵.

۳. کلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در خطبه‌ی قاصعه است که فرمود: «أنا وضعت فی الصغر بکلک

میکشیدند این حضرت، جلو بود، آن جایی که اسم و رسم و نان و آب بود و علاقمند و داوطلب داشت امیرالمؤمنین جلو نمی‌رفت، آن جایی که خطر داشت که قهرمانها و پهلوانها هم وقتی برایشان مطرح می‌شد «کأن علی رؤسهم الطیر»<sup>۱</sup> سرها را پایین می‌انداختند که چشمشان به چشم پیغمبر نیفتد که نبدا پیغمبر بگوید: هان فلانی شما چه طور؟ می‌روی؟ تمام این جور جاها به عهده کی بود؟ امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام).<sup>۲</sup> (۷۶)

### انتخاب سخت‌ترینها

امام صادق فرمود: «وما عرض له امران قط هما لله رضی الاخذ بأشدهما علیه فی دینه»؛ یعنی هر وقت دو کار و دو انتخاب در مقابل امیرالمؤمنین قرار میگرفت که هر دو مورد رضای خدا بود - نه اینکه یکی حرام، یکی حلال باشد؛ نه. هر دو حلال باشد؛ مثلاً هر دو عبادت باشد - علی آن یکی را که برای بدن او سخت‌تر بود، آن را انتخاب میکرد؛ اگر دو غذای حلال بود، آن پست‌تر را انتخاب میکرد؛ اگر دو لباس جایز بود، آن پست‌تر را انتخاب میکرد؛ اگر دو کار جایز بود، آن سخت‌تر را برمیگزید...<sup>۳</sup> «وما نزلت برسول الله (صلی الله علیه وآله) نازلة قط الا دعاه فقد مه ثقة به»؛ هر وقت مسئله‌ی مهمی برای پیامبر پیش می‌آمد، پیامبر او را صدا میکرد و جلو می‌انداخت؛ بخاطر اینکه به او اعتماد داشت و میدانست که اولاً خوب عمل میکند؛ ثانیاً از کار سخت سرپیچی ندارد؛ ثالثاً آماده‌ی مجاهدت در راه خداست. مثلاً در «ليلة المبيت» - آن شبی که پیامبر مخفیانه از مکه به مدینه آمد - یک نفر باید

العرب و کسرت نواجم قرون ربیعة و مضر»؛ «من در دوران نوجوانی، بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم، و شاخه‌های بلند درخت قبیله‌ی ربیعه و مضر را درهم شکستم». نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۹۲، ص ۲۹۹.

۱. مغازی، ج ۲، ص ۴۸.

۲. اشاره به جنگ خندق و رویارویی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) با عمرو بن عبدود است.

۳. فرازی از نامه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) به عثمان بن حنیف پیرامون انتخاب سخت‌ترینها: پیوست «۱۵».

آنجا در آن رختخواب میخوابید. پیامبر علی را جلو انداخت. در جنگها، امیرالمؤمنین را جلو میفرستاد. در کارهای مهم- هر مسئله‌ی اساسی و مهمی که پیش می‌آمد- علی را جلو می‌انداخت: «ثقة به»؛ چون اطمینان داشت و میدانست که او برنمیگردد؛ نمی‌لرزد و خوب عمل خواهد کرد.<sup>۱</sup>

... بعد فرمود: «وما اطاق احدٌ عمل رسول الله (صلى الله عليه وآله) من هذه الامة غيره»؛ هیچ‌کس از این امت طاعت این را نداشت که مثل پیامبر عمل کند، مگر او. او بود که مثل پیامبر در همه جا میرفت. هیچ‌کس دیگر نمیتوانست به دنبال پیامبر و یا جای پای آن حضرت حرکت کند.<sup>۲</sup> (۷۷)

### یکپارچه زخم در اُحد

از انس بن مالک نقل شده است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را با شصت و چند جراحت، به پشت خطّ مقدّم جبهه آوردند. -ظاهراً در جنگ احد بوده است. شصت و چند جراحت برداشتن در جنگ، شوخی نیست- پیغمبر،

۱. کلامی از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است که میفرمود: «وقد علموا يقيناً أنه لم يكن فيهم أحد يقوم مقامى، ولا يبارز الأبطال، ويفتح الحصون غيرى، ولا نزلت بالنبي (صلى الله عليه وآله) شديدة قطّ، ولا كرهه أمر ولا ضيق، ولا مستصعب من الأمر إلا قال: أين أخى على، أين سيفى، أين رمحى، أين المفرج غمى عن وجهى؟ فيقدمنى، فأتقدم فأدبىه بنفسى، و يكشف الله بىدى الكرب عن وجهه، و لله عزّ و جلّ و لرسوله بذلك المنّ و الطول حيث خصنى لذلك، و وقفتى له»؛ «اصحاب و یاران رسول خدا (صلى الله عليه وآله) به‌طور یقین میدانند که در میان آنان کسی موقعیت خاص مرا نداشته است، و هیچ‌کدام نمیتوانند ادعا کنند که همانند من با پهلوانان و قهرمانان بزرگ مبارزه کرده و قلعه‌ها و دژهای دشمن را گشوده‌اند. برای رسول خدا (صلى الله عليه وآله) هرگاه مشکل بزرگ و صحنه‌ی دشوار و فضای تنگ و امر سختی پیش می‌آمد بلافاصله میفرمود: برادر من علی کجاست؟ او که شمشیر و نیزه‌ی من میباشد کجاست؟ او که غبار غم و اندوه را از رخسار من میزداید کجاست؟ آری رسول خدا (صلى الله عليه وآله) مرا در چنین مواردی پیش میفرستاد، من نیز با کمال اشتیاق استقبال میکردم و برای فداکاری پیشقدم میشدم و تمام تلاش خویش را برای جانفشانی در راه او به کار میبرد، و خداوند نیز بلا و گرفتاری را به دست من از وجود نازنین رسولش برطرف مینمود. و البته همه‌ی این امور لطف خاص خداوند و رسول مکرمش در حق من بود که چنین توفیقی را نصیب من میفرمود». بهج الصباغة، ج ۲، ص ۳۸۷.

۲. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۱؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۸۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۹۱.



امّ سلیم و امّ عطیه را که دو زن جراح یا پرستار بودند، مأمور کرد که به آن بزرگوار برسند و ایشان را تداوی کنند. آنها گفتند که این پیکر، با این وضع که ما میبینیم، خائفیم بر او. یعنی احتمال دارد که قابل مداوا نباشد. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنین، می آمدند و از آن بزرگوار عیادت میکردند و میرفتند. راوی- انس بن مالک- میگوید: «وهو قرحه واحق»؛ سر تا پایش کأنه یک جراحت بود. از سر تا پا، پر بود از جراحت! بعد پیغمبر با دستش روی جراحت را مسح میکرد و از طریق معجزه، جراحت امیر المؤمنین (علیه السلام) را بهبود میبخشید. پیغمبر مسح میکرد و جراحت، یکی یکی خوب میشد. یعنی به طریق عادی ممکن نبود.

ببینید چقدر حال آن حضرت، وخیم بوده است. این نکته‌ی مورد نظر من است: کسی که در جبهه، چنان فداکاری‌ای از خود نشان داده، چندین مرتبه با شمشیر خود، بلا را به ظاهر از جان پیغمبر دور کرده است و لشکر فراری شده را با مقاومت خود برگردانده- یعنی یک‌تنه، کار هزار نفر یا هزاران نفر را انجام داده است- آخر سر این همه جراحت برداشته است. مسلمانان دسته‌دسته به عیادتش می‌آیند و میروند. پیغمبر می‌آید و چنان محبتی در حقّ علی میکند. اینجا، برای امثال ما، لغزشگاهی است که غروری بر ایمان پیدا شود. اما ببینید امیر المؤمنین (علیه السلام) در برابر لطف پیغمبر، محبت مؤمنین و شفای جراحت- در نقطه‌ای که محل شدید لغزش و غرور برای خیلیها است- برخوردش چگونه است: «فقال علی (علیه السلام): الحمد لله الذی جعلنی لرافرو لمرأولی الدبر» نگفت: من ایستادگی کردم. گفت: خدا را شکر میکنم، زیرا کاری کرد تا من نگریم! خدا را شکر میکنم که کاری کرد تا پشت به دشمن نکنم!

این روحیه، روحیه‌ی برجسته‌ای است که باید از آن الهام بگیریم. اگر کار برجسته‌ای در خودمان سراغ داریم، خودمان را شکر نگوئیم. مگر ما که ایم و چه کاره هستیم؟! باید خدا را شکر بگوئیم. و آن وقت: «فشکرا لله



تعالی له ذلک فی موضعین من القرآن» در دو جای قرآن، خدای متعال از این عمل امیرالمؤمنین (علیه السلام) طبق این روایت شکرگزاری کرد. و هو قوله تعالی: «سیجزی الله الشاکرین، وسنجزی الشاکرین»<sup>۱</sup>. این، عمل امیرالمؤمنین (علیه السلام) فی مابین خود و خدایش بود. (۷۸)

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۹.



فصل هفدهم \_\_\_\_\_ ❁

تلاشگری و جهاد امیرالمؤمنین (علیه السلام)



### یک عمر تلاش و کوشش

شما یک روز بیکار در زندگی علی بن ابی طالب (علیه السلام) نمی بینید؛ دائماً کار، دائماً تلاش، دائماً عمل؛ آن هم به طور خالص برای خدا و در راه اسلام. تا وقتی در مکه بودند، سرباز فداکار و پاک باخته‌ی پیغمبر؛ آن وقتی که همه پیغمبر را رد کردند، او ایمان آورد؛ آن وقتی که همه او را تنها گذاشتند، او محکم دامان پیغمبر را چسبید؛ آن وقتی که دیگران جرئت اظهار همکاری و همراهی با پیامبر را نداشتند، او صریحاً و با صدای بلند نام پیامبر و آوازه‌ی اسلام را به همه جا پراکنده کرد؛ و آن وقتی که دیگران به فکر جان خود بودند، او به فکر جان پیغمبر بود و او بود که در بستر پیغمبر خوابید؛ و او بود که سه سال در شعب ابی طالب این بارهای نان و خرمایی را که از این گوشه و آن گوشه به دست می آمد، بر دوش گرفت و از این پیچ و خمهای کوه شعب بالا برد و فریاد و فغان کودکان گرسنه را فرو نشانده<sup>۱</sup> و او بود که بعد از هجرت پیغمبر چند روز با همه‌ی خطر و زحمت در مکه ماند - و انت تقضی دینی و تنجز علقی - قرضهای پیغمبر را ادا کرد، امانتهای پیغمبر را به صاحبانش رد کرد؛ [بعد] استوار و آزاد آخرین بقایای خانواده‌ی پیغمبر را با خود به مدینه آورد و وارد مدینه شد.<sup>۲</sup>

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۴؛ البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۸۶.

۲. یکی از ویژگیهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قبل از نبوت که زیارت عام و خاص بود امانتداری

از اولین جنگ پیغمبر - قبل از جنگ بدر- تا آخرین لحظاتی که پیغمبر با دشمنان می‌جنگید، امیرالمؤمنین یک لحظه شمشیر را بر زمین نگذاشت.<sup>۱</sup> علی نگفت من سیزده سال در دوران غربت اسلام جنگیدم حالا دیگر تازه‌واردها بچنگند؛ علی نگفت همه‌ی زحمات را تا حالا من بردوش گرفتم، حالا دیگر دیگران بکنند؛ علی نگفت نتیجه‌ی مجاهدتها و زحمتها و شکنجه‌هایی که من بردم چه شده است، چرا در حکومت اسلامی به مقام نرسیدم - آن حکومت، حکومت مقام نبود و حکومت اسلام حکومت مقام

آن بزرگوار بود تا آنجا که بعنوان امین نام گرفته بود و اهل مکه و بالاخص کسانی که برای زیارت خانه‌ی خدا می‌آمدند و اموالی داشتند که نگران حفظ آنها بودند در نزد آن حضرت به امانت می‌گذاشتند، این رویه بعد از نبوت نیز ادامه داشت و حتی کسانی که دین آن حضرت را نپذیرفته و به آئین اسلام نگروده بودند، به دلیل اعتمادی که به آن حضرت داشتند اموال گراقیمت خویش را نزد وی به امانت می‌سپردند، و به همین دلیل بود که یکی از سفارشات رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) به امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) هنگام ترک مکه و هجرت به مدینه بازگرداندن امانتهای مردم بود. علی(علیه‌السّلام) سه شبانه‌روز صبح و شام در مکه از صاحبان امانتها می‌خواست که بیایند و امانتهای خویش را تحویل بگیرند. وظیفه‌ی دیگر امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) انتقال خانواده‌ی رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و بنی‌هاشم و مسلمانانی که قصد هجرت داشتند را به مدینه بود تا از یکسو آنها را از خطر مشرکین مصون بدارد و هم در اولین فرصت آنها را به پیامبر ملحق نماید. امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) هر دو وظیفه را به نحو احسن به انجام رساند و بعد از سه روز به همراه خانواده‌ی خود و رسول‌خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و دیگر مسلمانان مهاجر عازم مدینه شد و در محله‌ی قبا نزدیکی مدینه به پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) که در انتظار آنها بود پیوست و همراه آن بزرگوار وارد شهر مدینه شد. البدایة والنّهایة، ج ۳، ۲۱۸ و امالی شیخ طوسی، ص ۴۶۸.

۱. یکی از بدیهیات تاریخ اسلام جهاد منحصر به فرد امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) در طول ده سال حکومت رسول اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) در مدینه میباشد، در تمامی جنگها (به استثناء جنگ تبوک) حضور فعال و مؤثر داشت، در هر کدام از مأموریتها که رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) حضور نداشت فرماندهی بر عهده‌ی علی بن ابی‌طالب(علیه‌السّلام) بود و در حضور پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) پرچم لشکر بر دوش مبارک امیرالمؤمنین(علیه‌السّلام) قرار داشت، نام پرآوازه‌ی علی بن ابی‌طالب(علیه‌السّلام) لرزه بر اندام دشمنان می‌انداخت و در عین حال قوت قلبی برای مسلمانان بود، موانع سخت و دشوار به دست توانای وی برطرف میشد و افتخارات بزرگ با همت والای او به ثبت میرسید، شمشیر علوی مایه‌ی عزت و سربلندی مسلمانان بود و شجاعت و پایداری او بقیه‌ی مسلمانان را نیز در خط مقدم مبارزه تثبیت مینمود.

نیست - همیشه کار کرد.

بعد از آنکه پیغمبر از دنیا رفت هر لحظه‌ای هر چه را که وظیفه‌ی خود میدانست با کمال اخلاص انجام داد. آن روزی که باید [شهادت دادن] فاطمه‌ی زهرا دختر پیامبر را در معرض دید مهاجر و انصار بگذارد گذاشت،<sup>۱</sup> آن روزی که باید به مسجد نرود نرفت،<sup>۲</sup> آن روزی که باید به مسجد برود رفت، آن روزی که خلفای راشدین مشورت او و نظر او را میخواستند، با اخلاص، با صدق، با صفا، نظر خود را در اختیار آنها گذاشت؛ در جنگ، در صلح، در سیاست، در علم، در دین، همه را راهنمایی کرد.<sup>۳</sup> آن روزی که باید به انسان‌سازی و فردسازی بپردازد پرداخت؛<sup>۴</sup> این‌که

۱. کلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است که فرمود: «فلما قبض رسول الله (صلى الله عليه وآله) مال الناس إلى أبي بكر فبايعوه و أنا مشغول برسول الله (صلى الله عليه وآله) بغسله و دفنه ثم شغلت بالقرآن فآليت يميناً بالقرآن أن لا أرتدى إلا للصلاة حتى أجمعه في كتاب ثم حملت فاطمة و أخذت بيد الحسن و الحسين (عليه‌السلام) فلم ندع أحداً من أهل بدر و أهل السابقة من المهاجرين و الأنصار إلا ناشدتهم الله و حقى و دعوتهم إلى نصرتي فلم يستجب من جميع الناس إلا أربعة رهط:» «هنگامی که رسول خدا (صلى الله عليه وآله) دار دنیا را وداع گفت، مردم به سوی ابوبکر تمایل پیدا کردند و با وی بیعت نمودند، در حالی که من مشغول تجهیز بدن مبارک پیامبر و غسل و دفن آن بزرگوار بودم! وظیفه دوّم من جمع‌آوری قرآن بود که قسم یاد کرده بودم تا قبل از هر کاری آن را به پایان برسانم. بعد از این کار دست حسن و حسین را گرفتم و به همراه فاطمه‌ی زهرا (علیها‌السلام) به در خانه‌ی یکایک اهل بدر و مهاجرین و انصار و کسانی که سابقه‌ای در اسلام داشتند رفتم و آنها را به خدا سوگند دادم که راضی به پایمال شدن حق من نگردند و آنان را به یاری خویش فرا خواندم، اما جز چهار تن کسی آماده‌ی یاری من نشد!»  
کتاب سلیم‌بن قیس، ص ۶۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۴۶۷.

۲. مقصود از نرفتن به مسجد هنگامی است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را برای بیعت با خلیفه‌ی اوّل به مسجد دعوت میکردند و ایشان قبول نمیکردند. شواهدالتنزیل، ج ۱، ص ۳۷؛ بحارالأنوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳.

۳. در کتاب نقش نگار ص ۶۲ به بعد پیرامون مشورت دادن امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به خلفا مطالب خوبی نقل شده است.

۴. بیشتر وقت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در دوران ۲۵ سال خلافت خلفا به امر انسان‌سازی سپری شد و محصول این دوره شخصیت‌هایی چون مالک اشتر، حجرین عدی، عمروبن حمق، اصعب‌بن نباته، رشید هجری، حبیب‌بن مظاهر، کمیل‌بن زیاد، محمدبن ابی‌بکر، میثم تمار، و صعصعة‌بن صوحان میباشند که هر کدام نقش ماندگاری در تاریخ اسلام ایفا کردند.





میگویند علی خانه‌نشین شد دروغ است، علی یک روز هم خانه‌نشین نشد، یک روز هم از فعالیت اجتماعی دست نکشید؛ علی یک روز هم با جامعه‌اش، با انقلابش، با امتش - که امت او بود چون امت پیغمبر بود - قهر نکرد. از کار کناره گرفتن، زود رنج بودن، دل نازک بودن، از حوادث و رویدادهای کوچک فوراً رنجیدن و زبان به داد و بیداد گشودن، از شأن علی پائین تر بود و علی دامانش به آن آلوده نشد، کار کرد. «لِیُسْقَهُ الْأَوَّلُونَ بِعَمَلٍ وَ لَا یَدْرُکُهُ الْآخِرُونَ»؛ تا روز قیامت هم هیچ کس در عمل، در تلاش، در فعالیت به پای علی نرسیده است و نمیرسد.<sup>۱</sup>

ای شیعه‌ی علی! و ای دوستانان علی - چه شیعه و چه سنی - ای برادران مسلمان در سراسر آفاق اسلامی! این امام امت اسلام، این فرزند بزرگ اسلام، این شاگرد بزرگ پیغمبر و این معلم بزرگ قرآن علی است که همه‌ی ما را به عمل و تلاش و مبارزه و مجاهده دعوت میکند؛ نه فقط با زبانش، بلکه هم با زبانش و هم با عملش.<sup>۲</sup> (۷۹)

### جهاد مخلصانه

این بزرگواری که سرتاپای زندگی اش جهاد مخلصانه است. شما نگاه کنید زندگی امیر المؤمنین (علیه السلام) را، از نوجوانی که مسلمان شد تا ۶۳ سالگی که به شهادت رسید؛ یک لحظه زندگی امیر المؤمنین (علیه السلام) فارغ

۱. این عبارت فرازی از خطبه‌ی امام حسن مجتبی (علیه السلام) میباشد که در سرگاه شهادت امیر المؤمنین (علیه السلام) ایراد شده است.

۲. از مواظب امیر المؤمنین (علیه السلام) است: «العمل العمل، ثمّ التّهایة التّهایة، و الاستقامة الاستقامة، ثمّ الصّبر الصّبر، و الورع الورع، إنّ لکم نهایة فانتھوا الی نهایتکم، و إنّ لکم علماً فانتھدوا بعلمکم، و إنّ لاسلام غایة فانتھوا الی غایته»؛ «شما را سفارش میکنم به عمل عمل، پس از آن توجه به پایان کار پایان کار، و استقامت استقامت، سپس صبر صبر، و پس از آن ورع ورع! برای شما پایان و عاقبتی تعیین شده خود را به آنجا برسانید، و پرچم و راهنمایی معین گردیده به وسیله‌ی آن هدایت شوید. و برای اسلام هدف و نتیجه‌ای در نظر گرفته شده، به آن برسید».

نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۷۶، ص ۲۵۲.

از تلاش، آن هم تلاش مخلصانه نیست. و به نظر من، ما دیگر شخصیتی در تاریخ اسلام با این همه تلاش نداریم. تا وقتی در مکه بودند یک جور؛ وقتی به مدینه آمدند، آن جنگها و آن غزوات و آن لشکرکشی‌ها و یک لحظه آسایش نداشتند، یک جور. شاید در طول این ده سالی که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در خدمت پیغمبر در مکه بودند، در ده‌ها جنگ شرکت کرد. هرگز اتفاق نیفتاد که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) چند ماه با زن و بچه‌ی خودش، با خانواده‌ی خودش، در شهر خودش، با آسایش زندگی کند؛ زندگی سخت، زندگی سربازی.

بعد از رحلت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، با رنجها و زحماتی که داشت، با آن تحمّل بزرگ یک‌جور. این دوران ۲۵ ساله‌ی زندگی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) - از رحلت پیغمبر تا رسیدن به خلافت - یکی از دورانهای پرماجرایی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است. و به نظر من این دوران، درست هم برای مردم تشریح نشده و واقعاً جا دارد کسانی بنشینند، منشها و روشهای امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را یاد بگیرند که درس است.

برخوردش در اول کار، برخوردش به صورت بیعت در مرحله‌ی بعد، برخورد مثبت در همه‌ی موارد تا آخر، برخورد انتقادی و معترضانه در طول این دوران ۲۵ ساله<sup>۲</sup>، حفظ شخصیت اسلام ناب واقعی در طول این مدت، محور حرکت‌های اصیل و عمیق فکری اسلامی بودن در تمام این مدت؛<sup>۳</sup> زندگی امیرالمؤمنین در این ۲۵ سال یک غوغایی است. (۸۰)

## حکومت توأم با جنگ

در دوران حکومت کمتر از پنج‌ساله‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) هم، جنگ

۱. در این زمینه به جلد سوم «حیة امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) عن لسانه»؛ محمد محمدیان، از انتشارات جامعه‌ی مدرسین قم، مراجعه شود.
۲. یکی از اعتراضهای امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به عثمان: پیوست «۱۶».
۳. تبیین احکام اسلام و تفسیر قرآن و تشریح سنت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و پاس‌گویی به برسشها از فعالیت‌های عمده‌ی امام (علیه‌السلام) در این دوران میباشد.

تقریباً فراگیر بود؛ یعنی بعد از مدّت کوتاهی - چند ماهی - از اوّل شروع خلافت آن حضرت جنگ جمل شروع شد، تا لحظه‌ی شهادت آن حضرت که حضرت عازم بودند بروند مجدداً به جنگ دوّم با معاویه، همه‌ی زندگی آن حضرت جنگ بوده. و شما ببینید این چه زندگی بابرکتی و چه حکومت پربراری بود که در پنج سال - چهار سال و نه ماه - حکومت توأم با جنگ، این همه یادگارهای فراموش‌نشدنی و ماندنی از این حکومت در تاریخ بشر باقی مانده. و این حکومت، مظهر عدل حکومت‌های الهی برای تاریخ شده که این واقعاً مسئله‌ی بسیار باهممّیتی است.<sup>۱</sup> ما که حالا داریم حکومت میکنیم میفهمیم که حکومت کردن چقدر سخت است و در دوران جنگ، حکومت کردن چه دشواری‌های مضاعفی دارد؛ آن وقت انسان حکومت بکند در آن چنان دورانی، با آن چنان مردمی، با آن چنان حوادثی، و این همه در زندگی آن حضرت یادگارهای نیکو و فراموش‌نشدنی باقی بماند که هرکدامی از آنها واقعاً درس برای همه‌ی حکومتها است و [همچنین] آن سخنان و آن فرمانها و آن اظهارات و آن نامه‌ها که حقیقتاً چیزهای عجیبی است. (۸۱)

### با قدرت اراده و جهاد علی (علیه‌السلام)، حق زنده شد

جهادش برای برپا داشتن و به پا شدن خیمه‌ی حق و عدالت بود. یعنی آن روزی که نبی اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم)، بار رسالت را بر دوش گرفت، از اوّلین ساعات، یک مبارز و مجاهد مؤمن و فداکار - که هنوز در دوران نوجوانی بود - در کنار خود پیدا کرد، و او علی بود. تا آخرین ساعات عمر بابرکت پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم)، مجاهدت در راه برپا داشتن نظام اسلامی و بعد حفظ کردن آن، لحظه‌ای امیرالمؤمنین را فارغ نگذاشت. چقدر مبارزه

۱. لازم به توضیح است که اغلب سخنان و تمام نامه‌هایی که از امام (علیه‌السلام) باقی مانده است مربوط به همین دوران پنج ساله میباشد، و در عین حالی که بسیاری از آنها به دلایل مختلفی از بین رفته و به دست ما نرسیده است، اما همین مقدار هم که در دست ما هست حیرت‌انگیز و بهت‌آور است.

کرد، چقدر خطرها را به جان خرید و چقدر در راه مبارزه برای اقامه‌ی حق و عدل محو بود.

آن وقتی که هیچ‌کس در میدان نمیماند، او میماند. آن وقتی که هیچ‌کس به میدان قدم نمیگذاشت، او میگذاشت. آن وقتی که سختیها مثل کوههای گران، بر دوش مبارزان و مجاهدان فی سبیل الله سنگینی میکرد، قامت استوار او بود که به دیگران دلگرمی میبخشید. برای او، معنای زندگی همین بود که از امکانات خداداده، از قوت جسمی و روحی و ارادی و کلاً از آنچه که در اختیار اوست، در راه اعلا‌ی کلمه‌ی حق استفاده کند و حق را زنده نماید. با قدرت اراده و بازو و جهاد علی (علیه السلام)، حق زنده شد.

اگر شما ملاحظه میکنید که امروز مفاهیم حق و عدل و انسانیت و مفاهیمی که برای انسانهای هوشمند در دنیا با ارزش است و این مفاهیم، مانده و روزبه‌روز قویتر و راسختر شده است، بخاطر همان مجاهدتها و فداکاریها است. اگر امثال علی بن ابی طالب- که در طول تاریخ بشر بسیار نادرند- نبودند، امروز ارزشهای انسانی وجود نداشت؛ عنوانهای جذاب برای بشریت، جذبات نداشت؛ بشر زندگی و تمدن و فرهنگ و آمال و آرمان و اهداف والا نداشت؛ و بشریت به یک حیوانیت وحشی و درنده تبدیل میشد. بشریت بخاطر حفظ آرمانهای والا، مرهون امیرالمؤمنین و انسانهای والایی در حد اوست. آن جهادها، این اثر را داشت. (۸۲)





فصل هجدهم ————— ❁

امير المؤمنين (عليه السلام) پر چمدار عدالت



### عدالت زیباترین بخش شخصیت امام (علیه السلام)

عدالت و دادگری یکی از بخشهای زیبای شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. ماجرای عدالت در زندگی حضرت به قدری عمیق است که کل حکومت وی را تحت تأثیر خود قرار داده است.<sup>۱</sup> (۸۳)

اگر امیرالمؤمنین میخواست عدالت را رعایت نکند، اگر میخواست ملاحظه کاری بکند، اگر میخواست شأن و مقام و شخصیت خودش را بر مصالح دنیای اسلام ترجیح بدهد، موفقترین خلفا میشد و قدرتمندترین و هیچ معارضی هم پیدا نمیکرد.<sup>۲</sup> (۸۴)

۱. امیرالمؤمنین (علیه السلام) میفرمود: «الدلیل عندی عزیزٌ حتی أخذ الحق له و القوی عندی ضعیفٌ حتی أخذ الحق منه»؛ «ستمدیدگانی که در نظرها دلیل و پستند از نظر من عزیز و محترمند، تا حقتشان را بگیریم، و نیرومندان ستمگر در نظر من حقیر و پستند، تا حق دیگران را از آنها بستانم». نهج البلاغه خطبه‌ی ۳۷، ص ۸۱.

و میفرمود: «و ایم الله لأُصْفَنَ المظلوم من ظالمه و لأقودن الظالم بخرامته حتی أوردته منهل الحق و إن کان کارها»؛ «به خدا سوگند میان ظالم و مظلوم، انصاف و عدالت را حاکم کنم، و ستمکاره را حلقه در بینی و کشان‌کشان به آبشخور حق کشانم، هر چند که مایل به این کار نباشند!». نهج البلاغه، کلام ۱۳۶، ص ۱۹۴.

۲. و البته بدیهی است که در چنین صورتی چهره‌ی درخشان علی (علیه السلام) در تاریخ، الهامبخش آزادیخواهان و مصلحان بزرگ نمیشد و او نیز همانند دیگران در گوشه‌ای از کتابهای تاریخ محبوس میماند.



### ظلم ستیزی دلیل پذیرش خلافت

در کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر شده که به چه دلیل و با چه انگیزه‌ای آن حضرت [خلافت را] قبول کردند؛ که یکی همین جمله‌ی معروف آخر خطبه‌ی «شقشقیه» است: «اما والذی فلق الحبّة وبرأ النّسمة لولا حضور الحاضر وقيام الحجّة بوجود التّاصر وما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظّة ظالمٍ ولا سغب مظلوم لا لقیّت حبلها علی غاربها ولسقیّت آخرها بکأس اولها»؛ یعنی حالا که شما می‌خواهید و اصرار می‌کنید و کسان زیادی کمک من می‌کنند و من هم میدانم که خدا پیمان گرفته از دانایان و از آگاهان که تحمّل سیری ظالم و گرسنگی مظلوم را نکنند، لذا قبول می‌کنم؛ یعنی انگیزه این است. در زمان خودش امیرالمؤمنین چنین واقعیتی را مشاهده میکرد؛ میدید ستمگرانی از راه ستمگری سپرند و عده‌ای مظلوم واقع شده‌اند و به‌خاطر ستمگری دسته‌ی اوّل گرسنه‌اند؛ و این قابل تحمّل نیست. چون یک چنین مسئولیتی متوجّه او است قبول می‌کند. (۸۵)

### برخورد با نجاشی شاعر

معنای عدل اجتماعی آن است که قانون، مقررات و رفتارها نسبت به همه‌ی افراد جامعه یکسان باشد و کسی امتیاز ویژه‌ای بدون دلیل نداشته باشد. این معنای عدل اجتماعی است. امیرالمؤمنین این کار را کرد. اساس دشمن تراشی علی (علیه السلام) این بود. آن کسی هم که آن همه شعر برای امیرالمؤمنین و علیه دشمنان او گفته بود و آن همه محبت کرده بود. نجاشی شاعر. وقتی که حدّ خدا را در روز ماه رمضان شکست، امیرالمؤمنین

۱. آگاه باشید به خدا سوگند، خدایی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته، و به یاریم قیام کرده‌اند، و از این جهت حجّت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسؤولیتی که خداوند از علماء و دانشمندان گرفته که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر مینمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب میکردم. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳، ص ۵۰.

حدّ خدا را بر او جاری کرد. گفت: حدود الهی را نقض کرده‌ای. روز ماه رمضان، علناً شُرب خمر کرده بود. هم شرب خمر بود، هم شکستن حرمت ماه رمضان بود. افرادی آمدند که: آقا! ایشان اینقدر برای شما شعر گفته، اینقدر به شما محبّت کرده است؛ اینقدر دشمنهای شما دنبالش آمدند، سراغ دشمنهای شما نرفت؛ او را یک طور نگه دارید. فرمود (به این مضامین): بله، بماند. مثلاً. قدمش روی چشم، اما باید حدّ خدا را جاری کنم. حدّ خدا را جاری کرد. او هم بلند شد و پیش معاویه رفت.<sup>۱</sup> اینکه گفته شده است: «قتل فی محراب عبادته لشدّة عدله»<sup>۲</sup>؛ عدالت امیر المؤمنین موجب شد کسانی که صاحب نفوذ بودند، نتوانند او را تحمّل کنند. (۸۶)

### برخورد با عبدالله بن عباس

نزدیکترین انسانها به امیر المؤمنین (علیه الصّلاة والسلام)، جناب عبدالله بن عباس، پسرعمو، شاگرد، رفیق و همراز و مخلص و محبّ واقعی آن حضرت بود. وقتی خطایی از آن بزرگوار سر زد. مقداری از اموال بیت‌المال را که فکر کرده بود سهم او میشود، برداشته و به مکه رفته بود.<sup>۳</sup> امیر المؤمنین (علیه الصّلاة والسلام) چنان نامه‌ای به وی نوشت که با خواندن آن، مو بر تن انسان راست می‌ایستد. تعبیر امیر المؤمنین (علیه الصّلاة والسلام) در نامه، خطاب به عبدالله بن عباس این است که «تو خیانت کردی!» آنگاه میفرماید: «فانک ان لو تفعل!»؛ اگر این کاری که گفتم نکنی، «ثمّ امکانی الله منک»؛ بعد دستم به تو برسد، «الأعذرُنّ الی الله فیک»؛ پیش خدا درباره‌ی تو خودم را معذور خواهم کرد. یعنی من سعی میکنم بخاطر تو، پیش خدا خجّل و سرافکنده نشوم.

۱. به پیوست «۸» مراجعه شود.

۲. جبران خلیل جبران متفکر مسیحی درباره‌ی عدالت امیر المؤمنین (علیه السلام) میگوید: «قتل علیّ فی محراب عبادته لشدّة عدله» علی (علیه السلام) در محراب عبادتش به عدالتش کشته شد! تفسیر نهج البلاغه، علامه جعفری، ج ۱۳، ص ۱۷۹.

۳. به فصل بیست و دوم: «مراقبت امیر المؤمنین (علیه السلام) از بیت‌المال» مراجعه شود.

«ولأضربنک بسیفی الّذی ما ضربت به احداً الا دخل الثار»؛ تو را با همان شمشیری خواهم زد که به هر کس این شمشیر را زدم، وارد جهنّم شد! این جمله باز بالاتر است: «ووالله لو انّ الحسن والحسين فعلاً مثل الّذی فعلت ما کانت لهما عندی هواده»؛ به خدا سوگند، اگر این کاری را که تو کردی، حسن و حسین من بکنند، پیش من هیچگونه عذری نخواهند داشت. «ولا ظفراً منّی باراده»؛ هیچ تصمیمی به نفع آنها نخواهم گرفت. «حتی أخذ الحقّ منهما واذیح الباطل عن مظلّمتهما»؛ حق را از آنها هم خواهم گرفت.<sup>۱</sup> امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) با آنکه میدانند حسن و حسین معصومند؛ اما میگوید اگر چنین اتفاقی هم-که نخواهد افتاد- بیفتد، من ترخّم نخواهم کرد. این شجاعت است. البتّه این شیوه‌ی برخورد، عناوین گوناگونی دارد. از یک دیدگاه عدل است و از دیدگاه دیگر ملاحظه‌ی قانون و احترام به آن است. (۸۷)

### برخورد قاطع با برادر

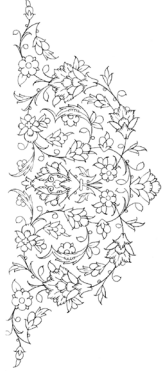
داستانی که به عنوان سمبل و رمز عدالت علی (علیه‌السلام) میتوان نقل کرد و همیشه هم مطرح بوده، داستان عقیل برادر امیرالمؤمنین است که خود عقیل بعد از شهادت امیرالمؤمنین پیش معاویّه رفت و معاویّه گفت: ای عقیل داستان آهن گداخته را برای من نمیگویی؟ داستان به این ترتیب است که عقیل برادر امیرالمؤمنین وضع زندگیش بد بود، فقر زندگی او را فراگرفته بود، درآمدش کفاف مخارجش را نمیداد، چشمش ضعیف یا نابینا بود و فرزندان متعدّدی هم داشت. یک روز آمد پیش امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام)، در حالی که فقر از سر و روی او میبارید. خود امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) این ماجرا را نقل میکند به جوری که انسان را تکان میدهد. من این جملات را از زبان خود امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) برایتان بخوانم، میفرماید: «والله لقد رأیت عقیلاً وقد املق حتی استماحنی من بزرک صاعاً»؛ عقیل را دیدم در حالی که در

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، نامه‌ی ۴۱، ص ۲۱۴.

نهایت فقر و نیاز بود، به طوری که به یک صاع از گندم شما احتیاج داشت و از من مطالبه میکرد. عقیل آمده بود پیش امیر المؤمنین یک پول گزاف نمیخواست؛ یک سرمایه‌ی بزرگ نمیخواست؛ سه کیلو گندم میخواست. «و رأیت صبیانه شعث الشعور غیر الالوان من فقرهم»؛ معلوم میشود بچه‌های خودش را هم آورده بود پیش امیر المؤمنین و امیر المؤمنین میگوید من بچه‌های او را دیدم با موهای ژولیده و آشفته و صورتهای تغییر رنگ داده بر اثر فقر و گرسنگی. «کانما سؤدت وجوههم بالعظم»؛ مثل اینکه صورت این بچه‌ها را با رنگ سیاه رنگ‌آمیزی کرده بودند. این طفلکها از گرسنگی صورتهایشان سیاه شده بود. «و عاودنی مؤکلاً و کثر علی القول مردداً»؛ چند بار به من مراجعه کرد، چند بار برادرم عقیل از من کمک خواست. فاصغیت الیه سمعی؛ وقتی که آمد پیش من و مکرر در مکرر نیاز خودش را تکرار کرد و به من گفت، من گوشم را به او دادم، به حرف او گوش کردم. «فظنّ أتی ابیعه دینی و اتبع قیاده مفارقاً طریقی»؛ چون ساکت شدم و به حرف او گوش دادم، خیال کرد حرفش را پذیرفتم و گمان کرد که من دینم را به او خواهم فروخت. «فأحیت له حدیق»؛ امیر المؤمنین جواب او را عملاً میدهد؛ آهنی را در آتش گذاشتم تا گداخته شد. «ثم ادنیتهما من جسمه»؛ آهن گداخته را به بدن عقیل نزدیک کردم به طوری که حرارت آهن را حس کرد. «فضجّ ضجیح ذی دنفٍ من المها»؛ ناگهان بر اثر گرمایی که از این آهن به جسم او رسید ناله کشید، ناله سرداد؛ احساس کرد که گویا میخواهم این آهن گداخته را به بدن او بچسبانم. «و کادان یحترق من میسمها»؛ نزدیک بود که از گداختگی این آهن، آتش بگیرد. بعد از آنکه این وضعیّت را پیدا کرد - قربان این دل قوی و نیرومند، این عزم پولادین - «فقلت له: ثکلتک الثواکل»؛ می‌گویند گفتیم به برادرم عقیل، ای عقیل! مادران عزادار به عزایت بنشینند. «أتئن من حدیق احمایا انسانها لعلبه و تجرنی الی نارسجها جبارها لغبه»؛ تو از یک آهنی که من نه به جدّ، آن را گداختم و به بدن تو نزدیک کردم و نمیخواهم بدن تو را با آن بیازارم ناله می‌کنی. اما



علی از آتشی که خدای جبار از روی خشم و غضب بر ظالمان برافروخته است ناله نکند. «أنتنَّ من الادی ولاتننَّ من لظی» تو از یک آزار کوچک ناله کردی اما من از لهیب آتش دوزخ ناله نکنم.<sup>۱</sup> این همان درسی است که در تاریخ میماند. این همان امیدی است که دل‌های مستضعفان تا ابد از هر دینی، از هر مذهبی، از هر مکتبی اگر علی را بشناسد و این ماجرا را بداند، در دل او خواهد ماند. برای همین است که کسانی که به خدای علی ایمان ندارند، به درس عدالت علی ایمان دارند. (۸۸)

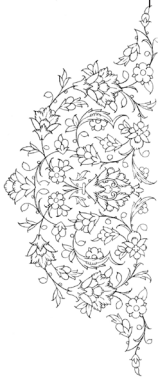


۱. نهج البلاغة، خطبه‌ی ۲۲۴، ص ۳۴۶.

فصل نوزدهم \_\_\_\_\_ ❁

شجاعت بی نظیر امیر المؤمنین (علیہ السلام)





### شجاعت در تمامی عرصه‌های زندگی

شجاعت، صفت بسیار عظیم و سازنده‌ای است. اثر شجاعت در میدان جنگ این است که انسان از خطر نمیهراسد؛ وارد میدان خطر میشود، نیروی خود را به کار می‌اندازد و نتیجه‌اش هم این است که بر دشمن پیروز میگردد.

مردم دنیا از شجاعت چنین شناختی دارند. اما غیر از میدان جنگ، میدانهای دیگری هم برای بروز شجاعت وجود دارد که اثر شجاعت در آنها از میدان جنگ مهمتر است. میدان زندگی، میدان تلاقی حق و باطل، میدان معرفت، میدان تبیین حقایق و میدان موضعگیریهایی که در طول زندگی برای انسان پیش می‌آید از آن جمله است. شجاعت در چنین میدانهایی است که اثر خود را نشان میدهد<sup>۱</sup> یک آدم شجاع، وقتی حق را دید و شناخت، آن را دنبال میکند، از چیزی نمیهراسد، رودربایستی مانع او نمیشود، خودخواهی

---

۱. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در کلامی زیبا میفرماید: «الصَّبْرُ شِجَاعَةٌ»؛ صبر شجاعت است. نهج البلاغه (صبحی صالح)، قصار ۴، ص ۴۶۹ و کلام آن حضرت است: «اشجع النَّاسِ مَنْ غَلَبَ الْجَهْلَ بِالْحِلْمِ» شجاعترین مردم کسی است که با کمک حلم و بردباری، بر جهل و نادانی غالب و پیروز آید.

«اشجع النَّاسِ اسْخَاهِمُ»؛ شجاعترین مردم سخاوتمندترین آنها است. غررالحکم، ص ۲۸۵ و ص



مانع او نمیشود، عظمت جبهه‌ی دشمن یا مخالف، مانع او نمیشود. اما یک آدم غیر شجاع چنین نیست. بحث این است که گاهی بنای حقیقت، با شجاع نبودن انسانها- بخصوص اگر دارای منزلت و مرتبه‌ای در جامعه باشند- فرو میریزد. به عبارت دیگر، گاهی حقیقی بخاطر شجاع نبودن یک انسان در اظهار نظرش، ناحق میشود و باطلی به کسوت حق درمی‌آید.<sup>۱</sup> اینجا اگر شجاعت اخلاقی، شجاعت اجتماعی و شجاعت در عرصه‌ی زندگی- که بالاتر از شجاعت در میدان جنگ است- وجود داشته باشد، چنین مسائلی پیش نمی‌آید. (۸۹)

### شجاعت در میادین جنگ

امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) که بزرگترین شجاعان بود، در میدان جنگ هرگز به هیچ دشمنی پشت نکرد.<sup>۲</sup> این، ارزش کمی نیست. شما در داستان جنگهای صدر اسلام- در جنگ خندق که همه به خود لرزیدند و علی جلو رفت؛ در فتح خیبر، در احد، در بدر و در حنین- شجاعت امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) را میبینید. آن حضرت در بعضی از این جنگها،

۱. مردم کوفه و بزرگانشان هزاران نامه برای حضرت حسین (علیه‌السلام) نوشته و آمادگی خویش را برای مبارزه با یزید و یاری آن حضرت اعلام کرده بودند، و هنگامی که مسلم بن عقیل نماینده‌ی امام حسین (علیه‌السلام) وارد شهر کوفه شد، چندین هزار تن با وی بیعت کردند و چنان شور و هیجانی از خود بروز دادند که مسلم طی نامه‌ای به امام (علیه‌السلام) وضعیت شهر کوفه را مثبت ترسیم نمود و خواستار حرکت حضرت به سوی کوفه شد! اما با ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه و جوّ رعب و وحشتی که توسط وی پدید آمد و تهدیدهایی که متوجه رؤسای قبایل شد، صحنه تغییر کرد و اطراف مسلم بن عقیل خالی گشت و در یک لحظه‌ی تاریخی ترس و وحشت خواص و بزرگان کوفه موجب فاجعه‌ی بزرگ کربلا شد.

۲. فرازی از نامه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به عثمان بن حنیف است: «والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها و لو أمكنت الفرص من رقابها لسارعت إليها»، «به خدا سوگند اگر عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند من به این نبرد پشت نمیکنم، و اگر فرصت دست دهد که بتوانم آن را مهار کنم به سرعت به سوی آنان خواهم شتافت». نهج البلاغه (صباحی صالح)، نامه‌ی ۴۵، ص ۴۱۶.

بیست و چهار ساله بوده، در بعضی جنگها بیست و پنج ساله بوده و در بعضی جنگها سی سال بیشتر نداشته است. یک جوان بیست و هفت، هشت ساله، با شجاعت خود در میدان جنگ، اسلام را پیروز کرد و آن عظمتها را آفرید.<sup>۱</sup> (۹۰)

### شجاعت در پذیرش اسلام

شجاعت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میدان زندگی به مراتب از شجاعت ایشان در میدان جنگ بالاتر بود. از چه وقت؟ از نوجوانی. ماجرای سبقت در اسلام آوردن آن حضرت را نگاه کنید! علی هنگامی قبول دعوت کرد که همه به دعوت پشت کرده بودند و کسی جرأت اسلام آوردن نداشت... پیغمبر اکرم (صلوات الله و سلامه علیه)، در حال ابلاغ پیامی در یک جامعه بود که همه‌ی عوامل آن جامعه، ضد آن پیام محسوب میشدند. جهالت و نخوت مردم، اشرافیت اشراف مسلط بر مردم و منافع مادی و طبقاتی شان، در مقابل آن پیام ایستاده بود. چنان پیامی در چنان جامعه‌ای چه شانسی داشت؟ پیغمبر اکرم چنان پیامی را مطرح فرمود و اول هم به سراغ نزدیکان خود رفت...

این را درست در ذهنتان تصوّر کنید: در و همسایه اهانت میکنند، بزرگان جامعه اهانت و سختگیری میکنند، شاعر مسخره میکند، خطیب مسخره میکند، پولدار مسخره میکند، آدم پست و رذل اهانت میکند، ولی انسانی نوجوان در میان امواج سهمگین مخالف، محکم و استوار مثل کوه می‌ایستد و میگوید: «من خدا و این راه را شناخته‌ام» و بر آن پافشاری میکند. شجاعت این است. در تمام مراحل زندگی امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام)، این شجاعت نمایان بود. در مکه این شجاعت بود. در مدینه این شجاعت بود. (۹۱)

۱. پیرامون شجاعت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میداین جنگ و نبرد، مطالب خوبی در کتاب نقش نگار نقل شده است.

## شجاعت در بیعت رضوان

نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) چندین بار به مناسبت‌هایی از مردم بیعت گرفت. یکی از این بیعت‌ها که شاید از همه سخت‌تر بود، «بیعت الشجرة» یا بیعت رضوان در ماجرای حدیبیه است.<sup>۱</sup> وقتی کار سخت شد، پیغمبر اکرم آن هزار و چند صد نفری را که دور و برش بودند، جمع کرد و فرمود: «از شما بر مرگ بیعت میگیرم. نباید فرار کنید. باید آنقدر بجنگید تا پیروز و یا کشته شوید!» گمان میکنم آن حضرت جز همین یک بار، در هیچ جای دیگر چنین بیعتی از مسلمانان نگرفته است. باری؛ در میان آن جمعیت، همه رقم آدمی حضور داشت. آدمهای سست‌ایمان و -آنطور که نقل میکنند- آدمهای منافق در همین بیعت بودند. اولین کسی که بلند شد و گفت: «یا رسول الله! بیعت میکنم» همین جوان نارس بود. جوانی بیست و چند ساله دستش را دراز کرد و گفت: «با تو بر مرگ بیعت میکنم». بعد، دیگر مسلمانان تشجیع شدند و یکی پس از دیگری با پیغمبر بیعت کردند. آنهایی هم که دلشان نمیخواست، ناگزیر از بیعت شدند. «لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم».<sup>۲</sup> (۹۲)

## منطق شجاعانه

امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن علی درخشان تاریخ است؛ خورشیدی که قرن‌ها درخشیده و روزبه‌روز درخشانتر شده است. این بزرگوار، هر جا که گوهر انسانی وجودش لازم بود، حضور داشت؛ ولو هیچ‌کس نبود. میفرمود: «لا

۱. توضیحی پیرامون بیعت رضوان: پیوست «۱۷».

۲. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۸ «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد. خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود میدانست، از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

از جابر انصاری نقل شده است که در بیعت رضوان اول کسی که برای بیعت برخاست امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و پس از وی ابوسنان اسدی و پس از او سلمان فارسی برخاستند و بیعت کردند. مناقب این شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۱.

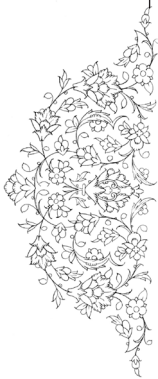
تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهلّه!؛ اگر در اقلّیتید و همه یا اکثریت مردم دنیا با شما بدند و راهتان را قبول ندارند، وحشت نکنید و از راه برنگردید. وقتی راه درست را تشخیص دادید، با همه‌ی وجود آن را ببیماید. این منطقی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بود؛ منطقی شجاعانه که آن را در زندگی خود به کار بست.

### شجاعت در دوران حکومت

در حکومت خود هم که کمتر از پنج سال طول کشید، باز همین منطقی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بود. هر چه نگاه میکنید، شجاعت است. از روز دوم بیعت با امیرالمؤمنین، این بزرگوار درباره‌ی قطیعی که قبل از ایشان به این و آن داده شده بود فرمود: «والله لو وجدته قد تزوّج به النساء و ملک به الإمام لرددته!»؛ به خدا اگر ببینم املاکی را که قبل از من به ناحق کسانی به شما داده‌اند و مهریه‌ی زنانتان قرار داده‌اید، یا با پول فروش آن، کنیز خریده‌اید، ملاحظه نمیکنم و همه‌ی آنها را برمیگردانم. آنگاه شروع به اقدام کرد و آن دشمنیها به وجود آمد. شجاعت از این بالاتر! در مقابل لجوجترین افراد، شجاعانه ایستاد. در مقابل ثروت انباشته شده در شام که میتوانست دهها هزار سرباز جنگجو را در مقابل او به صف‌آرایی وادار کند، شجاعانه ایستاد.

۱. کلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که در نهج‌البلاغه نقل شده است چنین است: «أیها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهلّه فإنّ الناس قد اجتمعوا علی مائدةٍ شیعها قصیرٌ و جوعها طویلٌ»، «ای مردم در طریق هدایت از کمی نفرت و وحشت نکنید زیرا مردم در اطراف سفره‌ای اجتماع کرده‌اند که مدت سیری آن کوتاه و گرسنگی آن طولانی است.» نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۲۰۱، ص ۳۱۹.

۲. هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) عطایای عثمان را به بیت‌المال بازگرداند فرمود: «والله لو وجدته قد تزوّج به النساء و ملک به الإمام لرددته، فإنّ فی العدل سعّةٌ، و من ضاق علیه العدل فالجور علیه أضحیق»، «به خدا سوگند آنچه از عطایای عثمان، و آنچه بیهوده از بیت‌المال مسلمین به این و آن بخشیده، اگر بیابم، به صاحبش بازمیگردانم، گرچه زنانی را به آن کابین بسته و یا کنیزانی را با آن خریده باشند، زیرا عدالت گشایش می‌آورد، و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمّل ظلم و ستم بر او گرانتر خواهد بود.» نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۵، ص ۵۷.



وقتی راه خدا را تشخیص داد، ملاحظه‌ی احدی را نکرد. این شجاعت است. در مقابل خویشاوندان خود نیز ملاحظه نکرد. گفتن این حرفها آسان است؛ اما عمل کردن به آنها بسیار سخت و عظیم است. اینجاست که شیعه‌ی معتقد به علی بن ابی طالب (علیه السلام) باید از شجاعت آن حضرت درس بگیرد. «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهلها»؛ وحشت نکنید. از روگرداندن و اعراض دشمن احساس تنهایی نکنید. از تمسخر دشمن درباره‌ی آنچه در دست شماست - که گوهر گرانبهایی است - عقیده تان سست نشود. (۹۳)

### به پیامبر (صلی الله علیه و آله) پناه میبریم!

امیرالمؤمنین که مظهر شجاعت است، میگوید هر وقت ما در جنگها کم می‌آوردیم به پیامبر (صلی الله علیه و آله) پناه میبریم. هرگاه کسی احساس ضعف میکرد به پیامبر پناه میبرد!<sup>۱</sup> میدانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیش از آنچه که با شمشیر خود، امیرالمؤمنین و دیگر رزمندگان را در میدان جنگ پناه دهد، با نگاه، و با زبان، و با وجود خود آنها را مجهز میکرد و به میدان نبرد برمیگرداند، آری انسانی که دلش زنده است، هرگز خسته نمیشود و ضعف بر او کارگر نیست و درد در او مؤثر نیست. (۹۴)

### پرده‌ای از شجاعت علوی در میدان جنگ جمل

در جنگ جمل وقتی که حضرت، محمد بن حنفیه را فرستادند وسط میدان و پرچم را دست او دادند، مثل اینکه از جنگیدن محمد خوششان

۱. «كُنَّا إِذَا احْمَرَ الْبَأْسَ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ»؛ «هرگاه آتش جنگ سخت شعله‌ور میشد، ما به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پناه میبریم و در آن ساعت هیچ‌یک از ما به دشمن از او نزدیکتر نبود». نهج البلاغه (صبحی صالح)، قصار ۹، ص

نیامد درحالی که محمدبن حنفیه یکی از بزرگ‌ترین شجاعان آن زمان بود و جوان نیرومند بسیار شجاعی بود، بعد حضرت که پیرمردی است، - در آن سال امیرالمؤمنین مرد نزدیک شصت‌ساله‌ای بوده، شاید مثلاً ۵۹ سال یا ۵۸ سال سن حضرت بود- گرفتند پرچم را از دست او و گفتند که این جور بجنگ؛ بعد راوی نقل میکند و میگوید دیدم امیرالمؤمنین رفت به طرف لشکر دشمن، صف را آن‌چنان شکافت و آشفته کرد که لوله‌ای شد؛ یک تعبیر این است که میگوید دیدم مثل ذرات غبار که در آفتاب همین‌طور بالا و پایین میروند، پیکرهای دشمن پرتاب میشوند از روی اسبها و میپیچند به هم؛ همان‌جور مثل یک گردبادی افتاده وسط نیروی دشمن و تارومار میکند اینها را؛ یک مدتی غایب شد، پنهان شد، دیده نشد و همین‌طور در وسط لشکر دشمن، آن چند هزاری که از بصری‌ها جمع شده بودند دوروبر طلحه و زبیر، گشت و آنها را بکلی آشفته کرد و صفوفشان را به هم ریخت، [سپس] آمد بیرون؛ گفت یک وقت دیدیم که امیرالمؤمنین از صف دشمن خارج شد، دارد می‌آید و تشنه است و با صدای بلند میگوید «الماء الماء» یعنی آب بدهید، آب بدهید؛ یک مردی یک ظرف عسل داشت رفت خدمت حضرت و داد به حضرت، گفت که در این حالی که شما هستید، آب

۱. مسعودی مینویسد: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرزندش محمد را خواست و در حالی که پرچم لشکر را به دست وی میداد فرمود: حمله را آغاز کن. محمد در مقابل خود انبوهی از تیراندازان را مشاهده کرد که باران تیرها از سوی آنان سرازیر بود، اندکی توقف نمود تا تیر آنان تمام شود و حمله را آغاز نماید، علی (علیه‌السلام) از پشت سر وی آمد و با تندی پرسید: چرا حمله نکردی؟! محمد عرض کرد: در مقابل باران تیرها و نیزه‌ها راهی برای نفوذ پیدا نکردم و منتظر تمام شدن تیرهایشان هستم تا حمله کنم. امام (علیه‌السلام) فرمود: خود را به میان نیزه‌ها افکن و حمله را شروع کن، و مطمئن باش که خطری تو را تهدید نمی‌کند. محمد حمله کرد، اما در میان نیزه‌داران متوقف شد، امام (علیه‌السلام) از پشت سر وی رسید و در حالی که با دسته‌ی شمشیر خویش به محمد میزد فرمود: این ضعف میراثی است که از جانب مادر داری! آنگاه خود حضرت پرچم را به دست گرفت و حمله‌ی حیدری خویش را آغاز نمود و در پی او مردم هجوم آوردند و شرایطی را برای دشمن پدید آوردند که گویی در یک هوای طوفانی خاکسترها گرفتار تدبدا شده باشند. مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۴۰۵؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۴۳.

مناسب نیست، عسل بخورید؛ یعنی مثلاً خسته و عرق کرده و با بدن گرم، آب خوب نیست؛ حضرت گفتند بده به من، عسل را از او گرفتند و به قدر چشیدنی از عسل چشیدند بعد دادند و گفتند عسلت هم مال طائف است این مرد گفت یا امیرالمؤمنین! تعجب است که در این هنگامه‌ی جنگ، شما عسل طائف را در یک لحظه تشخیص دادی؛ فرمود که «یا ابن‌اخی» برادرزاده! بدان که عموی تو در هیچ حادثه‌ای دلش را نباخته و از هیچ حادثه‌ای نترسیده [است].<sup>۱</sup> (۹۵)

### پاسخ به تهدید فرماندهی خوارج

یکی از آنها<sup>۲</sup> خطاب کرد به امیرالمؤمنین گفت: ما با تو این قدر می‌جنگیم تا نابودت کنیم، حضرت لبخند تلخی بر زبان جاری کرد، فرمود: مگر نمیداند با کی حرف می‌زند این آدم بی‌شرم؟! من را از شمشیر و نیزه می‌ترسانید؟ من را از جنگ می‌ترسانید؟ من را از برخورد مسلحانه می‌ترسانید؟ من کسی هستم که عمرم را با شمشیر و نیزه گذراندم!<sup>۳</sup> (۹۶)

۱. تفصیل این جریان در کتاب نقش نگار پیوست ۳۳ نقل شده است.

۲. خوارج.

۳. فردی که این سخن را به زبان آورد عبدالله بن وهب راسبی فرماندهی سپاه خوارج بود. عبدالله بن وهب در وسط میدان با صدای بلند فریاد زد: ای فرزند ابوطالب، تا چه زمانی نبرد را ادامه خواهی داد! به خدا سوگند که هرگز این عرصه را ترک نخواهیم کرد تا اینکه بر تو دست یابیم، پس بهتر است مردم را از جنگ معاف نمایی و هر چه زودتر به میدان آیی و مبارزه با من را به جان بخری! امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) تبسمی کرد و فرمود: «قاتله الله من رجل، ما أقل حياءه! أما إنه لیعلم أني حلیف السیف و خدین الزمخ، و لکنه أیس من الحیة أو لعله یطمع طمعا کاذبا»، «خدا این مرد را بکشد که چقدر کم‌حیا میباشد! او نیک میدانند که عمر من با شمشیر و نیزه سپری شده است، شاید او دیگر امیدی به زنده ماندن ندارد که مرا به نبرد خویش دعوت میکند و شاید گرفتار یک طمع دروغین شده است».

عبدالله در میان صفاها مبتاخت و رجز میخواند و حضرت را به مبارزه دعوت میکرد، امام (علیه‌السلام) وارد میدان شد و بدون اینکه فرصتی دهد تا عبدالله حرکتی از خود نشان دهد، با یک ضربه وی را به قتل رساند و ملحق به سپاهیانش کرد! الفتوح ابن‌اعثم کوفی، ج ۱، ص

### جز علی (علیه السلام) کسی نمیتوانست!

دشمنان دین، که امیرالمؤمنین قبل از زمان خلافت و در زمان خلافتش، دست از آنها برنداشت، مگر قدرت نداشتند؟! قدرتهای سیاسی داشتند، قدرتهای نظامی داشتند. بعضی، قدرتهای مردمی داشتند، نفوذ داشتند، ادعای معنویت میکردند، مقدّس مآب بودند. بعضی مثل خوارج شبیه یک عدّه از انقلابی‌نماهای افراطی ما بودند که هیچ‌کس دیگر را هم قبول نداشتند. فقط خودشان را قبول داشتند و طرفدار دین میدانستند؛ هیچ‌کس دیگر را هم قبول نداشتند. مثل کسانی که اوّل انقلاب، امام را هم به انقلابیگری قبول نداشتند!

امیرالمؤمنین، با اینها روبه‌رو شد؛ تارومارشان کرد و فرمود: «اگر من با اینها در نمی‌افتادم، هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد با اینها در بیفتد.»<sup>۱</sup> (۹۷)

۱. امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از جنگ نهروان، در خطبه‌ی مفصلی که برای مردم ایراد کردند، به اهمّیت آن جنگ و عمق فتنه اشاره کرده و فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِئَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي، بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبِهَا وَ اشْتَدَّ كَلْبُهَا»؛ «ای مردم بعد از آنکه امواج فتنه‌ها در همه جا گسترده، و به آخرین درجه‌ی شدت رسیده بود و کسی جرأت نداشت وارد معرکه گردد، این من بودم که چشم فتنه را کور کردم.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۳، ص ۱۳۷).





فصل بیستم \_\_\_\_\_ ❁

اصولگرای و صلابت امیرالمؤمنین (علیه السلام)





### اصولگرایی و نهراسیدن از مخالفتها

یکی از نقاط درخشان زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) اصولگرایی وی میباشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه در دوران قبل از رسیدن به خلافت، و چه در دوران کوتاه خلافت به شدت اصول اسلامی را رعایت کرد و از مخالفتها نهراسید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) میخواست همه‌ی امتیازات غلط را که توسط اسلام نسخ شده بود، و بعضی درصدد احیاء آنها بودند لغو نماید، و در تقسیم قدرت، در تقسیم مال، در تقسیم مناصب اجتماعی، فقط ملاکهای اسلامی را رعایت کند. لذا به برادرش عقیل هم که از او برای خرج سنگین زندگی اطفالش طلب مساعدت میکرد، اعتنا نمیکرد، و اگر نزدیکانش هم تخطی میکردند مورد عتاب او قرار میگرفتند.<sup>۱</sup>

---

۱. عقیل برادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) خدمت حضرت رسید و عرضه داشت: بدهی من فراوان است، مساعدت نما آن را پرداخت نمایم، و کار مرا به سرعت راه بینداز تا هر چه زودتر برگردم! حضرت فرمود: چه مقدار بدهی داری؟ گفت: صد هزار درهم! امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «والله ما هی عندی ولا املکها ولكن اصبر حتی یخرج عطای فأواسیکه ولو لا أنه لابد للعبال من شیء لأعطیتک کله» به خدا سوگند این مقدار ندارم که به تو دهم، اما چند روزی صبر کن تا نوبت تقسیم بیت‌المال برسد و من سهم خویش را از بیت‌المال بگیرم و مقداری از آن را تقدیم تو کنم، و اگر حق خانواده نبود همه‌ی آن را به تو میدادم!

عقیل گفت: بیت‌المال در اختیار توست و تو مرا به سهم خویش حواله میدهی، مگر سهم تو چقدر

## دو نوع دشمن در برابر اصولگرایی امام (علیه السلام)

موضع اصولی علی بن ابی طالب در مقابل تحریفها و انحرافها و توقّفها در دوران حکومتش، برای او دو نوع دشمن درست کرد. یک نوع دشمنانی که موضع علی را تحمّل نمیکردند و نوع دیگر دشمنانی که این موضع را درک نمیکردند... همه‌ی معارضه‌هایی که موضع علی را درک میکردند و میفهمیدند، اما با او مقابله و معارضه میکردند، به خاطر این بود که تحمّل این موضع را نمیکردند.

...عده‌ی دیگری هم بودند که این موضع را درک نمیکردند، دچار تعصّبها و پندارهای غلط [بودند] که البته باز هم سرنخ کار دست آن کسانی بود که حاضر به تحمّل این مواضع قاطع نبودند؛ به خاطر نفهمی، جهالت و عدم درک موضع و موقع علی با او مبارزه کردند و امیرالمؤمنین شجاعتش را این‌جا نشان داد؛ با ابرومندان از صحابه‌ی پیغمبر که در مقابلش قرار گرفتند جنگید؛ با متعصّبان و مقدّسانی هم که در زمره‌ی خوارج او را قبول نکردند، باز جنگید؛ ملاحظه نکرد. قاطعیّت اسلامی یعنی این. این درس بزرگ، امروز درس واجب اجتناب ناپذیر جامعه‌ی اسلامی است. (۹۸)

است که مرا به آن دلخوش مینمایی! و اگر همه‌ی آن را به من بدهی کدام مشکل من حل میشود؟! امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «ما أنا وأنت فيه إلا بمنزلة رجل من المسلمين»؛ حقّ من و تو در بیت المال همانند بقیه‌ی مسلمانان میباشد. در این هنگام که حضرت با عقیل سخن میگفت، صندوقهای تجار کوفه قابل مشاهده بود، حضرت رو به عقیل کرد و فرمود: «إن أبيت يا أبا يزيد ما أقول فانزل إلي بعض هذه الصناديق فاكسر أفتاله وخذ ما فيه»؛ حال که به سهم من قانع نیستی، برخیز و قفل این صندوقها را باز کن و هر آنچه در آنهاست برای خود بردار! عقیل پرسید: در این صندوقها چیست و متعلّق به چه کسانی میباشد؟ حضرت فرمود: اموال تاجران در این صندوقهاست. عقیل با تعجب گفت: به من میگویی به اموال مسلمانانی که به خدا توکل کرده و اموال خود را گذاشته و رفته‌اند دستبرد زنم و قفلهايشان را باز نمایم؟ حضرت فرمود: «أتأمرني أن أفتح بيت المال للمسلمين فأعطيك أموالهم وقد توكلوا على الله وأقبلوا عليها»؛ آیا تو نیز از من میخواهی در بیت‌المال مسلمانان را باز نمایم و اموال مسلمانان را به تو ببخشم، در حالی که آنان به خدا توکل کرده و بر بیت‌المال قفل نهاده‌اند (و کلید آن را به من سپرده‌اند)؛ مناقب ابن شهر آشوب،

## سختگیری در مقررات الهی

پیامبر در سال هشتم هجری برای حجّ آخر- حجّة الوداع- به مکه رفته بودند، امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسلام) در یمن مأموریت داشت. پیامبر آن حضرت را به یمن فرستاده بود، برای اینکه در آنجا دین را به یمنی‌ها یاد دهد؛ زکات آنها را بگیرد و کمکشان کند. وقتی امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسلام) شنید که پیامبر به حج رفته است، به سرعت خود را به مکه رساند. از مردم یمن مبالغی زکات گرفته شده بود که در بین آنها مقداری حله یمنی هم وجود داشت؛ یعنی لباسهای دوخت یمن آن روز که بسیار مطلوب و مقبول بود. امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسلام) فرصت نداشت که با این کاروان حرکت کند. او عجله داشت خودش را به پیامبر برساند؛ لذا یک نفر را در رأس کاروان گذاشت که آن اموال را بیاورد؛ خودش را هم به پیامبر در مکه رساند که اوّل اعمال حج با پیامبر باشد. بعد که آن کاروان رسید، امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسلام) سراغ آنها رفت؛ اما دید حله‌های یمنی را در غیاب حضرت، بین خودشان تقسیم کرده و هر کدام یک حله‌ی زیبا پوشیده و آمده‌اند! فرمود چرا اینها را پوشیده‌اید؟! گفتند غنیمت و زکات است؛ لذا متعلق به ما است! فرمود تا قبل از آنکه به پیامبر برسد- به تعبیر امروز، به خزانه واریز شود- قابل تقسیم نیست؛ این خلاف مقررات و خلاف دین است. لذا حله‌ها را از آنها گرفت. بعضی نمیدادند، به زور از آنها گرفت. طبیعی است اگر از کسی امتیازی را بگیرند، چنانچه خیلی مؤمن نباشد، ناراحت میشود. پیش پیامبر آمدند و از امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسلام) شکایت کردند! پیامبر فرمود: چرا شکایت میکنید؛ مگر چه شده است؟ عرض کردند علی آمد و اینها را از ما گرفت. پیامبر در جواب آنها گفت: علی را بر این کار ملامت نکنید؛ «انه خشنٌ فی ذات الله»؛ او در مسئله‌ی مقررات خدایی، مرد خشنی است.<sup>۱</sup> (۹۹)

۱. ارشاد مفید، ج ۱، ص ۳۸۵؛ اعلام الوری، ص ۱۳۱؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۳۶.

## صرفنظر کردن از خلافت برای حفظ اصول

بعد از در گذشت عمر، به وصیت عمر شورای شش نفره‌ای تشکیل شد - این شورا متشکل بود از عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عثمان؛ عمر وصیت کرد که این شش نفر دور هم بنشینند و یک نفرشان را، در ظرف سه روز، به عنوان خلیفه انتخاب بکنند<sup>۱</sup> این شش نفر، به اصطلاح امروز، تقریباً وابسته‌ی به دو خط از خطوط جاری آن روز بودند... یک خط، خط گرایش به بنی امیه بود، یک خط، خط گرایش به بنی هاشم بود. در بین این جمع، عبدالرحمان بن عوف با عثمان خویشاوند بود؛ طلحه هم گرایش به آن طرف داشت؛ زبیر با امیرالمؤمنین خویشاوند بود و سعد بن ابی وقاص هم گرایش به این طرف داشت. طلحه به نفع عثمان کنار رفت؛ زبیر به نفع علی بن ابی طالب کنار رفت؛ گمان میکنم سعد بن ابی وقاص هم رأی خودش را داد به عبدالرحمان بن عوف. خب، حالا اینجا سه تا رأی است؛ یک رأی مال امیرالمؤمنین است که در حقیقت دو رأی است - یک آری یا نه‌ی امیرالمؤمنین تعیین کننده است - یک رأی مال عثمان است که رأی خودش و رأی طلحه است، یک رأی هم رأی عبدالرحمان بن عوف. عثمان و علی دو نفری بودند که بیشتر آنها مدعی

۱. هنگامی که عمر در بستر مرگ افتاده بود، شش نفر اعضای شورای خلافت را پیش خود فرا خواند و در حضور آنان به مقداد بن اسود دستور داد که بعد از دفن من این شش تن را در خانه‌ای جمع نما تا یک تن را از بین خویش به خلافت برگزینند، و به صهیب گفت: اقامه‌ی نماز در طول سه روز بر عهده‌ی تو است و در این سه روز علی و عثمان و زبیر و سعد و عبدالرحمن و طلحه را گرد هم می‌آوری و فرزندم عبدالله نیز حضور داشته باشد و لکن حق رأی ندارد، بر بالای سر این شش تن می‌ایستی، اگر پنج تن از آنان در انتخاب خلیفه متفق القول شدند و تنها یک تن مخالفت کرد، همانجا سر وی را از تن جدا مینمایی! و اگر چهار تن متفق القول بودند و دو تن راه مخالفت پیمودند، آن دو را به قتل میرسانی! و اگر دو گروه شدند که سه تن فردی را انتخاب کردند و سه تن دیگر نیز شخص دیگری را به خلافت انتخاب کردند، باید حکمیت فرزندم عبدالله را بپذیرند و نظر هر گروهی را که وی انتخاب کرد، ملاک تصمیم‌گیری باشد، و اگر به حکمیت عبدالله راضی نشدند، خلیفه از گروهی انتخاب گردد که عبدالرحمن بن عوف در آن گروه قرار دارد، و در صورتی که سه تن دیگر که در گروه مقابل قرار دارند به این شیوه معترض بودند، بلادرنگ کشته شوند! تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۴.

بودند و نظرها به طرف آنها جلب میشد و هرکدام هم دو رأی دارند؛ وسط هم عبدالرحمان بن عوف بود. اگر عبدالرحمان بن عوف که خودش دو رأی داشت، با علی بیعت میکرد، میشد چهار رأی طرف امیرالمؤمنین در مقابل دو رأی در طرف عثمان؛ اگر با عثمان بیعت میکرد، میشد چهار رأی طرف عثمان در مقابل دو رأی امیرالمؤمنین؛ یعنی آری یا نهی عبدالرحمان بن عوف اینجا تعیین کننده شد.

[عبدالرحمان] رویش را به امیرالمؤمنین کرد - خب تقدّم علی بن ابی طالب در دنیای اسلام تقریباً چیز روشنی بود - و اوّل به او گفت که یا علی! دستت را بده من تا با تو بیعت کنم، با شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر و روش شیخین - یعنی دو پیرمردی که قبلاً خلیفه بودند؛ ابی بکر و عمر - امیرالمؤمنین گفت که حاضریم با من بیعت کنی و خلیفه بشوم، با شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر؛ آنچه برای من حجّت شرعی است این است؛ روش شیخین اجتهاد خودشان بوده و برای من حجّت نیست. عبدالرحمان گفت نه، من این جور بیعت نمیکنم. به عثمان گفت که با تو بیعت میکنم، به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر و روش شیخین؛ عثمان گفت من حاضریم و موافقم. درعین حال عبدالرحمان باز با عثمان بیعت نکرد و دوباره برگشت طرف امیرالمؤمنین، همان پیشنهاد را تکرار کرد و باز حضرت فرمودند نه. باز به عثمان پیشنهاد کرد، عثمان گفت باشد. مجدداً برای سومین بار به امیرالمؤمنین پیشنهاد کرد، فرمودند نه، من به همان کتاب خدا و سنت نبی اکرم [عمل میکنم]؛ آنچه برای من حجّت است این است و غیر از این برای من حجّت نیست. این دفعه به عثمان گفت، عثمان قبول کرد و بیعت کردند و عثمان خلیفه شد.<sup>۱</sup>

۱. عبدالرحمن بن عوف به علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفت: آیا در برابر خداوند متعهد میشوی که اگر خلافت را به تو سپردیم، مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سیره ابوبکر و عمر رفتار نمایی؟

علی (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «أسیر فیکم بکتاب الله و سنّة نبیّه (صلی الله علیه و آله) ما



علی بن ابی طالب که عقیده‌اش این نبود و معتقد نبود که باید در حکومت به روش شیخین عمل بکند، عقیده‌ی خودش را روراست، صریح و بدون پرده‌پوشی بیان کرد و حاضر شد از حکومت کناره بگیرد و قدرت و حکومتی را که حقّ او بود، یعنی علی بن ابی طالب آن را حقّ قطعی خودش میدانست، برای سالهایی که معلوم هم نیست چقدر طول میکشید، [نادیده بگیرد]. ممکن بود عثمان ۲۰ سال یا ۲۵ سال بعد از آن هم عمر بکند؛ کم‌اینکه دوازده سال بعد از آن، عثمان [هنوز] خلیفه بود؛ بعد هم عثمان را کشتند و الاّ اگر نمیکشتند شاید زنده میماند و ده سال دیگر هم حکومت میکرد. ببینید، این آن کسی است که قدرت برایش اصل نیست. آن کسی که قدرت برایش اصل است، نه، براحتی از اصول میگذرد، از دین میگذرد و دین برایش اصلتی ندارد؛ و ما این را در روشهای معمول و رایج دنیا مشاهده میکنیم. حالا در مجامع اسلامی، آنجایی که دین اسلام مطرح است، گذشت<sup>۱</sup> از دین اسلام؛ آنجایی که اسلام مطرح نیست، گذشت از همه‌ی

استطعت.» «من در حد توان خود مطابق کتاب خدا و سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفتار مینمایم.» عبدالرحمن رو به عثمان کرد و گفت: آیا در برابر خداوند متعهد میشوی که اگر خلافت را به تو سپردیم، مطابق کتاب خدا و سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سیره‌ی ابوبکر و عمر رفتار نمای؟ عثمان پاسخ داد: آری متعهد میشوم که به کتاب خدا و سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل نموده و مطابق شیوه‌ی ابوبکر و عمر رفتار نمایم.

عبدالرحمن برای بار دوّم پیشنهاد خود را به علی (علیه السلام) و عثمان عرضه داشت و همانند بار اوّل از علی (علیه السلام) جواب منفی شنید، و عثمان پاسخ مثبت داد.

برای بار سوّم عبدالرحمن سخن خویش را با علی (علیه السلام) تکرار کرد، و حضرت در پاسخ فرمود: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه و آله) لَا يَحْتَاجُ مَعَهُمَا إِلَىٰ إِجْبَرِي أَحَدًا. أَنْتَ مُجْتَهِدٌ أَنْ تَزُوِيَ هَذَا الْأَمْرَ عَنِّي.»

«کتاب خدا و سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نهایت کمال بوده و نیازی به تکمیل هیچ‌کس ندارد، اما قصد تو از مطرح نمودن این شرط و سعی و کوشش تو، برای حذف من از عرصه‌ی خلافت میباشد!»

عبدالرحمن با شنیدن این پاسخ، برای بار سوّم به عثمان پیشنهاد بیعت داد و او نیز با پذیرش شرط عمل به سیره‌ی ابوبکر و عمر به خلافت منصوب شد.

تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲.

۱. صرف نظر کردن.

ارزشها. خاصیت و ویژگی و ممیزه‌ی حکومت الهی این است که در آن قبضه کردن قدرت اصل نیست؛ پیاده کردن اصول اصل است، پیاده کردن دین خدا اصل است، عمل به دین خدا اصل است. (۱۰۰)

### پیروزی با ظلم، هرگز!

نزدیک به صد سال است که در اطراف و اکناف عالم، در کشورهای مختلف، در میان جوامع مختلف، نهضتهایی بوجود می‌آید و انقلابهایی بوقوع می‌پیوندد. غالب این نهضتها یا شاید همه‌ی آنها شعارهایی را و اصولی را مطرح می‌کنند که از نظر انسانها و بینندگان و خوانندگان تاریخ آنها در کتابها و مقاله‌ها و مجلات، یک اصول و شعارهای جالب و جاذب هست. اما بعد از آنکه این نهضتها به پیروزی میرسد و بر اساس این انقلابها، تحوّل اجتماعی در آن کشور و آن جامعه رخ میدهد، انسان میبندد که بعد از گذشت مدّتی این انقلابها از آن اصول ذکر شده‌ی اوّل منحرف میشوند؛ آن شعارها را فراموش میکنند، آن ارزشهایی را که انقلابشان برای زنده کردن آنها بوجود آمده بود به دست فراموشی سپرده می‌شود. غالباً پیشروان و پیشوایان اگر در نسل اوّل هم نه، در نسل بعد دچار تخلف از آن اصول و انحراف از آن اصول میشوند. این چیزی است که در غالب نهضتها و انقلابهایی که در دوران معاصر ما و تاریخ چند ده ساله‌ی اخیر در دنیا رخ داده، انسان ملاحظه میکند. مهم این است که ما ببینیم انحراف از کجا شروع میشود؟ آیا آن کسانی که انقلاب را بوجود آوردند عمداً خیانت به انقلاب می‌کنند؟ البته در مواردی ممکن است چنین چیزی باشد، اما غالباً قضیه این چنین نیست، اوّل بر اثر سهل‌انگاری و عدم تقیّد و سرسختی در اصول، انحراف شروع میشود. کسانی که مسؤولان یک جامعه‌ی تازه بوجود آمده هستند، اگر به اصول پایبند نباشند، نزدیکان آنها، دوستان آنها، خویشاوندان آنها، از امکانات آنها سوءاستفاده میکنند، آنها هم به ملاحظات



خویشاوندی یا دوستی یا انواع ملاحظات دیگر به اصول پایبند نمی‌مانند و از انحرافها و سوءاستفاده‌ها غمض عین می‌کنند، چشم‌پوشی میکنند. نتیجه این می‌شود که خانواده‌های قدرت در دنیا بوجود می‌آید، فامیل‌های ثروت به وجود می‌آید و باندها و گروه‌های قدرت و پول در دنیا شکل می‌یابند. در صدر اسلام هم اگر تاریخ را به صورت تحلیلی نگاه کنیم، به مواردی از این قبیل برخورد میکنیم که نسبت به بعضی از اصول سهل‌انگاری شده بود. و همین سهل‌انگاریها موجب آن شد که یک زاویه‌ی انحراف بوجود بیاید. این زاویه‌ی انحراف در اوّل کار ممکن است خیلی کوچک به نظر برسد اما هر چه زمان می‌گذرد، این زاویه بازتر میشود، فاصله‌ی خطّی که بوجود آمده از خطّ اصلی دورتر میشود. یک وقت شما نگاه میکنید و می‌بینید که آنچه به نام آن اصول و به نام آن ارزشها و به نام اسلام و به نام آن مکتب در دست باقی مانده آن قدر فاصله با اصل و حقیقت خودش دارد که «گر تو بینی شناسیش باز». صد سال بعد از انقلاب اسلام، شما وقتی نگاه میکنید، دنیای اسلام را به شکلی می‌بینید که هیچ شباهتی با وضع زمان پیغمبر ندارد. آنچه برای من در تاریخ اسلام فوق‌العاده جالب به نظر می‌رسد، این بعد از شخصیت امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) است که این بزرگوار در هیچ یک از ادوار زندگی خود، از اصول و ارزشهای اسلامی غمض عین و چشم‌پوشی نکرد. امروز ما به عنوان پیروان امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) باید این را به عنوان یک پرچمی، به عنوان یک علمی، در مقابل خودمان قرار بدهیم. اصول‌گرایی و پایبندی به ارزشهای اصولی اسلام را یکی از بزرگترین و مهمترین شعارهایمان بدانیم. از اوّل امیرالمؤمنین پایبندی خود به اصول را در گفتارها و در کلمات مشخص کرد. چه در زمینه‌ی مسائل مالی، چه در زمینه‌های مسؤولیتهای مربوط به حکومت و ولایت و سپردن مشاغل حسّاس به افراد صالح که وقتی به امیرالمؤمنین گفتند که شما امروز اوّل کارتان هست، افراد صاحب نفوذ را از رأس کارها برمی‌دارید و این به صلاح حکومت و خلافت شما نیست. در جواب فرمود: «أأمرونی ان أطلب



التصّر بالجور فین و لیت علیه؟» شما از علی توقع دارید که پیروزی را به وسیله‌ی ظلم به آن مردمی که مسؤولیت آنها به گردن اوست به دست بیاورد. «و الله لا اطور به ما سمر سمیر و ما أم نجم فی السماء نجماً»<sup>۱</sup> تا دنیا، دنیا است، تا نقشه‌ی عالم بر این منوال است، علی بن ابی طالب این کار را نخواهد کرد. می‌گویید علی شکست می‌خورد؛ پس برای این که شکست نخورد بر خلاف اصول و ارزشهای اسلامی کاری را انجام بدهد؟ این کار را من نخواهم کرد. به مردم خودم ظلم نمیکنم تا به آن وسیله پیروزی را به دست بیاورم. (۱۰۱)

### تسلیم نشدن در برابر باج خواهان

یکی از خصوصیات زندگی سیاسی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دوران زمامداری، تسلیم نشدن در مقابل باج خواهان است. باج خواهی از زمامدار در همه‌ی زمانها یک کار رایج است، زمامدار که خودش قویترین افراد جامعه است، باز به نوبه‌ی خود به یک عده‌ای باج میدهد. او از همه باج میگیرد اما به یک عده‌ای هم باج میدهد. چرا؟ برای حفظ قدرت خود، برای بستن دهان بدخواهان، و همین باج دادنها اول انحطاط و انحراف زمامدار است، و اول عدول از حق است. او برای مراعات یک مصلحتی به بعضی افراد باج میدهد و در مقابل زورگوییها و پرتوقعی آنان تسلیم میشود، و همین تسلیم که یک نقطه ضعف به شمار میرود، او را به تسلیمهای دیگری وادار میکند و همینطور ادامه پیدا میکند.

۱. هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از طرف جمعی از یاران خویش به دلیل رعایت مساوات در تقسیم بیت‌المال مورد انتقاد قرار گرفت فرمود: «أ تأمرونی أن أطلب التصّر بالجور فینم و لیت علیه، والله لا اطور به ما سمر سمیر، و ما أم نجم فی السماء نجماً، لو كان المال لی لسویت بینهم، فکیف و إنما المال مال الله!؛ آیا به من دستور میدهید که برای پیروزی خود، از جور و ستم، در حق کسانی که بر آنها حکومت میکنم استمداد جویم؟ به خدا سوگند تا عمر من باقی، و شب و روز برقرار، و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب میکنند هرگز به چنین کاری دست نمی‌زنم! اگر اموال از خودم بود، به‌طور مساوی در میان آنها تقسیم میکردم، تا چه رسد به اینکه این اموال، اموال خدا است. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۲۶، ص ۱۸۳.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کسی باج نداد و در برابر توقعات نابجا تسلیم نگشت. کسانی که با عثمان مخالف بودند و علیه وی تلاش کرده بودند به دو دسته تقسیم میشدند: دسته‌ی اوّل یاران علی (علیه السلام) بودند از مؤمنین بصره و عراق و مناطق مختلف عالم اسلام که از وضع حکومت عثمان ناراضی بودند، و از لحاظ کمی عمده مخالفین را تشکیل میدادند.<sup>۱</sup> و دسته‌ی دوّم دشمنان علی (علیه السلام) بودند که از شخصیتها و چهره‌های معروف آن دوره به‌شمار میرفتند و با عثمان نیز مخالف بودند. مانند عایشه همسر رسول خدا، طلحه، زبیر پسر عمه‌ی پیامبر، و شخصیتهایی از این قبیل که با عثمان جدّاً و قویاً مخالف بودند و طبیعی بود که همه‌ی اینها از امیرالمؤمنین انتظارات داشتند.

دسته‌ی اوّل که از روی اعتقاد کار کرده بودند انتظاری نداشتند، اما دسته‌ی دوّم انتظارات زیادی داشتند، ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به هیچ یک از توقعات آنان جواب نداد. عده‌ای از همین افراد در اوّل کار آمدند و به حضرت گفتند: یا امیرالمؤمنین مصلحت این است که شما فعلاً معاویه را در فرمانروایی شام ابقاء نمایید! چند صباح دیگر که مقداری قدرت پیدا کردی عزل میکنی.

فرمود: امکان ندارد، یک روز هم معاویه را تحمّل نمیکنم.<sup>۲</sup>

۱. از جمله‌ی این افراد میتوان به عمار یاسر، مالک اشتر، و محمد بن ابی بکر اشاره نمود که طرفداران زیادی داشتند و برای انجام تکلیف الهی قیام کرده بودند و هدفی جز رضای خداوند را مدّ نظر نداشتند.

۲. یکی از کسانی که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیشنهاد ابقای معاویه را نمود، مغیره بن شعبه بود که به حضرت عرض کرد: شما معاویه را خوب میشناسید، و میدانید که کسانی که قبل از شما بودند او را والی شام کرده‌اند (یعنی مسؤولیت کارهای معاویه بر عهده‌ی شما نیست) پیشنهاد من این است که شما او را در ولایت شام ابقا کنید تا اینکه کارهای حکومت سر و سامان بگیرد و بعد از آن میتوانید معاویه را عزل نمایید!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «أضمن لی عمری یا مغیره فیما بین تولىته إلی خلعہ؟! آیا تو میتوانی تضمین نمایی که من بعد از ابقاء معاویه زنده بمانم و فرصتی برای خلع وی پیدا کنم؟! مغیره گفت: من چنین ضمانتی را نمیتوانم بدهم!

عده‌ای حضرت را نصیحت میکردند که با اشراف و بزرگان جامعه و شهر مدینه از قبیل طلحه و زبیر و سعدبن ابی وقاص، رفتار ملایم‌تر و دوستانه‌تر و در حقیقت قبول‌کننده‌تری در مقابل توقعات آنها داشته باشد! حضرت قبول نکرد.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در هنگام بیعت فرمود: «دعونی و التمسوا غیری... و اعلموا انی ان اُجبتکم رکبت بکم ما أعلم»<sup>۱</sup>.

بدانید که اگر من دعوت شما را قبول کردم و خلافت را پذیرفتم، آنگونه

حضرت فرمود: «لا یسألنی الله عز و جل عن تولیتہ علی رجلین من المسلمین لبله سوادء أبدا، و ما کنت متخذ المظلیین عضداً» لکن ابعث الیه و ادعوه الی ما فی یدی من الحق، فإن اُجاب فرجل من المسلمین، له ما لهم و علیه ما علیهم، و إن أبی حاکمته الی الله؛ «به‌گونه‌ای رفتار خواهم کرد که حتی به اندازه‌ی یک شب تاریک، خداوند از من درباره‌ی حاکم نمودن معاویه به دو تن از مسلمانان سؤال نکند و من هیچگاه گمراه‌کنندگان را دستیار خود قرار نمیدهم. (سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۵۱) در اولین فرصت کسی را به نزد معاویه خواهم فرستاد و او را به حقی که در دست من قرار گرفته است دعوت خواهم نمود، اگر به دعوت من جواب مثبت داد یا او همانند یکی از مسلمانان رفتار خواهد کرد و اگر زیر بار نرفت و دعوت مرا نپذیرفت، او را به خدا واگذار میکنم و وظیفه‌ی الهی خود را انجام میدهم.»

أمالی طوسی، مجلس ۳، حدیث ۴۲، ص ۸۶.

۱. هنگامی که مردم بعد از کشته شدن عثمان به سراغ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمدند و از ایشان درخواست پذیرش حکومت را کردند، در پاسخ مردم فرمودند: «دعونی و التمسوا غیری، فأننا مستقبلون أمره له وجوه و ألوان لا تقوم له القلوب، و لا تثبت علیه العقول، و إن الآفاق قد أغامت، و المحجة قد تنكرت.

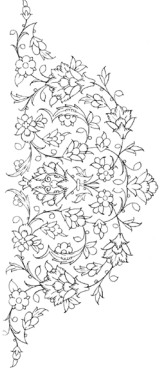
و اعلموا انی ان اُجبتکم رکبت بکم ما أعلم، و لم أصغ الی قول القائل و عتب العاتب، و ان ترکتمونی فأننا كأحدکم، و لعلی أسمعکم و أطوعکم لمن ولیتموه أمرکم، و أنا لکم وزیراً خیر لکم منی أمیراً.»

«مرا رها کنید و دیگری جز مرا بطلبید، چرا که روی به کاری داریم که چهره‌ها و رنگهای گوناگون دارد، نه دلها را در برابر آن طاقت شکیبایی است و نه عقلا را تاب تحمل، سراسر آفاق را ابری سیاه فروپوشیده و راههای روشن ناشناخته مانده. باید بدانید که اگر من پیشنهاد شما را اجابت کنم، با شما بر اساس شناخت و آگاهی خود رفتار خواهم کرد، و به سخنان پراکنده و سرزنشهای بی‌مورد این و آن بی‌اعتنا خواهم بود، اما اگر مرا به حال خود رها کنید، من نیز چون یکی از شما خواهم بود، و چه بسا بیشتر از شما به سخن کسی که کار خود به وی وا میگذارد، گوش سپارم و بیشتر از شما از او فرمان ببرم. به هر حال اگر امروز من برای شما وزیر باشم بهتر از آن است که امیر باشم.»

که خودم تشخیص میدهم حرکت خواهم کرد، خیال نکنید که ملاحظات شما خواهد توانست در سیاست و خطِ مشی من اثری بگذارد. البته عده‌ای فکر نمی‌کردند حضرت با این قاطعیّت وارد بشود، اما بعد دیدند حضرت کاملاً با قاطعیّت وارد شد و همین قاطعیّت بود که آن جنگها و دروسها و گرفتاریها را برای حضرت پیش آورد. تمام این ماجراها به همین دلیل بود که حضرت قاطعیّت به خرج داد، و عدالت را اجرا کرد. (۱۰۲)

### قاطعیّت در مقابل توقّعات نابجا

از اوّلی که امیرالمؤمنین بر سر کار آمد، توقّعات شروع شد. بسیاری از کسانی که جزو چهره‌های معروف اسلام بودند، به خاطر توقّعاتی که برآورده نمیشد از امیرالمؤمنین فاصله گرفتند؛ یکی اش خود طلحه و زبیر بودند، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف - که آن وقت ایشان زیاد در دنیا نبود، از دنیا رفته بود - و بعضی دیگر از بزرگان زمان پیغمبر بودند که اینها چهره‌های معروفی هم بودند، از صحابه هم بودند، محترم هم بودند اما انسان، موجود ضیعفی است. هوای نفس انسان، خواستهای انسان در تعیین‌کننده‌ترین حالات انسان گاهی اوقات میان دل با بصیرت و عملی که بر طبق این بصیرت بایستی انجام بشود، فاصله می‌اندازند و حائل میشوند و نمی‌گذارند که تصمیم درست و به جا گرفته بشود؛ لذا بود که یک عده‌ای از اطراف امیرالمؤمنین پراکنده شدند. من گمان نمیکنم امروز در دنیای اسلام حتّی یک نفر وجود داشته باشد که صحابه‌ی پیغمبری را که از امیرالمؤمنین فاصله گرفتند، به خاطر این فاصله گرفتن ملامت نکند. البته آن کسانی که این فاصله گرفتن را عیب نمیدانند، میگویند آنها توبه کردند یا میگویند اشتباه کردند، اما یقیناً کسی نیست که این را کار خوبی بداند. این کار غیر خوب را خیلیها کردند؛ چرا؟ برای خاطر این که امیرالمؤمنین تسلیم توقّعات



نمیشد. یکی از این توقعات، ابقای معاویّه در حکومت بود. امیرالمؤمنین معاویّه را قبول نداشت. امیرالمؤمنین با معاویّه قابل مقایسه نبود. این از بدترین ظلمهای تاریخ و ظلمهای روزگار بوده که امیرالمؤمنین و معاویّه را در کنار هم قرار بدهند؛ نه برای خاطر اینکه معاویّه در دوران حکومتش چه کرده، نه به خاطر این که معاویّه با امیرالمؤمنین چه کرده، بلکه به خاطر شخصیت معاویّه و شخصیت امیرالمؤمنین قبل از خلافت. امیرالمؤمنین آن کسی است که در اوّلین جرّقه‌ی اسلام به اسلام ایمان آورده. اوّلین کسی که بعد از گفتن «قولوا لا اله الا الله» از زبان پیغمبر، از مردها این دعوت را قبول کرد، امیرالمؤمنین بود. بعد هم از آن تاریخ تا دم مرگ، یعنی بیش از پنجاه سال امیرالمؤمنین در راه این ایمان، عاشقانه تلاش کرد. عاشقانه جنگید؛ هزار بار جان خودش را در معرض تلف شدن قرار داد؛ هزاران بار از جان پیغمبر، از مقدّسات اسلامی، از احکام اسلامی، از مؤمنین واقعی و خالص دفاع کرد؛ یک شب آسودگی و راحت ندید و تمام رنجها را برای خاطر این ایمان تحمّل کرد. سیزده سال با پیغمبر در مکه بود، ده سال با پیغمبر در تمام ماجراها و آزمایشها در مدینه بود؛ این یک طرف قضیه است. حالا علم امیرالمؤمنین، معرفتش، تقوایش، زهدش، جهادش، بی‌اعتنایی‌اش به دنیا، علمش، فقه‌اش، همه‌ی این خصوصیاتش را که ملاحظه کنید یک شخصیت عظیم غیرقابل تصوّر را انسان در ذهن میبیند. بعد می‌رویم سراغ معاویّه، همان کسی که آن وقتی که امیرالمؤمنین ایمان آورد، او ایمان نیاورد. امیرالمؤمنین از اسلام دفاع کرد، او و پدرش و برادرش و قوم و خویشان‌ش با امیرالمؤمنین و با پیغمبر و با اسلام جنگیدند؛ تمام سیزده سال زندگی پیغمبر در مکه بین پیغمبر و جناح ابوسفیان و فرزندان ابوسفیان جنگ و معارضه بود. بعد هم که پیغمبر به مدینه آمدند، باز هم دائماً با اینها درگیری و جنگ و نزاع داشتند؛ در بدر و احد و در احزاب و در همه‌ی این جنگهایی که تا سال هشتم وجود داشت. امیرالمؤمنین در کنار پیغمبر، معاویّه در نقطه‌ی مقابل، تا وقتی که پیغمبر اکرم مکه را فتح کرد، وقتی مکه





را فتح کرد، ابوسفیان ایمان آورد، همه‌ی کسانی که مغلوب شده بودند ایمان آوردند، معاویّه هم ایمان آورد.

شما ببینید بین این دو شخصیت که یکی اسلام را از آغاز ولادت در آغوش میگیرد، بزرگ میکند، حفظ میکند، حراست میکند، در راهش شمشیر میزند، و بالأخره همان شمشیرزدها به فتح مکه منتهی می‌شود، و آن دیگری در تمام این مدّت به اسلام ایمان ندارد، با اسلام هم می‌جنگد، بعد که مکه فتح شد، جزو مؤمنین فتح میشود؛ یعنی بعد از آنکه پیغمبر غالب شد، تسلیم میشود، یک چنین وضعی است که من این فاصله‌ای را که با این بیان ترسیم کردم، از فاصله‌ی واقعی بمراتب کمتر و کوچکتر است. به‌هرحال امیرالمؤمنین معاویّه را یک عنصر مناسبی برای حکومت و استانداری شام نمی‌دانست، لذا بود که در اولین روزها و شاید ساعت‌های حکومت که مشغول معین کردن و منصوب کردن استاندارها و حکام و مانند اینها شد، اول کاری که کرد، معاویّه را عزل کرد.<sup>۱</sup>

معاویّه سالهای متمادی بود که به حکومت شام منصوب شده بود قبلاً برادرش یزیدبن‌ابی‌سفیان و بعد هم معاویّه بعد از مرگ یزیدبن‌ابی‌سفیان، معاویّه - آنجا ریشه دوانده بودند؛ امیرالمؤمنین او را عزل کرد. به امیرالمؤمنین گفتند که یا امیرالمؤمنین! شما معاویّه را عزل می‌کنید، این کار عجولانه‌ای است، بگذارید قوّت و قدرت پیدا کنید. فرمود که من حاضر نیستم. «أ تمارونی ان اطلب النّصر بالجور» شما از من میخواهید که من با

۱. نامه‌ای که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در آغاز بیعت به معاویّه نوشت چنین بود: «من عبدالله علیّ أميرالمؤمنین إلى معاویة بن ابي سفیان. انا بعد فقد علمت إعداری فیکم و إعراضی عنکم حتی کان ما لا ید منه و لا دفع له و الحدیث طویل و الکلام کثیر و قد اذیر ما اذیر و اقبل ما اقبل، فبايع من قبلک و اقبل الی فی وفد من أصحابک و السّلام»؛ «از بنده‌ی خدا امیر مؤمنان به «معاویّه» فرزند «ابوسفیان». انا بعد، از اتمام حجّتم درباره‌ی شما و اعراضم از شما بخوبی آگاهی داری. تا آنچه شدنی بود واقع شد و چاره‌ای جز این نبود. این داستان سر دراز دارد، و سخن فراوان است. گذشته گذشت و آینده روی آورده است (سخن درباره‌ی اینها را فعلاً بگذار) اکنون تو مأموری از تمام کسانی که در آنجا هستند بیعت بگیری و با گروهی از یاران‌ت به سوی من بشتاب. و السّلام.» نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، نامه‌ی ۷۵، ص ۴۶۴.

ظلم و بی‌عدالتی پیروزی را به دست بیاورم؟ این روحیه‌ی امیرالمؤمنین است. این یک نمونه از سازش‌ناپذیری امیرالمؤمنین است. آن وقت همین سازش‌ناپذیری و همین قاطعیت آن در دسرهای عجیب دوران خلافت کوتاه امیرالمؤمنین را برای آن حضرت بوجود می‌آورد که من تصور میکنم جا دارد برای مردم امروز ذره ذره‌ی این تاریخ پرعبرت و پرماجرا تشریح بشود. (۱۰۳)

### اصولگرایی در برابر مطالبات طلحه و زبیر

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در یک جمله‌ای به طلحه و زبیر در اوّل خلافت، یک مطلبی را بیان کرد که همه چیز را برای انسان روشن میکند. طلحه و زبیر آمدند پیش امیرالمؤمنین، گفتند یا امیرالمؤمنین تو چرا با ما درباره‌ی استنادارها و حکام و ولاتی که نصب میکنی، مشورت نمیکنی؛ با ما هم باید مشورت کنی، از ما نظر بخواهی. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود که من به این خلافتی که شما با من بیعت کردید، علاقه‌ای نداشتم، شماها بر من تحمیل کردید، با من بیعت کردید، از من خواستید که من این بار را بر دوش بگیرم و حالا که این بار را بر دوش گرفتم، «فلما افضت الی»؛ وقتی که خلافت به دست من آمد، «نظرت الی کتاب الله و ما وضع لنا و امرنا بالحکم به فاتبعته»؛ من نگاه کردم به قرآن دیدم که قرآن مقرراتی و قوانینی برای ما نصب کرده، من از این قوانین و مقررات پیروی کردم. «و ما استنّ النبی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فاقتدیته»؛ نگاه کردم سنت پیغمبر را و رویه‌ای را که پیغمبر در زمان حکومت خودش بنا نهاده بود، آن رویه را هم من پیروی کردم. «فلم احتج فی ذلک الی رأیکما و لارأی غیرکما»؛ من دیگر احتیاجی نداشتم که از رأی شما و یا رأی دیگران پیروی کنم.<sup>۱</sup> این به معنای این نبود که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با مشورت مخالف است؛ یقیناً امیرالمؤمنین مشورت میکرد و زندگیش زندگی مشورت

۱. متن کامل پاسخ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به طلحه و زبیر: پیوست «۱۸».

بود بلکه این به معنای این بود که امیرالمؤمنین آن طبقه‌ی ممتازه‌ای که در دوران خلیفه‌ی سوم بوجود آمده بود و خودش را صاحب حق میدانست، در مال بیت‌المال، در مسائل مسلمین، حقّ رأی، حقّ نظر، حقّ تصرّف و فکر میکرد که باید حاکم مسلمانها از آنها پیروی بکند؛ را قبول ندارد. آنچه را که امیرالمؤمنین حجّت میدانند، خودش را به آن نیازمند میدانند، آن «کتاب‌الله و سنتّ نبویه» است؛ این قاطعیّت و سازش‌ناپذیری امیرالمؤمنین است. در مقابل تمام احکام همین کار را امیرالمؤمنین کرد، که البته نمونه‌هایی دیگر هم در مسأله‌ی نمازهای تراویح و در مسائل دیگر دارد که امیرالمؤمنین آن چیزهایی که به نظر خلفای قبل از امیرالمؤمنین از روی اجتهاد [بود] که اجتهاد به رأی را حجّت میدانستند، وارد عمل به عنوان یک آئین دینی شده بود، اینها را کنار گذاشت؛ با قاطعیّت کامل آنچه را که خودش میفهمید که این اسلام است، این قرآن است، این سنتّ پیغمبر است، آن را عمل کرد. این یکی از جلوه‌های قاطعیّت امیرالمؤمنین است. (۱۰۴)

### قاطعیّت در عزل و نصبها

یک مورد دیگر از قاطعیّت امیرالمؤمنین در اصول [مربوط به] عزل و نصبها است. ارزشهایی که موجب میشود یک انسانی منصوب به یک مسؤولیّت اجتماعی بشود، اینها ارزشهای مشخصی است. همه کس را نمیشود بر همه کاری گماشت. باید افرادی که به مسؤولیتهای و مأموریتهای اجتماعی گماشته میشوند صلاحیتهایی و قابلیتهایی داشته باشند. اگر آن قابلیتهای را نداشتند، معنایش این نیست که آدمهای بدی هستند. معنایش این است که برای این کار مناسب نیستند، باید کار دیگری بکنند. در حکومت امیرالمؤمنین این معنا مراعات میشد. در یک مورد که مورد توجه بنده قرار گرفت این است که وقتی مصر از طرف شام مورد تهاجم قرار گرفت، امیرالمؤمنین احساس کردند که باید استاندار مصر، یعنی محمدبن ابی بکر را



که از یاران و نزدیکان و شاگردان مخصوص امیرالمؤمنین است<sup>۱</sup> بردارند و کار را به یک انسان نیرومندتری بدهند. آن آدم نیرومندتر مالک‌اشتر بود. البته مالک‌اشتر بعد از آنکه راه افتاد طرف مصر، در بین راه مورد سوءقصد قرار گرفت و به شهادت رسید و به مصر نرسید. اما به صرف اینکه مالک‌اشتر با صلاحیت بیشتری است، موجب آن شد که امیرالمؤمنین محمدبن‌ابی‌بکر را بردارد و مالک‌اشتر را بگذارد و محمدبن‌ابی‌بکر هم بدش آمد. بالأخره انسان است، بشر است. با این که محمدبن‌ابی‌بکر یکی از بهترین یاران امیرالمؤمنین و فرزند خوانده‌ی امیرالمؤمنین است و حضرت به او فوق‌العاده علاقه‌مند بودند، در عین حال وقتی می‌بینند برای این مسؤولیت از او مناسب‌تر و شایسته‌تری وجود دارد و او مالک‌اشتر هست، او را برمی‌دارند، مالک‌اشتر را می‌گذارند، او هم ناراحت می‌شود، نامه‌ی گلایه‌آمیزی مینویسد یا پیغام گلایه‌آمیز می‌دهد؛ حضرت هم در جواب می‌نویسند که، من به تو بدبین نشده‌ام، تو را کوچک نشمرم، اما این کار با مالک‌اشتر مناسب‌تر بود؛<sup>۲</sup> قریب به این مضامین. این قاطعیت است.

۱. زندگینامه‌ی محمدبن‌ابی‌بکر: پیوست «۶».

۲. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در نامه‌ای که به محمدبن‌ابی‌بکر نوشتند او را دلداری داده و دلیل عزل وی را توضیح دادند: «اما بعد، به من خبر رسیده که از فرستادن «اشتر» به سوی فرمانداریت ناراحت شده‌ای، ولی این کار را من نه به این جهت انجام دادم که تو در تلاش و کوشش کنی ورزیده‌ای، و یا برای این باشد که جدیت بیشتری به خرج دهی، اگر آنچه در اختیارت قرار دارد از تو گرفتم تو را والی شهری قرار میدهم که هزینه‌ی آن بر تو آسانتر و حکومت آن برایت، جالبتر باشد.

آن مردی که من او را فرماندار «مصر» کرده بودم، مردی بود که نسبت به ما ناصح و خیرخواه، و نسبت به دشمنانمان سختگیر و درهم کوبنده بود، خدای او را رحمت کند که ایام زندگی خود را کامل کرد، عمر را به پایان برد و مرگ را ملاقات نمود در حالی که ما از او راضی بودیم، خداوند هم نعمت خشنودیش را بر او ارزانی دارد و پاداشش را مضاعف گرداند.

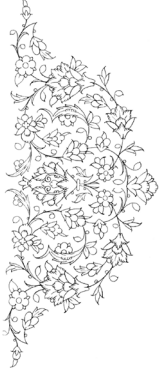
(اما اکنون) تو برای پیکار با دشمنت سپاه را بیرون آر و طبق بصیرت و فهمت در مبارزه با او حرکت کن. دامن جنگ را برای کسی که با تو می‌جنگد به کمر زن، و مردم را در راه پروردگارت به مبارزه دعوت کن. از خداوند بسیار باری طلب که مشکلاتت را حل خواهد کرد، و در شدائدتی که بر تو نازل میشود یاریت میکند. «ان شاء الله». نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، نامه‌ی ۳۴، ص ۴۰۸.

و مجموعه‌ی این رفتارها و این برخوردها و این پابندیهای صدرصد به اصول و ارزشهای اسلامی از امیرالمؤمنین آن شخصیت جهانی تاریخی فراموش‌نشده‌ی را ساخته که چهره‌ی آن بزرگوار در میان ذهنهای مردم مسلمان شبیه چهره‌های افسانه‌ای است. (۱۰۵)

### قاطعیت در اجرای حدود

تنها وسیله و یا مهمترین وسیله‌ی تبلیغاتی آن روزگار شعر بود که دلها را متوجه میکرد. در آن زمان، یک شاعر در جامعه خیلی ارزش داشت. به این خاطر که میتوانست فضا را عوض کند. شاعر در آن روز، تقریباً نقش رسانه‌های عمومی امروز را ایفا میکرد؛ یعنی در فضایی که شعر، آن همه اهمیت داشت و مردم آن را زود حفظ و دهان به دهان نقل میکردند، وظیفه‌ی رسانه‌های عمومی روزگار ما را داشت. در چنین فضایی، نجاشی، شاعر علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) است. خبر رسید که وی در روز ماه رمضان، شرب خمر و لابلالگیری کرده است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) دستور داد او را آوردند و بر او حدّ شرب جاری کردند. مضاف بر این، چند شلاق هم بخاطر تعزیر هتک حرمت ماه رمضان بر وی زدند!

دوستان و هم‌قبیله‌ایهای نجاشی شاعر - ظاهراً از قبیله‌ی همدان بود - نزد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمدند و گفتند: «این چه کاری بود که شما کردید؟» عبارتش چنین است: «ما کنا نرى أن أهل المعصية والطاعة سيان في الجزاء، حتى رأينا ما كان من صنعك بأخي الحارث». گفتند: «یا امیرالمؤمنین! تا پیش از این خیال نمیکردیم که دوستان و مطیعین، با مخالفین و عصیانگران برابر باشند؛ اما با حدی که بر نجاشی جاری کردید، فهمیدیم که در نظر شما، دوست و دشمن هیچ فرقی با هم ندارند! آیا شما خدمتکار و مخالف خودتان را تشخیص نمیدهید یا فرقی نمیگذارید؟ این چه کاری بود که با این شخص کردید؟» «فحملتنا على الجادة التي كنا نرى ان سيل من ركبها التار»؛ «با دست خود،





ای علی، ما را در راهی می‌اندازید که تاکنون خیال میکردیم اگر کسی به آن راه برود، اهل آتش است!»

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، بعضی کسان تهدید میکردند و میگفتند: اینگونه که امام با ما رفتار کرد یا دستگاه با ما رفتار میکند، مجبور میشویم برویم و مثلاً به فلان دشمن پناهنده شویم! کأنه پناهنده شدن به دشمن، برای دستگاه بدتر است تا برای خود آنان! همین تهدید را به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) میکردند که «شما با این کارت‌ها ما را وادار کردید که برویم به جاهایی که تاکنون نمیخواستیم برویم!» حضرت در جواب آنان، بیان عجیبی دارد. آن حضرت با خونسردی و در عین حال، روشنگرانه با قضیه برخورد میکند: «فقال یاأخابی نهد»، گفت: ای برادر نهدی! «یاأخأنهد، و هل هو إلا رجل من المسلمین انتك حرمة من حرم الله، فأقمنا علیه حداً كان كفارة؟!؛ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ مگر آسمان به زمین آمده است؟ او- نجاشی- هم فردی است از مسلمانان که مرتکب خلافی شده است و ما هم حدّ الهی را بر او جاری کردیم. این برای خودش هم بهتر است. «زكاة له و تطهیراً؛ حدّی که بر او جاری کردیم، او را پاک میکند، طهارت میدهد؛ جان او را پاک میکند.

ببینید! در نظر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، کاری که انجام گرفته، صددرصد طبق قاعده است؛ در حالی که دیگر قدرتمندان عالم اینگونه نیستند. حتی کسانی که اندکی از قدرت برخوردارند- نه قدرتهای مطلق و زیاد- در اجرای احکام و قوانین و حدود الهی بین دوستان و دشمنان خود فرقی میگذارند؛ اما علی بن ابی طالب (علیه‌السلام)، فرقی نمیگذارد. (۱۰۶)

### راز و رمز بقای علی (علیه‌السلام) در تاریخ

اگر خطّ علی بن ابی طالب در تاریخ مانده است، به خاطر تیزی شمشیر

قاطعیّت او است؛ علی بن ابی طالبی که تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، در شهرهای کشور عظیم اسلامی آن روز بعد از نماز او را لعن میکردند،<sup>۱</sup> علی بن ابی طالبی که تا زمان خلافت هارون الرشید، قبر او مخفی بوده است.<sup>۲</sup> علی بن ابی طالبی که به قول بزرگان علمای اهل سنت، در دوران ائمه (علیهم السلام) عده‌ای او را به خاطر بغض و عده‌ای او را به خاطر جهالت از ذهن مردم دور کردند، یک چنین شخصیتی که این همه مورد ستم تاریخی قرار گرفته است، امروز این‌طور در دنیا زنده است، که حتّی [در میان] آنهایی که اسلام را قبول ندارند، هستند [کسانی] که علی بن ابی طالب را به عنوان یک نمونه و مثال انسانیت و فضیلت قبول دارند. این ماندن در تاریخ، این زنده بودن و حضور همیشگی، در سایه‌ی آن قاطعیّت است. (۱۰۷)

۱. معاویه در شام و عراق و نقاط دیگر به مردم دستور داده بود علی (علیه السلام) را دشنام دهند و از او بی‌زاری بجویند، بعد از این دستور بود که هر کس بر فراز منابر مسلمین خطبه میخواند علی (علیه السلام) را لعن میکرد! و این کار در دوره‌ی حکومت بنی امیه و بنی مروان سنت معمول و رایج شد تا هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید و این سنت ناپسند را از میان برداشت. معاویه در آخر خطبه‌ی نماز جمعه چنین میگفت: «پروردگارا همانا ابوتراب در دین تو کفر ورزید و مردم را از راه تو باز داشت. بارخدا یا او را نفرین کن نفرینی سخت و او را عذاب ده عذابی دردناک» و همین الفاظ را به همه‌ی آفاق اسلام نوشت و تا روزگار حکومت عمر بن عبدالعزیز بر همه‌ی منابر همین کلمات را میگفتند.

گروهی از بنی امیه به معاویه گفتند: ای امیرالمؤمنین به آنچه میخواستی رسیدی، مناسب است از لعن کردن این مرد دست برداری. گفت: نه، به خدا سوگند، دست برنمی‌دارم تا آنکه کودکان با لعن او پرورش یابند و سالخوردگان فرتوت گردند و هیچ‌کس فضیلتی از او نقل نکند. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶.

۲. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندش امام حسن مجتبی (علیه السلام) دستور داده بود که برای وی در چهار مکان قبر تهیه نماید: در مسجد کوفه، در ربه میدان شهر، در نجف، و در منزل جعدة بن هبیره، تا بدینوسیله کسی از دشمنان وی از محل قبر مطلع نباشد! فرحة الغری، ص ۳۲.

فصل بیست و یکم ————— ❁

قاطعیّت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در جنگهای داخلی





### سه جنگ تحمیلی و برخورد با چهره‌های نامدار

سه جنگ داخلی بر امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) تحمیل شد که این سه جنگ هیچ کدامش با ابتکار امیرالمؤمنین نبود؛ جنگ جمل جنگی بود که متأسفانه فرماندهان و رهبران طلحه و زبیر<sup>۱</sup> دو سردار اسلام، دو صحابی پیغمبر، دو چهره‌ی معروف و منور بودند. امیرالمؤمنین وقتی که فهمید اینها بیعت را شکستند، با اینکه اینها قبلاً بیعت کرده بودند، و رفتند از مدینه عایشه را برداشتند بردند مکه، از آنجا هم بردند طرف بصره،<sup>۲</sup> یک نیروی

۱. طلحه بن عبیدالله صحابی شجاع و از مسلمانان اولیه به‌شمار می‌رود، در جنگ احد شرکت داشت و گفته شده است بیست و چهار زخم برداشت، در جریان انقلاب علیه عثمان از عوامل اصلی و تحریک‌کننده به‌شمار میرفت و از اولین بیعت‌کنندگان با علی (علیه‌السلام) بود و در عین حال از اولین پیمان‌شکنان نیز بود که جنگ جمل را برای مقابله با حکومت علوی راه انداخت. وی در جنگ جمل توسط مروان داماد خلیفه‌ی سوم که در لشکر جمل حضور داشت به قتل رسید. زبیر بن عوام، پسر عمه‌ی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و از صحابه‌ی وی میباشد که از مهاجرین به حبشه و سپس به مدینه به‌شمار می‌رود و در تمامی جنگهای پیامبر شرکت داشت، وی از جمله کسانی بود که از بیعت با ابوبکر سر باز زد و در هجوم به خانه‌ی علی (علیه‌السلام) به دفاع از وی پرداخت. در حکومت عمر به فرماندهی سپاهی به یاری عمرو بن عاص اعزام شد، او بیش از دیگران در تحریک مردم علیه عثمان نقش داشت و از اولین کسانی بود که با علی (علیه‌السلام) بیعت کرد، اما به دلایلی از رهبران اصلی جنگ جمل شد و بعد از حضور در میدان جنگ، قصد کناره‌گیری از معرکه را داشت که با توبیخ فرزندش مواجه گشت و به همین دلیل حمله‌ی شدیدی به لشکر امام کرد و سپس از میدان جنگ فاصله گرفت و در همین گیر و دار توسط عمر بن جرموز به قتل رسید.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۶؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۱۸؛ الکامل لابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۵.

عظیمی درست کرد و رفت برای مقابله، اما در عین حال قبل از آنکه با آنها روبرو بشود، صلح‌طلبی و علاقه‌مندی به این‌که خونریزی بین مسلمانها نشود، امیرالمؤمنین را وادار کرد که با آنها سخن از ملایمت و نرمش و هدایت بزند. ابن عباس را فرستاد به سراغ زبیر؛ به ابن عباس فرمود سراغ طلحه نرو، طلحه قدری تند است اما سراغ زبیر برو که عبارت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) این است، میفرماید: «ولکن ألق الزبیر!»؛ برو سراغ زبیر؛ ببینید لحن امیرالمؤمنین چیست؟ «فانه الین عریکه»؛ زبیر ملایمتر است. «فقل له: یقول ابن خالک!»؛ به زبیر بگو پسر دایی تو این جور می‌گوید- زبیر پسر عمه‌ی امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین پسر دایی زبیر است و دوستان قدیمی که از اوائل آمدن بعثت پیغمبر این دو نفر با هم بودند، در مکه بودند، در مدینه بودند، در جنگها بودند، بعد بعد از قتل عثمان هم، زبیر و طلحه آمدند با امیرالمؤمنین بیعت کردند- حالا حضرت با این لحن ملایم و مهربان [میگوید: «عرفنی بالحجاز وانکرتنی بالعراق»؛ در حجاز من را شناختی، در عراق مرا نمی‌شناسی؟ یعنی آن‌جا با من بیعت کردی، فهمیدی که من خلیفه‌ی مسلمانها و امیرالمؤمنینم اما در عراق این را نمی‌فهمی؟ «فما علا مما بد!»؛ از آنچه که پیش آمده بود که موجب شد که تو با من بیعت کنی، چه چیزی تخلف شد؟ مگر من چه کردم که با من می‌جنگی و مبارزه میکنی؟ این لحن امیرالمؤمنین با زبیر است.<sup>۱</sup> البته آمد با زبیر صحبت هم کرد، متأسفانه این صحبت مفید واقع نشد.<sup>۲</sup> امیرالمؤمنین آمد، باز در میدان جنگ زبیر را صدا کرد، با زبیر صحبت کرد و آنجا این صحبت مفید واقع شد و زبیر از میدان

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۱، ص ۷۴.

۲. امام صادق(علیه‌السلام) از جد خویش حضرت سجاد(علیه‌السلام) نقل میکند که من از عبدالله بن عباس در مورد پاسخ زبیر به پیام امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) سؤال کردم، ابن عباس جواب داد: من پیام حضرت را به زبیر رساندم، اما او در پاسخ گفت: من نیز همان را میخواهم که او میخواهد! گویا مقصود وی خلافت و ریاست بود، و بیش از این هم چیزی نگفت، و من برگشتم و جواب را به اطلاع امام(علیه‌السلام) رساندم. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدیث، ج ۲، ص ۱۶۵.

جنگ خارج شد و با امیرالمؤمنین نجنگید<sup>۱</sup>، در بین راه یک شخصی زبیر را به قتل رساند که امیرالمؤمنین بعد هم از کشته شدن زبیر بسیار اظهار تأسف کردند.<sup>۲</sup> این وضعی بود که امیرالمؤمنین در جنگ جمل برایش پیشامد کرد. بعد که امیرالمؤمنین دید نه حاضر نیستند حرف قبول بکنند، با قاطعیت تمام جنگید، تعداد زیادی از آنها کشته شدند. عده‌ای از آنها اسیر شدند، بسیاری فرار کردند و بعد از آنکه اسرا را نگاه کردند، معلوم شد که دست باند اموی در جنگ جمل هم هست. مروان بن حکم که یکی از بنی امیه بود و جزو دوستان و باند نزدیک معاویه بود و امویها بود، در جنگ جمل به دست امیرالمؤمنین اسیر شد، که متوسل شد به امام حسن و امام حسین (علیهم‌السلام)، التماس کرد که به پدرتان بگویید که مرا نکشد. و امام حسن و امام حسین از روی ترحم و عطوفت پیش امیرالمؤمنین وساطت کردند، حضرت مروان حکم را آزاد کرد و نجات داد؛ حتی از او بیعت هم نخواست.<sup>۳</sup>

### برخورد با فرصت طلبها و قدرت طلبان

جنگ صفین سخت‌ترین جنگ امیرالمؤمنین بود، در عین حال یک جنگ تحمیلی بود. بر امیرالمؤمنین تا آخر این جنگ را تحمیل کردند. بعد از آنکه

۱. متن گفتگوی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با زبیر در میدان جنگ جمل: بیوست «۱۹».

۲. بعد از آنکه زبیر از لشکر خود فاصله گرفت و تنهایی به سوی مدینه حرکت کرد، عمرو بن جرموز در منطقه‌ی وادی السباع با وی برخورد نمود و پس از آنکه توانست اعتماد زبیر را جلب نماید، او را به قتل رساند و سر وی را از تن جدا و به همراه شمشیرش به اردوگاه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمد و به مأمورینی که در کنار خیمه‌ی حضرت بودند گفت: به امام اطلاع دهید که عمرو بن جرموز به همراه شمشیر و سر بریده‌ی زبیر آمده است! امام با دیدن سر بریده از قاتل وی پرسید: براستی تو زبیر را به قتل رسانده‌ای؟ و وقتی ابن جرموز گفت: آری. حضرت فرمود: زبیر فردی پست و ترسو نبود، اما متأسفانه در بدترین شرایط به قتل رسید! سپس حضرت شمشیر زبیر را در دست گرفت و در حالی که آن را تکان میداد فرمود: چه گرفتاریهایی که توسط این شمشیر از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بر طرف شده بود! شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۳۵: الجمل، ص ۳۹۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۳.

۳. زندگینامه‌ی مروان: بیوست «۲۰».

حضرت به معاویّه نوشتند که تو باید حاکم نباشی، معاویّه باید قبول میکرد. هیچ دلیل عقلی، نقلی، منطقی، شرعی، عرفی وجود نداشت اینکه یک استاندار که خلیفه‌ی مسلمین و امیرالمؤمنین به او میگوید تو بر کنار باش، عصیان کند بگوید نه، من کنار نمیروم و بنا کند جنگیدن و لشکرکشی کردن اما معاویّه این کار را کرد. امیرالمؤمنین یک لشکر نیرومندی راه انداخت، آمد به طرف شام، معاویّه هم حرکت کرد، در محلی به نام صفین به هم رسیدند. آنجا امیرالمؤمنین تصمیم داشت با اینها بجنگد. تصمیم داشت که نصیحت کند. فرمود من نصیحتشان میکنم، اگر قبول کردند، اگر حرف در گوششان و دلشان فرو رفت، شمشیر روی آنها نمیکشم و با آنها نمیجنگم.<sup>۱</sup> همین کار را هم امیرالمؤمنین کرد اما آن طرف مقابل شیطنت کرد. آن قدر جنگ را امیرالمؤمنین در صفین تأخیر انداخت که اصحاب امیرالمؤمنین برگشتند که یا امیرالمؤمنین مگر تو میترسی از لشکر معاویّه که با او نمیجنگی؟ فرمود: من میترسم؟ منی که در جوانی سینه‌ی مردان را به خاک مالیده‌ام، منی که سالهای سال است هیچ تهدیدی مرا از میدان بیرون نکرده، من میترسم؟ «فوالله ما دفعت الحرب يوماً إلا وأنا اطعم أن تلحق بی طائفة فتهتدی بی»؛ من هر روزی که جنگ را عقب می‌اندازم به این امید است که شاید یک عده‌ای دیگر از اینها بصیرت پیدا کنند، به هوش بیایند، به من ملحق بشوند و هدایت پیدا کنند. «وذلك أحب الی من أن اقتلها علی ضلالها».<sup>۲</sup> ببینید این دل

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۴۷.

۲. هنگامی که در جنگ صفین، یاران امام (علیه السلام) از تأخیر افتادن جنگ ناراحت بودند و شایعاتی نیز در بین لشکریان پخش شده بود که بسیار ناخوشایند بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطاب به یارانش، دلیل به تأخیر انداختن جنگ و همچنین پاسخ شایعات را بدینگونه دادند:  
«اما اینکه میگویند آیا مسامحه در جنگ به دلیل ترس از مرگ است؟! به خدا سوگند برای من اهمیتی ندارد که من به سوی مرگ بروم و یا اینکه مرگ به سوی من آید!

و اما اگر تصور میکنید در مبارزه با اهل شام تردید داشته باشیم، به خدا سوگند هر روزی جنگ را تأخیر می‌اندازم بخاطر آن است که آرزو دارم عده‌ای از آنها به جمعیت ما بپیوندند و هدایت شوند، و در لابه‌لای تاریکیها پرتوی از نور مرا ببینند و به سوی من آیند، و این برای من از کشتار آنان در راه گمراهی بهتر است، اگر چه در این صورت نیز به جرم گناهانشان گرفتار میشوند.» نهج البلاغه،

مهربان امام چگونه است؟ در کنار آن قاطعیت، نسبت به گنهکارها، نسبت به اشتباه کرده‌ها و فریب خورده‌ها با دل پر محبت روبرو میشود و میگوید من ترجیح میدهم آن کسی که گمراه شده، از گمراهی به دست من برگردد و هدایت بشود، تا این که او در گمراهی بماند و من او را بکشم.

امیرالمؤمنین در صفین قصد داشت اگر می‌تواند مردم را هدایت بکند. منتها لشکریان معاویه از اول وضعیت را جوری کردند که آتش جنگ برافروخته شد؛ حمله را آنها شروع کردند، آمدند آبی را که هر دو لشکر باید از آن استفاده میکردند، تصرف کردند و اجازه ندادند که لشکریان امیرالمؤمنین آب بنوشند. لشکریان امیرالمؤمنین از راه رسیده، دیدند که تنها منبع آبی که آنجا وجود دارد و میتواند لشکریان را سیراب کند، در اختیار معاویه و نیروهای معاویه است. و امیرالمؤمنین در آنجا یک خطبه‌ی غرایبی و بسیار قوی‌ای، البته کوتاه اما خیلی زیبا و خیلی قوی و محکم ایراد کردند، فرمودند که: «أورووا السیوف من الدماء ترووا من الماء»؛ یا با ذلت همین جا بمانید، با تشنگی بمیرید، یا شمشیرها را از خون آنها سیراب کنید تا بتوانید خودتان را از این آب سیراب کنید.<sup>۱</sup>

لشکریان امیرالمؤمنین رفتند حمله کردند، چاههای آب را از آنها گرفتند و آنها را عقب راندند، بعد خودشان را سیراب کردند، آب در اختیار آنها هم گذاشتند. یعنی آن [کاری] که آنها کرده بودند، اینها مقابله به مثل نکردند.<sup>۲</sup>

خطبه‌ی ۵۵، ص ۹۱.

۱. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خطاب به یارانش فرمود: «سپاه معاویه با بستن آب بر روی شما، شما را به پیکار دعوت کرده است، اکنون بر سر دوراهی هستید؛ یا به ذلت و خواری بر جای خود بنشینید، و یا شمشیرها را از خون سیراب سازید تا از آب سیراب شوید. مرگ در «زندگی توأم با شکست» شما است، و زندگی در مرگ پیروزمندانه‌ی شما، آگاه باشید معاویه گروهی از بیخبران و گمراهان را همراه آورده، و حق را زیر پرده‌ی تزویر مخفی نموده است تا به آن پی نبرند، تا به آنجا که گردنهای خویش را آماج تیر و شمشیرهای مرگ سازند». نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۵۱، ص ۸۸.

۲. وقعة صفین، ص ۱۶۲؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۳۱۹.

اما خب، وضعیّت جوری بود، فشار خباثت‌آمیز معاویّه و نیروهای اطراف معاویّه، که موجب شد به‌رحال جنگ شروع بشود و ادامه پیدا کند و با آن سرنوشت بسیار تلخ این جنگ تمام بشود.<sup>۱</sup>

### برخورد با مقدّس مآبها و غلط‌اندیشان

جنگ نهروان، یکی از گرفتاریهای سخت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با خوارج بود. خوارج در جنگ صفّین بوجود آمدند. کیفیت بوجود آمدنشان این بود که بعد از آنکه لشکریان امیرالمؤمنین نیروهای معاویّه را به عقب راندند و فشار روی آنها وارد کردند و چیزی نمانده بود که خود معاویّه و عمروعاص به قتل برسند، به حیل‌های عمروعاص قرآنی‌هایی را بر سر نیزه کردند و مردم را دعوت کردند به این‌که بیایید به قرآن عمل بکنیم؛ برای اینکه بتوانند آتش جنگ را موقتاً فرو بنشانند... طبیعی است که امیرالمؤمنین تسلیم این فریاد فریبگرانه نمیشد. مالک‌اشتر هم در جلو داشت می‌جنگید، یک عده‌ای از کسانی که عییشان خشک‌اندیشی و کوتاه‌بینی و البته در بسیاری‌شان توأم با تعبد و پایبندی مذهبی [است]، فشار آوردند روی امیرالمؤمنین که اینها صلح می‌خواهند، شما چرا به قرآن احترام نمی‌کنید، حکمیّت قرآن که حرف درستی است؛ ظاهر قضیه را دیدند و یکی از بزرگترین مصیبت‌های امت اسلامی و ملت اسلامی در همیشه‌ی زمان، همین کوتاه‌بینی و کوتاه‌اندیشی بوده که حقایق را درست درک نمی‌کردند، به ظواهر نگاه می‌کردند. به امیرالمؤمنین فشار آوردند که باید تسلیم بشوی، که حتی با شمشیر، علی (علیه‌السلام) را تهدید می‌کردند.<sup>۲</sup> و امیرالمؤمنین نمیتوانست با سربازهای خودش بجنگد، امیرالمؤمنین زیر فشار اینها به مالک‌اشتر پیغام داد که بیایند و مسأله‌ی حکمیّت در آنجا به توطئه و شیطنت اردوگاه شام و سردمداری عمروعاص پایه‌ریزی شد و گفتند یک حکم از این طرف،

۱. سرنوشت تلخ جنگ صفّین: پیوست «۲۱».

۲. در پیوست «۲۱» توضیحاتی در این زمینه ارائه شده است.

یک حکم از آن طرف، و تکلیف را فی مابین معین کنند؛ که خود همین حکمیت که امیرالمؤمنین زیر فشار آنها قبول کرده بود، بهانه شد برای یک عده‌ای؛ همان عده مقدّسینی که فشار آورده بودند روی امیرالمؤمنین که بایستی آتش بس را قبول کنی، همانها فشار آوردند که چرا حکمیت را قبول کردی؟<sup>۱</sup> یعنی کاری که خودشان به دوش امیرالمؤمنین و مسلمانها گذاشته بودند. خوارج، یک جریانی شد. البته خوارج دو دسته بودند: یک عده رهبران و سرانشان بودند؛ اینها کسانی بودند که دنبال هوسها و هواهایشان بودند. یک عده هم توده‌های مردم بودند که مقدّس و متعبد و متدین، اما کوتاه‌فکر.

آنجا هم امیرالمؤمنین وقتی مجبور شد با خوارج بجنگد، یک پرچمی

۱. هنگامیکه متن قرارداد حکمیت نوشته شد و از طرف هر دو لشکر به امضاء شهود رسید، و در پی آن در میان هر دو لشکر قرائت شد، خوارجی که عامل اصلی فشار برای پذیرش حکمیت از طرف امام (علیه‌السلام) بودند متوجه اشتباه بزرگ خود شدند و پشیمان گشتند و از حضرت خواستند که قرارداد تحکیم را ابطال نماید! آنان در جای‌جای سپاه کوفه شعار «لا حکم الا لله» سر دادند و اعلام کردند که ما اجازه نمیدهیم افرادی در مقابل حکم روشن خداوند، حکم دیگری صادر نمایند! زیرا حکم خداوند دربارهی معاویه و یارانش کاملاً واضح و روشن است: آنها دو راه بیشتر در پیش رو ندارند، یا باید حکومت ما را بپذیرند و یا کشته شوند. خوارج برای توجیه اشتباه خویش در تحمیل حکمیت به امام (علیه‌السلام) نیز چنین گفتند: ما در پذیرش حکمیت گرفتار خطا و لغزش شدیم و اکنون از گناه خویش توبه میکنیم و درصدد جبران اشتباه خویش برمی‌آییم. آنگاه با کمال پررویی و گستاخی به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) هم گفتند: تو نیز توبه نما و حکمیت را ابطال کن، وگرنه ما اعلام بیزاری از تو میکنیم و راه ما از راه تو جدا میگردد! امام (علیه‌السلام) فرمود:

«و یحکم بعد الرضا و العهد و الميثاق أرفع؟! أ و ليس الله يقول: و أوفوا بعهد الله إذا عاهدتم و لا تنقضوا الأیمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلاً إن الله یعلم ما تفعلون»؛ «وای بر شما! آیا بعد از اینکه به حکمیت راضی شده‌ایم و عهد و پیمانی نوشته شده است، به آن پشت پا بزنیم؟ آیا خداوند نمیفرماید: «و هنگامی که با خدا عهد بستید، به عهد او وفا کنید! و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید، در حالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده‌اید، به یقین خداوند از آنچه انجام میدهید، آگاه است.» (سوره نحل، آیه ۹۱)

اما خوارج در مقابل استدلال متین امام (علیه‌السلام) تنها پاسخی که دادند این بود که از حضرت اعلام بیزاری نمودند و حکم شرک برای ایشان صادر کردند! وقعة صفین، ص ۵۱۷.



زد این طرف، گفت هر کس از شما بیاید زیر این پرچم، ما با او جنگ نداریم. عده‌ی زیادی، چند هزار آمدند؛ [بعد] امیرالمؤمنین با بقیه‌ی آنها جنگید.<sup>۱</sup> (۱۰۸)

### همدستی تمام جناحها در مقابل امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)

در دوران حکومت چهار سال و ده ماه نه ماهه‌ی امیرالمؤمنین سه جنگ تلخ بر امیرالمؤمنین تحمیل شد. جنگهایی که تمام جناحها در این جنگها تقریباً با همدیگر همدست شدند؛ یعنی تمام جناحهای عالم اسلام که مخالف با امیرالمؤمنین بودند، در این جنگها با هم همدست بودند. یک جناح، جناح صحابه‌ی نامدار پیغمبر بودند، بعضیشان مثل طلحه و زبیر آمدند به جنگ امیرالمؤمنین؛ بعضی هم که به جنگ نیامدند، رفتند یک گوشه‌ای نشستند و حاضر نشدند علی (علیه‌السلام) را تأیید کنند. یک جناح، جناح فرصت‌طلبها و قدرت‌طلبها و جناح یک دستگاه سلطنتی در

۱. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به ابویوب انصاری دستور داد پرچم امانی را نصب نماید و به خوارج اطلاع دهد که هر کس در زیر آن پرچم قرار گیرد، در امان میباشد. ابویوب پرچم را برافراشت و با صدای بلند به خوارج اعلام نمود: هر کس از شما که قتلی را مرتکب نشده و دستش به خون مسلمانی آلوده نگشته است، اگر خود را به زیر این پرچم برساند، کشته نخواهد شد و کسی هم متعرض وی نخواهد گشت، و هر کس نیز به کوفه برگردد و یا به سوی مدائن برود و یا اینکه از میان این جمعیت خارج گردد، او هم در امان میباشد، زیرا که ما فقط به دنبال دستیابی به قاتلان برادران خویش هستیم و با بقیه کاری نداریم.

بعد از سخنان ابویوب انصاری در میان سپاهیان خوارج شک و تردید فراوانی ایجاد شد، یکی از بزرگان خوارج به نام فروة بن نوفل به اطرافیاناش گفت: به خدا سوگند من نمیدانم برای چه هدفی با علی بن ابی طالب می‌جنگیم! اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که از این لشکر جدا شوم و به دنبال فهم بیشتر باشم تا بصیرت لازم را برای جنگ و یا تبعیت از وی به دست آورم! او به همراه پانصد تن از سواران لشکر خوارج به‌طور دسته‌جمعی از لشکر جدا شدند، بعد از این گروه، جمعیت‌های دیگری نیز به طرف کوفه حرکت کردند، و صد تن نیز به لشکر امام علی (علیه‌السلام) پیوستند.

تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۴.

انساب‌الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۱؛ الکامل لابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۸۹.

شام بود که در رأس آن معاویّه قرار داشت و عده‌ی زیادی از رؤسای قبایل از نان‌خواهها، نام‌خواهها، قدرت‌طلبها جمع شده بودند و آنجا نان و نوال شامیها را می‌خوردند و با امیرالمؤمنین می‌جنگیدند. یک جناح هم، یک عده افراد مقدّس و متعبّد و خشک، [که] وضع عجیبی به وجود آورده بودند. آن درسی که ما از امیرالمؤمنین می‌گیریم در این قضیه، قاطعیت و سازش‌ناپذیری است.

درس حکومت علی (علیه‌السلام) برای ما از چند بعد حائز اهمّیت است... امیرالمؤمنین در مقابل معاویّه که قرار میگرفت، مسأله‌اش مسأله‌ی عدالت اجتماعی بود؛ در مقابل خوارج که قرار میگرفت، مسأله‌اش مسأله‌ی فهم دینی و تعقل صحیح اسلامی بود و مبارزه‌ی با دگمها و تعصّبا و غلط‌اندیشیها بود؛ در مقابل طلحه و زبیر و دیگران که قرار میگرفت، مسأله‌اش مسأله‌ی مقابله‌ی با جاه‌طلبیها و باندبازیها بود. (۱۰۹)

### کارهیچ‌کس جز علی نبود

یک نمونه قاطعیت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) طرف شدن آن حضرت با کسانی است که طرف شدن با آنها کارهیچ‌کس جز علی بن ابی‌طالب نبود. تا زمان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) جنگ حکومت‌های اسلامی با مسلمانها سابقه نداشته، زمان پیغمبر که خب چنین چیزی پیش نیامد، زمان ابوبکر پیش نیامد، زمان عمر پیش نیامد، زمان عثمان پیش نیامد؛ جنگ‌هایی که در دوران سه خلیفه‌ی اوّل شد جنگ‌هایی بود که مسلمانها با کفّار میکردند؛ خیلی راحت مسلمان شمشیر می‌بست، میرفت لب مرز حمله میکرد و می‌جنگید؛ یا یک عده‌ای مرتد میشدند - مثل زمان ابوبکر که مرتد شدند - میرفتند با آنها می‌جنگیدند. [اما] جنگ بین دو گروهی که هر دو نماز می‌خوانند، هر دو روزه می‌گیرند، هر دو به پیغمبر معتقدند، هر دو به قبله معتقدند، هر دو ادّعی قرآن دارند و قرآن می‌خوانند؛ این در زمان امیرالمؤمنین شد و

هیچ‌کس این جرأت را و این قدرت را نداشت که با کسانی که در لباس مسلمانی، خودشان را پنهان کردند و باطن کافر خودشان را پوشاندند و به رهبرانی که پشت سر یک توده‌ی ناآگاه مسلمان خودشان را مخفی کردند بچنگد؛ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) این کار را انجام داد و این نهایت قاطعیّت و شجاعت آن حضرت بود.

هیچ‌کس هم نمیتواند بگوید که این [قاطعیّت] به‌خاطر علاقه‌ی به حکومت بود؛ چون امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به این حکومت هیچ علاقه‌ی شخصی نداشت. در میدان جنگ صفین، وقتی که حضرت نشسته بود و داشت کفشهای خودش را به دست خودش وصله میزد - [همان‌طور] که شنیده‌اید - به ابن عباس فرمود که این کفش چند می‌ارزد؟ یک نگاهی کرد و یک کفش کهنه‌ی پینه‌خورده‌ی از دور خارج شده [دید]؛ گفت هیچ، تقریباً هیچ. حضرت فرمود بدان که ارزش این حکومت بر شما، از حیث حکومت کردن، به قدر این هم نیست برای من؛ مگر از حیث اینکه بخواهم اقامه‌ی حقّی بکنم، ابطال باطلی بکنم، حقّی را به حق‌دار برسانم، حقّی را در جامعه اقامه کنم؛ چرا، از این جهت خیلی ارزش دارد.<sup>۱</sup>

پس این قاطعیّتش و دنبال‌گیری‌اش و شدّت عملش، به‌خاطر علاقه‌ی به قدرت نیست؛ برای خاطر اینکه میداند راه حق است، این راه را با شدّت و با قدرت دنبال میکند. [جنگ] با عایشه، با طلحه، با زبیر، شوخی نیست، با اینها می‌جنگد. (۱۱۰)

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۳۳، ص ۷۶؛ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۷۶.

فصل بیست و دوّم ————— ❁

مراقبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بیت المال



### بازگشت به سیره‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در تقسیم بیت المال

در زمان پیغمبر بیت المال بین مسلمانها بالسویه تقسیم میشد؛<sup>۱</sup> نمیگفتند این از آن زودتر مسلمان شده، آن که زودتر مسلمان شده بود، آن که بعد به اسلام گرویده بود، آن که از مکه هجرت کرده بود، آن که در مدینه بود، آن که عالمتر بود، آن که علمی نداشت، همه از بیت المال به یک اندازه استفاده میکردند. پیغمبر اکرم به خاطر این گونه امتیازات برای کسی سهم بیشتری از بیت المال قائل نمیشد.

پیغمبر اکرم از دنیا رحلت کردند، در دوران خلافت ابی بکر هم که دو سال و خرده‌ای طول کشید، عیناً همین جور بود؛ آنجا هم هیچ گونه امتیازی بین مسلمانها در بیت المال وجود نداشت. دوران خلیفه‌ی دوم عمر بن الخطاب شد، مدتی آنجا هم به همین وضعیّت بود. بعد از یک مدتی، عمر به ذهنش رسید که خوب است ما برای ارزشهایی که در بعضی از مسلمانها وجود دارد، یک امتیازاتی قائل بشویم؛ بعضی‌ها را بر بعضی ترجیح بدهیم... آن کسانی که قبلاً مسلمان شدند و آن کسانی که بعداً اسلام آوردند، چرا یک اندازه از بیت المال بگیرند؟

۱. ذکر این نکته لازم است که مراد از بیت المال اموالی بود که بعد از هزینه‌های ضروری حکومت اضافه میماند که به‌طور مساوی بین مسلمانان تقسیم میشد، اما کسانی که از طرف حکومت مسؤولیت‌هایی را بر عهده داشتند به تناسب کاری که میکردند حقوق مشخصی را از بیت المال دریافت میکردند.

در میان آنهایی که قبلاً مسلمان شدند بین مهاجرین و انصار اختلاف قائل شد؛ گفت مهاجرین بر انصار فضیلت دارند، زیرا مهاجرین در مکه در کنار پیغمبر بودند، دوران سختی را گذراندند و جنگیدند اما انصار از هنگامی که حکومت اسلامی بر سرپا شد، ایمان آوردند. بعد در میان مهاجرین هم آنهایی را که از قریش بودند بر آنهایی که از قریش نبودند، تفضیل و ترجیح داد. در میان قبایل معروف عرب قبیله‌ی مضر را بر قبیله‌ی ربیعہ ترجیح داد؛ در میان قبایل معروف مدینه قبیله‌ی اوس را بر قبیله‌ی خزرج ترجیح داد. برای هر کدام یک دلیلی در ذهنش بود؛ این کار را انجام داد که به ذهن می‌آید که این کار در سال بیستم از هجرت یعنی هفت، هشت سال بعد از آغاز خلافت عمر انجام گرفت و این رویه را انجام داد. خود او هم میگفت که من با این کار «تألفت» خواستم الفت بوجود بیاورم، دلها را جذب کنم؛ احساس میکرد به این کار احتیاج دارد و بر طبق نظر و اجتهاد به رأی خود این کار را انجام میداد.<sup>۱</sup> عمر در آخرین ماههای زندگی‌اش پشیمان شد، گفت این کار را من بیخود کردم؛ زیرا که احساس می‌کنم که همان رویه‌ای که پیغمبر و بعد از پیغمبر، ابی‌بکر عمل کردند، بهتر است و من اگر زنده بمانم، باز هم بین مسلمانها تساوی برقرار خواهم کرد. منتها عمر زنده نماند؛ همان روزها یا همان ماهها از دنیا رفت.

بعد از عمر در دوران حکومت عثمان که آن قاطعیّت و شدت عمل

۱. ابن ابی‌الحدید مینویسد: هنگامی که عمر به خلافت رسید، در تقسیم بیت‌المال مساوات قائل نشد و بعضی را بر بعضی برتری داد، سابقین در اسلام را بر دیگران، مهاجران قریش را بر دیگر مهاجران، همه‌ی مهاجران را بر انصار، و عرب را بر عجم برتری بخشید. عمر در ایام خلافت ابوبکر نیز این پیشنهاد را کرده بود، ولی از جانب ابوبکر مورد قبول واقع نگردیده و پاسخ شنیده بود که: خداوند هیچ‌کس را بر هیچ‌کس برتری نبخشیده است.

ابن ابی‌الحدید آنگاه برای توجیه عمل خلیفه‌ی دوّم اضافه میکند: این مسئله‌ی اجتهادی است و خلیفه‌ی مسلمانان میتواند به اجتهاد خود عمل کند. گر چه متابعت از علی (علیه‌السلام) در نظر ما بهتر است خصوصاً که ابوبکر نیز این کار را نکرد. و اگر این خبر صحیح باشد که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بین افراد به‌طور مساوات تقسیم میکرد، مسئله منصوص میگردد، زیرا فعل او (صلی‌الله‌علیه‌وآله) همچون فرموده‌اش حجّت است. شرح‌نهیج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۸، ص

خلیفه‌ی دوّم را هم نداشت، موجب شد که همین رویّه توسعه پیدا کند؛ بعضیها با بهانه‌های مختلف، با عناوین گوناگون توانستند سهم بیشتری از بیت‌المال ببرند.<sup>۱</sup> دوازده سال هم بدین ترتیب در دوران عثمان گذشت. حالا امیرالمؤمنین آمده سرکار؛ از جمله‌ی اوّلین حرفهائی که امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) بیان کرد، این بود که: «والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الأماء لرددته»؛<sup>۲</sup> اگر من بینم که با پول این بیت‌المالی که بدون استحقاق به مسلمانها داده شده، زن عقد کردند، مهریه‌ی زنشان قرار دادند و زن گرفتند،

۱. روزی که عثمان کشته شد، مبلغ سه میلیون و صد و پنجاه هزار درهم و صد و پنجاه هزار دینار وجه نقد، در نزد صندوقدار وی موجود بود، و البته ارزش مزارع و زمینها و چهارپایانش بسیار بیشتر از پول نقد وی تخمین زده شده است. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۶.

بعد از فتح آفریقا غنایم فراوانی نصیب مسلمانان شد، و رقم وجوه نقد به دو میلیون و پانصد هزار دینار رسید، عثمان دستور داد خمس غنائم به مروان بخشیده شود! تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۶. همچنین فدک که در زمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به فاطمه‌ی زهرا (علیها‌السلام) بخشیده شده بود و در زمان ابوبکر با بهانه‌ی واهی از دست ایشان خارج گشت، توسط عثمان به مروان بخشیده شد و تا زمان عمر بن عبدالعزیز در خاندان مروان باقی ماند! شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸.

بازار مدینه که توسط پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وقف مسلمین شده بود، توسط عثمان به پسرعمویش حارث بن حکم، برادر مروان بخشیده شد. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸. عثمان دختر خود را به عقد عبدالله بن خالد در آورد و ششصد هزار درهم به وی بخشید، و به استاندار بصره دستور داد که این مبلغ را از بیت‌المال بصره پرداخت نماید. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۸. سعید بن عاص که از خویشاوندان نزدیک عثمان بود، مبلغ صد هزار درهم پاداش دریافت نمود، علی (علیه‌السلام) و زبیر و طلحه و سعد و عبدالرحمن در این باره به عثمان اعتراض کردند و او در پاسخ گفت: من صله‌ی رحم کردم و حقّ خویشاوندی را ادا نمودم! به وی گفتند: مگر ابوبکر و عمر خویشاوند و فامیل نداشت؟! پاسخ داد: آن دو معتقد بودند که باید نزدیکانشان را از چنین موهبت‌هایی محروم نمایند، اما من معتقدم باید نزدیکان از این بخششها بهره‌مند باشند! انساب الاشراف، ج ۶، ص ۱۳۷.

۲. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) درباره‌ی بخشش‌هایی که عثمان انجام داده بود، با کمال قاطعیّت فرمود: «به خدا سوگند آنچه از عطایای عثمان، و آنچه بیهوده از بیت‌المال مسلمین به این و آن بخشیده، اگر بیابم، به صاحبش بازمیگردانم، گر چه زنانی را به آن کابین بسته و یا کنیزانی را با آن خریده باشند، زیرا عدالت گشایش می‌آورد، و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ظلم و ستم بر او گرانتر خواهد بود.» نهج البلاغه، کلام ۱۵، ص ۵۷.



یا با پول این بیت‌المال زیادی و بدون استحقاق کنیز خریدند و مثلاً صاحب اولاد از آن کنیز شدند، این پول را من به بیت‌المال برمیگردانم و حکم میکنم که این پول، پول غصبی بوده، به هر جا که می‌خواهد برسد.<sup>۱</sup> (۱۱۱)

### خاموش کردن چراغ بیت‌المال!

امیرالمؤمنین وقتی پا گذاشت روی منبر خلافت، اول حرفش این بود که گفت: «الدلیل عندی عزیزٌ حتی أخذ الحق له و القوی عندی ضعیفٌ حتی أخذ الحق منه»؛<sup>۲</sup>

مضمون این است که هر ذلیلی، هر مظلومی، هر ستم‌کشی از نظر من عزیز است و حق او در اولویت است تا وقتی که حق را برای او از ظالم بگیرم؛ و بعکسش ظالم ولو در مقام عزت قرار داشته باشد، پیش من ذلیل است تا حق را از او بگیرم، بعد میشود مثل مردم عادی.

فرمود آن اموالی که در دوره‌ی گذشته شماها گرفتید و ناحق بوده، اینها را باید پس بدهید حتی اگر با این اموال کنیز خریده باشید یا تزویج کرده باشید - ازدواج کرده باشید - و یا آنها را در مصارف زندگی خرج کرده باشید؛ مال بیت‌المال است، مال مردم است، باید [پس] بدهید. این حکومت امیرالمؤمنین است.

حالا شما ببینید در مقابل یک چنین روشی آن کسانی که خیالات دیگری در کله‌شان بود چه حالی پیدا میکنند؟ بعضی‌ها خیال کرده بودند که خب علی بن ابی‌طالب هم یکی مثل دیگران؛ یک مقامی و چیزی به آنها خواهد داد، یک حکومتی، یک ولایتی، یک چنین چیزی؛ [اما] امیرالمؤمنین قرص و محکم و همان قضایایی که شنیده‌اید؛ شب آمدند با او صحبت کردند، داشت اموال بیت‌المال را میشمرد، بعد چراغ را خاموش کرد، گفتند

۱. خاطره‌ی اولین تقسیم بیت‌المال بعد از آغاز حکومت حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): پیوست

«۲۲».

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۷، ص ۸۲.



این چه کاری است؟ گفت آخر این چراغ هم مال بیت‌المال است، خاموش کردم [چون] حرف ما حرف خصوصی است.<sup>۱</sup>

این روش را که دیدند دیدند نه، این آن‌جوری نیست؛ با این نمیشود ساخت. چه کسانی نمیتوانستند بسازند؟ عمار؟ نه، عمار خیلی هم خوب با علی میساخت؛ او پس قرن یا آن شخصیت‌ها و چهره‌هایی که بودند [مانند] صعصعة بن صوحان و دیگران و دیگران؟ اینها نمیتوانستند؟ چرا، اینها مردم معمولی بودند؛ اینها آدمهای عادت‌نکرده‌ی به رفاه و زندگی اشرافی و غارت‌نکرده‌ی بیت‌المال بودند؛ اینها نمیتوانستند با علی بسازند. آن کسانی که ایمانهای قوی داشتند، آن کسانی که سابقه‌ی بدی نداشتند، آن کسانی که در اموالشان از اموال بیت‌المال چیزی نبود، آن کسانی که میخواستند حلال‌خوری کنند، برای اینها این روش چیز بدی نبود. اگر حقی از آنها که قبلاً ضایع شده باشد با این روش علی برگردانده هم نمیشد، یعنی چنین چیزی برایشان وجود نداشت، عکسش هم نبود که فرض کنیم که یک حقی از کسی دست اینها باشد که علی بخواهد از حلق اینها بیرون بکشد؛ لذا بود که اینها امیرالمؤمنین را قبول میکردند. چه کسانی قبول نمیکردند؟ آن کسانی که دستشان زیر کارد مظالم بیت‌المال بود؛ اینها میدیدند نه، علی برنده است؛ علی قاطعیّت دارد و اقدام میکند. (۱۱۲)

### تندترین برخورد با نزدیکترین یار

عبدالله بن عباس پسر عموی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، شاگرد امیرالمؤمنین، مرید و مخلص امیرالمؤمنین [است]؛ یکی از کسانی که امیرالمؤمنین او را

۱. در یکی از شبها امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در بیت‌المال مشغول رسیدگی به اموال بود که طلحه و زبیر وارد شدند، حضرت چراغی را که در مقابل خویشت داشت خاموش کرد و دستور داد چراغ دیگری را از منزل بیاورند، طلحه و زبیر از علت این رفتار سؤال کردند و حضرت فرمود: «کان زبینه من بیت‌المال، لا ینبغی أن نصابکم فی ضوئه»؛ روغن این چراغی که خاموش کردم از بیت‌المال بود و سزاوار نبود که در روشنایی آن با همدیگر صحبت نماییم! المناقب المرتضویة، کشفی حنفی، ص ۳۶۵.

از همه به خود نزدیکتر می‌شمرد؛ او از طرف امیرالمؤمنین استاندار بصره بود. البتّه عبدالله بن عباس اگر چه این حادثه در زندگی او هست و در نهج البلاغه هم آن نامه نقل شده و وجود دارد اما او یکی از کسانی است که تا آخر عمر به امیرالمؤمنین وفادار ماند؛ شاگرد علی بود. با اینکه امیرالمؤمنین این شدت عمل را با او به خرج داد. که حالا عرض می‌کنم - اما او چون میدانست که این از دل مؤمن به خدا برمیخیزد، نه فقط بدش نیامد و موجب نشد که از امیرالمؤمنین برگردد، بلکه تا آخر عمر یکی از مبلغان و وفاداران و منادیان به محبت امیرالمؤمنین بود.

به امیرالمؤمنین گزارش رسیده بود که عبدالله بن عباس یک مقداری در اموال بیت‌المالی که در اختیارش هست، دخل و تصرف بی‌جا کرده. حضرت نامه نوشتند و نوشتند که این چنین چیزی به گوش من رسیده، حساب و کتابت [را] برای من بفرست. امیرالمؤمنین ملاحظه نکرد که حالا عبدالله بن عباس پسر عموی من است؛ اگر من بگویم حساب کتاب بده، بدش می‌آید. نگفت این اهانت به او است. وقتی ما میدانیم که هر انسانی میتواند لغزش و اشتباه و خطا در مسائل شخصی و در مسائل جمعی و در مسؤولیتهای بزرگ اجتماعی داشته باشد، این ملاحظات دیگر بی‌جا است. ممکن است ناراحت بشود، ممکن است خلاف توقعش بشود، بشود. پرسیدن، حسابرسی کردن، ملاحظه‌ی کار کارگزاران حکومت را کردن، این یک واجب و وظیفه است بر اولیای امور. لذا حضرت نوشتند که برای من بفرست، بنویس بینم حساب کتابت چیست؟<sup>۱</sup> عبدالله بن عباس بدش آمد.<sup>۲</sup>

۱. نامه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به ابن عباس چنین نقل شده است: «خبری از تو به من رسیده است که اگر صحت داشته باشد حتماً موجبات غضب خدایت را فراهم ساخته‌ای، و امانتی را که به تو سپرده شده بود ضایع و امام خویش را نافرمانی و به مسلمانان خیانت ورزیده‌ای. به من نیز خبر رسیده است که زمینهایی را به خود اختصاص و اموالی را که در اختیارت بود تصرف نموده‌ای. هر چه سریعتر محاسبه‌ی اموال خویش را برای من بفرست و بدان که محاسبه‌ی خداوند سخت‌تر از محاسبه‌ی مردم میباشد. والسلام». أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۷۰؛ الفتوح، ج ۴، ص ۲۴۲.

۲. متن نامه‌ی عبدالله بن عباس چنین نقل شده است: نامه‌ای از جانب شما به من رسید که آنچه را از بیت‌المال بصره برداشته‌ام بر من گناهی بزرگ شمرده بودید، و حال آنکه به جان خودم سوگند که

در جواب نوشت که آن مقداری که از این اموال در اختیارمان هست، بیش از اینها ما حق بر بیت‌المال داریم. این حالتی که در بعضی هست که خیال میکنند چون یک خدمتی کردند، چون یک سابقه‌ای به خرج دادند، چون یک کاری برای انقلاب یا برای مردم کردند، پس حق آنها در بیت‌المال یک حق زیادی است و اگر چیزی زیر دست آنها تلف شد کمتر از حقشان هست. همین تصور نادرست در این بزرگوار - عبدالله بن عباس - هم وجود داشت و همین را به امیرالمؤمنین نوشت، شاید هم بی‌توقعی‌اش شد. آن وقت امیرالمؤمنین در جواب او یک نامه‌ی تندی نوشته که این نامه در نهج‌البلاغه‌ی شریف هست.<sup>۱</sup> به قدری الفاظ شدید و غلیظ و توبیخ‌کننده و ملامت‌گر نسبت به ابن عباس در این نامه هست که انسان تعجب میکند. واقعاً هم اگر ایمان ابن عباس نبود و سابقه‌ی معرفت او نسبت به امیرالمؤمنین نبود، شاید کس دیگری بود از این نامه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) موجب میشد که روی‌گردان بشود، به معاویه پناه ببرد، اصلاً از حوزه‌ی ولایت امیرالمؤمنین خارج بشود اما او نکرد. و بعدها همواره عبدالله بن عباس هر وقت یاد امیرالمؤمنین را میکرد چشمش پر از اشک می‌شد و نام نیک این بزرگوار و یاد نیک این استاد و امام خود را بر زبان جاری میکرد.<sup>۲</sup>

حق من در بیت‌المال بیشتر از چیزی است که برداشته‌ام، والسلام. شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۷۱.

۱. متن نامه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به ابن عباس: پیوست «۲۳».

۲. یعقوبی در کتاب تاریخ خویش مینویسد: بعد از اینکه عبدالله بن عباس از خطای خویش توبه کرد و کار خلاف خویش را جبران نمود، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) طی نامه‌ای به وی نوشت: «أما بعد، فإنَّ المرءَ يسرُّه درک ما لم یکن لیفوتَه، و یسوؤُه فوت ما لم یکن لیدرکَه، فما أتاک من الدنیا فلا تکرَّه به فرحاً، و ما فاتک منها فلا تکرَّه علیه جزعاً، و لیکن همَّک لما بعد الموت. والسلام»؛ «اما بعد، انسان گاهی مسرور میشود بخاطر رسیدن به چیزی که هرگز از دستش نمیرفت. و گاهی ناراحت میشود، بخاطر از دست دادن چیزی که هرگز به آن نمیرسید. پس به آنچه از دنیا میرسی زیاد خوشحال باش، و آنچه را که از دنیا از دست میدهی بر آن تأسّف مخور. و باید همّت تو در چیزی باشد که پس از مرگ به آن خواهی رسید».

عبدالله ابن عباس همواره میگفت: «پس از سخنان پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هیچ سخنی را به

طبیعی است که وقتی امیرالمؤمنین برای خدا حرف می‌زند، اقدام میکند، اثر او هم، اثر عمیق و الهی خواهد بود، ببینید قاطعیّت این است. ملاحظه‌ی پسر عمویی، ملاحظه‌ی شاگرد و استادی، ملاحظه‌ی سوابق خدمت [را نمیکند]؛ عبدالله بن عباس یکی از حواریین امیرالمؤمنین بود؛ از کسانی بوده که در مقابل دشمنانش از این حضرت به بهترین وجهی دفاع کرده اما وقتی که خبر میرسد که این تخلّف کرده، تخلّف، تخلّف است فرقی نمیکند؛ متخلّف اگر عبدالله بن عباس هم هست، باید به او تذکر داده بشود. (۱۱۳)

### کار زیاد و بهره‌مندی کم از بیت‌المال

بهره‌مندی کم از منابع اموال عمومی، خصوصیت دیگر امیرالمؤمنین است. هر کس که بیت‌المال مسلمین را ملک خود به حساب آورَد یا به زبان بگوید، و یا اگر نمی‌گویید، در عمل اینطور وانمود کند که ما اینقدرها حق داریم. و با بیت‌المال مثل اموال شخصی خود رفتار کند. یا بخورد یا ببخشد یا در راه اغراض شخصی از آن استفاده کند. نمیتواند دنباله‌رو علی به حساب آید. رفتار علوی در همه‌ی این ابعاد، وظیفه‌ی ما است؛ کار زیاد، بهره‌مندی کم.<sup>۱</sup> (۱۱۴)

اندازه‌ی این سخن سودمند نیافتیم». تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۵؛ نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۲، ص ۳۷۸

۱. در کتاب الغارات نقل شده است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خطاب به مردم کوفه میفرمود: «ای اهل کوفه، هرگاه من از میان شما خارج شدم در حالی که بیش از اسباب عادی زندگی، مرکب سواری و غلام خود را به همراه داشتم، در آن صورت من خائن میباشم!» سپس اضافه میکند: «و کانت نفقته تأتیه من غلته بالمدينة من یبوع، و کان یطعم الناس الخبز و اللحم، و يأکل من الثريد بالزیت و یکلها بالتمر من العجوة، و کان ذلک طعامه.»  
مخارج زندگی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از اموالی که در ینبع داشت تأمین میشد، آن حضرت به مردم نان و گوشت میخورانید، اما خود نان و زیتون را با خرما تناول میکرد. الغارات، ج ۱، ص ۶۸

## تقسیم بالسَّوِيَّة

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یک جمله ای میفرماید: این مالی را که در اختیار من است اگر ملک خود من هم بود بالسَّوِيَّة میان مردم تقسیم میکردم، چه برسد به اینکه بیت المال مال من نیست، مال خود مردم است.<sup>۱</sup> (۱۱۵)

۱. هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دلیل رعایت مساوات در تقسیم بیت المال مورد انتقاد قرار گرفت چنین فرمود: «أ تأمرؤنی أن أطلب التَّصْرَ بالجور فیمن ولبت علیه، والله لا أطور به ما سمر سمیر، و ما أمّ نجمٌ فی السَّماءِ نجماً، لو كان المال لی لسوَّیت بینهم، فكیف و إنما المال مال الله!» آیا از من میخواهید که برای پیروزی خود، از جور و ستم، در حق کسانی که بر آنها حکومت میکنم استمداد جویم؟ به خدا سوگند تا عمر من باقی، و شب و روز برقرار، و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب میکنند، هرگز به چنین کاری دست نمیزنم! اگر اموال از خودم بود، به طور مساوی در میان آنها تقسیم میکردم، تا چه رسد به اینکه این اموال خدا است!» نهج البلاغه (صبحی صالح)، کلام ۱۲۶، ص ۱۸۳.



فصل بیست و سوم ————— ❁

یتیم‌نوازی امیرالمؤمنین (علیه السلام)  
و توجّه به فقیران







### اوج عاطفه

در امیرالمؤمنین عطفوت، ترحم و رقت قلب در حدّ اعلا است که واقعاً برای انسانهای معمولی، چنین حالتی کمتر پیش می‌آید. مثلاً کسانی که به فقرا کمک کنند و به خانواده‌های مستضعف سر بزنند، زیادند؛ اما آن کسی که اولاً این کار را در دوران حکومت و قدرت خود انجام دهد، ثانیاً کار یک روز و دو روزش نباشد- کار همیشه‌ی او باشد- ثالثاً به کمک کردن مادی اکتفا نکند؛ برود با این خانواده، با آن پیرمرد، با این آدم کور و نابینا، با آن بچه‌های صغیر بنشیند، مأنوس شود، دل آنها را خوش کند و البته کمک هم بکند و بلند شود، فقط امیرالمؤمنین است. شما در بین انسانهای رحیم و عطفوف، چند نفر مثل اینطور انسان پیدا میکنید؟ امیرالمؤمنین در ترحم و عطفوتش، اینگونه است.

او به خانه‌ی بیوه‌زن صغیردار که می‌رود؛ تنورش را آتش میکند، نان که برایش می‌پزد و غذایی را که برایش برده است، با دست مبارک خود در دهان کودکانش میگذارد، بماند؛ برای اینکه این کودکان گرفته و غمگین، لبخندی بر لبانشان بنشیند، با آنها بازی میکند، خم میشود آنها را روی دوش خود سوار میکند، راه می‌رود و در کلبه‌ی محقر آنها سرگرمشان میکند، تا گل خنده بر لبان کودکان یتیم بنشینند!<sup>۱</sup> این رحم و عطفوت امیرالمؤمنین است. (۱۱۶)

۱. در کشف‌الیقین نقل میکند: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در یکی از شبها به خانه‌ی بیوه‌زن فقیری گذر

## ای کاش یتیم بودم!

ابوالطفیل میگوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دوران حیات خود به یتیمان خیلی اهمّیت میداد و آنان را نوازش میکرد. آن حضرت میگفت «من پدر یتیمان هستم و باید به آنها محبّت کنم تا مثل پدر با آنها رفتار شده باشد.» میگوید: آنقدر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، با انگشت مبارک خود، عسل از ظرف برداشته بود و در دهان کودکان یتیم گذاشته بود، که یکی از مسلمانان آن روز گفته بود «آرزو میکردم کاش من هم یتیم بودم، تا چنین مورد لطف و محبّت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار میگرفتم.»<sup>۱</sup> (۱۱۷)

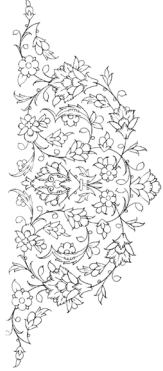
## دستور حکومتی به کارگزاران

امیرالمؤمنین در تمام آن قدرت و حکومت و سلطه‌ای که خدای متعال به اختیارش گذاشت، به فکر ضعیفترین افراد جامعه بود. هم خودش به

کرد که فرزندان کوچکش از شدّت گرسنگی گریه سر داده بودند و آن زن بیچاره سعی داشت آنها را آرام کند و بخواباند، آن زن آتشی روشن کرده بود و ظرفی را که فقط آب خالی در آن بود بر روی آتش گذاشته بود تا کودکانش خیال کنند غذایی تهیّه میشود و شاید با این خیال به خواب روند! امیرالمؤمنین (علیه السلام) با دیدن چنین صحنه‌ای برگشت و مقداری خرما و آرد و روغن و برنج و نان تهیّه کرد و عازم آن منزل شد، هر چه قنبر اصرار کرد که در برداشتن آذوقه‌ها یاریش نماید حضرت نپذیرفت و شخصاً آن بار را بر دوش کشید تا به درب منزل آن زن بیوه رسید، اجازه خواست و وارد شد، برنج و روغن را در آن دیگی که بر روی آتش بود طبخ نمود و برای هر کدام از کودکان در ظرفی جداگانه برنج کشید و از آنها خواست که میل کنند. وقتی بچه‌ها سیر شدند حضرت با آنها بازی کرد و چهره‌ی بچه‌ها را با خنده شادمان ساخت و سپس از منزل آنها بیرون آمد. قنبر به حضرت عرضه داشت: مولایم امشب شاهد صحنه‌ی عجیبی بودم، بخشی از آن که بردن آذوقه برای یک خانواده فقیر بود را فهمیدم، اما بخش دیگر که بازی کردن با بچه‌ها بود به‌گونه‌ای که خم شدید و چهار دست و پا در اتاق راه رفتید و کودکان را خندانید، برایم قابل فهم نبود و دلیل آن را متوجّه نشدم! امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ قنبر فرمود: «با قنبر، اینی دخلت علی هؤلاء الأطفال و هم بی‌کون من شدّة الجوع، فأحببت أن أخرج عنهم و هم یضحکون مع الشبع، فلم أجد سبباً سوى ما فعلت!»

وقتی وارد منزل این کودکان شدم آنها از شدّت گرسنگی گریه میکردند، دوست داشتم هنگامی که از این منزل خارج میشوم آنها توأم با سیر شدن، خندان و شادمان نیز باشند، و برای این مطلب راهی پیدا نکردم جز همان کاری که انجام دادم! کشف‌البیّن، ص ۱۱۵.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۷۵.



فکر بود، هم کسانی را که به جاهای مختلف بعنوان حکومت و استانداری و سفارت و غیره میفرستاد، سفارش میکرد. ایشان به مالک اشتر میفرماید: «بگرد، کسانی را پیدا کن که معمولاً چشم کسی مثل تو به آنها نمی‌افتد!» بعضی هستند که دور و بر مالک اشتر نوعی، که حاکم است، دائم می‌پلکند، خودشان را به او نزدیک میکنند، خودشان را به او میرسانند، متمکینند، زباندارانند، زرنگهایند، مقامدارانند. نمی‌گوییم آدمهای بد. ولو خوب. اما دست و پای این کار را دارند. عده‌ای هم در جامعه هستند که دست و پای این کار را ندارند، امکانش را ندارند، رویش را ندارند، پولش را ندارند، آشنایش را ندارند. میفرماید: «بگرد اینها را پیدا کن و از حالشان تفقد کن.»<sup>۱</sup> امیرالمؤمنینی که به حاکمش اینطور می‌گوید، خودش آنگونه عمل میکند: به خانهای فقیر سر می‌زنند، در دهان بچه‌ی یتیم با دست خودش، غذا می‌گذارد. (۱۱۸)

۱. فرازی از نامه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به مالک اشتر است: «خدا را خدا را در مورد طبقه‌ی پائین، آنها که راه چاره ندارند، یعنی مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کار افتادگان، در این طبقه هم کسانی هستند که دست سؤال دارند و هم افرادی که باید به آنها بدون پرسش، بخشش شود، بنابراین به آنچه خداوند در مورد آنان به تو دستور داده عمل نما، قسمتی از بیت‌المال و قسمتی از غلات مناطق اسلامی را در هر محل به آنها اختصاص ده، و بدان کسانی که دور هستند به مقدار کسانی که نزدیک هستند سهم دارند. و باید حق همه‌ی آنها را مراعات کنی، بنابراین هرگز نباید سرمستی زمامداری تو را به خود مشغول سازد، (و به آنها رسیدگی نکنی) چرا که هرگز بخاطر کارهای فراوان و مهمی که انجام میدهی از انجام نشدن کارهای کوچک معذور نیستی! نباید دل از آنها برگیری و چهره به روی آنان درهم کنی، در امور آنها که به تو دسترسی ندارند، و مردم به دیده‌ی تحقیر به آنها مینگرند بررسی کن، و برای این کار فرد مورد اطمینانی را که خداترس، و متواضع باشد برگزین، تا وضع آنان را به تو گزارش دهد، سپس با آن گروه به‌طوری رفتار کن که به هنگام ملاقات پروردگار عذرت پذیرفته باشد، چرا که از میان رعایا این گروه از همه به احقاق حق محتاجترند. و باید در ادای حق تمام افراد در پیشگاه خداوند عذر و دلیل داشته باشی. درباره‌ی یتیمان و پیران از کارافتاده که هیچ راه چاره‌ای ندارند و نمیتوانند دست نیاز خود را به سوی مردم دراز کنند، بررسی کن، البته این کار بر زمامداران سنگین است، ولی حق همه‌اش سنگین است، و گاهی خداوند آن را بر اقوامی سبک می‌سازد، اقوامی که طالب عاقبت نیکند، و خویش را به استقامت و بردباری عادت داده و براستی وعده‌های خداوند اطمینان دارند.» نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، نامه‌ی ۵۳، ص ۴۳۹.





فصل بیست و چهارم ————— ❁

امیر المؤمنین (علیه السلام) قدرتمندی مظلوم



### مظلومترین قدرتمند!

قدرت و مظلومیت، دو عنصری است که با هم نمیسازند. معمولاً قدرتمندان، مظلوم واقع نمیشوند؛ اما امیرالمؤمنین مظلوم واقع شد<sup>۱</sup>... در زمان آن بزرگوار، قدرتمندتر از امیرالمؤمنین - آن شجاعت عجیب حیدری - کیست؟ هیچکس تا آخر عمر امیرالمؤمنین ادعا نکرد که جرأت دارد در مقابل شجاعت آن حضرت ایستادگی کند. همین آدم، مظلومترین آدمهای زمان خودش و - بلکه آنچنانی که گفتند و درست هم هست - شاید مظلومترین انسانهای تاریخ اسلام است!<sup>۲</sup> (۱۱۹)

۱. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود نقل میکند: روزی علی (علیه‌السلام) شنید که دردمندی فریاد میزند که من مظلوم واقع شده‌ام! حضرت به او فرمود: «هَلَمْ فَلنصرخ معاً، فَأَنی ما زلت مظلوماً»؛ بیا با هم دردمندانه فریاد سر دهیم که من نیز همیشه و پیوسته مظلوم بوده‌ام! شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۷.

۲. فرازی از خطبه‌ی شششنبه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که نشانگر مظلومیت فوق‌العاده‌ی حضرت است: «به خدا سوگند، او لباس خلافت را بر تن کرد، در حالی که خوب میدانست، من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگهای آسیابم. (او میدانست) سیلها و چشمه‌های علم و فضیلت از دامن کوهسار وجود جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به افکار بلند من راه نتوانند یافت. پس من ردای خلافت را رها ساختم، و دامن خود را از آن در پیچیدم (و کنار گرفتم) در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که: با دست تنها (و بی‌یاور) به پا خیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط پرخفقان و ظلمتی که پدید آورده‌اند صبر کنم. محیطی که: پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان باایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج وامیدارد!



## دلی پرازخون

باید در راه آن حضرت حرکت کنیم و برویم. آن بزرگوار، یکی از معجزات خدا در تاریخ بود. وجود آن حضرت، حادثه‌ای شگفت‌آور بود. حادثه‌ی شگفت‌آور دیگر اینکه، قدر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را در زمان خودش ندانستند.<sup>۱</sup> این هم واقعاً از آن حوادث شگفت‌آور و تلخ است. کار را به جایی رساندند که - آنطوری که در نهج‌البلاغه و احوال آن بزرگوار هست - ایشان، مکرر در زمان حکومت خود، از دست مردم به خدای متعال شکوه میکرد.<sup>۲</sup> دل آن بزرگوار، خون بود. با آن همه سعه‌ی صدر، با آن همه

(عاقبت) دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبایی ورزیدم، ولی به کسی میماندم که: خاشاک چشمش را پر کرده، و استخوان راه گلویش را گرفته است! «نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۳، ص ۴۹.

۱. امام باقر (علیه‌السلام) از عبدالله بن عباس نقل میکند که در اواخر حکومت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) یک شب به منزل حضرت در کوفه رفته و از قنبر پرسیدم که چه خبر از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)؟ پاسخ داد که حضرت خوابیده است، گویا حضرت سخن ما را شنید، قنبر را صدا زد که با چه کسی سخن می‌گویی؟ او نیز پاسخ داد که ابن عباس است. فرمود: بیا داخل منزل. من وارد شدم و دیدم حضرت در گوشه‌ی رختخوابش متفکرانه نشسته است و آثار غصه و ناراحتی در سیمای مبارکش قابل مشاهده است. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، امشب چه شده است که چنین ناراحت به نظر میرسید؟ فرمود: ای ابن عباس، چگونه چشمها به خواب روند در حالی که دل مشغول است! دل مالک اعضاء و جوارح است و هنگامی که مطلب مهمی دل را مشغول سازد خواب نیز از چشمها دور میگردد. آری من نیز از اول شب بیدارم و در این اندیشه‌ام که سرنوشت این امت چه خواهد شد؟! حضرت مطالب فراوانی را در زمینه عهدشکنی امت و مراعات نکردن وصایای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و همچنین موقعیت ویژه‌ی خود در نزد رسول خدا به ابن عباس میفرمایند تا اینکه سخن به اینجا میرسد:

«اکنون کار به اینجا رسیده است که من در کنار فرزند هند جگرخوار (معاویه) و عمرو بن عاص و عتبه و ولید و مروان و پیروانشان مطرح میشوم و اینگونه سخن گفته میشود که کدام یک از ما بر حقیق!!! حتی به دل من خطور نمیکرد و از ذهن من نمیکگذشت که کار دنیا به این مرحله برسد که اینچنین انسانهایی بر کرسی ریاست تکیه زنند و مردم هم بپذیرند و در طاعت آنان کوشا باشند. آنان پیوسته در اندیشه‌ی حذف اولیاء خدا و ضربه زدن به آنان میباشند و با حربه‌ی افتراء و تهمت و کینه و حسادت آنها را از میدان بیرون میکنند».

مطالب حضرت ادامه دارد و بسیار مفصل است، علاقه‌مندان به متن اصلی مراجعه نمایند؛ الیقین، ص ۳۲۱.

۲. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در شب ضربت خوردن خطاب به امام حسن (علیه‌السلام) فرمود: «ملکتنی







فصل بیست و پنجم ————— ❁

رابطه‌ی عاشقانه‌ی ما با امیرالمؤمنین (علیه السلام)





## رابطه‌ی ای عاشقانه

رابطه‌ی ملّت ما با امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام)، یک رابطه‌ی عاشقانه است؛ مسئله، بالاتر از اعتقاد به ولایت و امامت آن بزرگوار است. اعتقاد به ولایت و امامت وجود دارد و جزو جان ما است؛ جزو اولین آموخته‌های ما در گاهواره است و ان‌شاءالله تا گور با ما همراه خواهد بود؛... رابطه‌ی ملّت ما با امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام)، رابطه‌ی محبّت و عشق است.<sup>۱</sup>

## نردبان محبّت

آنقدر زیباییها و جلوه‌ها و جاذبه‌ها در آن بزرگوار بسیار است، که دلی که با این جاذبه‌ها آشنا شود، نمیتواند نسبت به آن بزرگوار بیتفاوت بماند.

---

۱. سلمان فارسی نقل میکند: از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شنیدم که خطاب به علی (علیه‌السلام) میفرمود: «یا اباالحسن! تو همانند سوره‌ی «قل هو الله احد» هستی، هر کس یک بار آن سوره را قرائت کند مانند این است که یک‌سوم قرآن را قرائت کرده است، هر کس دو بار آن را تلاوت کند گویا دو‌سوم قرآن را تلاوت کرده است، و هر کس سه بار آن را تلاوت کند مانند این است که قرآن را ختم کرده باشد. تو نیز این چنین هستی که هر کس تو را به زبان دوست داشته باشد یک‌سوم ایمان او کامل شده است، و هر کس تو را با زبان و قلبش دوست داشته باشد دو‌سوم ایمان او کامل میشود، و هر کس با زبان و قلب تو را دوست بدارد و با عمل خویش تو را یاری نماید، ایمان او به کمال رسیده است». معانی الأخبار، ص ۲۳۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۰۰.

هر کس او را به قدری که در همین روایات هست، شناخت، دلباخته‌ی او شد. حتی آن کسانی که امامت آن بزرگوار و ولایت آن حضرت را هم مانند ما قبول نداشته و عقیده‌ی ما را نداشته باشند، این فضایل و مناقب را که در کتب فریقین آمده است، میبینند. مخصوص شیعه نیست؛ علمای بزرگ اهل سنت هم این فضایل را آورده‌اند؛ و اینها را که میبینید، در همه‌ی آفاق منتشر شده است. دلباخته و مجذوب امیرالمؤمنین میشوند.<sup>۱</sup> پس مسئله‌ی ما، مسئله‌ی شناخت حقیقت نورانی و علوی امیرالمؤمنین نیست، که او را نه میتوانیم بفهمیم، نه میتوانیم تصوّر کنیم، نه راهی داریم برای اینکه او را درک کنیم؛ مگر کسانی که دلشان به نور هدایت و معرفت الهی در آن ابعاد روشن شده باشد؛ اما این مسئله‌ی محبت، مسئله‌ی مهمی است. این ارتباط دوستی و عشق و رابطه‌ی با امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، یک حقیقت درخشان است. از این حقیقت درخشان، ما باید مانند معراجی استفاده کنیم و عروج کنیم؛ و این میشود. با نردبان محبت میشود به بالاترین درجات معرفت هم رسید. اصل کار، محبت است.<sup>۲</sup>

۱. جرج جرداق مسیحی (استاد ادبیات عرب در لبنان) میگوید: «جاذبه‌های کلمات امام علی (علیه‌السلام) شوری در من ایجاد کرد که ۲۰۰ بار نهج‌البلاغه را مطالعه کردم!» ترجمه‌ی نهج‌البلاغه (دستی)، ص ۱۴.

۲. از عبدالله بن عمر نقل شده است که از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) درباره‌ی علی بن ابی‌طالب سؤال کردیم، فرمود: «بدانید هر کس علاقه‌مند به علی باشد در حقیقت مرا دوست دارد، و کسانی که مرا دوست داشته باشند خدا از آنان خشنود میگردد، و خداوند از هر کسی راضی باشد پاداشش را بهشت قرار میدهد. بدانید هر کسی علی را دوست بدارد از دنیا خارج نمیشود مگر اینکه از چشمه‌ی کوثر بنوشد و از میوه‌ی درخت طوبی بخورد و موقعیت خویش را در بهشت ببیند. بدانید هر کسی که علی را دوست بدارد نماز و روزه و شب‌زنده‌داری او قبول، و دعایش به اجابت میرسد. بدانید که هر کسی علی را دوست داشته باشد، ملائکه برای او طلب مغفرت میکنند و درهای هشتگانه‌ی بهشت بر روی وی گشوده میگردد تا از هر کدام بخواهد بدون حساب وارد گردد. بدانید که هر کسی علی را دوست بدارد نامه‌ی عمل او را به دست راستش میدهند و همانند انبیاء مورد محاسبه قرار میگیرد. بدانید که هر کسی علی را دوست بدارد سخیهای مرگ برای او آسان و قبرش باغی از باغهای بهشت میگردد... بدانید هر کس علی را دوست بدارد خداوند حکمت را در قلب وی تثبیت نموده و آن را بر زبانش جاری میسازد و درهای رحمت را بر

## جدّی شدن در محبّت

این محبّت (محبّت امیرالمؤمنین)، چه وقت چنین اکسیر اثری را نشان خواهد داد؟ آن وقتی که ما به پیوند محبّت آمیز بین خودمان و امیرالمؤمنین و اولیای دین، به چشم جدّی نگاه کنیم. چگونه؟ جدّی نگاه کردن به محبّت، این است که ما تلاش کنیم در راهی که به آن بزرگوار میرسد، حرکت کنیم؛ والا اگر به آن راه پشت کنیم و خدای نکرده با هر عملی، با هر اقدامی و با هر سخنی، خودمان را یک قدم از آن بزرگوار دور کنیم، این محبّت هم بتدریج کمرنگ و بیعمق و سطحی و صوری خواهد شد.<sup>۱</sup>

## محبّت واقعی و محبّت صوری

محبّت واقعی داریم و محبّت صوری. محبّت واقعی شما، محبّت شما به فرزندان است. هیچ گرفتاری‌ای، شما را از بیماری فرزند، از خطری که او را تهدید میکند، از نگرانیهای او فارغ نمیکند؛ این محبّت حقیقی است. یک محبّت هم محبّت زبانی است و در مواقع حسّاس و مراکز حسّاس، انسان را رها میکند. اگر ما خدای نخواستہ از امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) دور بشویم، اینطور خواهد شد؛ محبّت، زبانی و ادّعایی خواهد شد؛ دست ما را در وقتی که به آن احتیاج داریم، نخواهد گرفت. اما اگر ما آن راهی را که به امیرالمؤمنین میرسد، دنبال کنیم، هر چه پیش برویم، این محبّت عمیقتر خواهد شد.<sup>۲</sup> (۱۲۱)

روی وی میگشاید.

این حدیث بسیار طولانی است و بشارتهای فراوانی برای علاقه‌مندان به علی (علیه‌الصلاة والسلام) در آن وجود دارد. فضائل الشیعة، شیخ صدوق، ص ۳؛ مائة منقبة، ص ۶۴.

۱. امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) در پاسخ کسی که درخواست موعظه داشت فرمود: «لا تکن ممن یرجو الآخرة بغير عمل .... یحبّ الصّالحین و لا یعمل عملهم و یبغض المذنبین و هو أحدهم...» «از کسانی مباش که بدون عمل امید سعادت آخرت را دارند... نیکان را دوست میدارد اما عمل آنها را انجام نمیدهد، گنهکاران را دشمن میدارد اما خود یکی از آنها است!...» نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، قصار ۱۵۰، ص ۴۹۷.

۲. امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) در گفتگویی که با یکی از ارادتمندانش به نام نوف داشت شیعیانش



## اقتدا به محبوب

ما به دهها صفت برجسته‌ای که در ذات مبارک امیرالمؤمنین و در رفتار آن بزرگوار هست- که هر کدام مثل خورشیدی میدرخشد- نگاه کنیم و چند تا از این صفات را انتخاب کنیم و خودمان را دنباله‌رو این صفات قرار دهیم. یک صفت از صفات آن بزرگوار این است که امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام)، از اوّل زندگی تا آخر عمر، به خدای متعال فکر کرد و راه خدا را- ولو مورد مخالفت همه‌ی انسانها هم بود- بر راه غیرخدا و ضدّ خدا انتخاب کرد.<sup>۱</sup>

در تمام دوران مکّه، یک لحظه ملاحظه‌ی خشونت‌ها و عصیّت‌ها و مخالفت‌ها و دشمنی‌ها را نکرد و از حق دفاع نمود. در تمام دوران مدینه، هر جا که خطر بود، علی‌بن ابی‌طالب آنجا بود و هیچ چیز را ملاحظه نکرد. در قضیه‌ی

---

را چنین توصیف کرد: «شیعه‌ی من کسی است که لبهایش از ذکر خدا میخسکد، کم میخورد، نشانه‌های خدایی بودن و بی‌اعتنایی به دنیا در سیمای آنان آشکار است، در شب عابد به تمام معنا و در روز همانند شیر شجاعند، هنگامی که شب میرسد خود را برای عبادت و مناجات با خدا مهیا میسازند، بر روی پا در مقابل خدا قیام کرده و پیشانی خضوع بر خاک میسایند، اشک چشمشان بر رخسارشان جاری گردیده و با تضرّع به درگاه الهی آزادی خویش را از آتش جهنّم درخواست مینمایند. اما در روز اهل بردباری و بزرگواری و نجابت و نیکویی و تقوا میباشند.

ای نوف! شیعیان من کسانی هستند که بساط زندگی خویش را بر زمین میگسترانند، آب بهترین عطر آنها بوده، و انس دائم با قرآن دارند، گمنام زندگی میکنند و از شهرت گریزانند. شیعیان من کسی را اذیت نمیکند و همانند سگ هار کسی را نمیگزند، اهل طمع نیستند و چون کلاغ خود را آلوده‌ی حرص نمیسازند، و دست نیاز به سوی مردم دراز نمیکند گرچه از گرسنگی بمیرند! مؤمنان را تکریم نموده و از اهل فسق و فجور دوری میکنند. ای نوف به خدا سوگند، آنها شیعیان من هستند که همگان از شر و آزارشان در امان میباشند. دل‌هایشان محزون، خواسته‌های دنیویشان اندک، و اهل پاکی و عفاف هستند. معاشرت آنها با مردم توسط بدن‌هایشان بوده ولی دل‌هایشان اختصاص به خدا دارد و کسی در ساحت دل آنان ورودی ندارد». کنزالفوائد، ج ۱، ص ۸۷؛ أعلام‌الدین، ص ۱۳۷.

۱. فرازی از کلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که خود امام متقیان است در توصیف اهل تقوا چنین است: «عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم»؛ خالق و آفریدگار در روح و جان‌شان بزرگ جلوه کرده است (و به همین جهت) غیر خداوند در نظرشان کوچک می‌باشد. نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۹۳، ص ۳۰۳.



خندق، آن وقتی که همه سرها را به زیر انداختند، او بلند شد و شجاعانه داوطلب شد؛ یعنی برای وجود خود، هیچ حیثیتی جز حیثیت دفاع از اسلام و دفاع از حق قائل نبود؛ برای او همین یک کار بود که از حق دفاع کند. اگر از این روحیه، درخششی در یک انسان به وجود بیاید، همان خواهد شد که شما در جبهه‌های جنگ دیدید؛ در شهدا دیدید؛ در رزمندگان شجاع ما دیدید؛ در آزادگان ما در زندانها دیدید؛ در جانبازان صبور ما دیدید؛ در خانواده‌ها و پدران و مادران دیدید؛ در طول انقلاب و دوران جنگ تا امروز، در این ملت دیدید و مشاهده کردید که چه هنگامه‌ای در دنیا به وجود آورد. این، یک چیز ناقص و کوچک بود؛ قطره‌ای بود از آنچه که دریای آن در روح بزرگ امیرالمؤمنین وجود داشت.

ما محبان آن بزرگوار هستیم. شکی نیست که در دل ما عشق امیرالمؤمنین موج میزند؛ این مایه‌ی امید و افتخار ما است؛ اما این محبت را چه چیزی عمق میدهد و جزو جان ما مینماید و روزافزون و ثمربخش میکند؟ اینکه به این صفت امیرالمؤمنین اقتدا کنیم. (۱۲۲)





فصل بیست و ششم ————— ❁  
نیاز ما به الگوی علوی



### امام (علیه السلام) نمونه‌ی عالی

آنچه که بعد از معرفت اجمالی نسبت به این بزرگوار و سایر اولیا برای ما مهم است، این است که توجه کنیم آن مثال اعلائی که خدای متعال در روی زمین به افراد بشر نشان میدهد تا انسانها بفهمند که الگو چیست و به سمت چه چیزی باید حرکت کنند، با دیدن امام (علیه السلام) امکان پیدا میکند. مهم این است. لذاست که امام، در مفهوم اسلامی صحیحش، به همان اندازه که با زبان و دستورات خود، انسانها را هدایت میکند، به همان اندازه بیشتر، با منش و شخصیت و رفتار خود، انسانها را جهت میدهد و آنها را به سمت راه راست هدایت میکند. این، مسئله‌ی مهمی است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) امام ما است. امام همه‌ی مسلمین است و همه او را بعنوان امام قبول دارند. امام یعنی چه؟ یعنی ما باید ابعاد این شخصیت را در نظر بگیریم مثل الگویی که شما جلوی خودتان میگذارید، و بعد تمرین میکنید که چیزی شبیه آن بسازید و تمرین کنیم که شخصیت خودمان را از لحاظ فردیتمان، از لحاظ رفتارمان، از لحاظ علاقه و رابطه‌ی خودمان با خدا و کاری که روی شخص خودمان میکنیم، از لحاظ رفتاری که با مردم میکنیم، از لحاظ رفتاری که با بیت‌المال میکنیم این امکانی که در اختیار ما است؛ پولی که در اختیار ما است، ابزاری که در اختیار ما است؛ از لحاظ



رفتاری که با مردم بعنوان یک مجموعه‌ی بشری داریم که ما راعی آنها هستیم و بر بخشی از زندگی آنها حاکم هستیم، از لحاظ دلسوزی‌ای که برای محرومین می‌کنیم چه فقرا، چه محرومین ذهنی، چه محرومین علمی و اعتقادی، از لحاظ رفتاری که با دین خدا می‌کنیم که چگونه باید از آن دفاع کرد و چگونه باید نسبت به آن دقت ورزید، از لحاظ رفتاری که با دشمنان می‌کنیم؛ در تمام اینها الگوی ما امیرالمؤمنین باشد و سعی کنیم خودمان را به آن بزرگوار شبیه کنیم.

... او در قلّه است. یک قلّه‌ی مرتفع را در نظر بگیرید! ما باید به سمت قلّه به راه بیفتیم؛ ولو در این دامنه‌ها. عمده این است. مهم این است. شاخص این است. باید حرکت کنیم. نباید بگوییم «ما که نمیرسیم به آنجا» نه! باید حرکت کرد. (۱۲۳)

### شیعه یعنی تابع

یاد و نام و خاطرات امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برای چیست؟ در درجه‌ی اوّل برای این است که ما این فرصت را برای خود به‌وجود آوریم که از او تبعیت کنیم. شیعه، یعنی تابع. اگر تبعیت و پیروی از او نباشد، نسبت دادن خود به او، ظلم به او خواهد بود. علاوه بر این، با معرفی چهره‌ی آن بزرگوار می‌توانیم مسئله‌ی اصلی اسلام را که اداره‌ی جوامع بشری با نظام اسلامی و با دستور اسلامی است در ذهن و دل مردم این زمان روشن کنیم. محور همه چیز، حکومت چند ساله‌ی امیرالمؤمنین است؛ لذا ما از آنچه که درباره‌ی آن بزرگوار می‌گوییم، باید قصدمان تبعیت باشد. البته این را باید تأکید کنم که در روزگار ما که نظام اسلامی به پیروی از دستورات اسلام بر سر کار آمده است، آن کسانی که در درجه‌ی اوّل وظیفه دارند از امیرالمؤمنین پیروی کنند، مسؤولان و صاحبان مناصب در نظام اسلامی‌اند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، هم خطاب به مسؤولان مطالبی را فرموده است و هم خطاب به آحاد مردم. آنچه که خطاب به آحاد مردم است، عمدتاً خطاب



به مسؤولان هم هست؛ اما آنچه که خطاب به مسؤولان است، فقط خطاب به خود آنهاست؛ که این در نامه‌های امیرالمؤمنین - چه نامه‌ی معروف آن حضرت به مالک اشتر، چه بقیه‌ی نامه‌هایی که به استناداران و کارگزاران نظام خودشان مینوشتند - منعکس است.

امروز ما - هم مسؤولان و صاحبان مناصب در جمهوری اسلامی و هم آحاد مردم - به شدت احتیاج داریم که این دستورات و توصیه‌ها را بشناسیم و به آنها عمل کنیم. اگر به این دستورات عمل کردیم، آنگاه «کنتم خیر أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»<sup>۱</sup> تحقق پیدا خواهد کرد؛ یعنی امتی خواهیم شد که وقتی همه‌ی دنیا به ما نگاه میکنند، میتوانند از ما سرمشق بگیرند، و ما را اسوه‌ی خودشان قرار بدهند. (۱۲۴)

### الگوی کامل

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، یک الگوی کامل برای همه است. جوانی پرشور و پرحماسه‌ی او، الگوی جوانان است، حکومت سراسر عدل و انصاف او، الگوی دولتمردان است، زندگی سراپا مجاهدت و سراپا مسؤولیت او، الگوی همه‌ی مؤمنان است، آزادگی او الگوی همه‌ی آزادگان جهان است، سخنان حکمت‌آمیز و درسهای ماندگار او، الگوی عالمان و دانشمندان و روشنفکران است.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در زندگی حکومتی خود، نسبت به عدالت، نسبت به حقوق ضعیفا و درماندگان و پابرهنگان، بی‌اغماض و بی‌گذشت بود. ما هم باید همینطور باشیم. آن حضرت نسبت به حق خود و به سهم خود، بسیار پرگذشت بود؛ همه‌ی ما نیز باید همینگونه باشیم. او در همه‌ی عمر، مظهري از خداپرستی و صفای معنوی و مجاهدت و تلاش و سرزندگی

۱. «کنتم خیر أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۱۰؛ «شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر میکنید و به خدا ایمان دارید».



و نشاط بود و با تلخیها، غمها، و دردها شادمانانه برخورد کرد و مسؤولانه وظیفه‌ی خودش را انجام داد. این الگوی بسیار خوبی است. ما میتوانیم در سایه‌ی نزدیکی به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، به آرزوی بزرگ کشور و ملتمان و نظام جمهوری اسلامی - یعنی عدالت اجتماعی - نزدیک شویم. امیدوارم که ما مسؤولان کشور - در درجه‌ی اول - و همه‌ی آحاد مردم تلاش کنند تا بتوانیم عدالت اجتماعی را در این کشور، مستقر کنیم. این آرزوی بزرگ همه‌ی عدالتخواهان، همه‌ی مبارزان و شهیدان و همه‌ی رادردان عالم در تاریخ ما و در تاریخ عالم بوده و هست. (۱۲۵)

### الگوگیری از مقاطع مختلف زندگی امام (علیه‌السلام)

ما این الگوسازی‌ها را باید دقیق کنیم. ببینید! یک مجموعه‌ی عظیم و مترکمی، شخصیت علی (علیه‌السلام) را تشکیل میدهد که قابل تجزیه کردن است؛ از همه‌جهت و از چندین طرف قابل برش خوردن است تا بشود درست از آن برای تکامل شخصیت‌های بشری موجود عالم بهره برد. مثلاً فرض کنید که بلاتشبیه مثل یک اثر هنری خیلی پرکاری که همین‌طور که نگاه میکنید، مجموعه‌ش یک چیز خیلی خوبی است، زیبا است، قشنگ است؛ اما اگر چنانچه یک آدم اهل فنی، متخصصی وارد این بشود، در هر جزئی‌اش که نگاه میکند یک کار هنری ببیند؛ ترکیب این رنگ مثل هزار مورد مشابهش در این تابلو، موزون کشیدن این خط مثل هزار مورد مشابهش در این تابلو، هر کدام از اینها جداگانه و دانه‌دانه قابل دقت کردن است.

ما یک بار از برش خصلتهای امیرالمؤمنین شروع میکنیم؛ که این کاری است که ماها معمولاً در سخنرانی‌ها، در گفتارها میکنیم؛ اخلاص امیرالمؤمنین، تقوای امیرالمؤمنین، شجاعت امیرالمؤمنین، علم امیرالمؤمنین؛ این یک جور است که خوب و لازم هم هست و بایستی صورت بگیرد؛ مثلاً یک بار در اعمال این بزرگوار - جهادش در زمان پیغمبر، جهادش در



دوره‌ی [بعد از ایشان]، برخورد سیاسی‌اش، و از این قبیل - لکن یک جور دیگر هم میشود این شخصیت را برش زد [مثل] دوره‌های زندگی. این بزرگوار یک دوره‌ی نوجوانی داشته که این دوره‌ی نوجوانی هم در تاریخ مضبوط است؛ ما این دوره را باید از این تابلوی عظیم بیرون بکشیم و آن را تشریح کنیم؛ این الگو برای کیست؟ برای نوجوانان. یک دوره‌ی جوانی داشته؛ پر و سرشار از کار است دوره‌ی جوانی این بزرگوار؛ این را باید بیرون بکشیم و تابلو کنیم، تشریح کنیم، باز کنیم؛ این، الگو برای کیست؟ برای جوانها. جوان نمیتواند یک پیرمرد شصت‌ساله را - که امیرالمؤمنین باشد در دوره‌ی حکومت - الگوی خودش قرار بدهد. جوان احساسات دارد، غریزه دارد، هیجان دارد، خواسته‌های جوانی دارد، میدانهای جوانی میطلبد. خیلی خوب، این مرد تاریخ، این مرد همه‌ی قرون و اعصار، یک دوره‌ی جوانی داشته؛ مثلاً شما از پانزده شانزده سالگی‌اش تا سی و چند سالگی‌اش را که پیغمبر خدا از دنیا می‌رود، حساب کنید، یک دوره‌ی جوانی دارد؛ این دوره را بایستی درآورد و مشخص کرد؛ این دوره، دوره‌ی جوانی این بزرگوار است که خود یک تابلوی پرکار عظیمی است؛ روی این باید کار بشود تا الگوی جوانها باشد. یک دوره‌ی حکومت دارد؛ این جداگانه دریابید که همین چیزهایی که حالا تکرار هم میشود، گفته میشود [مثل] عهد مالک اشتر - یعنی فرمان به مالک اشتر - و دیگر چیزها. یک دوره [مثل] یک انسان معمولی در جامعه بوده - یک شخصیت سیاسی دینی برجسته بدون اینکه بار مسئولیتی در جامعه داشته باشد - این برای چه کسی الگو است؟ امروز این برای خیلی‌ها الگو است؛ [لذا] فقط دوره‌ی خلافت امیرالمؤمنین نیست. این نهج‌البلاغه اغلب مال دوره‌ی خلافت است مگر یک تعدادی که معلوم است و ذکر شده که مال کی است؛ اما حضرت امیرالمؤمنین در آن ۲۵ سال چه کار میکردند؟ چه میگفتند؟ چه جور تعامل میکردند؟ چرا اینها با هم مخلوط میشود؟ یک چیزهایی هست که مال آن دوران است؛ ما



وقتی که ذکر میکنیم، علی حاکم به ذهن می‌آید درحالی که اینها اصلاً مال آن دوره نیست، مال یک دوره‌ی دیگر است؛ اینها را باید بیرون بکشیم و مشخص کنیم.

زندگی بشر تا امروز جزو فصل مقدمه‌ی زندگی است؛ این چند هزار سالی که بشر روی این دنیا دارد راه می‌رود و زندگی میکند، همه‌ی این فصول گوناگون انبیا و بزرگان و کتب آسمانی و سفرا و این جنگها و مانند این چیزها، در فصل مقدمه است؛ اصل کتاب زندگی بشر بعد از این است؛ مال آن وقتی است که حضرت ولیّ عصر (ارواحنا فداه) تشریف بیاورند؛ تازه آنجا زندگی انسان شروع میشود. مبدأ تاریخ حقیقی بشر از آنجا به بعد است که می‌افتد در صراط مستقیم الهی و راه می‌افتد و می‌رود به آنجایی که باید برسد، ان شاء الله میرسد [اما] خدا میداند که در طول چه دورانی از دورانهای زندگی. ما هنوز در این برشها و بریدگی‌ها و پستی و بلندی‌های این ناهمواری داریم حرکت میکنیم تا خودمان را به آن جاده برسانیم؛ هنر انبیا هم این بوده که ما را تا اینجاها جلو آورده‌اند، تا نزدیکی‌های این جاده جلو آورده‌اند، ان شاء الله هم بشریت خواهد رسید؛ امیدواریم خیلی فقط طول نکشد ولی قطعاً به آنجا خواهد رسید. (۱۲۶)

### پیروی عملی از امام (علیه‌السلام)

شما در میدان جنگ، مرتّب بگویید فلانی فرماندهی ما است و مرتّب اظهار ارادت به فلان فرمانده بکنید، بعد آن فرمانده، همه را به صف کند، ولی شما نروید؛ شما را به تمرین دعوت کند، حاضر نشوید؛ به حمله دستور دهد، شما پشت کنید. این چه فرماندهی است؟! اینکه فرمانده نشد. انسان با دشمنش و با یک آدم بیگانه، همینگونه رفتار میکند. امیرالمؤمنین آقای ما است؛ امام، پیشوا و رهبر ما است. ما شیعه‌ی علی هستیم و به این افتخار میکنیم. اگر کسی اسم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را با تجلیل کمتری

بیاورد، دلمان از بغض او پر میشود، پس لازم است که این، در زندگی ما منشأ اثری باشد. (۱۲۷)

### درس مجسم

ما امروز یک درس بزرگی را در مقابل خودمان داریم؛ درسی که تقریباً در طول ۱۴۰۰ سال، همیشه و در همه‌ی دورانها مسلمانها را، مبارزین را، فداکاران را، مخصوصاً پیروان علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) را به مقاومت و پایداری تشویق کرده. این درس، درس کتاب نیست، درس سخن نیست، از مقوله‌ی گفتن و شنیدن نیست [بلکه] یک درس مجسم است؛ و آن عبارت است از زندگی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام). زندگی امیرالمؤمنین برای ما یک درس کامل و فراموش‌نشدنی است. ما اگر بتوانیم این درس را بفهمیم هنر کرده‌ایم؛ اگر بتوانیم یک هزارم این درس را عمل کنیم هنر کرده‌ایم. ملت ما با یک حرکت، با تقلید از یک منش و رفتار این بزرگ‌مرد و این درس مجسم تاریخ اسلام، توانست این انقلاب عظیم را به راه بیندازد. در طول تاریخ همیشه همین‌طور بود؛ زندگی امیرالمؤمنین، نشستن آن حضرت، برخاستنش، گفتنش، شنیدنش، اقدام کردنش، سکوتش، حرکتش، جنگش و صلحش، در تمام دوران تاریخ اسلام درس بود برای آنها که میخواستند این درس را بفهمند و به آن عمل کنند. (۱۲۸)

### عمل، عمل، عمل

ما معمولاً وقتی شخصیتهای یا خصوصیات را به صورت جمع‌بندی شده از دور مینگریم، آنها را ستایش میکنیم؛ اما وقتی نزدیک میرویم و پای عمل و پای پیروی به میان می‌آید، دچار مشکل میشویم. عیب کار آحاد بشر این است. اگر همان قدری که مردم دنیا به عدالت و انصاف و به شجاعت امیرالمؤمنین، به طرفداری از مظلوم که در او بود، به طرفداری از حقیقت



که در او بود، به ظلم‌ستیزی که در او بود، علاقه و محبت دارند، چنانچه در مقام عمل، خود را به این خصوصیات نزدیک میکردند. ولو یک قدم- دنیا گلستان میشد.

لذا جا دارد که ما همان مقدار که از جمع‌بندی‌شده‌ی خصال امیرالمؤمنین سخن می‌گوییم، از ریز خصوصیات آن بزرگوار هم مطلع شویم. این امیرالمؤمنین که عادل بود، عدل او چگونه بود؟ این عدلی که اینقدر تعریف دارد، در مقام عمل چگونه بود؟ در قدم بعد سعی کنیم که در مقام عمل، خودمان را به او نزدیک کنیم. این درست است؛ این مایه‌ی تکامل است. شما شنیده‌اید که در بعضی از روایات آمده است کسانی به ائمه‌(علیهم‌السلام) عرض میکردند ما شیعیان شما هستیم- کما اینکه طبق روایتی، کسانی آمدند و به خود امیرالمؤمنین هم این را گفتند- اما ائمه بنا بر این روایات، در جواب اینها استنکار میکردند: کجای شما به دوستان و پیروان ما شبیه است؟ شما این خصلت و این خصوصیت و این رفتار و این گفتار را دارید. به عبارت دیگر، اینها از ما مطالبه‌ی عمل میکنند؛ عمل هم تابع اعتقاد است. انسان باید به چیزی معتقد باشد.<sup>۱</sup> (۱۲۹)

۱. مردی به امام حسین(علیه‌السلام) عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) من از شیعیان شما هستم! حضرت پاسخ دادند: «أتق الله و لا تدعین شیئاً یقول الله لك: کذبت و فجرت فی دعوک! إن شیعتنا من سلمت قلوبهم من کل غش و دغل، و لکن قل: أنا من موالیکم و محببکم!»؛ تفوی الهی را پیشه کن و چیزی را ادعا نکن که خداوند به تو بگوید: دروغ می‌گویی و در ادعای خویش صادق نیستی! برآستی که شیعیان ما کسانی هستند که دل‌هایشان از هر نیرنگ و فریبی پاک میباشد. به جای اینکه ادعای شیعه بودن داشته باشی بهتر است بگویی: من از علاقه‌مندان و دوستان شما می‌باشم!»

مردی نیز به امام حسن مجتبی(علیه‌السلام) عرض کرد: من از شیعیان شما هستم. حضرت به وی فرمود: «یا عبدالله، إن كنت لنا فی أومرنا و زواجرنا مطیعا، فقد صدقت، و إن كنت بخلاف ذلک فلا ترد فی ذنوبک بدعوک مرتبة شریفة لست من أهلها، لا تقل أنا من شیعتکم، و لکن قل: أنا من موالیکم و محببکم و معادی أعدائکم، و أنت فی خیر و إلی خیر»؛ ای بنده‌ی خدا، اگر اوامر و نواهی ما را اطاعت میکنی، در ادعای شیعه بودن صادق هستی، اما اگر اینگونه نیستی، با ادعای مرتبه‌ی بالایی که اهلسن نیستی بار گناهان خویش را سنگین نکن! نگو که من شیعه‌ی شما هستم، بلکه بگو: من از علاقه‌مندان و محبان شما می‌باشم و با دشمنان شما دشمنی مینمایم، این حال برای

### قدم گذاشتن در راه علی (علیه السلام)

ممکن است بعضی بگویند: شما کجا، امیرالمؤمنین کجا؟ قدرت او، توانایی او، ایمان او، صبر او، آن استخوان‌بندی مستحکم روحی او؛ اینها کجا، شما کجا؟ این حرف البته درست است. ما هیچ کدامان قابل مقایسه با او نیستیم. نمیشود گفت او بهتر است، او بالاتر است و ما پایتتریم؛ نه، اصلاً این مقایسه غلط است. او در اوج فلک است و ما در خاک تیره، دور خودمان میچرخیم. فاصله‌ها خیلی زیاد است؛ اما جهتگیری را میشود انتخاب کرد؛ یعنی ما باید خودمان را به آن سمت و به آن هدفی که او نشان میداد، نزدیک کنیم. هر کسی به قدر توان خود؛ هر کسی بر حسب اقتضای زمان خود. چون راه همان راه و هدف همان هدف است. این نکته‌ی بسیار مهمی است. (۱۳۰)

### شعار، مقدمه‌ی عمل است

ما به شعار اکتفا نکنیم. شعار علوی، عزیز است؛ اما شعار باید مقدمه‌ی رفتار باشد. اگر سال گذشته شعار علوی دادیم، امسال رفتار علوی پیشه کنیم. علی بن ابی طالب (علیه السلام) هم دارای شخصیت فردی بعنوان یک مسلمان و یک انسان است، هم بعنوان یک شهروند در جامعه‌ی اسلامی است. و هم بعنوان یک حاکم، یک سیاستمدار، یک تدبیرکننده‌ی امور و یک مجاهد فی سبیل الله مطرح است. او از همه‌ی این جهات قابل تأسی است. ما به تأسی و پیروی کردن از امیرالمؤمنین احتیاج داریم.

امیرالمؤمنین در شخصیت خود، مظهر خصوصیات است که امروز اگر ما مردم و مسؤولان این خصوصیات را در رفتار و گفتار خودمان منعکس کنیم، جامعه‌ی اسلامی مان اوج و اعتلا پیدا خواهد کرد. راه تعالی و پیشرفت و اصلاح دنیا و آخرت یک ملت، یک راه پیمودنی است. در مقابل انسان مؤمن و معتقد به خدا و به رسالت انسان، بن‌بست وجود ندارد.<sup>۱</sup> یک ملت

تو خیر بوده و موجب رسیدن به خیر نیز خواهد بود». مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۰۶.

۱. «و من یتق الله يجعل له مخرجاً» سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۲؛ «هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند



میتواند همه‌ی مشکلات و همه‌ی سنگ راهها و خار راهها در طریق کمال را از جلو پای خود بردارد؛ به شرط آنکه خصوصیاتِی را که برای این حرکت عظیم و همه‌جانبه لازم است، در خود به‌وجود آورد، و امیرالمؤمنین مظهر این خصوصیات بود. (۱۳۱)

### الگوی حکومتی امام (علیه‌السلام)

مقامات معنوی و خصوصیات رفتاریِ شخصی بی‌نظیر آن بزرگوار به جای خود- که اگر به کتابها مراجعه کنید، فصول زیادی را در بیان برجستگیهای امیرالمؤمنین خواهید دید؛ علم او، تقوای او، شجاعت او، سبقت او به اسلام، زهد او و امثال اینها، که واقعاً از حدّ شمارش معمولی بالاتر است و همه‌ی اینها هم عظیم و شگفت‌آور است و هرکدام مثل خورشید تابناکی میدرخشد- اما به گمان من آنچه از همه بالاتر است، سیره‌ی آن بزرگوار در حکومت است.

حکومت امیرالمؤمنین در زمینه‌ی اقامه‌ی عدل، حمایت از مظلوم، مواجهه‌ی با ظالم و طرفداری از حق در همه‌ی شرایط، الگویی است که باید از آن تبعیت شود. این کهنگی بردار هم نیست و در همه‌ی شرایط گوناگون علمی و اجتماعی دنیا، میتواند برای خوشبختی و سعادت انسانها الگو باشد. ما نمیخواهیم از روش اداری آن دوره تقلید کنیم و بگوییم اینها مضمول تحوّل زمانی است و مثلاً روزبه‌روز روشهای نویی می‌آید. ما میخواهیم از جهتگیری آن حکومت که تا ابد زنده است، تبعیت کنیم. دفاع از مظلوم، همیشه یک نقطه‌ی درخشان است. کنار نیامدن با ظالم، رشوه نپذیرفتن از زورمند و زرمند و پافشردن بر حقیقت، ارزشهایی است که هیچ وقت در دنیا کهنه نمیشود. در شرایط و اوضاع و احوال گوناگون، این خصوصیات همیشه بارزش است. (۱۳۲)

### نیاز دائمی به الگوی علوی

بزرگترین خطر برای نظام و حکومتی مثل نظام و حکومت ما که با نام اسلام به وجود آمده، این است که ما فراموش کنیم الگوی حکومت ما، امیرالمؤمنین است؛ به الگوهای رایج دنیا و تاریخ نگاه کنیم و خود را با آنها مقایسه کنیم؛ به روش حکومت‌های منحرفی که در طول تاریخ روزه‌روز به بشریت ضربه زدند، نگاه کنیم که اگر یک جنبه از زندگی انسان را رونقی بخشیدند، جنبه‌ی دیگری را دچار ضایعات جبران‌ناشدنی کردند. همت جمهوری اسلامی باید این باشد که خود را به آن الگویی که در غدیر معرفی شد و در دوران پنج‌ساله‌ی حکومت امیرالمؤمنین، نمونه‌ی آن نشان داده شد، نزدیک کند. (۱۳۳)







پیوستها





### پیوست (۱)

#### توصیف امیرالمؤمنین (علیه السلام) توسط ضرار در مجلس معاویه

سیدرضی در کتاب «خصائص الائمة» جریان ملاقات ضرار با معاویه را اینگونه نقل میکند:

ضرار بن ضمرة که یکی از یاران مخلص علی (علیه السلام) بود و بیان رسا و شیوایی داشت بعد از شهادت امام (علیه السلام) و در ایام موسم حج با معاویه ملاقات کرد.

معاویه به ضرار گفت: علی را برای من توصیف کن.  
ضرار گفت: آیا مرا از این کار معاف نمیداری؟ معاویه گفت: نه، باید توصیف نمایی.

ضرار در توصیف امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین گفت:

«به خدا سوگند امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسیار نیرومند و دارای اندیشه‌ای ژرف بود، همواره در تفکر بود، اشکی روان داشت، سخن حق میگفت و به عدل حکم میکرد. از همه‌ی اطراف او دانش میتراوید و همه‌ی اعضای او به حکمت گویا بود، از دنیا و فریبندگی آن بیم داشت و با شب و تنهایی آن انس میورزید، میان ما همچون یکی از ما بود، هرگاه او را صدا میکردیم جوابمان میداد و چون پرسشی میکردیم پاسخ میداد. به خدا سوگند با همه‌ی نزدیکی او به ما و اینکه ما را به خود نزدیک میفرمود، از هیبت او

یارای سخن گفتن با او نداشتیم. خنده‌ی او تبسمی بود که هیچگاه از روی غفلت و هوسرانی اتفاق نمی‌افتاد. و هنگامی که سخن میگفت حکیمانه لب به سخن میگشود و حرف آخر را بر زبان می‌آورد که حق را از باطل جدا مینمود. اهل دین را تعظیم میکرد و بینوایان را به خود نزدیک میساخت. هیچ نیرومندی در باطل خود به او طمع نمی‌بست و هیچ ناتوانی از عدل او نومید نمیشد.

گواهی میدهم که او را در بعضی از مواقف عبادتش دیدم، به هنگامی که شب پرده‌ی تاریکی خود را فرو افکنده بود، او در محراب ایستاده و محاسنش را در دست گرفته بود و همچون انسان مارگزیده به خود میپیچید و در تب و تاب بود، همچون انسان محزون و غمگین گریه میکرد و میگفت: ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو! آیا خود را به من عرضه میکنی؟ یا میخواهی مرا به شوق آوری؟ هرگز آن زمان که تو در من نفوذ کنی فرا نرسد، هیئات دور شو، دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم، من تو را سه‌طلاقه کرده‌ام که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه، موقعیت تو کم، و آرزوی تو پست است، آه از کمی زاد و توشه، و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مقصد.»

همین که ضرار این کلمات شورانگیز را برای معاویه بیان کرد اشک معاویه بر چهره‌اش جاری شد و نتوانست آن را کنترل نماید و گفت: آری به خدا سوگند علی چنین بود، اکنون اندوه تو در فراق او چگونه است؟  
ضرار گفت:

«همانند اندوه مادری که فرزندش را پیش چشمش سر بریده باشند، دیگر اشک چشمش خشک نمیشود و سوز دلش پایان نمی‌یابد!»<sup>۱</sup>

۱. خصائص الأئمة (علیهم السلام)، ص ۷۰.

## پیوست (۲)

### زندگینامه‌ی عبدالله بن زبیر

عبدالله بن زبیر فرزند زبیر است، زبیر از صحابه‌ی معروف و پسر عمه‌ی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌باشد که از مهاجرین به حبشه و سپس به مدینه به‌شمار می‌رود و در تمامی جنگهای پیامبر شرکت داشت، وی از جمله کسانی بود که از بیعت با ابوبکر سر باز زد و در هجوم به خانه‌ی علی (علیه‌السلام) به دفاع از وی پرداخت. در حکومت عمر به فرماندهی سپاهی به یاری عمرو بن عاص اعزام شد، او بیش از دیگران در تحریک مردم علیه عثمان نقش داشت و از اولین کسانی بود که با علی (علیه‌السلام) بیعت کرد، اما به دلایلی از رهبران اصلی جنگ جمل شد و بعد از حضور در میدان جنگ، قصد کناره‌گیری از معرکه را داشت که با توییح فرزندش مواجه گشت و به همین دلیل حمله‌ی شدیدی به لشکر امام کرد و سپس از میدان جنگ فاصله گرفت و در همین گیر و دار توسط عمر بن جرموز به قتل رسید.

عبدالله بن زبیر نقش زیادی در انحراف پدر از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) داشت تا آنجا که از حضرت نقل شده است که فرمود: «ما زال الزبیر متأهل البيت حتى نشأ ابنه عبدالله فأفسس»؛ پیوسته زبیر از ما اهل بیت به‌شمار میرفت تا آنکه فرزندش عبدالله بزرگ شد و او را منحرف کرد.<sup>۱</sup>

کینه و عداوت عبدالله بن زبیر با خاندان علوی چنان ریشه‌دار بود که در هنگام ریاست خویش بر مکه در خطبه‌ی نماز جمعه از بردن نام پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خودداری می‌ورزید و چون با عکس‌العمل و اعتراض مسلمانان مواجه گردید پاسخ داد که چون پیامبر اقوام و خاندان ناصالحی در میان مسلمانان دارد که با بردن نام او فخر و مباهات میکنند و بر خود می‌بالند من برای شکستن غرور آنان از بردن نام پیامبر خودداری می‌کنم.<sup>۲</sup>

عبدالله بن زبیر از جمله کسانی بود که از بیعت با یزید سر باز زد

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۷۹.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۸.

و بعنوان اعتراض در مکه مستقر شد و چون میدانست که با وجود امام حسین (علیه السلام) در مکه کسی به او توجّهی نخواهد کرد، بسیار دوست داشت که امام حسین (علیه السلام) از مکه خارج شود تا زمینه برای وی فراهم شود، لذا در دیداری که با امام حسین (علیه السلام) داشت چنین گفت: اگر من در عراق شیعیانی مانند شیعیان شما را داشتم آنجا را به هر نقطه‌ی دیگری ترجیح میدادم. البته اگر در مکه اقامت کنید ما نیز با تو بیعت می‌کنیم.

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکه احترام آن شهر در هم شکسته خواهد شد و من نمیخواهم که آن کبش و قوچ من باشم، به خدا سوگند اگر یک وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر است از اینکه در داخل آن به قتل برسم و اگر دو وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر است از اینکه در یک وجبی آن به قتل برسم.

امام (علیه السلام) در ادامه فرمود: پسر زبیر! اگر من در کنار فرات دفن بشوم، برای من محبوبتر است از اینکه در آستانه‌ی کعبه دفن شوم.

پس از خروج ابن زبیر امام (علیه السلام) به اطرافینش فرمود: او بیش از هر چیز به بیرون رفتن من از مکه علاقه‌مند است زیرا میداند که با وجود من کسی به او توجّهی نخواهد کرد.

پیش‌بینی امام (علیه السلام) تحقّق پیدا کرد و به واسطه‌ی ابن زبیر کعبه در دو مرحله سنگباران شد، مرحله‌ی اوّل سه سال پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) بود که لشکریان یزید پس از جنگ حرّه و کشتار و غارت مردم مدینه برای سرکوبی ابن زبیر به سوی مکه حرکت کرده و این شهر را به محاصره‌ی خود درآوردند و چون ابن زبیر برای حفظ جان خویش به کعبه پناهنده شده بود حلقه‌ی محاصره را تنگتر کرده و از بالای کوه ابوقبیس داخل مسجد الحرام و خود کعبه را با منجنیق سنگباران نمودند و پارچه‌های مشتعل را به کعبه پرتاب کردند که در اثر این سنگباران قسمتی از



خانه‌ی کعبه خراب و پرده و سقف کعبه و شاخهای قوچی که به جای ذبح اسماعیل (علیه‌السلام) از بهشت آمده بود آتش گرفته و از بین رفت، در گرماگرم این حمله خبر مرگ یزید به مکه رسید و لشکریانش متفرق گردیدند و ابن زبیر خانه‌ی کعبه را ترمیم و تجدید بنا نمود.

مرحله‌ی دوّم پس از مرگ یزید بود که ابن زبیر مردم را به بیعت خویش فراخواند و تدریجاً گروهی با وی بیعت کردند تا در سال هفتاد و سه در دوران خلافت عبدالملک، حجاج بن یوسف مأمور سرکوبی ابن زبیر گردید و با چند هزار نفر شهر مکه را به محاصره‌ی خویش درآورد، در این محاصره نیز که چند ماه به طول انجامید ابن زبیر به کعبه پناهنده گردید و بالأخره به دستور حجاج از پنج نقطه‌ی شهر به وسیله‌ی منجنیق داخل مسجدالحرام سنگباران شد و خرابیهایی در کعبه به وجود آمد و بنا به نقل بعضی مورّخین به‌طور کلی ویران گردید و ابن زبیر در این جنگ کشته شد و حجاج بن یوسف کعبه را مجدداً بنا نمود.<sup>۱</sup>

### پیوست (۳)

#### زندگینامه‌ی عبدالله بن عمر

عبدالله بن عمر فرزند خلیفه‌ی دوّم ده سال قبل از هجرت به دنیا آمد و در طول زندگی خویش کار چشمگیری انجام داد و در مجموع از لحاظ شخصیتی فرد ضعیفی به‌شمار میرفت، پشت سر هر امیری نماز میخواند و شعارش این بود که در فتنه‌ها دست به شمشیر نمیبرم، اما هر امیری که غلبه کند و پیروز باشد میتوان پشت سر وی نماز خواند! او حتی پشت سر حجاج نیز نماز خواند!

از جمله شعارهای معروف وی این بود که من از کسی چیزی درخواست نمی‌کنم، اما هر کس چیزی به من بدهد میپذیرم و رزق الهی را رد نمی‌کنم!

۱. الاخبار الطوال، ص ۳۱۴؛ الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۳۷.



و به همین دلیل بود که هدایا را از معاویه و یزید و... نیز دریافت میکرد و محذوری در چنین موارد نداشت!

او با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت نکرد و بهانه‌ی وی این بود که من باید آخرین نفر باشم که بیعت مینماید، و حتی به امام (علیه السلام) خبر آوردند که وی به مکه رفته و درصدد ایجاد فتنه بر علیه حکومت برآمده است، حضرت که از ضعف شخصیتی وی اطلاع کامل داشت، با بی‌اعتنایی از کنار این خبر گذشت.<sup>۱</sup>

نکته‌ی جالب اینکه همین عبدالله بن عمر پس از شهادت علی (علیه السلام) با روی گشاده با معاویه بیعت کرد و حکومت وی را به رسمیت شناخت، هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید بیعت میگرفت، عبدالله به جرگه‌ی مخالفان پیوست، اما معاویه به فرزندش توصیه کرد که با عبدالله مدارا کند زیرا در مواقع لازم حمایت وی کارساز خواهد شد.

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به مقابله با یزید برخاست، عبدالله بن عمر نیز که ابتدا از مخالفین یزید بود، در مکه به حضور حضرت حسین (علیه السلام) رسید و وی را به بیعت و سازش با یزید دعوت نمود، و حتی امام را از عواقب ریخته شدن خون مسلمانان ترساند! او به امام چنین گفت: یا ابا عبدالله! چون مردم با این مرد بیعت کرده‌اند و درهم و دینار نیز در دست اوست قهراً به او روی خواهند آورد و با سابقه‌ی دشمنی که این خاندان با شما دارد، میتراسم در صورت مخالفت با وی کشته شوی و گروهی از مسلمانان نیز قربانی این راه شوند! و من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که میفرمود: «حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری و نصرت وی بردارند، به ذلت و خواری مبتلا خواهند گردید» لذا پیشنهاد من این است که مانند همه‌ی مردم راه بیعت و صلح را در پیش گیری و از ریخته شدن خون مسلمانان بترسی!<sup>۲</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱.

۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۷۸.

امام (علیه السلام) به ایشان فرمود: از خدا بترس و دست از نصرت و یاری ما بر مدار!

عبدالله نیز در پاسخ گفت: دوست دارم در هنگام خداحفاظی اجازه دهید آن قسمت از بدن شما را که رسول الله (صلی الله علیه و آله) مکرر میبوسید من هم ببوسم، و در حالی که سینه‌ی امام را میبوسید گفت: یا ابا عبدالله تو را به خدا میسپارم و با تو خداحفاظی میکنم، زیرا تو در این سفر کشته خواهی شد!

عبدالله پس از بازگشت به مدینه طی نامه‌ای که به یزید نوشت خلافت وی را با جان و دل پذیرفت و در این بیعت آنچنان قرص و محکم ایستاد که وقتی مردم مدینه بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) بر علیه یزید شوریدند و استانداری وی را از شهر اخراج کردند، عبدالله بن عمر اقوام و عشیره و فرزندان خود را جمع کرد و طی سخنانی که به پشتیبانی از حکومت یزید ایراد کرد چنین گفت: من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که میفرمود: در روز قیامت برای هر فرد پیمان شکن پرچمی برافراشته خواهد شد که معرف پیمان شکنی او گردد، و من بالاتر از این خیانت و پیمان شکنی نمیدانم که با کسی بیعت کنند و سپس به جنگ او برخیزند، و لذا اگر بدانم هر یک از شما دست از بیعت یزید برداشته و از مخالفین او حمایت کرده‌اید رابطه‌ی من با او قطع خواهد گردید!

پس از یزید، آنگاه که عبدالملک مروان به خلافت رسید و برای سرکوبی ابن زبیر، حجاج بن یوسف را به مکه اعزام کرد، حجاج وارد مدینه شد، عبدالله بن عمر شبانه برای بیعت به سراغ حجاج رفت و گفت: امیر، دستت را بده تا برای خلیفه بیعت کنم! حجاج سؤال کرد: این عجله برای چیست و میتوانستی این بیعت را به فردا موکول کنی؟ عبدالله گفت: چون از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: «هر کس بمیرد در حالی که امام

۱. امالی صدوق، مجلس ۳۰، ص ۲۱۷.

۲. فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۰.

و پیشوایی نداشته باشد مانند مردن زمان جاهلیت مرده است» و ترسیدم که شب هنگام مرگم فرا رسد و در اثر نداشتن امام مشمول گفتار پیامبر شده و از مردگان جاهلیت محسوب شوم! چون گفتار عبدالله بن عمر به اینجا رسید، حجاج پای خود را از لحاف بیرون آورد و گفت بیا به جای دست، با پایم بیعت کن!

و این است معنی همان جمله‌ای که عبدالله بن عمر از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل کرد که خودداری از نصرت و یاری حسین موجب ذلت و زبونی خواهد گردید.

#### پیوست (۴)

##### کتابهایی از علمای اهل سنت در فضایل امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)

- فهرست تعدادی از کتابهایی که توسط علمای اهل سنت درباره‌ی فضایل امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نوشته شده است:
- ۱- موطأ الامام مالک، مالک بن انس (۱۷۹ ق)
  - ۲- سنن سعید بن منصور، امام سعید بن منصور (۲۲۷ ق)
  - ۳- مسند احمد، احمد بن حنبل (۲۴۱ ق)
  - ۴- سنن الدارمی، امام محمد دارمی (۲۵۵ ق)
  - ۵- صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۶۱ ق)
  - ۶- سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی (۲۷۵ ق)
  - ۷- سنن ابي داود، امام ابي داود سجستانی (۲۷۵ ق)
  - ۸- انساب الاشراف، بلاذری (۲۷۹ ق)
  - ۹- خصائص امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، امام نسائی شافعی (۳۰۳ ق)
  - ۱۰- السنن الکبری، امام نسائی شافعی (۳۰۳ ق)
  - ۱۱- مسند ابي داود، سلیمان بن داود (۳۰۴ ق)

- ۱۲- مسند أبی یعلیٰ الموصلی، احمد بن علی بن مثنیٰ (۳۰۷ ق)
- ۱۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری (۴۰۵ ق)
- ۱۴- السنن الکبریٰ، امام بیهقی (۴۵۸ ق)
- ۱۵- شواهد التّنزیل، حاکم حسّکانی حنفی (قرن ۵)
- ۱۶- الاستیعاب، ابن عبد البر مالکی (۴۶۳ ق)
- ۱۷- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی (۴۶۳ ق)
- ۱۸- المناقب، ابن مغزلی شافعی (۴۸۳ ق)
- ۱۹- مناقب خوارزمی، خوارزمی (۵۶۸ ق)
- ۲۰- تاریخ دمشق، ابن عساکر شافعی (۵۷۱ ق)
- ۲۱- أسد الغابّة، ابن اثیر جزری (۶۳۰ ق)
- ۲۲- تذکرة الخواص، ابن جوزی (۶۵۴ ق)
- ۲۳- فرائد السّمطین، جوینی خراسانی (۷۳۰ ق)
- ۲۴- میزان الاعتدال، علامه ذهبی (۷۴۸ ق)
- ۲۵- البداية و النّهاية، ابن کثیر دمشقی (۷۷۴ ق)
- ۲۶- مجمع الزّوائد، علی بن أبی بکر هیثمی (۸۰۷ ق)
- ۲۷- أسنی المطالب، شمس الدّین جزری شافعی (۸۳۳ ق)
- ۲۸- الفصول المهمّہ، ابن صباغ مالکی (۸۵۵ ق)
- ۲۹- کنز العمّال، متقی هندی (۹۷۵ ق)
- ۳۰- ینابیع المودة، قندوزی حنفی (۱۲۹۴ ق)

### پیوست (۵)

#### توضیحی پیرامون لیلۃ المبیّت (شب هجرت)

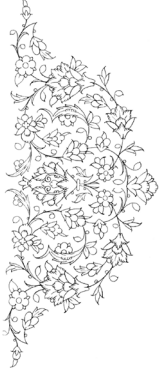
لیلۃ المبیّت همان شب هجرت است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از شهر مکه خارج و به سوی مدینه رهسپار شد، برای آنکه دشمن متوجّه خروج رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از مکه نشود، لازم بود کسی در بستر

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بخوابد و از خطر حتمی کشته شدن استقبال کند، این مأموریت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) محوّل شد و او نیز با کمال اشتیاق پذیرفت، خاطره‌ی آن شب را امیرالمؤمنین (علیه السلام) اینگونه تعریف کرده است:

«قریش برای نابودی پیامبر (صلی الله علیه و آله) رازنیهای بسیاری مینمود و به هر کار ممکن دست میزد، آنها پیوسته در اندیشه‌ی قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند و هر راهی که به فکرشان میرسید تجربه میکردند (اما هیچ‌کدام توأم با موفقیت نبود تا اینکه) آخرین اقدام آنها این بود که در دارالندوة گرد هم آمدند و به شور و مشورت پرداختند، در آن جلسه شیاطین با حضور ابلیس تمام راههای ممکن برای قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بررسی نمودند و تمام جوانب امر را سنجیدند و پیامدهای آن را پیش‌بینی نمودند، تا اینکه همگی به این نتیجه رسیدند که هر قبیله‌ای از قریش مرد جنگجویی را معرفی نماید تا آنان به‌طور دسته‌جمعی با شمشیرهای خود به پیامبر (صلی الله علیه و آله) حمله‌ور شوند، و به اتفاق هم و بسیار متحد همچون یک مرد واحد، پیامبر را به قتل برسانند، بعد از کشته شدن پیامبر هر قبیله‌ای از قریش به حمایت از جنگجوی خود برخیزد و مانع از قصاص وی گردد تا در نتیجه خون پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز هدر برود (و بنی‌هاشم نتوانند برای خونخواهی پیامبر با همه‌ی تیره‌های قریش اعلام جنگ نمایند).

جبرئیل بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و اخبار جلسه‌ی سران قریش و توطئه شوم و تصمیمات آنان را به اطلاع حضرت رساند و شبی را که برای حمله تعیین کرده بودند و حتی زمان حمله را - که بعد از رفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به بستر خواب بود - به ایشان خبر داد، و دستور خداوند را مبنی بر خروج از مکه و پناه گرفتن در غار را به پیامبر ابلاغ نمود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا در جریان توطئه‌ی قریشیان قرار داد و از اخبار جلسه‌ی آنان آگاهم نمود، و از من خواست که در آن شب موعود در



بسترش بخوایم و جانم را برای محافظت ایشان سپر سازم (تا آن حضرت بدون اطلاع قریش بتواند مکه را ترک و خود را به غار برساند).

من با شتاب هر چه تمام پذیرفتم و شادمانه به استقبال این خطر بزرگ شتافتم، و خوشحال و مسرور بودم که جانم را فدای پیامبر (صلی الله علیه و آله) سازم و به جای او کشته شوم.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مکه خارج شد و من در بستر وی خوابیدم، مردان جنگجوی قریش با اطمینان خاطر از اینکه به تصمیم خود جامه‌ی عمل خواهند پوشاند سر رسیدند و وارد خانه گشتند، اما به جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) با من روبرو شدند، بلافاصله شمشیر خود را کشیدم و از خود دفاع جانانه‌ای نمودم، چنان دفاعی که خدا و مردم از آن خبر دارند.<sup>۱</sup>

### پیوست (۶)

#### زندگینامه‌ی محمد بن ابی‌بکر

محمد بن ابی‌بکر فرزند خلیفه‌ی اوّل در سال دهم هجری هنگام حجّه‌الوداع متولد شد، مادر وی اسماء بنت عمیس است که همسر جعفر بن ابی طالب و جزء مهاجرین به حبشه بود، بعد از شهادت جعفر با ابوبکر ازدواج کرد و محمد را به دنیا آورد، بعد از وفات ابوبکر با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ازدواج کرد و بدین ترتیب محمد از سه سالگی در خانه‌ی علی (علیه السلام) و به همراه فرزندان آن حضرت بزرگ شد. محمد مورد علاقه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود تا آنجا که میفرمود: محمد فرزند من هست که از صلب ابوبکر به دنیا آمده است.

محمد در جریان انقلاب علیه عثمان نقش برجسته‌ای داشت و هدایت انقلابیون مصر را بر عهده گرفته بود و شور و هیجان زایدالوصفی از خود نشان میداد. در ایام خلافت امام (علیه السلام) در کنار حضرت و یکی از یاران

۱. خصال صدوق، ج ۲، ص ۳۶۶؛ اختصاص مفید، ص ۱۶۵.

صمیمی و پرتلاش او بود، یکی از نامه‌های امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به مردم کوفه و دعوت از آنان برای مقابله با پیمان‌شکنان بصره توسط محمد فرستاده شد، او در جنگ جمل فرماندهی بخش پیاده لشکر حضرت را بر عهده داشت، و بعد از هزیمت لشکریان جمل سرکشی به عایشه و انتقال وی به بصره بر عهده‌ی برادرش محمد گذاشته شد.

محمد در جهاد و عبادت خستگی‌ناپذیر بود و به دلیل عبادت‌های فراوانش مشهور به عابد قریش شده بود. او جدِ مادری امام صادق (علیه‌السلام) نیز می‌باشد.

در سال ۳۶ و بعد از عزل قیس بن سعد از استانداری مصر، محمد از طرف امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به استانداری مصر منصوب شد و بعد از چند سال با توطئه‌ی معاویه و عمرو عاص و توسط ایادی آنان در مصر به شهادت رسید. خبر شهادت وی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را متأثر ساخت، و آثار غم و اندوه در سیمای حضرت مشهود بود، از جمله سخنانی که امام (علیه‌السلام) در شهادت وی بر زبان آورد این بود: «لقد كان الی حبیباً وکان لی ربیباً» «فعد الله نحسبه وللاً ناصحاً و عاملاً کادحاً و سیفاً قاطعاً و رکناً دافعاً».

محمد محبوب من و فرزندخوانده‌ام بود. پاداش او را از خدای میطلبیم، محمد فرزندی خیرخواه، کارگزاری تلاشگر، شمشیری برنده، و رکنی استوار در برابر دشمن بود.<sup>۱</sup>

## پیوست (۷)

### دلایل عزل محمد بن ابی‌بکر از استانداری مصر

اولین استاندار امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در مصر قیس بن سعد بود که بر اثر توطئه‌ی حزب ابوسفیان و اتهاماتی که متوجه وی شد از حکومت مصر عزل شد، امام علی (علیه‌السلام) محمد بن ابی‌بکر را به جای وی حاکم مصر کرد،

۱. خطبه‌ی ۶۸ و نامه‌ی ۳۵ نهج البلاغه.

بعد از جنگ صفین طرفداران معاویه جرأت و جسارت مخالفت با محمد را پیدا کردند و شورشها در مصر آغاز شد، محمد در برخورد با آنها تدبیر قوی نداشت و گاهی با ضعف نیز همراه بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اطلاعی که از وضعیت مصر پیدا کرده بود محمد بن ابی بکر را عزل و مالک اشتر را جایگزین وی فرمود، اما قبل از اینکه مالک به مصر برسد در راه به شهادت رسید، محمد از شنیدن خبر عزل خویش دلگیر شد، امام علی (علیه السلام) نامه‌ای به وی نوشت و او را دلداری داد و دلیل عزل وی را نیز توضیح داد: متن نامه‌ی امام علی (علیه السلام) چنین بود:

«أما بعد فقد بلغنی موجدتک من تسریح الأشرابی عملک وإتی لم أفعَل ذلک استبطاءً لک فی الجهد ولا ازدياداً لک فی الجَدّ ولونزعت ماتحت یدک من سلطانک لولیتک ما هو أیسر علیک مئونةً وأعجب إلیک ولایةً. إن الرجل الذی کنت ولیته أمر مصر کان رجلاً لنا ناصحاً وعلی عدونا شدیداً ناقماً فرحه الله فلقد استکمل أيامه ولاقى حمامه ونحن عنه راضون أولاه الله رضوانه وضاعف الثواب له. فأصحر لعدوک وامض علی بصیرتک وشمّر لحرب من حاربک وادع إلی سبیل ربک وأکثر الاستعانة بالله یکفک ما أمّتک ویعنک علی ما ینزل بک إن شاء الله.»

اما بعد، به من خبر رسیده که از فرستادن «اشتر» به سوی فرمانداریت ناراحت شده‌ای، ولی این کار را من نه به این جهت انجام دادم که تو در تلاش و کوشش کندی ورزیده‌ای، و یا برای این باشد که جدیت بیشتری به خرج دهی، اگر آنچه در اختیارت قرار دارد از تو گرفتم تو را والی جایی قرار میدهم که هزینه‌ی آن بر تو آسانتر و حکومت آن برایت، جالبتر باشد. آن مردی که من او را فرماندار «مصر» کرده بودم، مردی بود که نسبت به ما ناصح و خیرخواه، و نسبت به دشمنانمان سختگیر و درهم کوبنده بود، خدای او را رحمت کند که ایام زندگی خود را کامل کرد، عمر را به پایان برد و مرگ را ملاقات نمود در حالی که ما از او راضی بودیم، خداوند هم نعمت خشنودیش را بر او ارزانی دارد و پاداشش را مضاعف گرداند.



(اما اکنون) تو برای پیکار با دشمنت سپاه را بیرون آر و طبق بصیرت و فهمت در مبارزه با او حرکت کن. دامن جنگ را برای کسی که با تو می‌جنگد به کمر زن، و مردم را در راه پروردگارت به مبارزه دعوت کن. از خداوند بسیار یاری طلب که مشکلاتت را حل خواهد کرد، و در شداندی که بر تو نازل میشود یاریت میکند. «ان شاء الله»<sup>۱</sup>.

### پیوست (۸)

#### داستان مجازات نجاشی و پناهنده شدن وی به معاویه

نجاشی از شاعران برجسته یمنی تبار بود و در جنگ صفین شاعر مردم عراق به شمار میرفت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمان داده بود تا پاسخ شاعران شام را بدهد. بعد از پایان جنگ صفین و بازگشت لشکریان امام (علیه السلام) به کوفه، روز اول ماه رمضان بود که نجاشی از خانه‌ی خود بیرون آمد و با ابوسمال اسدی ملاقات کرد، ابوسمال او را به خوردن غذا دعوت کرد، نجاشی گفت: ای وای بر تو، در نخستین روز ماه رمضان هستیم! او جواب داد: ما را از آنچه نمی‌دانیم رها کن. نجاشی گفت: پس از غذا چه داری؟ گفت: شرابی ارغوانی که نفس را خوشبو میکند و در رگها جریان می‌یابد و بر نیروها می‌افزاید و خوراک را هضم و گوارا می‌سازد. نجاشی به همراه ابوسمال مشغول خوردن غذا شد و بعد از آن هم می‌گساری کردند و در حال مستی به بیرون خانه آمده و عریده‌کشی نمودند. خبر به علی (علیه السلام) رسید و ایشان گروهی را برای دستگیری آن دو فرستاد. ابوسمال گریخت و نجاشی دستگیر شد. هشتاد تازیانه حد می‌گساری بود که بر وی جاری شد و سپس بیست تازیانه‌ی دیگر نیز اضافی بر او زدند که موجب اعتراض وی شد، حضرت فرمود: بیست تازیانه‌ی اضافی به دلیل گستاخی تو نسبت به خدا و شکستن حرمت ماه رمضان میباشد.

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، نامه‌ی ۳۴، ص ۴۰۸.

مؤلف کتاب الغارات مینویسد: چون علی (علیه السلام) نجاشی را حد زد، یمانیاها از این کار خشمگین شدند. صمیمی ترین فرد یمانیاها با نجاشی طارق بن عبدالله بود که نزد علی (علیه السلام) رفت و گفت: ای امیر المؤمنین، ما گمان نمی‌کردیم که در نزد حاکمان عدل‌پرور و صاحبان فضیلت، افراد مطیع و نافرمان و اهل وحدت و تفرقه‌افکنان، در پاداش یکسان باشند، تا اینکه کار تو را نسبت به برادرم نجاشی دیدم! تو در سینه‌های ما آتش افروختی و کارهای ما را پراکنده ساختی و ما را به راهی کشاندی که چنین می‌پنداشتیم که هر کس به آن راه رود به آتش در افتد.

علی (علیه السلام) فرمود: «و همانا که آن جز بر مردم خداترس، گران است» ای مرد نه‌دی! مگر جز این بوده که نجاشی مردی از مسلمانان است که حرمتی از حرمت‌های خداوند را شکسته و ما او را حد زده‌ایم که کفاره‌اش بوده است؟ وانگهی خداوند متعال می‌فرماید: «دشمنی قومی شما را وادار به آن نکند که دادگری نکنید. دادگری کنید که آن به پرهیزگاری نزدیکتر است»<sup>۱</sup>.

چون طارق از نزد علی (علیه السلام) بیرون آمد مالک اشتر او را دید و گفت: ای طارق تو به امیرالمؤمنین گفته‌ای: دل‌های ما را آکنده از سوز خشم و کارهای ما را پراکنده کرده‌ای؟ طارق گفت: آری، من گفته‌ام. اشتر گفت: به خدا سوگند آنچه‌ای که تو گفته‌ای نیست. دل‌های ما گوش به فرمان اوست و کارهای ما همه برای او هماهنگ است. طارق خشمگین شد و گفت: ای اشتر به‌زودی خواهی دانست نه چنان است که گفته‌ای. و چون شب فرا رسید او و نجاشی به سوی معاویه رفتند.<sup>۲</sup>

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید ج ۴، ص ۸۸.

## پیوست (۹)

### توضیحی پیرامون واقعه‌ی یوم‌الدار

یوم‌الدار و یا یوم‌الانذار نام روزی است که آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>۱</sup> «دعوت آشکارت را از خاندان نزدیک خویش آغاز کن» نازل شد، و پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پس از سه سال تبلیغ مخفی، مأموریت یافت که دعوت خویش را علنی سازد و این دعوت را از نزدیکان خویش شروع کند، اغلب مورّخین اسلامی در کتابهای خویش به این واقعه اشاره کرده‌اند و اهل حدیث نیز در کتابهای حدیثی جریان آن روز را نقل کرده‌اند و میتوان گفت که از مسلمات تاریخ اسلامی به‌شمار می‌رود، نقش امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در تشکیل جلسه‌ی آن روز و اجابت دعوت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از طرف ایشان و مهمتر از همه، معرفی حضرت از طرف پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به جانشینی ایشان از موضوعاتی است که در بسیاری از کتب شیعه و سنی نقل شده است، در اینجا جریان آن روز را از زبان شخص امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) میخوانیم:

هنگامی که آیه‌ی «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مرا فراخواند و فرمود: فرمان آشکار ساختن دعوت به یکتاپرستی در جمع خانواده‌ی خویش را دریافت کرده‌ام، لیکن از آنجا که در این زمینه، آنها برخوردهای ناپسندی با من دارند، اقدام نکرده و سکوت اختیار کردم تا جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! اگر مأموریت الهی را انجام ندهی، خداوند تو را عذاب میکند.

سپس پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: پس برخیز و ران گوسفندی تهیه کن و مقداری آبگوشت و شیر فراهم کن و فرزندان عبدالمطلب را دعوت کن تا پیام الهی را بر آنها ابلاغ کنم. من نیز دستور حضرت را اجرا کرده و آنها را که چهل نفر- مقداری کم و یا زیاد- بودند، فراخواندم که ابوطالب

۱. سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۱۴.

و حمزه، عباس و ابولهب (عموهای پیامبر) در میان آنها بودند. پس از گرد آمدن آنان، پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) مقداری از گوشت را برداشته و در ظرف بزرگی گذاشت و فرمود: بسم الله! آنها مشغول خوردن غذا شدند و همگی در حدّ نیاز خوردند و از شربت شیری که فراهم شده بود نوشیدند و به‌گونه‌ی اعجاز‌آمیزی سیر گشتند، به خدا سوگند که خوراک و نوشیدنی یکی از آنها به اندازه تمامی غذای آماده شده بود، ولی همگان از آن خوردند و نوشیدند و سیر شدند!

پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) میخواست سخن خویش را آغاز کند که ابولهب بر او پیشی گرفت و با هوشیگری و نسبت دادن سحر به حضرت، نظم جلسه را به هم زد و همگان متفرّق شدند.

فردای آن روز پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) به من فرمود: یا علی، این مرد قبل از من به سخن گفتن پرداخت و پیش از آنکه من بتوانم با آنان سخنی بگویم متفرّق شدند، مجدداً غذایی فراهم کن و آنان را دعوت کن. من نیز اطاعت کردم و برای بار دوم آنان را گرد هم آوردم، پیامبر خود از آنان پذیرایی کرد و همچون روز قبل با قدرت اعجاز آنان را با غذای کم سیر نمود و سپس فرمود: با شربت شیر از آنان پذیرایی نمایم، من نیز همه را با شیر سیراب کردم، آنگاه رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) سخنان خویش را چنین آغاز کرد: تاکنون در میان عرب، فرد خیرخواهی همانند من بر مردم خویش نیامده است، بهترین و سعادت‌بخش‌ترین پیامها را برای شما آورده‌ام، خوشبختی دنیا و آخرت شما را تضمین میکنم. خدایم فرمان داده است تا شما را به سوی حق دعوت کنم؛ کدام یک از شما آماده است تا در این امر مهم و حیاتی یار و مددکار من باشد؟ هر کدام بپذیرید او را به وزارت و وصایت، برادری و جانشینی خویش برمیگزینم!

در میان تمامی جمعیت، تنها کسی که آمادگی خودش را اعلام کرد، من بودم؛ در حالی که از همه خردسالتر بودم. آنگاه پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) دست



بر روی سر من گذاشت و فرمود: این، برادر و وصی و جانشین من است، سخنانش را گوش داده و فرمانش را پیروی کنید.  
 آنان خندان و مسخره‌کنان برخاسته و به ابوطالب گفتند: تو را فرمان میدهد تا از پسرت اطاعت کنی!

### پیوست (۱۰)

#### توضیحی پیرامون جنگ خندق

مشرکین عرب بعد از جنگ اُحد و پیروزیهای به دست آمده در آن، جرأت فراوانی در خود برای حمله‌ی مجدد به مسلمانان احساس مینمودند، لذا تمام نیروهای پراکنده‌ی خود را جمع و گروهها و قبایل متعدّد عرب را متحد نموده و برای ریشه‌کن نمودن اسلام و مسلمین عزم خود را جزم و به سوی مدینه حرکت کردند.

قریش در این جنگ که مشهور به جنگ احزاب است (به دلیل اینکه توانسته بود همه‌ی قبیله‌ها و طوایف عرب و جمعی از یهودیان را در یک صف متحد سازد و به میدان کارزار وارد کند) تمام مهره‌های خود را به صحنه آورد و بزرگترین قهرمان خود را نیز در این جنگ سرنوشت‌ساز با خود همراه کرد، و با وجود جنگجویی چون عمرو بن عبدود تردیدی در پیروزی خود و شکست حتمی مسلمانان نداشت.

مسلمانان در این جنگ ابتکار بسیار جالبی داشتند، سلمان فارسی پیشنهاد حفر خندق در اطراف مدینه را ارائه نمود، و چون برای عربها

۱. تفسیر فرات، ص ۳۰۱؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۰؛ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۴۹؛ شواهد التنزیل حسانی، رقم ۵۱۴؛ تاریخ دمشق، ج ۱، رقم ۱۳۳ الی ۱۳۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۸۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۶۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴، رقم ۳۶۳۷۱ و ص ۱۳۱؛ سیرة الحلبيّه، ج ۱، ص ۲۸۶؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۲۳ و ج ۳۵، ص ۱۴۴؛ الغدير ج ۲، ص ۲۷۸ و ۲۸۹.

کندن خندق در اطراف شهر تازگی داشت و با آن شیوه آشنا نبودند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیشنهاد جدید را به شور و مشورت گذاشت، و بعد از اینکه یاران خود را موافق با این طرح دید دستور حفر خندق را صادر فرمود.

دشمن که برای اولین بار با پدیده‌ای به نام خندق روبرو شده بود یک ماه در پشت خندق متوقف شد و در نهایت قهرمان بزرگ کفار عمرو بن عبدود توانست از خندق عبور کند، او در مقابل صف لشکر مسلمانان نعره می‌زد و سرمست و مغرور مبارز می‌طلبید، اما از مسلمانان کسی داوطلب نبرد با وی نشد، تنها فردی که با اصرار از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خواست اجازه‌ی نبرد با عمرو بن عبدود را برای وی صادر کند حضرت علی (علیه السلام) بود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چند بار از علی (علیه السلام) خواست بر جای خود بنشیند تا شاید کس دیگری نیز داوطلب این مبارزه گردد و بعدها افراد مدعی نباشند که ما هم میتوانستیم به نبرد عمرو برویم! به هر حال کسی از اصحاب داوطلب نشد و برای چندمین بار حضرت علی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواست هر چه زودتر اجازه‌ی رفتن به میدان را صادر فرماید.

عمرو بن عبدود اشعار حماسی می‌خواند و با حالت تمسخر آمیزی می‌گفت: از بس هم آورد خواستم خسته شدم آیا کسی نیست که پاسخ مرا بدهد؟ و اضافه میکرد که آیا شما معتقد نیستید که اگر من کشته شوم به جهنم خواهم رفت و اگر شما کشته شوید روانه‌ی بهشت خواهید شد؟ پس یک نفر برخیزد تا مرا به جهنم بفرستد و یا خود به بهشت برود.

در این حال حضرت علی (علیه السلام) وارد میدان شد و با اشعار حماسی خود پاسخ عمرو را داد. بعد از آنکه عمرو حضرت را شناخت اظهار نمود که به دلیل رفاقتی که با ابوطالب داشتم دوست ندارم فرزند دوست قدیمی خود را به قتل برسانم، لذا بهتر است برگردی. و علی (علیه السلام) در جواب با قاطعیت گفت: اما من دوست دارم تو را به قتل برسانم (و برگشتی در کار



نیست).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) عمرو را به اسلام دعوت کرد و از وی خواست دعوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بپذیرد، اما عمرو از پذیرش این دعوت امتناع نمود، پیشنهاد دوم حضرت به عمرو بازگشت به مکه و اجتناب از خونریزی بود که وی قبول این پیشنهاد را برای خود ننگ و عار دانست و با غرور خاص خود جواب داد: در این صورت میگویند کودکی عمرو را فریب داد. پیشنهاد سوم حضرت به عمرو پیاده شدن از اسب و جنگ پیاده بود که مورد توافق قرار گرفت و جنگ تن به تن آغاز شد، ولی به قدری این نبرد سخت و شدید بود که در میان گرد و غبار برخاسته هیچ کس نمی دانست که غالب و مغلوب کیست، تا اینکه از میان گرد و غبار صدای الله اکبر حضرت مزدهی پیروزی را به گوش مسلمانان رساند، و حضرت از این نبرد نیز پیروز و سرفراز بیرون آمد.

### پیوست (۱۱)

#### توصیف ابودرداء از عبادت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شیخ صدوق در کتاب «امالی» خود نقل میکند: در مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) جلسه ای بود و اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیرامون سوابق و فضایل اهل بدر و بیعت رضوان سخن میگفتند، ابودرداء گفت: آیا میخواهید درباره ی کسی سخن بگویم که اموال و داراییهایش از همه ی مردم کمتر و در عین حال تقوی و ورع و عبادتش از همه افزونتر است؟ گفتند: منظور تو کیست؟ پاسخ داد: علی بن ابی طالب (علیه السلام). افرادی که در آن جلسه بودند از این سخن ابودرداء خوششان نیامد و آثار ناراحتی در چهره ی آنها نمایان شد! مردی از انصار به ابودرداء گفت: کسی سخن تو را تأیید نکرد و موافقی در جمع نیافتی! و او در پاسخ گفت: من آنچه را که با چشمان خود دیده ام بازگو میکنم، شما نیز آنچه را دیده اید نقل کنید.

خود من علی بن ابی طالب را در نخلستانهای محله‌ی نجّار دیدم که گوشه‌ی خلوتی پیدا کرده بود و به تنهایی مشغول عبادت بود، صدای حزین و آهنگ سوزناک وی را شنیدم که با خدا مناجات میکرد و میگفت: «معبودا، چه جرمهای بزرگی که از من مشاهده کردی ولی در مقابل نعمتها به من عنایت فرمودی! چه بسیار گناهان که با کرامت و بزرگواری خود پرده‌پوشی کردی! معبودا، اگر چه عمر درازی در نافرمانی تو سپری شد و جرمهای بزرگی در نامه‌ی عمل ثبت گشت، اما تنها آرزوی من مغفرت تو و امید من به رضای توست.» من خود را در گوشه‌ای مخفی کرده بودم و به مناجات علی (علیه‌السلام) گوش میدادم، او چند رکعتی نماز خواند و باز در دل شب و تنهایی نخلستان شروع به دعا کرد و با گریه و زاری مناجات میکرد و میگفت: «معبودا، هنگامی که در غفو و بخشش تو غور میکنم، خطاهایم بر من آسان جلوه میکنند، و هنگامی که به یاد عقاب تو می‌افتم، گرفتاریهایم بر من بزرگ نمایان میشوند. آه اگر من در نامه‌ی عمل خویش گناهی را ببینم که فراموشش کرده بودم و تو آن را حفظ کرده‌ای! و دستور دهی که مرا بگیرند! وای از این گرفتاری، نه عشیره‌ای میتواند نجاتش دهد و نه قبیله سودش بخشد، دل مردم به حال او می‌سوزد که اینچنین احضار شده است. آه از آتشی که جگرها را شعله‌ور می‌سازد، آه از آتشی که شراره‌های سوزانی دارد!» چنان گریه بر علی بن ابی طالب غلبه کرد که از شدت گریه از نفس افتاد و دیگر حس و حرکتی از او مشاهده نکردم و پیش خود گفتم: بر اثر شب‌زنده‌داری طولانی خوابش برد. برای اینکه او را برای نماز صبح بیدار کنم نزدیکش رفتم، اما دیدم همانند چوب خشکی بر زمین افتاده است، حرکتش دادم، اما اثری نداشت، خواستم او را بنشانم ولی ممکن نشد، گفتم: «انا لله وانا الیه راجعون» به خدا سوگند علی بن ابی طالب از دنیا رفت! با عجله خود را به خانه‌ی فاطمه (علیها‌السلام) رساندم و خبر مرگ علی (علیه‌السلام) را به او دادم! فاطمه (علیها‌السلام) پرسید: جریان چیست و چه مشاهده کرده‌ای؟





من آنچه را که دیده بودم نقل کردم، فرمود: «ابودرداء، به خدا سوگند این همان حالت بیخودی است که از ترس خدا برای او پیش می‌آید.» آنگاه آب آوردند و بر صورت وی پاشیدند و او برخاست، نگاهی به من انداخت و چون دید من گریه می‌کنم پرسید: ای ابودرداء چرا گریه میکنی؟ عرض کردم: با مشاهده‌ی حال شما و از آنچه که بر سر خود می‌آوردید گریه‌ام گرفته است، فرمود: «ای ابودرداء، چگونه خواهی بود آن زمانی که بینی مرا به حساب الهی فرا خوانده‌اند، مجرمان کیفر الهی را بالعیان میبینند، و فرشتگان سختگیر و نگهبانان دوزخ گرد ما را گرفته‌اند، و من در برابر ملک جبار ایستاده‌ام، در حالی که دوستان از من دست کشیده‌اند و اهل دنیا به حال من دلسوزی میکنند، آنجاست که تو باید بیشتر به حال من رقت کنی، در حالی که در مقابل خدایی ایستاده‌ام که چیزی بر او پوشیده نیست.»

ابودرداء گفت: به خدا سوگند چنین حالتی را من در هیچ یک از اصحاب رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) ندیده‌ام.<sup>۱</sup>

### پیوست (۱۲)

#### خطبه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در توصیف زهد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله)

کلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) چنین است: «از پیامبر پاک و پاکیزه‌ات پیروی کن، زیرا راه و رسمش سرمشقی است برای آن کس که بخواهد تأسّی جوید، و انتسابی است (عالی) برای کسی که بخواهد منتسب گردد، و محبوبترین بندگان نزد خداوند کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد، و قدم به جای قدم او گذارد.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بیش از حدّ اقل نیاز از متاع دنیا استفاده نکرد، و به آن تمایلی نشان نداد. پهلویش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه‌تر بوده، دنیا به وی عرضه شد (تا آنچه می‌خواهد انتخاب کند) اما از پذیرفتن آن

۱. امالی صدوق، مجلس ۱۸، حدیث ۹، ص ۷۷.

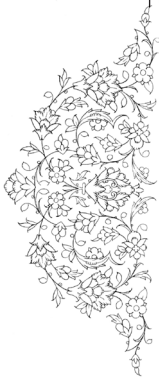
امتناع ورزید، او از آنچه مبعوض خداوند است آگاهی داشت لذا خود نیز آنها را منفور می‌شمرد، و آنچه خداوند آن را حقیر شمرده بود او نیز حقیر کوچکها را کوچک و کم‌اهمیت میدانست.

اگر در ما چیزی جز محبت آنچه مورد غضب خدا و رسول، و بزرگداشت آنچه خداوند و پیامبرش آن را کوچک شمرده‌اند، نباشد، همین خود برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی است.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) روی زمین (بدون فرش) مینشست و غذا می‌خورد، و با تواضع همچون بردگان جلوس میکرد، با دست خویش کفش و لباسش را وصله میکرد، بر مرکب برهنه سوار میشد، و حتی کسی را پشت سر خویش سوار مینمود، پرده‌ای را بر در اطاقش دید که در آن تصویرهایی بود، همسرش را صدا زد و گفت: آن را از نظرم پنهان کن که هرگاه چشمم به آن می‌افتد به یاد دنیا و زرق و برقش می‌افتم.

او با تمام قلب خویش از زرق و برق دنیا اعراض، و یاد آن را در وجودش میراند، وی سخت علاقه‌مند بود که زینتها و زیورهای دنیا از چشمش پنهان گردد، تا از آن لباس زیبایی تهیه نکند و آن را قرارگاه همیشگی نداند، و امید اقامت دائم در آن نداشته باشد. لذا آن را از روحش بیرون راند، از قلبش دور ساخت و از چشمش پنهان ساخت. (آری) چنین است، کسی که چیزی را منفور میدارد نگاه کردن و یادآوری آن را نیز منفور می‌شمرد.

در زندگی رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) اموری است که تو را به عیوب دنیا واقف می‌سازد، چه اینکه او و نزدیکانش در آن گرسنه بودند، و با اینکه منزلت و مقام عظیمی در پیشگاه خداوند داشت زینتهای دنیا را از او دریغ داشت، بنابراین هر کس با عقل خویش باید بنگرد که آیا خداوند با این کار پیامبرش را گرامی داشته یا به او اهانت نموده است؟ اگر کسی بگوید او را تحقیر کرده که - به خدا سوگند - این دروغ محض است، و اگر گوید



او را گرمی داشته، باید بداند خداوند دیگران را (که زینتهای دنیا به آنها داده) گرمی نداشته است چه اینکه دنیا را برای آنها گسترده و از مقربترین افراد به او دریغ داشته است! بنابراین (کسی که بخواهد خوشبختی واقعی پیدا کند) باید به این فرستاده‌ی خداوند اقتدا و تأسی نماید، گام در جای گامهایش بگذارد، و از هر دری او داخل شده وارد شود، و اگر چنین نکند از هلاکت ایمن نگردد، زیرا خداوند «محمد» (صلی الله علیه و آله) را نشانه‌ی قیامت، بشارت‌دهنده‌ی بهشت و اندازکننده از عقوبتها و کیفرها قرار داده است. او با شکم گرسنه از این جهان رفت و با سلامت روح و ایمان به سرای دیگر ورود کرده، وی تا آن دم که به راه خود رفت و دعوت حق را اجابت نمود سنگی روی سنگ نگذاشت. چه منت بزرگی خدا بر ما گذاشته که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت کرده تا راه او را بپوییم.<sup>۱</sup>

### پیوست (۱۳)

#### توضیحی بیرامون جنگ تبوک و دلایل شرکت نکردن

امیر المؤمنین (علیه السلام)

جنگ تبوک و رویارویی مسلمانان با رومیان در شرایطی اتفاق می افتاد که فصل برداشت محصولات کشاورزی بود و هوا نیز به شدت گرم شده بود، و به همین دلیل منافقان و افراد ضعیف‌الایمان به دنبال بهانه بودند که در این جنگ شرکت نکنند و شرایط مدینه نیز حساس گشته بود و منافقان امیدوار به عدم حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و استفاده از فرصت غیبت اصحاب و یاران وفادار حضرت بودند تا بتوانند ضربه‌ی کاری را وارد نمایند، لذا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای اولین بار از امیر المؤمنین (علیه السلام) خواست که بعنوان جانشین ایشان در مدینه بماند و از شرکت در جهاد منع کرد. منافقان که تمام نقشه‌های خود را نقش بر آب میدیدند و میدانستند با

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۶۰، ص ۲۲۸.

حضور علی بن ابی طالب (علیه السلام) هیچ کاری از پیش نخواهند برد، شروع به جوسازی کرده و چنین وانمود کردند که عدم همراهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) با لشکر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دلیل ناخشنودی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از وی می باشد!

برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در همه ی جنگها پرچم لشکر اسلام را بر دوش داشت و ضربت شمشیر او مشکلات سخت و دشوار را از جلوی پای لشکر بر میداشت، حاضر نشدن در میدان جنگ ناخوشایند بود، و از طرفی شایعات منافقین نیز جو سنگینی را بر علیه حضرت پدید آورده بود، لذا مسئله را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در میان گذاشت و آن کلام تاریخی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در صفحه ی ابدیت تاریخ نقش بست که «إِنَّ الْمَدِينَةَ لِاتِّصَلِحَ إِلَّا بِي أَوْ بِيكَ. أَنْتَ مَتَى مَمْزَلَةٌ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي».

«شهر مدینه سامان نمی یابد مگر با حضور من و یا تو! و جایگاه و منزلت تو با من همانند جایگاه هارون نسبت به موسی می باشد، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد بود.»

این کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مشهورترین جملات حضرت پیرامون امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که فریقین در کتابهای خود نقل کرده و بر صحت آن تأکید نموده اند.<sup>۱</sup>

## پیوست (۱۴)

### توضیحی پیرامون شعب ابی طالب و نقش

#### امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن دوران

سخت ترین دورانی که مسلمانان در مکه سپری کردند سه سالی است که در شعب ابی طالب در محاصره ی کامل قریش بودند و مطابق عهدنامه ای که بین قبایل عرب بسته شده بود هیچ کس حق معامله و برقراری رابطه

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۷؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۵؛ البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۱۱.

با مسلمانان را نداشت، ناامنی و کمبود آذوقه و امکانات تاب و توان را از مسلمانان سلب کرده بود و طول زمان بر شدت مشکلات می‌افزود. در چنین شرایطی دشوارترین مأموریتها بر عهده‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بود و او نیز همچون سربازی جان بر کف شب و روز در خدمت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و مسلمانان بود. ابوطالب عموی فداکار رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و پدر علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) همه‌ی دار و ندار خویش و آبرو و اعتبارش را هزینه‌ی پیامبر کرد و در این دوران سخت از هیچ مساعدتی دریغ نورزید. ابوطالب که نگران سلامت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بود و هراسناک از توطئه‌های شوم کفار قریش نسبت به جان پیامبر بود، شبها محل استراحت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را تغییر می‌داد و فرزندش علی را بر بستر وی جای میداد تا کسی متوجه تغییر مکان پیامبر نگردد، در یکی از شبها علی (علیه‌السلام) خطاب به پدر عرضه داشت: با این کارها مرا به کشتن میدهی! ابوطالب در پاسخ فرزندش اشعار زیبایی را سرود که از جمله آنها این بیت است:

اصبرن یا بنی فالصبر أحجی      کل حی مصیـره لشعوب  
پسر جانم شکبیا باش که شکیبایی خردمندانه‌تر است و هر زنده‌ای  
فرجامش برای مرگ است.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز در پاسخ پدر اشعاری سرود که حاکی از عشق وافر وی به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و آمادگی برای هرگونه جانفشانی در راه آن حضرت است:

أ تأمرنی بالصبر فی نصر أحد      و الله ما قلت الذی قلت جازعا  
و لکننی أحببت أن تری نصرتی      و تعلم أني لم أزل لك طائعا  
سأسعی لوجه الله فی نصر أحمد      نبی الهدی المحمود طفلا و یافعا  
آیا در یاری دادن احمد مرا به شکیبایی فرمان میدهی؟ به خدا سوگند  
آنچه که من گفتم از بیتابی نبود.

بلکه دوست داشتم که تو گواه یاری دادنم باشی و بدانی که همواره فرمانبرداری هستم.

من برای رضای خداوند همواره چه در کودکی و چه در جوانی و هنگام بالندگی در یاری دادن احمد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ستوده‌ی هدایت است کوشش می‌کنم.<sup>۱</sup>

### پیوست (۱۵)

فرازی از نامه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عثمان بن حنیف پیرامون

#### انتخاب سخت‌ترینها

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف استاندار خویش در بصره فرستاده است مینویسد:

«اگر می‌خواستیم می‌توانستیم از عسل مصفاً و مغز گندم، و بافته‌های ابریشمی برای خود خوراک و لباس تهیه کنیم! اما هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند، و حرص و طمع مرا وادار کند تا طعامهای لذیذ را برگزینم. در حالی که ممکن است در سرزمین «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که حتی امید به دست آوردن یک قرص نان نداشته باشد و نه هرگز شکمی سیر خورده باشد. آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطرافم شکمهای گرسنه و کبدهای سوزانی باشند، و آیا آنچنان باشم که آن شاعر گفته است «این درد تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی، در حالی که در اطراف تو شکمهایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند.»

آیا به همین قناعت کنم که گفته شود: من امیر مؤمنانم اما با آنان در سختیهای روزگار شرکت نکنم و پیشوا و مقتدایشان در تلخیهای زندگی نباشم! من آفریده نشدم که خوردن خوراکیهای لذیذ مرا به خود مشغول دارد، همچون حیوان پرواری که تمام همش، علف است، و یا همچون حیوان رهاشده‌ای که شغلش چریدن و خوردن و پر کردن شکم میباشد. و

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۶۴.

از سرنوشتی که در انتظار او است بیخبر است، آیا بیهوده یا مهمل و عبث آفریده شده‌ام؟ آیا باید سر رشته‌دار ریسمان گمراهی باشم و یا در طریق سرگردانی قدم گذارم؟

گویا میبینم گوینده‌ای از شما میگوید: «هرگاه این (دو قرص نان) قوت و خوراک فرزند ابوطالب است باید هم‌اکنون نیرویش به سستی گراییده باشد و از مبارزه با همتایان و نبرد با شجاعان بازماند» آگاه باشید درختان بیابانی چوبشان محکمتر است اما درختان سرسبز که همواره در کنار آب قرار دارند پوستشان نازکتر (و کم‌دوامترند)، درختانی که در بیابان روییده و جز با آب باران سیراب نمیگردند، آتششان شعله‌ورتر و پردوامتر است.<sup>۱</sup>

### پیوست (۱۶)

#### یکی از اعتراضهای امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به عثمان

یکی از اعتراضها و انتقادات امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به عثمان که در نهج‌البلاغه نقل شده است چنین است که حضرت خطاب به عثمان فرمود: «مردم پشت سر من هستند و مرا بین خود و تو سفیر قرار داده‌اند... آگاه باش برترین بندگان در نزد خداوند پیشوای عادل است که خود هدایت یافته و دیگران را هدایت میکند، سنت معلومی را بر پا دارد، بدعت مجهولی را بمیراند، سنتها روشن و نورانیند و نشانه‌های مشخص دارند، بدعتها نیز آشکارند و علامتهایی دارند. و بدترین مردم نزد پروردگار، پیشوای ستمگری است که خود گمراه است و مردم به وسیله‌ی او گمراه میشوند. سنتهای مورد قبول را از بین برده و بدعتهای متروک را زنده میکند. من از رسول خدا شنیدم، میفرمود: «پیشوای ستمکار را روز رستاخیز حاضر میکنند در حالی که نه یآوری با او است و نه عذرخواهی، او را در آتش دوزخ می‌افکنند و همچون سنگ آسیا در آتش به چرخش می‌افتد، آنگاه او

۱. نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، نامه‌ی ۴۵، ص ۴۱۷.

را در قعر دوزخ به زنجیر میکشند» و من تو را به خدا سوگند میدهم نکند تو همان پیشوای مقتول این امت گردی. چه اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره میفرمود: «در این امت پیشوایی کشته خواهد شد، که پس از آن درهای کشت و کشتار به روی آنها تا قیامت باز خواهد گردید، امور این امت را بر آنها مشتبّه میکند، فتنه و فساد را در میانشان گسترش میدهد، تا آنجا که حق را از باطل تمیز نمیدهند، و به سختی در آن فتنه غوطه‌ور میشوند، و به شدت درهم آمیخته و فاسد خواهند گردید. نکند تو با این سنّ زیاد و گذراندن عمر، زمام خویش را به دست «مروان» بسپاری تا برد هر جا که خاطر خواه او است!»<sup>۱</sup>

### پیوست (۱۷)

#### توضیحی پیرامون بیعت رضوان

در سال ششم هجری بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت که به سوی مکه حرکت نموده و همراه مسلمانان مراسم حج را بجا آورد. تصمیم بزرگی بود و خطرات فراوانی داشت. مسلمانان آماده‌ی سفر شدند و برای اینکه زیارتی بودن سفر روشن گردد از برداشتن هرگونه ادوات جنگی منع شدند و فقط شمشیری را که هر مسافری همراه خود حمل میکرد برداشتند. سران قریش با شنیدن این خبر لشکریان خویش را آماده مقابله با لشکر اسلام ساختند. پیامبر با شنیدن آمادگی قریش برای ممانعت از ورودشان به مکه، در منطقه‌ای به نام حدیبیه اردو زد، و قصد خویش را برای برخورد مسالمت‌آمیز با قریش به زبان آورد به گونه‌ای که به گوش قریش نیز رسید و آنها برای اطلاع از نیت مسلمانان نمایندگان را سراغ پیامبر گسیل داشتند، پاسخ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به همه‌ی نمایندگان این بود که ما برای جنگ نیامده‌ایم و مقصود از این سفر فقط زیارت خانه‌ی

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۶۴، ص ۲۳۴.



خدا میباشد و بس.

قریش حیثیت خویش را در گرو ممانعت از ورود مسلمانان به مکه میدید و در غیر این صورت احساس میکرد تمام هیمنه و ابهت خویش را از دست می‌دهد، لذا پافشاری زیادی برای جلوگیری از ورود مسلمانان به شهر مکه به خرج میداد. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نماینده‌ای از قبیله‌ی خزاعه به نام خراش را به مکه فرستاد تا قصد واقعی مسلمانان را که همانا زیارت خانه‌ی خدا بود به اطلاع مردم مکه برساند، اما سران قریش برخورد تندی با نماینده‌ی پیامبر داشتند و ضمن کشتن شتر وی درصدد قتل وی نیز برآمدند که با وساطت گروهی از افراد صاحب نفوذ از مرگ رهایی یافت و خود را به اردوی مسلمانان رساند. پیامبر تصمیم گرفت برای بار دوم نماینده بفرستد و مشکل را از طریق مذاکره حل نماید، برای این کار به دنبال کسی بود که در جنگها دستش به خون کسی آغشته نشده باشد و بدین ترتیب مشکلی در ایجاد رابطه با قریش و سران عرب نداشته باشد، به همین دلیل پیامبر از عمر خواست که این مأموریت را بر عهده بگیرد که وی به دلیل نداشتن حامی در میان مردم مکه از پذیرش این مسؤلیت امتناع نمود و پیشنهاد کرد که عثمان به اعتبار خویشاوندی با ابوسفیان برای این کار مناسبتر میباشد، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) عثمان را به مکه فرستاد تا پیام را برساند، قریش برای اینکه به راه حل مناسبی جهت برخورد با مسلمانان دست یابد مانع بازگشت عثمان شد. این تأخیر موجب اضطراب و هیجان عجیبی در میان مسلمانان گشت و وقتی خبر کشته شدن عثمان در میان آنان شایع شد احساساتشان به شدت جریحه‌دار شد و آماده انتقام از قریش شدند، در چنین شرایط خاصی بود که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تصمیم گرفت با مسلمانان تجدید بیعت کند و آنها را برای هر حادثه‌ی احتمالی آماده نماید. حضرت در زیر سایه‌ی درختی نشست و تمام یاران او دست بیعت دادند و پیمان وفاداری بستند و سوگند یاد کردند که تا آخرین نفس از اسلام و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله)



دفاع کنند.

بنابر نقلهای تاریخی اولین کسی که دست بیعت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) داد علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود و پس از وی بقیه‌ی مسلمانان بیعت کردند. این همان بیعت رضوان است که در قرآن به آن اشاره شده است:

«لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یدایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحاً قریباً»<sup>۱</sup>

«خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد. خدا آنچه را در درون دل‌هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود میدانست، از این رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود.»

بعد از این پیمان جریان صلح حدیبیه پیش آمد و مسلمانان به مدینه بازگشتند و در سال آینده با شکوه خاصی وارد مکه شدند و بدون خونریزی شهر مکه را فتح نمودند.<sup>۲</sup>

## پیوست (۱۸)

### متن کامل پاسخ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به طلحه و زبیر

«برای امور ناچیزی خشم گرفتید و خوبیهای فراوان را نادیده انگاشتید، آیا ممکن است مرا آگاه سازید که شما چه حقی داشته‌اید که آن را از شما بازداشته‌ام یا کدام سهم بوده که من متصرف شده و بر شما ستم روا داشته‌ام؟ و یا کدام شکایت و حقی بوده که یکی از مسلمانان پیش من آورده و من در برابر (گرفتن و رسیدگی به آن) ضعف نشان داده‌ام و یا کدام (حق) و یا فرمان الهی بوده که به آن جاهل و یا راه آن را اشتباه پیموده‌ام؟ به خدا

۱. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۸.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۴۹؛ البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۱۷۳.

سوگند من به خلافت رغبتی نداشتم، و به ولایت و زمامداری شما علاقه‌ای نشان نمیدادم. و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و آن را به من تحمیل نمودید. و آنگاه که حکومت و زمامداری به من رسید من در کتاب خدا نظر انداختم، هر دستوری که داده و هر امری که فرموده بود متابعت کردم. به سنت و روش پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) توجه نموده، به آن اقتدا نمودم، لذا هیچ نیازی به حکم و رأی شما و دیگران پیدا نکردم. هنوز حکمی پیش نیامده که آن را ندانم و نیاز به مشورت شما و برادران مسلمان خود پیدا کنم. اگر چنین پیشامدی میشد از شما و دیگران رویگردان نبودم. و اما (اعتراض) شما در مورد اینکه (چرا بین شما و سایر مسلمانان) به تساوی رفتار کرده‌ام؟ این حکمی نبوده که من به رأی خود صادر کرده و بر طبق خواسته‌ی دلم انجام داده باشم، بلکه من و شما میدانیم که این همان دستورالعملی است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آورده و انجام داده است. و در آنچه خداوند سهم‌بندی آن را مشخص نموده و فرمان آن را صادر کرده، به شما نیازی نداشتم. پس به خدا سوگند نه شما و نه دیگری نمیتواند به من اعتراضی داشته باشد. خداوند قلبهای ما و شما را به سوی حق متوجه سازد و شکیبایی و استقامت را به ما الهام نماید.»<sup>۱</sup>

### پیوست (۱۹)

#### گفتگوی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با زبیر در میدان جنگ جمل

در روز جنگ جمل علی (علیه‌السلام) سوار بر مرکب رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شد و در حالی که سلاحی در دست نداشت به میدان آمد و با صدای بلند از زبیر خواست که به دیدار وی آید، زبیر در حالی که غرق در سلاح بود به ملاقات حضرت آمد، امام (علیه‌السلام) از وی پرسید: برای چه منظوری اینجا گرد هم آمده‌اید؟ زبیر پاسخ داد: خونخواهی عثمان دلیل قیام ما میباشد!

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۲۰۵، ص ۳۲۱.

امام (علیه السلام) فرمود: هر کدام از ما که بیشترین سهم را در خون عثمان دارد، خداوند او را بکشد! آیا به یاد داری روزی را که تو همراه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودی و من خدمت ایشان رسیدم، پیامبر با مشاهده‌ی من متبسم شد، من نیز خندیدم، تو خطاب به پیامبر گفتی: یا رسول الله، علی دست از غرورش برنمی‌دارد! و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در پاسخ تو گفت: علی مغرور نیست، آیا او را دوست داری؟ و تو گفتی: به خدا قسم او را دوست میدارم، آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: به خدا قسم روزی خواهد آمد که تو با او خواهی جنگید، در حالی که ستمکار بر او هستی! زیبیر با شنیدن این خاطره در حالی که شگفت زده شده بود گفت: استغفرالله، به خدا سوگند اگر این سخن پیامبر را به یاد داشته‌ام، هرگز اقدام به این کار نمی‌کردم!

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای زیبیر، هم‌اکنون نیز میتوانی برگردی. زیبیر گفت: اکنون چگونه برگردم در حالی که دو لشکر حلقه‌ی محاصره را برای همدیگر تنگ کرده و آماده‌ی رویارویی هستند؟ به خدا سوگند که اکنون بازگشت من ننگی است که با هیچ چیزی شسته نخواهد شد. امام (علیه السلام) فرمود: ای زیبیر، اکنون ننگ و عار را پذیرا باش و برگرد، قبل از آنکه عار و نار (آتش جهنم) را برای خود جمع کرده باشی.

زیبیر به طرف لشکر خویش برگشت، در حالی که اشعاری بر زبان داشت که حاکی از ندامت وی و پذیرش عار و ننگ دنیوی بود. عبدالله فرزند زیبیر که متوجه پشیمانی پدر شده بود دست به کار شد و با تمام توان به تحریک پدر پرداخت، وی از زیبیر پرسید: ما را رها کرده و به کجا می‌روی؟ زیبیر گفت: ابوالحسن مطلبی را به یاد من آورد که من فراموشش کرده بودم. فرزند زیبیر پاسخ داد: نه به خداوند سوگند که تو از ترس شمشیرهای بلند و بران شجاعان بنی عبدالمطلب هراسناک شده و قصد فرار داری! زیبیر گفت: به خدا سوگند چنین نیست که ترسیده باشم، اما امروز متذکر مطلبی شدم

که گردش روزگار موجب فراموشی آن شده بود، بنابراین من ننگ را بر آتش جهنم ترجیح میدهم، آیا مرا به ترس متهم مینمایی و اینگونه سرزنشم میکنی، ای بی پدر؟!

زبیر برای اینکه نشان دهد نترسیده است، نیزه‌اش را در دست گرفت و به جناح راست لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) حمله‌ای شدید نمود، حضرت به یارانش فرمود: مراعاتش کنید که تحریکش کرده‌اند و هیجان‌زده شده است! زبیر در مرحله‌ی بعد به جناح چپ و بعد از آن به قلب لشکر حمله کرد، و سپس برگشت و به فرزندش گفت: آیا کسی که ترسیده است میتواند چنین بجنگد؟ و بعد از این گفتگو به آرامی از لشکر فاصله گرفت و به سمت وادی السباع حرکت کرد.<sup>۱</sup>

### پیوست (۲۰)

#### زندگی‌نامه‌ی مروان بن حکم

مروان بن حکم از سرسخت‌ترین دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، پدرش «حکم» بخاطر کارشکنیهای مکرر بر ضد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طائف تبعید شد و پیامبر در حق او فرمود: «لعنک الله ولعن ما فی صلبک»؛ خداوند هم‌تورا و هم‌فرزندی را که در صلب خود داری لعنت کند (و این قبل از تولد مروان بود). چهره‌ی او در جامعه‌ی اسلامی آن روز، به قدری منفور بود که نه خلیفه‌ی اول و نه خلیفه‌ی دوم جرأت نکردند به وساطت‌های «عثمان» که برادرزاده‌ی او بود ترتیب اثر داده، اجازه‌ی بازگشت او را به مدینه بدهند، ولی هنگامی که «عثمان» به خلافت رسید، یکی از نخستین کارهای زشتی که انجام داد آزاد کردن عمویش «حکم» پدر «مروان» بود و عجیبت‌ر این‌که او را از مقربان خود قرار داد و اموال فراوانی از بیت‌المال را در اختیار او گذاشت و این یکی از نقاط تاریک حکومت «عثمان» است که از عوامل شورش بر ضد او

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۱.

محسوب میشود و بخاطر همین کار بود که گروهی از صحابه‌ی پیغمبر، از نماز خواندن پشت سر «عثمان» خودداری کردند.<sup>۱</sup>

بعد از قتل «عثمان»، «مروان» در زمره‌ی کسانی بود که با علی (علیه‌السلام) بیعت کرد، ولی چیزی نگذشت که دست‌به‌دست آتش‌افروزان «جمل» داد و به «بصره» آمد و پس از شکست لشکر جمل و کشته شدن طلحه و زبیر، مروان اسیر شد و با شفاعت امام حسن و امام حسین (علیه‌السلام) آزاد شد.<sup>۲</sup> ولی او دست از شیطنت برنداشت و به معاویه و لشکریان شام پیوست و در جنگ صفین به‌طور فعال شرکت داشت، و از عجایب اینکه نوشته‌اند معاویه به فرزندش یزید وصیتهایی نمود و از جمله اینکه به او گفت: من از چهار نفر بر تو میترسم که یکی از آنها را «مروان» شمرد و توصیه کرد، هنگامی که من از دنیا رفتم وقتی که میخواهی بر جنازه‌ی من نماز بخوانی بگو: پدرم وصیت کرده است که باید یکی از بزرگان بنی‌امیه که عمویم مروان بن حکم است مراسم نماز را بجا آورد و به این ترتیب او را مقدم بدار و گروهی را دستور ده که زیر لباس خود اسلحه ببندند و در آخر نماز، به او حمله کنند و خونس را بریزند، تا از دست او راحت شوی. گویا مروان از ماجرا باخبر شده بود و یا از قراین و احوال، نسبت به حاضران سوءظن پیدا کرد و پیش از تکمیل نماز از صحنه گریخت.

معاویه بن یزید هنگامی که در آستانه‌ی مرگ قرار گرفت کسی را بعنوان جانشین خود انتخاب نکرد، لذا بر سر جانشینی او اختلاف شد. بعضی از نزدیکان معاویه بن یزید تمایل داشتند که برادرش خالد بن یزید جای او را بگیرد ولی چون سن او کم بود، با مروان بن حکم بیعت کردند با این قید که بعد از او خالد جای او را بگیرد، ولی چیزی نگذشت که مروان از این کار پشیمان شد و تصمیم گرفت خلافت را بعد از خود به فرزندش عبدالملک

۱. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۵۹؛ اسدالغایة، ج ۱، ص ۵۱۴؛ انساب‌الاشراف، ج ۱، ص ۱۵۱؛ الفتوح، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲. نهج‌البلاغه، کلام ۷۳، ص ۱۰۲؛ اعلام‌الوری، ص ۱۷۲؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۳۴.

و سپس عبدالعزیز بسپارد.

خالد که مادرش با مروان ازدواج کرده بود از پیمان شکنی مروان به مادرش شکایت کرد و او نیز قول داد که کار مروان را بسازد، مادرش به او گفت غم مخور من کار مروان را میسازم و به گفته‌ی خود عمل کرد و شب‌هنگام در حال خواب، متکایی بر دهان مروان قرار داد و فشرده و او را خفه کرد.

از اموری که درباره‌ی مروان نوشته‌اند این است که مادرش قبل از آنکه با «حکم» ازدواج کند، از زنان فاحشه‌ی مشهور در محیط جاهلیت بود و از کسانی بود که آنها را «صاحبة‌الرایه» می‌گفتند، زیرا علناً پرچمی بر در خانه‌ی خود نصب کرده بود و افراد آلوده و بی‌بند و بار را به سوی خود فرا می‌خواند.

مروان در جنگ جمل اسیر شد و با شفاعت امام حسن (علیه‌السلام) و امام حسین (علیه‌السلام) آزاد شد، بعد از آزادی به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) گفتند: آیا از مروان بیعت نمی‌خواهید؟ حضرت فرمود: «أولم یذیعنی بعد قتل عثمان؟ لا حاجة لی فی بیعته، إنا کف ینودیه! لو بایعنی بکفه لغدر لبسته، أما إن له إمرة کلعقة الکلب أنفه، و هو أبو الأکبش الأربعة، وستلقى الأمة منه و من و لایوماً أحمر».

«مگر او پس از قتل عثمان با من بیعت نکرد؟ نیازی به بیعت او ندارم، دستش دست یهودی است! اگر با دستش بیعت کند، با پشت خود به شکستن پیمان اقدام میکند. آگاه باشید او حکومت کوتاه‌مدتی خواهد یافت همانند مقدار زمانی که سگی بینی خود را با زبان پاک کند، او پدر قوچه‌های چهارگانه است، و امت اسلام از دست او و پسرانش روز خونینی خواهد داشت».<sup>۱</sup>

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، کلام ۷۳، ص ۱۰۲

## پیوست (۲۱)

## سرنوشت تلخ جنگ صفین

در کتاب «وقعه صفین» مینویسد: هنگامی که سپاهیان شام قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کردند و سپاه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را دعوت به حکم قرآن کردند، میان پیروان امام اختلاف افتاد. گروهی فریاد زدند: جنگ را ادامه می‌دهیم، ولی بیشتر افراد، صدا زدند، داوری کتاب خدا را قبول می‌کنیم، جنگ برای ما جایز نیست، زیرا ما را به حکمیت و داوری قرآن فرا خوانده‌اند. از همه سو فریاد برآمد: ترک مخاصمه می‌کنیم و صلح را می‌پذیریم.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که این وضعیّت را مشاهده کرد خطاب به لشکریانش فرمود: «ای مردم، من برای پذیرش فرمان کتاب خدا سزاوارترین شما هستم، ولی معاویه، عمرو عاص، و پسر ابی معیط، طرفدار دین نیستند و از قرآن جانبداری نمی‌کنند. من آنها را از شما بهتر می‌شناسم، از دوره‌ی خردسالی، تا بزرگسالی با آنها بوده‌ام. چه در کوچکی و چه در بزرگسالی از بدترین افراد بوده‌اند. درخواست آنها که تسلیم داوری قرآن شویم، سخن حقّی است که با آن اراده‌ی باطل کرده‌اند. قرآن بر نیزه کردن آنها به این معنا نیست که قرآن را می‌شناسند و بدان عمل می‌کنند. منظورشان از این امر فریب، حيله و سست کردن اراده‌ی شماست. شما اگر یک ساعت بازو و جمجمه‌هایتان را به من عاریه دهید، حق در جایگاه خودش مستقر گردیده، چیزی جز برافتادن قوم ستمکار باقی نخواهد ماند.»

در این هنگام بیست‌هزار نفر از لشکریان اطراف امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را گرفتند و به جای آنکه حضرت را امیر مؤمنان خطاب کنند بی‌ادبانه فریاد زدند: یا علی به حکمیت کتاب خدا فرا خوانده شده‌ای بپذیر، وگرنه چنانکه عثمان را کشتیم تو را خواهیم کشت!

امام (علیه‌السلام) فرمود:

«وای بر شما من حکمیت قرآن را قبول ندارم! با اینکه اوّل کسی بودم که بدان ایمان آورده آن را پذیرفتم و اوّل شخصی بودم که مردم را به





پذیرفتن کتاب خدا فرا خواندم حال چگونه قرآن را قبول ندارم! با معاویه و اهل شام مبارزه میکنم تا آنها به کتاب خدا ایمان پیدا کنند. اما شما را آگاه کردم که قصد آنها از این پیشنهاد فریب دادن شماست و نه عمل کردن به حکم قرآن.»

ولی آنها به اخطار حضرت توجهی نکردند و پیشنهاد کردند که امام (علیه السلام) فرستاده‌ای را گسیل دارد تا مالک اشتر را از جنگ بازدارد. این تقاضا را وقتی مطرح کردند که مالک اشتر، صبح «لیلة الهیریر» بر لشکر معاویه مسلط شده، چیزی نمانده بود که وارد اردوگاه معاویه شود، و پیروزی حتمی شده بود.

حضرت ناگزیر برای بازگشت مالک اشتر اقدام کرد و مالک با ناراحتی بازگشت و میان او و کسانی که امام (علیه السلام) را به حکمیت قرآن دعوت میکردند، اختلافی درگرفت، اما از همه سو فریاد زدند، امیرالمؤمنین به حکمیت رضا داد!

### پیوست (۲۲)

#### خاطره‌ی اولین تقسیم بیت‌المال بعد از آغاز حکومت حضرت

ابن ابی‌الحدید مینویسد: امیرالمؤمنین (علیه السلام) روز دوم بعد از بیعت خطبه‌ای ایراد فرمود و در پایان به مردم اطلاع داد که اموالی در بیت‌المال جمع شده است که باید تقسیم شوند و لذا صبح فردا بیایید و سهم خود را دریافت نمایید. چون فردا رسید حضرت به کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع فرمود: «نخست از مهاجران شروع کن و آنان را بخواه و به هر مردی که حاضر شد سه دینار بده، و سپس از انصار شروع کن و با آنان هم همانگونه رفتار کن و به هر یک از مردم که حاضر شود اعم از سرخ و سیاه همینگونه پرداخت کن.»

سهل بن حنیف گفت: یا امیرالمؤمنین! این مرد دیروز غلام من بود و امروز او را آزاد کرده‌ام. فرمود: به او هم همان مقدار می‌دهیم که به تو می‌پردازیم. و به هر یک از آن دو، سه دینار داد، و هیچ‌کس را بر کس دیگر برتری نداد. در آن روز طلحه و زبیر و عبدالله بن عمر و سعید بن عاص و مروان بن حکم و تنی چند از قریش و دیگران هنگام قسمت کردن اموال حاضر نشدند.

عبدالله بن ابی رافع شنید که عبدالله بن زبیر به پدرش و طلحه و مروان و سعید بن عاص می‌گوید: دیروز بر ما پوشیده نماند که علی در سخن خودش چه چیزی را اراده کرده است. سعید بن عاص در حالی که به زید بن ثابت مینگریست گفت: آری «به در می‌گوید که دیوار بشنود» عبدالله بن ابی رافع به سعید و عبدالله بن زبیر گفت: خداوند در کتاب خویش می‌فرماید: «ولی بیشتر ایشان از حق کراهت دارند». عبدالله بن ابی رافع این موضوع را به علی (علیه‌السلام) خبر داد. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، اگر برای ایشان به سلامت باقی بمانم آنان را بر راه روشن و طریق صحیح وامیدارم. خدا سعید بن عاص را بکشد که از گفتار دیروز من و اینکه به او نگریستم چنین فهمیده است که قصد من او و یاران اوست که به هلاکت درافتاده‌اند»<sup>۱</sup>.

### پیوست (۲۳)

#### متن نامه‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به ابن عباس

«اما بعد من تو را شریک در امانتم (حکومت و زمامداری) قرار دادم. و تو را صاحب اسرار خود ساختم. من از میان خاندان و خویشاوندانم مطمئنتر از تو نیافتم بخاطر مواسات، یاری و اداء امانتی که در تو سراغ داشتم، اما تو همین که دیدی زمان بر پسرعمویت سخت گرفته، و دشمن در نبرد محکم ایستاده، امانت در میان مردم خوار و بی‌مقدار شده، و این

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۳۷.

اُمّت اختیار را از دست داده و حمایت‌کننده‌ای نمی‌یابد، عهد و پیمانت را نسبت به پسرعمویت دگرگون ساختی، و همراه دیگران مفارقت جستی، با کسانی که دست از یاریش کشیدند همصدا شدی. و با خائنان، نسبت به او خیانت ورزیدی، نه پسرعمویت را یاری کردی و نه حقّ امانت را ادا نمودی. گویا تو جهاد خود را بخاطر خدا انجام نداده‌ای، گویا حجّت و بینه‌ای از طرف پروردگارت دریافت نداشته‌ای، و گویا تو با این اُمّت برای تجاوز و غصب دنیایشان حيله و نیرنگ به کار میبردی و مقصدت این بود که اینها را بفریبی و غنائم‌شان را در اختیار گیری، پس آنگاه که امکان تشدید خیانت به اُمّت را پیدا کردی تسریع نمودی، با عجله به جان بیت‌المال آنها افتادی، و آنچه در قدرت داشتی از اموالشان که برای زنان بیوه و ایتم‌شان نگهداری میشد ربودی، همانند گرگ گرسنه‌ای که گوسفند زخمی و استخوان‌شکسته‌ای را بریابد! سپس آن را به سوی حجاز با سینه‌ای گشاده و دل خوش حمل نمودی بی‌آنکه در این کار احساس گناه کنی، بی‌پدر باد دشمنت، گویا میراث پدر و مادرت را به سرعت به خانه‌ی خود حمل می‌کردی، «سبحان‌الله» آیا به معاد ایمان نداری؟ از بررسی دقیق حساب در روز قیامت نمیترسی؟ ای کسی که در پیش ما از خردمندان به شمار می‌آمدی چگونه خوردنی و آشامیدنی را در دهان فرو میبری در حالی که میدانی حرام میخوری، و حرام می‌آشامی؟ چگونه با اموال ایتم و مساکین و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیز میخری و زنان را به همسری میگیری (در حالی که میدانی) این اموال را خداوند به آنان اختصاص داده، و به وسیله‌ی آن مجاهدین، بلاد اسلام را نگهداری و حفظ مینماید. از خدا بترس و اموال اینها را به سویشان بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند به من امکان دهد وظیفه‌ام را در برابر خدا دربارهی تو انجام خواهم داد، و با این شمشیرم که هیچ‌کس را با آن نزدم مگر اینکه داخل دوزخ شد بر تو خواهم زد. به خدا سوگند اگر حسن و حسین این کار را کرده بودند هیچ پشتیبانی و هواخواهی از ناحیه‌ی من دریافت نمی‌کردند. و در اراده‌ی من





اثر نمیگذارند، تا آنگاه که حق را از آنها بستانم، و ستمهای ناروایی را که انجام داده‌اند دور سازم. به خداوندی که پروردگار جهانیان است سوگند اگر (فرضاً) آنچه تو گرفته‌ای برای من حلال بود، خوشایندم نبود که آن را میراث برای بازماندگانم بگذارم. بنابراین دست نگه دار و اندیشه نما، فکر کن به مرحله‌ی آخر زندگی رسیده‌ای، در زیر خاکها پنهان شده‌ای و اعمالت به تو عرضه شده، در جایی که ستمگر با صدای بلند ندای حسرت را میدهد، و کسی که عمر خود را ضایع ساخته درخواست بازگشت میکند «ولی راه فرار و چاره مسدود است»<sup>۱</sup>.

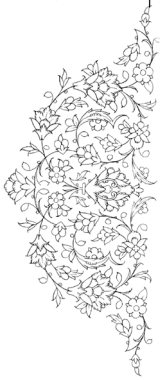


۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، نامه‌ی ۴۱، ص ۴۱۳.



## فهرست بیانات

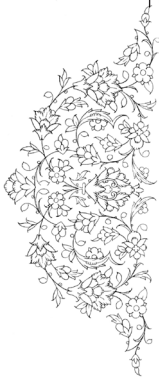
۱. در دیدار به مناسبت روز میلاد حضرت علی (ع) ۱۳۷۲/۱۰/۶.
۲. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۲۱ رمضان ۱۳۷۵/۱۱/۱۲.
۳. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۳/۴/۱.
۴. در دیدار به مناسبت روز میلاد حضرت علی (ع) ۱۳۸۱/۶/۳۰.
۵. در دیدار به مناسبت روز میلاد حضرت علی (ع) ۱۳۷۱/۱۰/۱۷.
۶. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۸/۲/۸.
۷. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۸/۱۰/۱۰.
۸. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۰/۱/۱۶.
۹. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۸/۲/۸.
۱۰. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۴/۱۱/۲۰.
۱۱. در دیدار به مناسبت روز میلاد حضرت علی (ع) ۱۳۷۵/۹/۵.
۱۲. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۸/۲/۸.
۱۳. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (۱۹ رمضان) ۱۳۷۴/۱۱/۲۰.
۱۴. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۱/۱/۷.
۱۵. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۱/۱/۷.
۱۶. در دیدار به مناسبت روز میلاد حضرت علی (ع) ۱۳۷۲/۱۰/۶.
۱۷. در جلسه‌ی نهم شرح سوره‌ی تغابن ۱۳۶۲/۱۱/۷.



۱۸. سخنرانی در روز ۲۱ ماه رمضان ۱۳۶۶/۲/۳۰.
۱۹. در دیدار با اقبشار مختلف مردم (۲۹ رمضان) ۱۳۷۰/۱/۲۶.
۲۰. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۰/۱/۱۶.
۲۱. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (۱۹ رمضان ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۱۱/۲۰.
۲۲. در دیدار اقبشار مختلف مردم و مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران در سالروز میلاد امام علی (ع) ۱۳۶۹/۱۱/۱۰.
۲۳. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۵/۱۱/۱۲.
۲۴. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۵/۱۱/۱۲.
۲۵. در دیدار اقبشار مختلف مردم به مناسبت میلاد امام علی (ع) ۱۳۷۰/۱۰/۲۹.
۲۶. سخنرانی به هنگام افطار در اجتماع خانواده‌های شهدای ۷ تیر ۱۳۶۳/۳/۳۱.
۲۷. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۵۹/۳/۹.
۲۸. در دیدار کارگزاران و قشرهای مختلف مردم، در روز ولادت حضرت امیر المؤمنین (ع) ۱۳۷۱/۱۰/۱۷.
۲۹. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۴/۱۱/۲۰.
۳۰. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۰/۱/۱۶.
۳۱. در دیدار مداحان به مناسبت ولادت حضرت زهرا(س) ۱۳۷۳/۹/۳.
۳۲. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۱/۱/۷.
۳۳. در دیدار اقبشار مختلف مردم به مناسبت میلاد امام علی(ع) ۱۳۸۱/۶/۳۰.
۳۴. در اجتماع مردم مشهد و زائران حرم مطهر امام رضا(ع) ۱۳۸۰/۱/۱.
۳۵. در دیدار با فرماندهان و گروهی از پرسنل ارتش به مناسبت روز ارتش جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۰/۱/۲۸.
۳۶. در دیدار اعضای بزرگداشت سال امام علی(ع) ۱۳۷۹/۸/۱۸.
۳۷. سخنرانی در روز ۲۱ ماه رمضان ۱۳۶۶/۲/۳۰.
۳۸. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۴/۳/۱۷.
۳۹. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (۱۹ رمضان ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۱۱/۲۰.

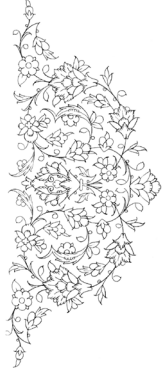


۴۰. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (۲۲ رمضان) ۱۳۷۸/۱۰/۱۰.
۴۱. در دیدار با خانواده‌های شهدای هفتم تیر ۱۳۶۲/۴/۱۲.
۴۲. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (۲۱ رمضان) ۱۳۷۵/۱۱/۱۲.
۴۳. سخنرانی در روز بیستم ماه رمضان در نهاد ریاست جمهوری ۱۳۶۷/۲/۱۷.
۴۴. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (۲۱ رمضان) ۱۳۷۵/۱۱/۱۲.
۴۵. در دیدار با خانواده‌های شهدای هفتم تیر ۱۳۶۲/۴/۱۲.
۴۶. بیانات با موضوع علی در قرآن به مناسبت ۲۱ ماه رمضان ۱۳۶۶/۲/۳۰.
۴۷. در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت سالروز میلاد با سعادت حضرت علی(ع) ۱۳۷۰/۱۰/۲۹.
۴۸. سخنرانی در یادگان امام حسین(ع) سپاه و در اجتماع اعزامیان به جبهه از مناطق ۱ و ۱۰ بسیج ۱۳۶۳/۳/۳۰.
۴۹. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۵/۳/۹.
۵۰. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۵/۳/۹.
۵۱. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۵/۳/۹.
۵۲. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۵/۳/۹.
۵۳. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۵/۳/۹.
۵۴. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۸/۲/۸.
۵۵. در دیدار روحانیون و مبلغان در آستانه‌ی ماه محرم ۱۳۷۵/۲/۲۶.
۵۶. در دیدار با گروهی از معلّمان تهران، دانشجویان تربیت معلّم بابل و انجمنها و شوراها‌ی اسلامی کارخانجات ۱۳۹۲/۲/۱۱.
۵۷. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۸/۱۰/۱۰.
۵۸. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۱/۱/۷.
۵۹. در دیدار کارگزاران و قشرهای مختلف مردم در روز ولادت امام علی(ع) ۱۳۷۱/۱۰/۱۷.
۶۰. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۱/۱/۷.





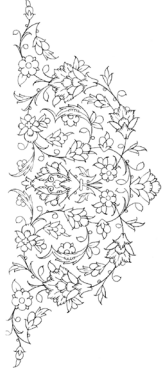
۶۱. در دیدار اقشار مختلف مردم (۲۹ رمضان) ۱۳۷۰/۱/۲۶.
۶۲. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۸/۱۰/۱۰.
۶۳. در دیدار با اقشار مختلف مردم و کارگزاران و مسئولان نظام ۱۳۶۹/۱۱/۱۰.
۶۴. در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۱۳۷۲/۳/۸.
۶۵. در دیدار با جمع کثیری از ذاکران و مداحان اهل بیت ۱۳۶۸/۱۰/۲۸.
۶۶. در دیدار اقشار مختلف مردم (۲۹ رمضان) ۱۳۷۰/۱/۲۶.
۶۷. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۰/۱/۱۶.
۶۸. در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد امام علی (ع) ۱۳۷۵/۹/۵.
۶۹. بیانات در جلسه نهم شرح سوره‌ی تغابن ۱۳۶۲/۱۱/۷.
۷۰. در سخنرانی روز ۲۱ ماه رمضان ۱۳۶۶/۲/۳۰.
۷۱. در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز ۲۹ ماه رمضان) ۱۳۷۰/۱/۲۶.
۷۲. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۵۹/۳/۹.
۷۳. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۵۹/۳/۹.
۷۴. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۵۹/۳/۹.
۷۵. در جمع برادران اعزامی به جبهه ۱۳۶۳/۳/۳۰.
۷۶. در دیدار کارکنان ستاد نماز جمعه؛ شب ۲۱ رمضان ۱۳۶۵/۳/۹.
۷۷. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۸/۱۰/۱۰.
۷۸. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۱/۱/۷.
۷۹. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۵۹/۳/۹.
۸۰. بیانات به هنگام افطار در اجتماع خانواده‌های شهدای ۷ تیر ۱۳۶۳/۳/۳۱.
۸۱. بیانات در ۲۰ ماه رمضان در نهاد ریاست جمهوری.
۸۲. در دیدار با اقشار مختلف مردم و کارگزاران و مسئولان نظام ۱۳۶۹/۱۱/۱۰.
۸۳. در دیدار کارگزاران و قشرهای مختلف مردم، در روز ولادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) ۱۳۷۱/۱۰/۱۷.
۸۴. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۸/۲/۸.



۸۵. بیانات در روز ۲۱ ماه رمضان ۱۳۶۶/۲/۳۰.
۸۶. در دیدار اقدار مختلف مردم به مناسبت میلاد امام علی (ع) ۱۳۷۵/۹/۵.
۸۷. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (۱۹ رمضان ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۱۱/۲۰.
۸۸. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۳/۱۱/۲۴.
۸۹. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۴/۱۱/۲۰.
۹۰. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۴/۱۱/۲۰.
۹۱. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۴/۱۱/۲۰.
۹۲. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۴/۱۱/۲۰.
۹۳. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۴/۱۱/۲۰.
۹۴. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۸۰/۲/۲۸.
۹۵. سخنرانی در روز آخر ماه رمضان ۱۳۶۷/۲/۲۶.
۹۶. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۵/۳/۹.
۹۷. در دیدار عمومی به مناسبت میلاد امام علی (ع) ۱۳۷۲/۱۰/۶.
۹۸. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۵۹/۳/۹.
۹۹. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۹/۱۱/۲۶.
۱۰۰. سخنرانی در روز ۲۰ ماه رمضان؛ ۱۳۶۸/۲/۷.
۱۰۱. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۳/۱۱/۲۴.
۱۰۲. سخنرانی در روز ۲۱ ماه رمضان ۶۰/۲/۳۰.
۱۰۳. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۳/۴/۱.
۱۰۴. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۳/۴/۱.
۱۰۵. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۳/۱۱/۲۴.
۱۰۶. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۱/۱/۷.
۱۰۷. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۰/۲/۲۵.
۱۰۸. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۳/۴/۱.
۱۰۹. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۳/۴/۱.



۱۱۰. بیانات در روز بیستم ماه رمضان در نهاد ریاست جمهوری ۱۳۶۷/۲/۱۷.
۱۱۱. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۳/۴/۱.
۱۱۲. در دیدار کارکنان ستاد نماز جمعه؛ شب ۲۱ رمضان؛ ۱۳۶۵/۳/۹.
۱۱۳. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۳/۱/۲۴.
۱۱۴. در اجتماع مردم مشهد و زائران حرم مطهر امام رضا (ع) ۱۳۸۰/۱/۱.
۱۱۵. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۳/۱/۲۴.
۱۱۶. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۵/۱۱/۱۲.
۱۱۷. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۱/۱/۷.
۱۱۸. در دیدار عمومی به مناسبت میلاد امام علی (ع) ۱۳۷۲/۱۰/۶.
۱۱۹. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۵/۱۱/۱۲.
۱۲۰. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۱/۱/۷.
۱۲۱. در دیدار اقشار مختلف مردم در روز ولادت امیرالمؤمنین (ع) ۱۳۷۰/۱۰/۲۹.
۱۲۲. در دیدار اقشار مختلف مردم در روز ولادت امیرالمؤمنین (ع) ۱۳۷۰/۱۰/۲۹.
۱۲۳. در دیدار اقشار مختلف مردم در روز ولادت امیرالمؤمنین (ع) ۱۳۷۲/۱۰/۶.
۱۲۴. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۹/۹/۲۵.
۱۲۵. پیام به مناسبت حلول سال (۱۳۷۹) ۱۳۷۹/۱/۱.
۱۲۶. در دیدار اعضای بزرگداشت سال امام علی (ع) ۱۳۷۹/۸/۱۸.
۱۲۷. در دیدار با اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد امام علی (ع) ۱۳۷۵/۹/۵.
۱۲۸. در یادگان امام حسین (ع) سپاه و در اجتماع اعزامیان به جبهه از مناطق ۱ و ۱۰ بسیج ۱۳۶۳/۳/۳۰.
۱۲۹. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (۲۲ رمضان) ۱۳۷۸/۱۰/۱۰.
۱۳۰. در دیدار اقشار مختلف مردم در روز ولادت امیرالمؤمنین (ع) ۱۳۸۱/۶/۳۰.
۱۳۱. در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زائران حرم مطهر امام رضا (ع) ۱۳۸۰/۱/۱.
۱۳۲. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (۲۱ رمضان ۱۴۲۲) ۱۳۸۰/۹/۱۶.
۱۳۳. در اجتماع بزرگ مجاوران و زائران حرم مطهر امام رضا (ع) ۱۳۸۰/۱۲/۱۲.



## فهرست آیات

- سوره بقره، آیهی ۳۱، وعلم آدم الأسماء كلها: ۵۰  
 سورهی بقره، آیهی ۲۰۷، ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء الله مرضات الله والله رءوف  
 بالعباد: ۱۸، ۴۱، ۱۳۷، ۱۴۲  
 سورهی آل عمران، آیهی ۶۱، فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا  
 وأنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين: ۱۶  
 سورهی نساء، آیهی ۶۵، فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا  
 يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً: ۱۶۷  
 سورهی آل عمران، آیهی ۱۱۰، كنتم خير أمة أخرجت للناس: ۲۸۱  
 سورهی مائده، آیهی ۳، اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم  
 الإسلام ديناً: ۱۷  
 سورهی مائده، آیهی ۵۵، إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة  
 ويؤتون الزكاة وهم راكعون: ۱۷  
 سورهی مائده، آیهی ۶۷، يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما  
 بلغت رسالته والله يعصمك من الناس إن الله لا يهدي القوم الكافرين: ۱۷  
 سورهی هود، آیهی ۷۵، إن إبراهيم لحليم أواه منيب: ۵۰  
 سورهی انبياء، آیهی ۲۷، لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون: ۱۶۷  
 سورهی سجده، آیهی ۲۴، وجعلنا منهم أئمةً يهدون بأمرنا لَمَا صبروا وكانوا بآياتنا

يوقنون: ١٠٧

سورة احزاب، آيه ٩، فأرسلنا عليهم ريحًا و جنودًا لم تروها: ١٠١  
 سورة احزاب، آيه ٢٣، من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من  
 قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلاً: ١٨  
 سورة احزاب، آيه ٣٣، إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم  
 تطهيراً: ١٦

سورة زمر، آيه ٩، أمن هو قانتٌ آناء الليل ساجدًا وقائمًا يحذر الآخرة ويرجو  
 رحمة ربه: ١٨

سورة شوري، آيه ٢٣، قل لا أسألكم عليه أجرًا إلاّ المودة في القربى: ١٧  
 سورة فتح، آيه ١٨، لقد رضى الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم  
 ما في قلوبهم: ٢٠٤

سورة فتح، آيه ٢٩، أشدّاء على الكفار رحماء بينهم: ٧٩  
 سورة ذاريات، آيات ١٧ و ١٨، كانوا قليلًا من الليل ما يهجعون \* وبالأسحار هم  
 يستغفرون: ١٨

سورة واقعه، آيه ١٠، والسابقون السابقون: ١٧٥  
 سورة مجادله، آيه ١٢، يا أيها الذين آمنوا إذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي  
 نجواكم صدقةً ذلك خيرٌ لكم وأطهر فإن لم تجدوا فإن الله غفورٌ رحيمٌ: ١٩  
 سورة تغابن، آيه ١٦، ومن يوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون: ١٦٣  
 سورة انسان، آيات ٨ و ٩، ويطعمون الطعام على حبه مسكينًا ويتيمًا وأسيرًا \* إنّما  
 نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاءً ولا شكورًا: ١٩  
 سورة فجر، آيات ٢٧ تا ٣٠، يا أيّها النفس المطمئنة \* ارجعي إلى ربك راضيةً  
 مرضيةً \* فادخلي في عبادي \* وادخلي جنتي: ١٩



## فهرست روایات

شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ٩، ص ٦٤ فَإِنَّ الدُّنْيَا مَا بَنَتْ شَيْئاً إِلَّا هَدَمَهُ  
الدِّينَ ... : ٣٩

الأُمَالِي شيخ صدوق، ص ٤٠٨؛ عبدالله بن عَبَّاس: والسفاه على ابى الحسن؛ ٤١  
مناقب ابن المغازلي، ص ١٣٠، رقم ١٦٠، أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَضِيءُ لَأَهْلِ الْجَنَّةِ كَمَا  
يُظْهِرُ كَوْكَبُ الصَّحِّحِ لَأَهْلِ الدُّنْيَا: ٤٥

مناقب ابن المغازلي، ص ١١٠، رقم ١٣٥، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَلِّي بِن  
أَبِي طَالِبٍ) عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةٍ لَمْ يَزَيِّنِ الْعِبَادَ بِزِينَةٍ أَحَبَّ إِلَى  
اللَّهِ مِنْهَا: ٤٦، ١٥٣

بحار الانوار، ج ٤٠، ص ٧٠؛ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَا عَلِيُّ! أَنِّي سَأَلْتُ رَبِّي فَيَكُ خَمْسَ  
خِصَالٍ فَاعْطَانِي ... : ٤٨

مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٢، رَسُولُ اللَّهِ (ص): النَّظْرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ  
عِبَادَةٌ: ٤٨

بحار الانوار، ج ٣٨، ص ١٩٥، إِنَّ عَلِيًّا كَانَ إِذَا بَرَزَ قَالَ النَّاسُ لَالَهُ الْآلَهُ مَا أَشْرَفَ  
هَذَا الْفَتَى... لَالَهُ الْآلَهُ مَا أَكْرَمَ هَذَا الْفَتَى... لَالَهُ الْآلَهُ مَا أَعْلَمَ هَذَا الْفَتَى... لَالَهُ الْآلَهُ مَا  
أَشْجَعَ هَذَا الْفَتَى... : ٥٠

ارشاد القلوب، ج ٢، ص ٢١٧؛ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ  
إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ، وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى وَجْهِ

علي بن ابي طالب: ٥٠

كافي، ج ١، ص ٤٥٧، امام حسن (ع) ايها الناس انه قبض في هذه الليلة رجل...: ٥٦، ١٦٣، ١٦٨

ارشاد مفيد، ج ٢، ص ١٤١؛ امام صادق(ع): و الله ما أكل علي بن أبي طالب من الدنيا حراما قط...: ٦٢، ٦٥، ١١٦، ١٤٧، ١٥٥، ١٧٦، ١٧٧

شواهد التنزيل، ج ٢، ص ١١؛ رسول الله (ص): هذه مشيئة: ٩٩

نهج البلاغه خطبه ٥٦، ص ٩١، و لقد كنّا مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) نقتل آباءنا...: ١٠٧

نهج البلاغه خطبه ٥ ص ٥٢، أيها الناس، شقّوا امواج الفتن بسفن النّجاة...: ١٠٨

نهج البلاغه نامه ٦٢، ص ٤٥٢، فأمسكت يدي حتّى رأيت راجعة النّاس قد رجعت عن الإسلام يدعون إلى محق دين محمّد (صلى الله عليه وآله): ١٠٩

نهج البلاغه، خطبه ١٧٣، ص ٢٤٨، الا و لا يحمل هذا العلم الاّ اهل البصر و الصّبر: ١١٠

غررالحكم، ص ١١٩؛ امام علي (ع) لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً: ١١١

نهج البلاغه، ص ٤٨٠، قصار ٧٣، من نصب نفسه للنّاس إماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره: ١٢١

نهج البلاغه، خطبه ١٢٩، ص ١٨٧، لعن الله الأمرين بالمعروف التّاركين له: ١٢٢

نهج البلاغه، خطبه ١٩٧، ص ٣١١، و لقد علم المستحفظون من أصحاب محمّد (صلى الله عليه وآله) أنّي لم أردّ على الله و لا على رسوله ساعة قطّ و لقد واسيته بنفسي

في المواطن التي تنكص فيها الأبطال و تتأخّر فيها الأقدام: ١٢٨، ١٣٨

نهج البلاغه، خطبه ٥، ص ٥٢، هذا ماء آجن، ولقمة يغصّ بها آكلها: ١٣١

نهج البلاغه، نامه ٦٢، ص ٤٥١، فأمسكت يدي حتّى رأيت راجعة النّاس قد رجعت عن الإسلام يدعون إلى محق دين محمّد (صلى الله عليه وآله)... فنهضت في تلك

الأحداث: ١٣٢

نهج البلاغه، خطبه ٣، ص ٤٩ و ٥٠، لو لا حضور الحاضر و قيام الحجّة بوجود النّاصر...: ١٣٣، ١٩٤

نهج البلاغه، كلام ٢٢٩، ص ٣٥٠، و بسطتم يدي فكففتها و مددتموها فقبضتها: ١٣٣  
دعائم الإسلام، ج ١، ص ٣٩٣؛ امام علي (ع): أن لكم عندنا ثلاث خصال: لا تمنعكم  
مساجد الله ان تصلوا فيها ...: ١٣٦

٣  
٤

نهج البلاغه، خطبه ٧٤، ص ١٠٢، لقد علمتم أنني أحق الناس بها من غيري و والله  
لأسلمن ما سلمت أمور المسلمين و لم يكن فيها جوراً إلا علياً خاصةً: ١٤٠

نهج البلاغه، خطبه ٩٢، ص ١٣٦، دعوني و التمسوا غيري: ١٤١  
مناقب ابن شهر آشوب، ج ٢، ص ٧٢؛ كانت غله على اربعين الف دينار، فجعلها صدقه،  
و انه باع سيفه و قال: «لو كان عندى عشاء ما بعته: ١٤٨

شواهد التنزيل، ج ١، ص ٥١٧؛ قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) لعلي بن ابي طالب  
(عليه السلام): يا علي، ان الله عز و جل قد زينك بزينة لم يتزين الخلاق بزينة هي  
أحب اليه منها، الزهد في الدنيا، و جعل الدنيا لا تنال منك شيئاً: ١٥٣

نهج البلاغه، قصار ٧٧، ص ٤٨، يا دنيا ... غري غيري: ١٥٥، ١٥٦  
نهج البلاغه، نامه ٤٥، الا و انكم لا تقدرون على ذلك: ١٥٦  
نهج البلاغه، نامه ٤٥، ألا و إن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه و من طعمه بقرصيه:  
١٥٧

نهج البلاغه، خطبه ٢٠٩، ص ٣٢٥، يا عدى نفسه: ١٦٠  
نهج البلاغه، خطبه ٢٠٩، ص ٣٢٥، ويحك إني لست كأنت إن الله تعالى فرض على  
أئمة العدل أن يقدروا أنفسهم بضعفة الناس كيلا يتبجح بالفقير فقره: ١٦١

كشف الغمة، ج ١، ص ١٧٥؛ امام علي (ع) والله ما اختم عليه بخلا به ...: ١٦٢  
مناقب ابن شهر آشوب، ج ٢، ص ١، وهو قرحة واحده ... فقال علي: الحمد لله الذي  
لم أفر ولم اول الدبر، فشكر الله تعالى له ذلك فى موضعين من القرآن و هو قوله تعالى  
«سنجزى الشاكرين و سيجزى الله الشاكرين»: ١٧٩

نهج البلاغه، نامه ٤١، ص ٢١٤، فأنك ان لم تفعل ثم امكنتى الله منك لاعدرك الى  
الله فيك ...: ١٩٦

نهج البلاغه، خطبه ٢٢٤، ص ٣٤٦، و الله لقد رايت عقيلاً ...: ١٩٨  
نهج البلاغه، خطبه ١٥، ص ٥٧، و الله لو وجدته قد تزوج به النساء، و ملك به الاماء





لرددته: ٢٠٥، ٢٤٩

نهج البلاغه، خطبهى ٢٠١، ص ٣١٩، لا تستوحشوا فى طريق الهدى لقلّة أهله: ٢٠٥،  
٢٠٦

ارشاد مفيد، ج ١، ص ٣٨٥؛ رسول الله (ص): أنه خشنٌ فى ذات الله: ٢١٥

عليه و الله لا أطور به ما سمر سميرٌ و ما أمّ نجمٌ فى السّماء نجماً: ٢٢١  
نهج البلاغه، خطبهى ٩٢، ص ١٣٦، دعونى و التمسوا غيرى... و اعلموا أنّى إن أحببتكم  
ركبت بكم ما أعلم: ٢٢٣

نهج البلاغه، خطبهى ١٢٦، ص ١٨، أ تأمرونى أن أطلب النّصر بالجور فيمن وليت  
عليه و الله لا أطور به ما سمر سميرٌ و ما أمّ نجمٌ فى السّماء نجماً: ٢٢١، ٢٢٦

شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ٤، ص ٨٩، امام على (ع): يا أخا نهد و هل هو  
إلا رجل من المسلمين انتهك حرمة من حرم الله فأقمنا عليه حداً كان كفارته: ٢٣١  
نهج البلاغه، خطبهى ٣١، ص ٧٤، و لكن الق الزبير فإنه ألبن عريكة، فقل له: يقول لك

ابن خالك: عرفتنى بالحجاز و أنكرتنى بالعراق، فما عدا ممّا بدا: ٢٣٦  
نهج البلاغه، خطبهى ٥٥، ص ٩١، فوالله ما دفعت الحرب يوماً إلّا و أنا أطمع أن تلحق  
بى طائفةٌ فتتهدى بى و تعشو إلى ضوئى و ذلك أحبّ إليّ من أن أقتلها على ضلالها:

٢٣٨

نهج البلاغه، خطبهى ٥١، ص ٨، أو روّوا السيوف من الدّماء ترووا من الماء: ٢٣٩  
نهج البلاغه، خطبهى ٣٧، ص ٨٢، الدليل عندى عزيزٌ حتّى آخذ الحقّ له، و القوى  
عندى ضعيفٌ حتّى آخذ الحقّ منه: ٢٥٠



## فهرست موضوعات

- آبادانی دنیا، آبادسازی، سازندگی  
 مادّی: ۴۶، ۸۳، ۱۴۵ - ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۸۲
- ادبای مصری: ۳۷  
 ۱۵۲
- آرمانهای امام خمینی (ره): ۲۰  
 آقازاده نمودن برده: ۶۴، ۱۴۷
- آقازاده‌ی قریشی: ۹۳  
 آفاده‌ی نثار جان، جانفشانی: ۱۰۶
- ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۸۹، ۲۲۵  
 آینده‌ی اسلام: ۱۳۰
- آیه‌ی نجوا: ۱۹  
 ابزارهای بشری: ۲۶
- ابعاد نامتناهی: ۳۲  
 اجر رسالت: ۱۷
- اجرای حدّ الهی: ۸۲، ۱۹۵، ۲۳۰، ۲۳۱  
 احکام اسلامی، احکام الهی: ۳۱، ۲۲۵، ۲۶۷
- ۲۸۸، ۲۸۹، ۱۸۸  
 اخلاص امیرالمؤمنین (ع): ۵۷، ۷۰
- ۹۳ - ۹۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷  
 ارزشهای اسلامی: ۱۳۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۰
- استقامت امیرالمؤمنین (ع)، مقاومت  
 امیرالمؤمنین (ع): ۱۰۶ - ۱۰۸، ۱۱۰  
 اسطوره: ۶۹
- اسلام مجسم: ۶۹، ۷۰  
 اشرافیگری: ۱۵۷
- اصول‌گرایی، پایبندی به اصول: ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۰
- الگوپذیری: ۲۱  
 الگوسازی: ۲۸۲
- الگوی حکومتی امیرالمؤمنین (ع):  
 ۲۸۸، ۲۸۹، ۱۸۸
- الگوی عملی، درس عملی، الگوی



- کامل، درس مجسم، الگوی علوی: ۱۵، ۷۰، ۷۲، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۶-  
 ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۴۳، ۲۷۹، ۲۸۰-۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۷-۲۸۹  
 امام مسلمین: ۲۷۹  
 امپراطوری اسلام: ۱۵۸  
 ائت پیامبر(ص)، ائت اسلام: ۴۸، ۶۳، ۹۸، ۱۷۷، ۱۸۶، ۲۴۰  
 انتخاب خلیفه: ۲۱۶، ۲۱۷  
 انتخاب سخت‌ترین: ۶۲، ۱۷۵، ۱۷۶  
 انحراف از اصول: ۲۱۹، ۲۲۰  
 انسانهای فطری: ۳۱  
 انفاق در راه خدا: ۶۳، ۶۴، ۸۴، ۱۴۶، ۱۴۷  
 انقلاب اسلام: ۲۲۰  
 انقلابی‌گری: ۲۰۹  
 اهداف عالی، اهداف والا: ۳۸، ۱۸۹  
 اول مومن، اولین ایمان، سبقت در اسلام: ۶۹، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۲۸، ۲۲۵، ۲۸۸  
 ایشار امیرالمؤمنین(ع): ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱  
 ایمان اسلامی: ۸۹، ۱۲۸  
 ایمان آشکار: ۸۷  
 ایمان امیرالمؤمنین(ع): ۶۹، ۸۹، ۹۰
- ۱۲۸  
 ایمان مخفی: ۸۷، ۸۸  
 بازوی رسول خدا(ص): ۱۶۸  
 باند اموی، امویها: ۲۳۷  
 باندبازی: ۲۴۳  
 بت پرستی: ۸۹  
 بستن آب: ۲۳۹  
 بصیرت امیرالمؤمنین(ع)، بیداری و پایداری امیرالمؤمنین(ع): ۱۰۵، ۱۰۶  
 بصیرت: ۲۲۴، ۲۳۸  
 بعثت: ۸۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۳۶  
 بعد ظاهری: ۲۷  
 بهره‌مندی کم، برداشت کم: ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۵۴  
 بیعت رضوان، بیعت الشجره: ۲۰۴  
 بیعت: ۵۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 پشت نکردن به دشمن: ۱۷۸، ۲۰۲  
 پیروان ادیان مختلف: ۳۷  
 پیروزی انقلاب اسلامی: ۲۰، ۲۳۱  
 پیروی از امیرالمؤمنین(ع): ۶۳، ۱۰۶، ۲۸۰-۲۸۴  
 پیشرفت اسلام: ۹۵  
 تاریخ اسلام: ۳۷، ۸۳، ۱۸۷، ۲۲۰، ۲۶۵، ۲۸۵



- تاریخ بشریت: ۲۷، ۶۹، ۱۸۸، ۱۸۹،  
۲۸۲
- تحول اجتماعی: ۲۱۹
- تسلیم ناپذیری، سازش ناپذیری: ۲۲۱،  
۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۳، ۲۸۱
- تغلب: ۹۷
- تقرب به خدا، کسب رضایت خدا: ۱۹،  
۴۱، ۱۳۷، ۱۴۷، ۲۸
- تقسیم بیت‌المال: ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،  
۲۵۵
- تقلید: ۵۶
- تقوای مجسم، تقوای امیرالمؤمنین (ع)،  
مظهر تقوا: ۷۲، ۹۵، ۹۸، ۲۸۲، ۲۸۸
- تکلیف الهی، تکلیف شرعی، وظیفه: ۹۳،  
۹۷، ۱۰۷ - ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰،  
۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸،  
۱۴۲، ۱۷۳، ۱۸۵
- تلاش امیرالمؤمنین (ع)، تلاش بی‌وقفه،  
تلاش زیاد: ۵۵، ۵۷، ۹۵، ۱۵۱، ۱۵۲،  
۱۸۳، ۱۸۷
- تهذیب نفس جامعه، تهذیب نفوس  
دیگران: ۱۲۱، ۱۲۲
- تهذیب نفس، سازندگی معنوی: ۱۲۱،  
۱۲۲، ۱۴۵
- توازن شخصیت، توازن اسلامی: ۷۷،  
۷۹، ۸۴
- توجه به ضعف، طرفداری از مظلوم: ۱۹،  
۲۹، ۷۰، ۷۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۸۱، ۲۸۵،  
۲۸۸
- توکل امیرالمؤمنین (ع): ۱۴۱
- جامع فضایل انبیاء: ۵۰
- جامعه‌ی اسلام، جامعه‌ی مسلمین: ۳۹،  
۹۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۵۹،  
۲۱۴، ۲۸۷
- جامعه‌ی قبایلی: ۱۲۸
- جاه‌طلبی: ۲۴۳
- جمع کردن قرآن: ۱۳۰
- جمهوری اسلامی: ۱۵۷، ۲۸۱، ۲۸۲،  
۲۸۹
- جنگ تحمیلی: ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۲
- جنگ مسلحانه: ۱۳۶
- جنگهای داخلی: ۵۶، ۱۳۱، ۲۳۵
- جهاد امیرالمؤمنین (ع)، مجاهدت: ۲۸،  
۳۱، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۹۴، ۱۳۷، ۱۳۸،  
۱۳۹، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۲۵،  
۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷
- جهاد مخلصانه، تلاش مخلصانه: ۱۸۶،  
۱۸۷
- جوان انقلابی: ۱۱۷
- چشم‌پوشی از خود، ازخودگذشتگی:  
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰ - ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸،  
۲۷۵



- چهره‌ی افسانه‌ای: ۲۳۰
- حبّ امیرالمؤمنین(ع)، محبّت امیرالمؤمنین(ع)، عشق امیرالمؤمنین(ع): ۳۱، ۳۷، ۱۳۸، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵
- حدیث جعلی: ۳۶
- حسابرسی: ۲۵۲
- حضور در خطّ مقدّم، پیشگام در نمای عرصه‌ها، پیش‌قدم: ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۳، ۲۰۴
- حفظ قدرت: ۲۲۱
- حکمت نبوی: ۱۹
- حکومت الله، حکومت الهی: ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۸۸، ۲۱۹
- حکومت امیرالمؤمنین: ۲۸، ۲۹، ۷۷-، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۵۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۰
- ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹
- حکومت پیامبر(ص): ۱۵۴
- حکومت توأم با جنگ: ۱۸۷، ۱۸۸
- حلم ابراهیم(ع): ۵۰
- حیله‌ی عمروعاص: ۲۴۰
- خانه‌نشینی: ۱۸۶
- خدمت به مردم: ۹۹
- خشک‌اندیشی، کوته‌بینی، کوته‌اندیشی، غلط‌اندیشی: ۲۴۱، ۲۴۳
- خصوصیات والای انسانی: ۳۱
- خلافت، دوران خلافت: ۵۵، ۵۶، ۶۳، ۶۴، ۹۴، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۳۰-۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷
- ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۸۳
- خواست مردم: ۹۷
- خودنمائی: ۹۹، ۱۰۰
- خوراک و لباس امیرالمؤمنین(ع): ۶۴، ۱۵۵
- خوف و رجاء: ۱۸، ۶۳
- درس زندگی: ۶۹، ۲۸۵
- دریای علم: ۴۲
- دشمنان امیرالمؤمنین(ع): ۳۱، ۳۵، ۳۷-۴۰، ۸۱، ۸۲، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۵۴
- دشمن تراشی: ۱۹۴
- دعای پیامبر(ص): ۴۷
- دفاع از اسلام: ۲۷۵
- دل خون: ۲۶۶
- دنیاطلبان: ۳۹
- دنیاطلبی: ۱۵۹
- دنایای اسلام، عالم اسلام، جهان اسلام: ۳۶، ۹۸، ۱۰۸، ۱۳۰، ۱۳۲-۱۳۴



- ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۹۳، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۲
- دوران جنگ، دفاع مقدّس: ۲۷۵
- دوران هجرت: ۱۰۵، ۱۸۳، ۲۴۸
- دوستان امیرالمؤمنین(ع): ۳۵، ۱۳۳، ۲۳۱
- دوستدار امیرالمؤمنین(ع): ۴۵، ۴۷، ۱۸۶
- رابطه‌ی مردم با امیرالمؤمنین(ع): ۲۷۱، ۲۷۲
- راه امیرالمؤمنین(ع): ۲۷۳، ۲۸۷
- رحلت پیامبر(ص): ۹۴، ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۸۵، ۱۸۷
- رسانه‌های عمومی، تبلیغات گروهی: ۱۳۶، ۲۳۰
- رضای الهی: ۱۸، ۶۲، ۶۳، ۹۳، ۹۴، ۱۷۶
- رفاه زندگی، رفاه مادّی: ۱۲۸، ۱۴۶، ۲۵۱
- روزه‌خواری: ۸۱، ۱۹۵
- روش شیخین: ۲۱۷، ۲۱۸
- ریاضت کشیدن: ۱۶۰
- زندگی اشرافی: ۲۵۱
- زندگی سخت، زندگی سربازی: ۱۹، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۸۷
- زندگی سیاسی امیرالمؤمنین(ع)، برخورد سیاسی امیرالمؤمنین(ع): ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۲
- ۱۰۷، ۲۲۱، ۲۸۳
- زهد امیرالمؤمنین: ۲۸، ۴۶، ۶۱، ۷۰، ۷۳، ۸۳، ۱۴۶، ۱۵۲-۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۲۲۵، ۲۸۸
- زهد پیامبر(ص): ۱۵۳
- زهد زمامداران: ۱۵۹
- زهد یحیی بن زکریا(ع): ۵۱
- زهددرمانی: ۱۵۸
- زینت‌های خاصّ امیرالمؤمنین(ع): ۴۶
- ستم تاریخی: ۲۳۲
- سخت‌گیری: ۶۲، ۲۱۵
- سلم محض، تسلیم محض: ۱۶۷، ۱۶۸
- سنّت پیامبر(ص)، سیره‌ی پیامبر(ص): ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۷
- سیره‌ی علوی، رفتار علوی: ۲۰، ۲۱، ۲۵۴، ۲۸۷، ۲۸۸
- سیمای امیرالمؤمنین(ع): ۴۸
- شجاعت اجتماعی: ۲۰۲
- شجاعت اخلاقی: ۲۰۲
- شجاعت امیرالمؤمنین(ع)، شجاعت حیدری، شجاعت علوی: ۸۳، ۸۸، ۲۰۲-۲۰۶، ۲۱۴، ۲۴۴، ۲۶۵، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۸
- شجاعت در پذیرش اسلام: ۲۰۳
- شجاعت در عرصه‌ی زندگی: ۲۰۱-۲۰۳
- شجاعت در میدان جنگ: ۲۰۱، ۲۰۲



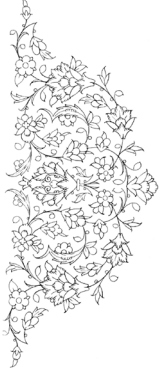
- شخصیت الهی: ۳۲  
 شخصیت‌های اسلامی، بزرگان مسلمین،  
 چهره‌های معروف اسلام: ۳۶، ۳۸، ۷۰،  
 ۲۲۲-۲۲۴، ۲۳۵
- شدت مراقبت: ۹۶  
 شعار علوی: ۲۸۷
- شناخت امیرالمؤمنین(ع): ۲۰، ۲۶، ۲۷،  
 ۲۵۳، ۲۷۲، ۲۷۹
- شهود غیب: ۱۱۱  
 صبر امیرالمؤمنین(ع): ۱۰۵، ۱۰۶،  
 ۱۰۸، ۱۱۰، ۲۸۷
- صحنه‌ی جنگ، میدان جنگ: ۵۵،  
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۶۸، ۲۰۱-۲۰۳،  
 ۲۰۶، ۲۳۶، ۲۸۴
- صداقت امیرالمؤمنین(ع): ۹۸  
 صدقه دادن: ۱۴۶، ۱۴۸
- صراحت امیرالمؤمنین(ع): ۹۸، ۱۸۳  
 صراط مستقیم الهی: ۲۸۴
- صفات متضاد، جمع اضداد: ۷۷، ۱۵۸  
 صلح طلبی: ۲۳۶
- ظلم‌ستیزی: ۱۹۴، ۲۵۰، ۲۸۶، ۲۸۸  
 عبادت امام سجّاد(ع): ۶۴، ۶۵، ۱۱۵،  
 ۱۱۶
- عبادت امیرالمؤمنین(ع): ۱۸، ۶۱، ۶۵،  
 ۷۰، ۷۳، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۱۹-۱۲۲  
 عبادت عیسی(ع): ۵۰
- عجز انسانی: ۲۶  
 عدالت اجتماعی: ۸۴، ۱۹۴، ۲۴۳،  
 ۲۸۲
- عدالت طلبی: ۲۰  
 عدل امیرالمؤمنین(ع)، شدت عدل: ۲۹،  
 ۳۷، ۷۰، ۸۴، ۱۵۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶،  
 ۱۹۸، ۲۵۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸
- عزل معاویّه: ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶  
 عصمت امیرالمؤمنین(ع): ۱۰۶  
 عطوفت امیرالمؤمنین(ع): ۷۷، ۷۸،  
 ۲۵۹، ۲۶۰
- علم امیرالمؤمنین(ع): ۲۲۵، ۲۸۲، ۲۸۸  
 فتح مکه: ۲۲۵، ۲۲۶  
 فداکاری امیرالمؤمنین(ع): ۷۰، ۹۳،  
 ۹۴، ۱۲۸، ۱۷۸
- فرصت طلبان: ۲۳۷، ۲۴۲  
 فرمان رهبری: ۵۷، ۱۶۷  
 فریب دنیا، ظواهر فریبنده: ۴۶، ۱۵۲،  
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۳
- فضایل امیرالمؤمنین(ع): ۳۵، ۴۵، ۲۷۲  
 فطرت نوری: ۲۸  
 فهم دینی، تعقل اسلامی: ۲۴۳  
 فوق انسانی: ۲۷
- قاطعیّت امیرالمؤمنین(ع)، حاکمیت  
 مقتدرانه: ۷۸، ۸۲، ۱۳۴، ۲۱۴، ۲۲۴،  
 ۲۲۷-۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۳

- ماجرای یوم‌الدّار: ۸۷  
 مادّی‌گری: ۵۷  
 ماندگاری در تاریخ: ۲۳۱، ۲۳۲  
 مباحله: ۱۷  
 متفکران بزرگ: ۳۷  
 محبّت صوری، محبّت زبانی: ۲۷۳  
 محبّت واقعی: ۲۷۳  
 مدح امیرالمؤمنین(ع): ۳۵، ۶۱، ۶۶، ۱۴۷، ۱۵۵  
 مذمّت امیرالمؤمنین(ع): ۳۸، ۳۹  
 مسابقه‌ی جهانی: ۱۵  
 مسابقه‌ی فرهنگی: ۱۵  
 مسئله‌ی نمازهای تراویح: ۲۲۸  
 مصالح مسلمین: ۱۳۱، ۱۹۳  
 مظلومیّت امیرالمؤمنین(ع): ۸۳، ۲۶۵  
 معجزه‌ی جاویدان: ۱۵  
 معجزه‌ی علمی: ۱۶  
 معجزه‌ی عینی: ۱۶  
 مقام رضا: ۱۹  
 مقامات معنوی: ۴۸  
 مقدس‌آب‌ها: ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳  
 مقرّرات الهی: ۲۱۵  
 مقیاس مادّی، ذهنیّت مادّی: ۲۵، ۲۸  
 مکتب فکری: ۱۵  
 منافع شخصی، انگیزه‌ی شخصی،  
 آسایش شخصی: ۹۳، ۱۲۸، ۱۴۲
- ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴  
 قدرت امیرالمؤمنین(ع): ۸۳، ۹۷، ۲۵۹،  
 ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۸۷  
 قدرت طلبان: ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳  
 قدرت طلبی: ۹۷، ۱۰۸  
 قلّه‌ی بشریت، قلّه‌ی حیات: ۳۰، ۳۶،  
 ۶۲  
 کار سخت، کار زیاد: ۶۲، ۶۳، ۱۴۷،  
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۵۴  
 کانون زور و زر: ۱۳۵  
 کتاب زندگی: ۱۵۸  
 کشف منابع طبیعی: ۱۴۵  
 کشورهای اسلامی: ۵۶  
 کمال دین: ۱۷  
 لقمه‌ی حرام: ۶۱، ۱۵۵  
 لقمه‌ی حلال، حلال‌خوری: ۱۶۲، ۲۵۱  
 لوای الهی: ۴۷  
 ماجرای آیات برائت: ۹۴  
 ماجرای حدیبیه: ۱۶۸، ۲۰۴  
 ماجرای حکمیّت: ۲۴۰، ۲۴۱  
 ماجرای سقیفه: ۹۴، ۱۳۰  
 ماجرای کشته شدن عثمان: ۱۳۲،  
 ۱۳۳، ۱۴۱، ۲۳۶  
 ماجرای لیله‌المبیت: ۶۳، ۹۳، ۹۴،  
 ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۸۳  
 ماجرای نهران: ۷۸، ۱۳۵، ۱۳۶



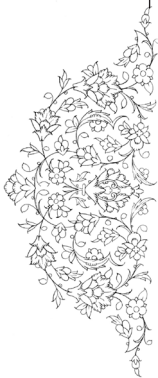


- ۲۵۴، ۱۵۱ هادیان امت: ۱۰۷
- ۱۳۶ منافع عمومی: ۲۷۲
- ۲۰۵، ۲۰۴ منطق شجاعانه: ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۷۹
- میزان الحق، شاخص حق و باطل: ۹۴، ۱۰۹، ۱۳۲
- ۱۴۲، ۱۴۱ همکاری با خلفاء: ۱۸۵
- ۶۷ میزان الهی: ۵۰
- نردبان محبت: ۲۷۱، ۲۷۲ هبیت موسی(ع): ۸۱، ۷۹، ۸۲
- نظام اسلامی، حکومت اسلامی: ۹۴ وقف اسلام: ۹۵
- ۱۱۰، ۱۳۰-۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱ وقف نمودن: ۹۵، ۱۴۶
- ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۴۳ ولایت، امامت: ۱۷، ۲۲۰، ۲۵۳، ۲۷۱
- ۲۴۸، ۲۸۰، ۲۸۹ ۲۷۲
- نفس مطمئن، نفس عالی: ۱۹، ۱۳۳ یتیم‌نوازی: ۱۹، ۷۸، ۷۹، ۲۶۰، ۲۶۱
- ۱۵۶ نفوذ کلمه: ۲۶۱
- نماز جمعه: ۲۰ یقین امیرالمؤمنین(ع): ۱۰۷، ۱۰۸
- نمونه‌ی اعلی: ۲۷۹ ۱۱۱، ۱۱۰
- نویسندگان مسیحی: ۳۷، ۹۴



### فهرست اشخاص، اماکن، دولتها و غیره

۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۳	آدم(ع): ۵۰
۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۱۸	آل زبیر: ۳۸
۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۵	آیت الله خامنه‌ای (حفظه الله): ۲۰، ۲۱
۲۴۷، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۸۹	۲۲
اصحاب امیر المؤمنین(ع): ۷۹، ۱۳۶	ابراهیم(ع): ۵۰
۱۵۷، ۲۳۸	ابن مغازلی: ۴۵
اصحاب پیامبر(ص)، صحابه‌ی پیغمبر	ابن اثیر جزری: ۴۹، ۵۰
(ص): ۵۰، ۹۷، ۱۱۷، ۱۳۴، ۲۱۴	ابوالطفیل: ۲۶۰
۲۲۴، ۲۳۵، ۲۴۲	ابودرداء: ۱۱۶، ۱۱۷
التَّهَّاه: ۴۹	ابوسفیان: ۲۲۶
امّ سلیم: ۱۷۸	ابی بکر: ۸۰، ۱۳۱، ۱۴۰، ۲۱۷، ۲۴۳
امّ عطیّه: ۱۷۸	۲۴۷، ۲۴۸
انس بن مالک: ۴۵، ۱۷۷، ۱۷۸	ابی طالب: ۸۷
انصار: ۱۸۵، ۲۴۸	ارشاد مفید: ۶۱
انقلاب اسلامی ایران: ۲۰، ۲۰۹، ۲۳۱	اسلام: ۱۷، ۳۰، ۳۸، ۵۷، ۶۹، ۸۷، ۸۹
۲۵۳، ۲۷۵، ۲۸۵	۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱
اویس قرن: ۲۵۱	۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۵



- اهل سنت: ۲۳۲، ۲۷۲  
 اهل بیت (ع)، ائمه (ع): ۱۶، ۲۸، ۲۹،  
 ۴۵، ۶۴، ۶۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۲۳۲،  
 ۲۸۶  
 بصره: ۱۵۹، ۲۲۲، ۲۳۵، ۲۵۲  
 بصری ها: ۲۰۷  
 بنی امیه، خاندان ابوسفیان: ۳۹، ۱۳۵،  
 ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۳۷  
 بنی مروان: ۳۹  
 بنی هاشم: ۲۱۶  
 پیامبر (ص): در بسیاری از صفحات  
 تاریخ بلاذری: ۱۴۷  
 جبرئیل امین: ۵۵  
 جزیره العرب: ۱۲۸  
 جعفر بن محمد الصادق (ع): ۶۱، ۶۲،  
 ۶۴، ۶۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۷۶  
 جنگ احد: ۹۴، ۱۷۷، ۲۰۲، ۲۲۵  
 جنگ بدر: ۱۶۸، ۱۸۴، ۲۰۲، ۲۲۵  
 جنگ تبوک: ۱۶۷  
 جنگ جمل، جنگ نهروان: ۳۸، ۸۰،  
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۳۵، ۲۳۷،  
 ۲۴۰  
 جنگ حنین: ۲۰۲  
 جنگ خندق، جنگ احزاب: ۹۴، ۱۰۰،  
 ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۷۵  
 جنگ خیبر: ۹۴، ۲۰۲
- جنگ صفین: ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۳۵، ۲۳۷،  
 ۲۴۰، ۲۴۴  
 چهل حدیث امام خمینی (ره): ۶۱  
 حجاز: ۲۳۶  
 حجة الوداع، حج آخر: ۲۱۵  
 حسن بن علی (ع): ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۰۸،  
 ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۹۶، ۲۳۷  
 حسین بن علی (ع): ۱۹۶، ۲۳۷  
 حله ی یمنی: ۲۱۵  
 حواریین امیر المؤمنین (ع): ۲۵۴  
 حوض کوثر: ۴۸  
 خدیجه (س): ۱۲۸  
 خلیل بن احمد نحوی: ۳۵  
 خمینی، روح الله (ره): ۲۰، ۶۱، ۱۱۹،  
 ۲۰۹، ۲۳۱  
 خوارج: ۴۵، ۱۱۰، ۱۳۵، ۲۰۸، ۲۰۹،  
 ۲۱۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳  
 دعای کمیل: ۱۱۸  
 رادیو تلویزیون: ۸۲  
 زبیر: ۳۸، ۱۳۴، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۲۲،  
 ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۵-۲۳۷، ۲۴۲،  
 ۲۴۳، ۲۴۴  
 سعد بن ابی وقاص: ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۴  
 سقراط: ۹۴  
 شام: ۱۳۵، ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۸،  
 ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۳



- عَمَّار یاسر: ۴۶، ۱۵۲، ۲۵۱  
 عمر، خلیفه‌ی دوم: ۹۴، ۲۱۶، ۲۱۷،  
 ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸  
 عمر بن عبدالعزیز: ۲۳۲  
 عمرو بن عبدود: ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۶۷  
 عمرو عاص: ۲۴۰  
 عیسی (ع): ۵۰  
 غار حرا: ۱۰۶  
 فاطمه زهرا (س): ۹۵، ۱۰۸، ۱۱۷،  
 ۱۸۵  
 فضایل احمد: ۱۴۷  
 قبیله‌ی اوس: ۲۴۸  
 قبیله‌ی خزرج: ۲۴۸  
 قبیله‌ی ربیعہ: ۲۴۸  
 قبیله‌ی مضر: ۲۴۸  
 قرآن: ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۴۷، ۵۰، ۸۱،  
 ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۱۷،  
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۳  
 قریش: ۱۰۰، ۲۴۸  
 قطب راوندی: ۱۵۷  
 قطفان: ۱۰۰  
 قلّه‌ی دماوند: ۶۶  
 قنبر: ۱۵۷  
 کوفه: ۱۱۶، ۱۶۱  
 کوه نور: ۱۰۶  
 مالک اشتر: ۸۰، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۶۱
- شعب ابی طالب: ۱۷۴، ۱۸۳  
 شیخ مفید: ۶۱  
 صحیفه‌ی علویه: ۱۱۷  
 صعصعه بن صوحان: ۲۵۱  
 صفین: ۲۳۸، ۲۳۹  
 طائف: ۲۰۸  
 طباطبایی، محمدحسین: ۱۵۷  
 طلحه: ۱۳۴، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۲۲-۲۲۴،  
 ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲-۲۴۴  
 عایشه: ۸۰، ۱۳۴، ۲۲۲، ۲۳۵، ۲۴۴  
 عبدالرحمان بن عوف: ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۴  
 عبدالله بن زبیر: ۳۸  
 عبدالله بن عباس: ۴۰، ۴۱، ۱۲۰، ۱۹۵،  
 ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۵۱-۲۵۴  
 عبدالله بن عروہ بن زبیر: ۳۸  
 عبدالله بن عمر: ۴۰  
 عثمان، خلیفه‌ی سوم: ۱۳۲، ۱۳۳،  
 ۱۴۱، ۲۱۶-۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۶  
 ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۴۹  
 عراق: ۱۶۲، ۲۲۲، ۲۳۶  
 عقیل: ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۳  
 علاء بن زیاد حارثی: ۱۵۹، ۱۶۰  
 علی بن ابی طالب (ع): در بسیاری از  
 صفحات  
 علی بن حسین (ع): ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۱۱۵،  
 ۱۱۶



مناجات شعبانیّه: ۱۱۹	۲۸۳، ۲۸۱
موسی(ع): ۵۰	ماه مبارک رمضان: ۸۱، ۲۳۰
موقّق خوارزمی حنفی: ۴۷	مثنوی: ۱۲۱
مولوی: ۱۲۱	مجلسی، محمدباقر: ۴۹، ۵۰
مهاجرین: ۲۴۸، ۱۸۵	محدبن ابی بکر: ۸۰، ۸۱، ۲۲۸، ۲۲۹
میکائیل: ۵۵	محمّدبن حنّیه: ۲۰۶، ۲۰۷
نجاشی شاعر: ۸۱، ۸۲، ۱۹۴، ۲۳۰، ۲۳۱	محمّدبن علی الباقر(ع): ۶۲، ۶۴، ۶۵
نوف بکالی: ۱۱۷	۱۱۶، ۱۱۵
نهج البلاغه: ۸۳، ۹۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۵۲	مدینه: ۶۳، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۷
۲۸۳، ۲۶۶، ۲۵۳	۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۶۷، ۱۸۳
نهروان: ۱۳۶	۱۸۷، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۳۶
واقعه ی غدیر: ۲۸۹	۲۴۴، ۲۴۳
ولّی عصر(عج): ۲۸۴	۲۷۴، ۲۴۷
هارون الرّشید: ۲۳۲	مروان بن حکم: ۲۳۷
همدان: ۲۳۰	مصر: ۸۰، ۱۳۲، ۲۲۸، ۲۲۹
یحیی بن زکریا(ع): ۵۱	معاویه: ۸۲، ۱۳۵، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶
یزیدبن ابی سفیان: ۱۳۵، ۲۲۶	۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۷ - ۲۴۰، ۲۴۳
۲۱۵: ۲۱۵	۲۵۳
	مکه: ۶۳، ۸۷، ۹۳، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۶۷
	۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۰۳
	۲۱۵، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۴۸
	۲۷۴

